

شِفَاءُ الصُّدُورَ

فِي شِرْحِ زَيْنَةِ الْعَمَادِ

لِإِخَاجِ مِيرْزاً أَبُو الْفَضْلِ الطَّهْرَانِيِّ

زيارت‌نامه عاشورا . شرح
شفاء الصدور في شرح زيارة العاشور / ابوالفضل
الطهراني؛ پاورقی ابراهیم شیری.— [تهران]:
مرتفوی، ۱۳۷۶ . ۵۹۲ ص.

ISBN 964-90494-1-x ۱۲۵۰۰

كتابنامه بهصورت زيرنويس.

چاپ دوم: ۱۳۸۲ .

۱. زيارت‌نامه عاشورا -- نقد و تفسير .
۲. زيارت‌نامه‌ها . الف. طهراني، ابوالفضلین
ابوالقاسم، ۱۲۷۳ - ۱۳۱۶ق. شارح . ب. شیری،
ابراهیم . ج. عنوان . د. عنوان: زيارت‌نامه عاشورا .
شرح .

۲۹۷/۷۷۲

BP۲۲۱/۶۰۴۶۹

۱۳۷۶

۵۴۹۹-۷۷-۷۷

كتابخانه ملی ایران

انتشارات مرتضوی

ناصرخسرو - کوچه حاج نایب - پاساز مجیدی

تلفن: ۳۱۱۶۴۸۱

عنوان: شفاء الصدور في شرح زيارة العاشور

مؤلف: الحاج میرزا ابوالفضل الطهرانی

ناشر: مرتضوی

نوبت چاپ: دوم - ۱۳۸۳

تیران: ۲۰۰۰ نسخه

چاپخانه: حیدری

صحافی: تاجیک

قیمت: ۲۵۰۰۰ ریال

شابک: ۹۶۴-۹۰۴۹۴-۱-X

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين

والصلوة على نبيتنا محمد وآلها الطاهرين

در یکی از جلساتی که سخنرانی آنرا در ماههای محرّم الحرام طی سالیان متتمادی عهده‌دار بودم؛ تصمیم گرفتم، درباره زیارت عاشورا صحبت کنم. لذا در صدد مطالعه در این زمینه برآمدم، که برای اولین بار با کتاب مستطاب شفاء الصدور فی شرح زیارت العاشر آشنا شدم و آن را گنجینه‌ای یافتم بسیار پربار و پریها و از این که تاکنون توفیق مطالعه آن نصیبم نشده بود. تأسف خوردم و خود را مغبون می‌دیدم، کتاب را تابه آخر مطاله کردم و پس از آن هم به جهت ضعف حافظه کراراً به مناسبت‌های مختلف به آن مراجعه می‌کردم.

تا این که چندی قبل حضرت مستطاب حجۃ‌الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ عبدالکریم چیت‌چیان مدیر محترم انتشارات مرتضوی و پدر و مریب معلم بزرگ شهید محسن چیت‌چیان که در اشاعه فرنگ اهل بیت علیهم السلام سهم به سزاگی دارد و چاپ اول این کتاب شریف را در ایران معظم له عهده‌دار بودند؛ به بنده امر فرمودند که توضیح و تصحیح چاپ جدید این کتاب را به عهده بگیرم نظر به این که پذیرش این پیشنهاد توفیق جبری مطالعه عمیق‌تر این کتاب را باز نصیبم می‌کرد.

لذا با کمال شوق و رغبت آن را پذیرفتم ولی پس از این که نیمی از کتاب را بررسی کرده بودم تازه متوجه شدم که این کتاب با تحقیق و پاورقی فاضلانه دوست دانشمندم

حضرت حجۃ‌الاسلام والمسلمین جناب آقا حاج سید علی ابطحی اصفهانی در دو جلد مدّتها قبل منتشر شده و من بی‌اطلاع بوده‌ام، خواستم از تعقیب آن منصرف شوم که دوستی از روی لطف فرمود هر گلی یک بوئی دارد و من اگرچه نوشته خود را جز خاری بی‌مقدار نمی‌شناسم اما چون هر چه باشد در باره شرح زیارت شریفه و مبارکه عاشورا است، از مجاورت معنوی با آن گلستان عطی هم نصیب او شده و داستان گل خوشبوی در حمام را تداعی می‌کند. لذا به امید این که از این خار هم بسوی خوشی متصاعد شود کارم را تعقیب کردم و البته تنها به اموری پرداختم که معظم‌له متعرّض آن نشده‌اند، از قبیل ترجمة لغات مشکل، معراجی رجال، ترجمة بعضی از مطالب یا اشعار عربی که اوّلاً ترجمة آن لازم باشد و ثانیاً به مضمون و مفاد آن عبارت در خود کتاب به فارسی چه قبل از عبارت و چه بعد از عبارت هیچ‌گونه اشاره نشده باشد (وگرنه به همان مضمون اختصاراً اکتفا شده)، البته اعتراف می‌کنم با این کمی بضاعت و قصور باع این کار کوچک نقایص بزرگی باید داشته باشد که عزیزان مطالعه‌کننده با یادآوری نقائص آن به بنده لطف خواهند فرمود و حقیر هم کمال تشکر و امتنان از آنان دارم و از خداوند علی‌اُغلی جلت عظمته توفیق بهره‌مندی همیشگی از این زیارت با برکت را همراه با توفیقات دیگر خواستارم و از خواننده محترم بالاخص آنان که موفق به خواندن این دعا هم می‌شوند عاجزانه ملتمنس دعا هستم.

ربيع الاول ۱۴۱۳ سید ابراهیم شبیری زنجانی

سودادست خط مبارک مجدد مذهب سید البشر علی راس المائة الثالثه عشر حجه
الاسلام آقا حاجی میرزا محمد حسن شیرازی دام ظله العالی که تقریظ بر این کتاب
مستطاب نوشته‌اند:

بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب شریف شفاء الصدور الحق کتابی است در نهایت خوبی و تمامیت و ممتاز و جامع
بین مراتب تحقیق و تتبیع و محیط بذکر انواع فضایل و معارف برای اصناف و طبقات مردم نافع
و ممتنع در باب خود بی‌نظیر شایسته است که عموم خوانندگان به آن رجوع نموده و از تأمل در
مباحث او تصحیح عقاید و رفع مشکلات نمایند امید که خداوند اقدس جل ذکره، هر که را در
این امر دخلی یا معاونتی بوده بهر وجه که باشد با جناب خامس آل عبا علیه و علی جده و آیه
و امده و آخیه و الطاهرين من ذریته افضل الصلة و السلام که وضع این کتاب به جهت احیای
امر و اعلای کلمه آن جناب است محشور فرماید به محمد و آله الطاهرين صلوات الله و سلامه
علیه و علیهم اجمعین.

حرره الاخر محمد حسن الحسینی

صورة خط المصنف

هذا الكتاب لقولنا شرح زيارة عاشورا مقصور او هو عنوانه و قللت فيه نظما:
هذا مجموعة حوت كُل معنى مر معابي زيارة العاشورا
و اذاتم جمعها قلت ارّخ يالشرح مُجد شفاء الصدور
و كتب مصنفه العبد الاثم أبو الفضل (١٣٠٩) متتصف رجب الاصب من السنة
المذكورة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مُحَدَّث بزرگوار حاج شیخ عباس قمی ره در کتاب الکنی و الالقاب خود ذیل ذکر احوال والد ماجد صاحب کتاب شفاء الصدور می نویسد:

ورثاه ابنه العالم الادیب الاریب خاتم رقیمة الادب و الفضل الحاج میرزا ابوالفضل صاحب کتاب شفاء الصدور فی شرح زيارة العاشر...

تا اینکه می فرماید: و کان المیزرا ابوالفضل المذکور عالماً فاضلاً فقيهاً اصولیاً متکلماً عارفاً بالحكمة و الریاضی مطلعاً على السیر و التواریخ ادیباً شاعراً حسن المحاضرة ينظم الشعر الجید (ثم قال) توفی فی طهران فی حدود سنه ۱۳۱۷ بلی تحقیقاً ولادت با سعادتش در سال یکهزار و دویست و هفتاد و سه و وفاتش در تهران در غرہ شهر صفر سال هزار و سیصد و شانزده هجری قمری بوده که در مقبره والد ماجدش در صحن امامزاده حمزه در حضرت عبدالعظیم مدفون است رحمة الله عليه. و برای آگاهی بیشتر از شرح حال و حیات این عالم جلیل القدر مراجعه شود به مقدمه دیوان اشعار عربیش که به کوشش آقای میر جلال الدین حسینی المشتهر بالمحدث در تهران چاپ شده است و الحمد لله رب العالمین.

این بی مقدار بقصور باع^(۱) و قلت اطلاع و ضعف حال و کثرت اشتغال و ضيق مجال
معتذر شدم و هر چند ایشان بر اصرار می افزودند و مبالغه در این تمنی می نمودند. این
حقیر چون از مرتبه بی پساعتی خود خبر داشتم کوش نمی کردم و روی بجانب اجابت
نمی آوردم.

این بود تا سفر منقضی شد و هر کس بوطن خود مراجعت کرد و این بنده بمقر مالوف
که ارض مقدسه و بقעה مبارکه مستقر سلطان^(۲) ولایت و دار الغیبه مرکز دایره هدایت
عجل الله فرجه سامرہ که بمجاوردت او مشرف بودم، بازگشتم؛ لازال^(۳) از طهران
مکتوب یکی از آن دوستان یقینی و برادران دینی می رسید. و از این بنده جوابی جز
امتناع نمی شد تا این که در اوائل شهر جمادی الاول سنه ۱۳۰۸ جناب محمد نصاب
معالی انتساب عمدة الاجلاء الانجاح و زبدة الاخلاق الاحباب حاجی سید کاظم
صراف طهرانی دام توفیقه بعزیمت تکرار حج بتقبیل^(۴) اعتاب^(۵) فلک، جناب ائمه
سرمن رای علیهم السلام فائز کردید و در نیل این مرام و حصول این مقصود تمسک
جست با ذیال عنایات حضرت^(۶) مستطاب بندکان عیوق^(۷) شان، اسلامیان پناهی،
کنز الراجین و کهف^(۸) المحتاجین، طغرای منشور فقاہت و ریاست و سر لوح کتاب
کیاست و سیاست مجمع البحرين سیادت و سعادت و مشرق الشمین افاضت و افادت
آیة الله فی العالمین وارث علوم الانبیاء و المرسلین استاد العلماء و المجتهدین مریم
الفصلاء و المحصلین شمس الاسلام و المسلمين سید الفقهاء و المحققین ذخر الحکماء
و المكلمين خاتمة الزعماء قادمة الرؤسae غوث الملة عmad الشریعه رکن الشیعه
مسنحار الامّة محیی السنّة ممیت البدعه مفنی الاموال معید الامال باب الاحکام علم
الاعلام خلیفة الامام فی رعیته و وصی ادم فی ذریته مفتی الفرق مرتضی الامم سید
الطائفة محقق الوقت شیخ العصر علامه الزمان مفید الدهر مرأة السلف مشکوّة الخلف

۱- باع: به فاحله بین سر انگشت وسطای دست راست و وسطای دست چپ هنگامی که
دستها باز باشد دویند و قصور باع کنایه از عجز است.

۳- مرتبأ

۲- مسکن، پانتحت

۴- بوسیدن

۵- جمع عتبه: آستانه و پاشنه در

۷- نام یکی از ستارگان

۶- درگاه

۸- پیشو و پیشاھنگ از پناهگاه

عدة الفرقة الناجية ناصر العترة الزاكية وهو الذى:

انته الرئاسة منقادة
اليه تجر راذيالها
ولم تك تصلح الا له
المنعقد على افضليته الخناصر، والمعترف با علميته كل معاصر، مولينا الاجل وكهفنا
الاظل المنتهى اليه في عصرنا رياضة الاماميه في العلم والعمل ذو المتأقب ابو المفاخر
فلک المكرمات شمس المعالى سیدنا الطاهر المعظم و استادنا البارع المقدم
ال الحاج پیرزا محمد حسن الحسینی^(۱) عترة و نجار^(۲) الشیرازی مولداً و داراً
العسكري هجرة و جوار المدعو في لسان الخاص و العام بحجة الاسلام مجدد^(۳) مذهب
سید البشر على راس الماء الثالث عشر لمؤلفه:

علامه ملا ثوبیه^(۴) وليس له
زُرّت مطارقه و المجد حلیتها
على کمال بدا فی ذی انسان
من علمه يستمد المشتری شرفًا
فلا يقاس به يوماً بمیزان
لا زالت الولیة الاسلام بعلومه منشورة ولا برحت جنود العلم با فاداته منصورة.
من قال امین ابقي الله مهجهه فان هذا دعاء يشمل البشرا
على الجمله چون معزی اليه بگوشه بساط قرب که سجده گاه صلحای زاهدین و
بوسه جای فضلای راشدین است، فيض وصول یافت عرض مامول کرده بدرجه قبول
رسید و چون این بیضاعت شرف اندوز محضر افادت گستر شدم سخنی از استدعای

۱- معروف به میرزای شیرازی از بزرگترین مراجع عالیقدر شیعه که فتوای تاریخی او در تحریم تباکو که سبب برچیده شدن کمپانی رژی و قطع ایادی استعماری شد معروف است، در ۱۲۴۸ هق از زادگاهش به اصفهان و پس از تحصیل علوم نقلیه و عقلیه در ۱۲۵۹ به عتبات رفت و از محضر درس شیخ انصاری بهره‌ها برد و بعد از درگذشت شیخ و تصدی مقام مرجعیت در سال ۱۲۹۱ به سامرہ رفت و حوزه علمیه در آنجا تأسیس کرد و در سال ۱۳۱۲ هق از دار دنیا رفت، جنائزهای را به نجف حمل کردند.

۲- نجار به نون اوّل: اصالت و حسب و شرف خانوادگی

۳- طبق روایتی که بین شیعه و سنّی معروف است هر صد سالی یک شخصیت بزرگ پدید می‌آید که دین اسلام را جانی تازه می‌بخشد.

۴- لوازم زندگی و در اینجا منظور سرمایه علمی است.

مشارالیه میان آمد و داعی همان عذر قلت مؤنة و کثرت اشتغال نظریه^(۱) و مباینت صنعت تتبع که لازمه ایشان است با مُحاوله صنوف نظر و تأمل که وظیفه داعیان است بر مسامع عاکفان حضور عالی عرضه داشتم قرین اجابت نشد و فرمان رفت بموجب «المیسور لا یسقط بالمعسor»^(۲) بروجهی که منافی سایر وظایف و معارض بقیة مشاغل نشود. بنحو اقتصاد^(۳) شرحی باید بر زیارت عاشورا نوشت که عموم مردم را از هر طبقه به او رغبتی باشد و هر صنفی را از تأمل ابواب و فصولش منفعتی بدست بیاید. و نظربه این که حکما گفته‌اند: «المأمور معذور»، و از مقررات عقلیه و شرعیه است که «المیسور لا یسقط بالمعسor».

این بی‌بضاعت از میامن توجهات آن استاد بزرگوار و محاسن عنایات این علامه نامدار که مدار حاری^(۴) مذهب امامیه افادات حضرت او و مطاف اکابر فقهای عصر تحقیقات خدمت او است - ادام الله ظلاله و لا اعدمنا فضله و افضاله - استمداد جسته از اواخر شهر رمضان المبارک سنہ مذکوره که از زیارت مشهدین مقدسین مراجعت کردم به شبکه^(۵) همت اصطیاد^(۶) و حش فرست کرده گاه گاه اوقات کسالت و ازمنه فراغ از بحث و نظر را مصروف این کار کرده. نخست باب ثانی را که اهم بود مقدم کرده و جهت القلب عزیمت و نصب العین همت داشتم، تا در تاریخ مذکور در آخر آن باب آن خدمت نمایان بپیان رسید با عزت کتاب و قلت اسباب خصوصاً در سامرہ که بجهت کمی عِدَت و عُدَّت اسباب استعانت مفقود و ابواب استعارت^(۷) مسدود است.

و در عشر اواخر محرّم در باب اول کتاب شروع کردم و هم در تضاعیف اوقات مذاکره^(۸) و اثنای اثنا مدارسه^(۹) و محاضره انتهاز فرست و اغتنام^(۱۰) مهلت کرده با برکات ائمه علیهم السلام و امداد علوی در غرہ^(۱۱) صفر آن باب نیز بنهایت رسید، با این که شرحی یا تعلیقه که تعلق بخصوص این زیارت مقدسه داشته باشد که مراجعه او در

۱- کارهای فکری

۲- اگر انجام دادن تمام کار مقدور نبود مقدار ممکن آن ساقط نمی‌شود.

۳- میانه روی

۴- میله و سط سنگ آسیا

۵- تله

۶- شکار کردن

۷- عاریه گرفتن

۸- برای یکدیگر خواندن

۹- سوال و جواب

۱۰- غنیمت شمردن

۱۱- اول ماه

توصل بفرض مقصود معاونت نمایدندیده بودم و نه شنیده.
و منت خدای راعز و جل که با این همه از اقسام سبعه تصنیف که هر عاقل ارجمند و
هر فاضل دانشمند باید بیرون آنها تصنیف نکند خارج ثیفتاده و آن اقسام را مابه جهت
تنبیه ناظرین و تذکره معاصرین یاد می کنیم:

ابن حزم^(۱) ظاهرب^(۲) در رساله اندلسیه، که از اطف رسانیل معمولة در این باب
است گفته و سایر فضلا و حکمانیز به موافقت یا متابعت او قاعدة تأسیس کرده اند که
هیچ عاقلی را روایت کند از تأثیر بر یکی از هفت قسم:
اول - چیزی که اختراع و ابتکار کند که مسبوق به او نشده باشد.
دوم - عملی یا کتابی ناقص که او را تتمیم و تکمله کند.

سوم - مشکلی سر بسته و در بسته که بشرح فتح اقبال و رفع اشکال او کند.
چهارم - کتابی یا علمی مفصل و طویل الذیل که بحذف زوائد و جمع فوائد او را
مختصر کرده بی اخلاق بجزئی و بی تدقیق بقالب تصنیف برآورده.
پنجم - امور متفرقه پراکنده که بسلسله جامعه فراهم آورده و در رشته جمع و تأثیر
کشد.

ششم - مسائل مختلطه^(۳) درهم شده که غیر مرتب و نامنضددند بر وجهی خاص و
ترتیبی مخصوص در سلک ترتیب و تنضید برآورده.
هفتم - کتابی یا مسئله که در او مؤلف یا مخترع خطائی کرده بر خطای او تنبیه کند و
فساد او را اصلاح نماید.

و تأثیراتی که بیرون این هفت قسم است، مثل اکثر مؤلفات شایسته اعتنای فحول و
زیننده مراجعة ارباب الباب و عقول نیست. قالوا و ینبغی لکل مؤلف کتاب فی فن قد
سبق الیه الا يخلوا کتابه من خمس فوائد

۱ - استنباط شیئ کان مضلا.

۲ - او جمعه ان کان متفرقه:

۱ - علی بن احمد (۴۵۶-۳۸۴ هـ)

۲ - پیروان مكتب ظاهرب که فقط به ظاهر قرآن و سنت معتقدند و با رأی و قیاس و
استحسان و تأویل مخالفند مؤسس این مذهب ابوسلیمان داود بن علی اصفهانی بوده.

۳ - نامرتب

۳- او شرحه ان کان عامضاً.

۴- او حسن نظم و تأليف.

۵- او استفاضة حشو و تطويل.

قلت: و هذه الفوائد عند التحقيق قائمة بالاقسام السبعة فليحافظ عليها اشد المحافظة
فانها من اهم الامور واصبعها.

و قد سميت هذا الكتاب «شفاء الصدور في شرح زيارة العاشر».

هان اگر مقبول نظر بزرگان شود. فلك شوم به بزرگی و مشتری به سعادت و این
كرامت. البته از ميامن توجهات عليه و برکات انفاس قدسيه حضرت مستطاب اجل سيد
استاد - ضاعف الله قدرة كما نشر بالخير في الافق ذكره - است «لان من زنده قدحي و
ایرانی^(۱):

بلبل از فیض کل آموخت سخن

ورنه نبود این همه قول و غزل تعییه در منقارش
واگر محروم از نیل مأمول و دور از منزلت قبول افتاد، از قصور باع و حضیض کوکب
این بی سعادت کم بضاعت است.

ولی رجای وائق از حضرت دانشمندان که بر سبیل تفرج در این صحیفه نظری
می گمارند آن که حجاب معاصرت^(۲) را از میان بردارند و این بی بضاعت را یکتن از
پیشینیان پندارند و این شعر ابو تمام^(۳) را که در دیباچه «سرائر» استشهاداً ایراد کرده که:
«الفضل للشعر لا للعصر والدار»^(۴).

میزان تمیز حق و باطل و مقیاس فرق خالی و عاطل دارند و ملتفت این نکته باشند
که معاصرت و تقدم و تأخیر امری است اعتباری که با نسبت باجزاء زمان انتزاع می شود
و فرقی در واقعیات نمی آرد چه هر معاصری مقدم است بر طبقه و هر متقدمى معاصر

۱- زیرا از آتشزنه اوست آتش درون و روشنائیم.

۲- حجاب معاصرت اصطلاحی است که منظور از آن این است که هم زمانی سبب کاهش
مقام افراد نویسنده و شاعر و عالم می شود و مردم به درگذشتگان احترام پیشتری قائلند.

۳- حبیب بن اوس (۷۸۸ - ۸۴۵ م) از شعرای معروف که خلفای عباسی مخصوصاً
معتصم را مدح کرده، دیوان شعر و فحول و حماسه از اوست.
۴- فضیلت از شعر است نه از زمان و خانه.

است با طایفه چنانچه شاعر می‌گوید:

قل لمن لا يرى المعاصر شيئاً
انَّ هذَا الْقَدِيمُ كَانَ حَدِيثاً
وَ سَيِّقَى هَذَا الْحَدِيثُ قَدِيمًا^(۱)
وَ چَهْ خَوبْ كَفْتَهُ أَبُو الْعَبَاسِ مَبْرُدُ^(۲)، در (کامل): لیس لقدم العهد يقدم المخطى ولا
لحدثانه یهتضم المصیب و لكن یعطى کل ما یستحق و قد نظمته بقولی
و لیس لسبق العهد یفضل قائل و لا لحدث منه یهضم اخر
سواء قديم منهم و معاصر^(۳)
و سید اجل^(۴) ذوال المجدين مرتضی رضی الله عنه بل و سلام الله عليه در کتاب
«شهاب» به این مصرع تمثیل جسته که «السبق بالاحسان لا الا زمان»^(۵).
واز غرائب این که اهل هر زمانی این شکایت داشته‌اند و این خواهش کرده‌اند و
چون زمان منقضی شد، به فضیلت تقدم مسلم شدند و معاصرین گرفتار آمدند.
غرض از این توطیل ممل این که ناظرین این کتاب بر عیوب واقعیه و نقایص حقیقیه
او اقتصار فرموده، نحت نقوی^(۶) اختراع و مطاعنی به حکم اتحاد عصر و قصور مصنف
او نکنند. «فان الانصاف احسن شیم الاشراف».
وقال على عليه السلام: «انظر الى ما قال و لا تنظر^(۷) الى من قال».

۱- بگو به کسی که معاصر را چیزی نمی‌بیند و برای پیشینیان پیشی قائل است که: قدیم
هم در زمان خود جدید بود و جدید هم قدیم خواهد شد.

۲- ابوالعباس محمد بن یزید (۸۹۸ - ۸۲۶ م) از بزرگان علمای نحو و شاخص مذهب
بصری در نحو، در مقابل ثعلب که شاخص مذهب کوفی می‌باشد.

۳- خطاکار چون قدیمی است مقدم نمی‌شود و درستکار چون جدید است نادیده گرفته
نمی‌شود بلکه هر که را آنچه استحقاقش را دارد می‌دهند که من این مضمون را این چنین
سروده‌ام: به خاطر سبقت در زمان به گوینده‌ای برتری داده نمی‌شود و نه کسی به خاطر جدید
بودن نادیده گرفته می‌شود بلکه باید هر کسی را آنچه استحقاقش را دارد بدهند چه قدیمی
باشد و چه معاصر.

۴- ابوالقاسم علی بن حسین ملقب به علم الهدی از بزرگان علمای شیعه و نقیای سادات
علوی (۴۳۶ - ۳۵۵) دارای تألیفات کثیر از جمله دیوان شعر، امالی، الشافی در امامت، تنزیه
الاتبیاء، انتصار، الشیب و الشباب. در بغداد متولد شد و در همانجا وفات یافت.

۵- تقدّم به نیکی‌ها است نه به زمانها

۶- تیشه انتقادی زدن

۷- همانا انصاف از بهترین خوب نیکان است و على (ع) فرمود: ببین که چه می‌گوید و

السلام که بهترین مؤلفات اوست و رساله علمیه‌اش از این کتاب استخراج شده است.

لأحد من الرجال من عموم رياسته طبقة وجه البسيط وفور علوم غيّضت البحر
المحيط إلى زهد في الدنيا وضيق في العيش لم يعهد من غير الوصين وخشوع في
العبادة ومواطبة عليها لم يسمع إلا من النبيين المنادى مشهور فضله في الأفاق يحيى
على العلم والصلاح والمحييل ميسوط كنه في الاقطار بحبي على الجود والسمانح و
الداعي موفر زهذه في الاصناع بحبي على الفوز والفلاح فلذ لك طاء طاء عنده كل
شريف ولاذ إلى ظله كل عالم عريف معكفت الهم على الاقتداء بآثاره واتفقت الامم
على الاهتداء بآثاره فلا ألسن تستطيع أن توفي حق ثنائه ولا أقلام تطيق أن تؤدي
وظيفة واجب اطرائه صاحب المقامات المحمودة والكرامات المشهود والآيات الغير
المجحودة، خلاصة الماء والطين برهان الاسلام والمسلمين قيم الشيعة عظيم الامامية
أستاذ الامم شيخ العرب والعمجم بركة الوجود شبكة، السعدود بدر الساري والمصنون
شمس علومه.

عن التواري؛ شيخنا الامام الاعظم آية الله العظمى حجة البارى مرتضى بن محمد
امير الجابرى الانصارى^(١).

اهدى الله اليه طرائف السلام والحقه بمواليه الاصفیاء الكرام وحضرنا تحت لوائه يوم
القيام ونفعنا الله ببركات علومه وفقنا لا تباعه فلقد كان قدس الله نفسه كما شهد له
بعض الاعاظم عيانه اعظم من سماعه^(٢).

عن الشيخ الفقيه المحقق المدقق الاوحد الاوتفق جامع اشتات الفضائل العلميه و
العملية والأخذ باطراف العلوم الذوقيه والبحثيه مؤسس اساس الشريعه و منهاج
احکامها ومحرر مستند الشيعة وعوايد ايامها، الحاج ملا احمد النزاقي^(٣)، احله الله

١ - (١٢١٤ - ١٢٨١ هـ) معروف به شيخ انصارى از مراجع بزرگ شیعه که از سال ١٢٦٦ بعد از صاحب جواهر مرجع مطلق شیعه شد، از آثار مهم او: «فرائد الاصول» معروف به رسائل در اصول فقه و «مکاسب» در فقه می باشد.

٢ - في الحديث كل شيء من اشياء الدنيا سماعه اعظم من عيانه وكل شيء من اشياء الآخره عيانه اعظم من سماعه و حدثني ثقة عن الشيخ الاجل الشيخ على بن الشيخ الاكبر انه وصفه رحمة الله فقال انه عيانه اعظم من سماعه، منه زيد فضله.

٣ - فرزند حاج ملا مهدى، علاوه بر مقام فقاہت اشعار عرفانی فراوانی سروده و صفاته تخلص می کرده، دارای تألیفات متعدده در فقه و اصول و ادب و اخلاق بوده و کتاب معراج السعادة او در علم اخلاق بسیار معروف است.

رياض الانس وكساه ملابس القدس.

عن سید الامة و کاشف الغمة، مذهب مقاصد المنطق و المفهوم، و محیی مَا درس لشیعۃ جده علیه السلام من الرسوم، الملقب بالاستحقاق ببحر العلوم، آیة الله و برہانه الجلی و الآخذ بأطراف الفخار العادی و المجد المعدمی عربة رایة التأسیس و التعليم وجھینه خبر التحقیق و النظر القویم و دعیمیص رمل التدقیق و الفکر السلیم من الادب روضة الفض و من التفسیر نجم الذی لا ینقض و من الحدیث عینه الفیاض و من العرفان درعة الفضفاض عماد الحكماء المتألهین استاد الفقهاء المستبحرين امام المحدثین و المفسرین شمس المعارف کنز الطرافین ينبوع الفضل الثالث^(۱) و الطارف^(۲) قطب دائرة المفاخر النموذج سلفه الطاهر تاج الزاهدین و سراج العارفین صاحب الكرامات الباهرة و المعجزات القاهرة، السید محمد مهدی الطباطبائی^(۳)، ضاعف الله قدره. و اعظم فی الاسلام اجره.

عن الشیخ الاعظم و الامام المقدم شیخ علماء الشیعہ فی الامصار و مرجع فقهاء الاسلام فيما لحقه من الاعصار استاد الكل و مفزعهم فی الجل و المقل ناشر لواء الاستنباط الاجتهادی و ناھج طریقة استفاده الاحکام عن المبادی محیی مدارس التحقیق بعد اندراسها و معید مشاهد العلم بعد انطماسها صاحب النفس القدسیه و الاخلاق الزکیه و الاداب النبویه و الكرامات الولویه مجدد مذهب سید البشر علی راس المائة الثانية عشر شیخ الفقه و حامل لوانه و مدير الحدیث و کوکب سمائه بفوائدہ استقام قنا الایمان و بتحقیقاته نفق سوق العلم و البيان کفیل ایثار آل محمد بحسن تأسیسیه و المتطلول حتی علی المشتری بفضل تدریسیه المعروف بالفرید الملقب بالوحید المدعو بالاقا المشهور بالاستاد الکبر و المولی الاعظم باقر علوم الائمه و بباب نجاة الامة مولانا الاعظم محمد باقر البهبهانی^(۴) ابن الشیخ الافضل الکمل الاعلم الاورع الازهد محمد

۱- قدیم . وسیع -۲

۳- فرزند مرتضی بن محمد بن عبدالکریم حسنی طباطبائی معروف به بحرالعلوم و از مراجع بزرگ عصر خود، و نجفی المسکن در سال ۱۱۵۴ یا ۱۱۵۵ هـ در کربلا متولد شد و در ۱۲۱۲ در نجف وفات یافت. دارای تالیفات کثیره که ارجوزه او در فقه معروف است. کرامات زیادی از ایشان نقل شده که مؤلف نیز به آن اشاره فرموده است برای اطلاع بیشتر به کتاب «وحید بهبهانی» مراجعه شود.

۴- فرزند محمد اکمل، ملقب در کتب اجازات به استاد کل و معروف به وحید، در ۱۱۱۷

اکمل اصفهانی قدس الله سرهما التورانی:

عن ابیه

عن خاله غواص بخار الانوار و مروج اثار الائمه الاطهار و ناشر علومهم فى الاقطار
والامصار خاتم المحدثین سادس المحدثین عماد الفقهاء الراسخین علامة العلماء
الشامخین مجدد المذهب على راس المأة الحادیة عشر و المذکور بالفضل و الحديث
على السنة البدو و الحضر مولیتنا محمد باقر^(۱) ابن الشیخ الفقیه المحقق المدقق الورع
الصفی الزکی المقدس فی عالم النور العلامة فی عالم الظہور محمد تقی المجلسی^(۲)
روح الله روحهما و کثر بالسعادات فتوحهما
عن والده المشار اليه.

عن شیخ الاسلام و المسلمين اکمل الحکماء و المتكلمين ابرع الفضلاء و المتقين
افضل الفقهاء و المحدثین جامع دقایق العلوم و غرائبها و عارف حقایق الرسوم و
عجبائهم المکشوف عن بصره الغطاء و الممدود المؤید من سلطان السماء ناصر طریقة
العترة الطاهرة و مجدد مذهبهم على راس المائة العاشرة المخصوص بالاتفاق على فضله
و الاعتراف طبع الانعام على الخلاف و فضله فی الناس مسئلة بغیر خلاف. شیخنا الامام
بهاء الملة والدین محمد^(۳) بن العالم العلامة و الفاضل الفهامة صاحب النفس القدسية و

دیاله منتهی

در اصفهان متولد شد و در ۱۲۰۵ در کربلا وفات یافت، اجتهاد را که از رونق افتاده بود از نو
زنده کرد و تشكیلات اخبارین را بهم زد، در بین مجتهدین به «آقا» معروف است و لذا بعضی
از نوادگان ایشان به «آل آقا» معروفند، برای شناخت بیشتر به کتاب وحید بهبهانی مذکور
نوشته حجۃ الاسلام و المسلمين جناب آقای علی دوانی مراجعه شود.

۱- فرزند ملا محمد تقی مجلسی در ۱۰۳۷ در اصفهان متولد شد و در ۱۱۱۰ یا ۱۱۱۱
حق در اصفهان وفات یافت به جهت اشتهرار کامل نیازی به توصیف او نیست، تأثیفاتش بر صد
بالغ می شود که معروفترین آثار کتاب مستطاب «بحار الانوار» است، قبرش در کنار مسجد
جامع اصفهان زیارتگاه خاص و عام است.

۲- فرزند مقصود علی در ۱۰۰۳ متولد شد و در ۱۰۷۰ حق وفات یافت، پدر مجلسی
ثانی و از فقهاء بزرگ شیعه که به تصویر خودش بنابر نقل کتاب وحید بهبهانی در چهار
سالگی تحت تعلیمات والدش مسائل فقهی را فراگرفته بود و به حدیث و قرآن آشنا شده بود.
۳- بهاء الدین محمد بن حسین عاملی معروف به شیخ بهبائی در ۹۵۳ در بعلبک متولد شد

بنده در صفحه بد

الملکة الملكوتیه والاخلاق الرضیه راس المحققین فی زمانه و رئیس المصنفین بحکم اقرانه شیخ الفقهاء والمحدثین کنز الفضلاء و المحققین حسین بن عبد الصمد الغاملي^(۱): سقی الله ضریحهم میاه الرضوان واحلهمما اعلى فرادیس الجنان عن والدم.

عن الشیخ الامام خاتم فقہاء الاسلام جامع العلوم و المعارف و الفائز منها بالتأله و الطارف المجاحد فی سبیل الله بتلیمہ و الباذل فی نصرة الاسلام لدمه افضل المحققین اکمل المتبحرين لسان المتقدمین. ترجمان المتأخرین شارح صدور المحدثین و جامع شمل المجتهدين جمال الصالحین طراز العارفین، مقیاس الحکماء و المتكلمين المتلوة ایاته علی الاسننة و المشهورہ کراماته مدى الازمته العالم الربانی و الهیکل الصمدانی شیخنا الشهید السعید زین الدین بن علی الغاملي^(۲). المشهور بالشهید الثانی؛ قدس

سیاه منته فل

و در ۱۰۳۱ یا ۱۰۳۰ هق در اصفهان درگذشت، جنازه اش را به مشهد منتقل کردند و اکنون قبرش در صحن جدید زیارتگاه است، در فنون مختلف تبحر داشت و تأییفاتش به عدد بالغ می شود که معروفترین آنان جامع عباسی، خلاصه الحساب، اربعین، کشکول، صمدیه می باشد.
۱- عزّالدین حسین بن عبد الصمد جبعی عاملی حارثی همدانی، فقیه و ادیب، از فضلاء شاگردان شهید ثانی در ۹۲۲ متولد شد و در ۹۸۴ هق در بحرین وفات یافت مدتی از عمر شیخ الاسلام هرات بود، از آثارش اربعین، حاشیه ارشاد، دیوان شعر، شرح رساله الفیه، قبله عراق عجم و خراسان، و رساله رد و سواس را می توان نام برد.

۲- زین الدین بن نور الدین علی جبعی عاملی معروف به شهید ثانی در ۹۱۱ در جمع از قراء جبل عامل متولد شد و در ۹۶۶ هق به شهادت رسید علوم مقدماتی را نزد پدرش که از فقهای زمان خود بود و به ابن الحاجة یا ابن الحاجة معروف بود فراگرفت و از ۹۲۵ تا ۹۳۷ در جبل عامل به تحصیل فقه و اصول پرداخت و سپس به دمشق رفت به تحصیل فلسفه و طب و هیأت و تفسیر پرداخت در ربیع الاول ۹۴۲ برای ادامه تحصیل به مصر و در ۹۴۳ به حجاز رفت و در صفر ۹۴۴ به جمع بازگشت و تا ۹۴۸ در آنجا ماند. بعد به عراق و بیت المقدس و قسطنطینیه رفت. در ربیع الاول ۹۵۲ به آنجا وارد شد، از طرف سلطان عثمانی سلیمان قانونی تولیت مدرسه نوریه بعلبک را عهده دار شد و ۵ سال فقه مذاهب اربعه اهل سنت باضافه فقه جعفری را تدریس فرمود و سپس به جمع بازگشت در مراغه‌ای محکوم علیه از او به بقاضی صیدا شکایت کرد، به دنبال شهید فرستادند و او مخفیانه با محمول سرپوشیده‌ای به حج رفت. قاضی به سلطان عثمانی سعایت او را کرد و سلطان به رستم پاشا دستور داد او را به قسطنطینیه برای مواجهه با علمای سنت بفرستد رستم پاشا به سعایت کسی در بین راه در ساحل دریا او را

بعد در سفنه بعد

الله سره التوراني.

عن الشيخ الجليل الفاضل النبیل احمد بن محمد بن خاتون العاملی^(١).

عن الامام الاعظم و الرئیس المعظم و المطاع المقدم ناصر الملک ناشر السنة غیث الامة ثاج الشریعة فخر الشیعه، رکن الطائفه، مروج المذهب، استاد العجم والعرب، مدار التحقیق منار التدقیق، مهذب الفروع محرر الاصول المفترض من بحر فضله الاشاطین و الفحول الفائز بقداح السعادة و الضارب بسهام الشهاده مولينا الافضل و شیخنا الاعلم الاکمل البدر الشعشانی علی بن عبد العالی الكرکی^(٢)، المعروف بالمحقق الثاني. رفع الله قدره و شرف فی الملائمه الاعلى ذكره.

عن الفقیه النبیه و العالم الوجیه و الثقة السدید و المحدث السعید علی بن هلال الجزائری^(٣) قدس الله سره و ضاعف اجره.

عن قدوة الزاهدین و عدة السالکین و عمدۃ الفقهاء الراشدین. جمال العارفین، حلیة المحدثین، کنز المحققین. شیخنا الملی احمد بن فهد الحلی^(٤) اعز الله قدره العلی.

بابه منسوب مل

شهید کرد و سر بریده او را نزد سلطان برد، اما سلطان از این عمل بی اجازه خشمگین شد و قصاص کرد. شهید تأییفات متعدد دارد که بعضی از آنها بسیار مشهور و متداول است از جمله: مسائل الافهام (شرح شرایع) روضۃ البهیه (شرح لمعه) که در حوزه‌ها تدریس می‌شود، منیته المرید، المقاصد العلیه فی شرح الالفیة الشهیدیه، تمہید القواعد الاصلیه.

۱- جمال الدین احمد بن شمس الدین محمد بن خاتون العاملی العینانی، از پدرش روایت حدیث کرده و شهید ثانی از او روایت کرده و او را این چنین وصف فرموده: حافظ، متقن، خلاصۃ الاتقیاء و الفضلاء والنبلاء

۲- معروف به محقق کرکی در سال ۹۴۰ در نجف متولد شد معاصر شاه طهماسب بود و سمت شیخ الاسلامی داشت و قاضی القضاط ایران بود. از جمله تأییفاتش: جامع المقاصد فی شرح القواعد و حاشیة شرایع الاسلام و شرح القیۃ شهید اول و حاشیة تحریر علامه و معروف است.

۳- شیخ زین الدین علی بن هلال الجزائری از فقهاء زمان خود که محقق کرکی در اجازه‌اش او را با عبارات شیخ الاسلام و فقیه اهل البيت فی زمانه ستوده است کتابی به نام در الفرید در توحید تأییف کرده

۴- ابوالعباس جمال الدین احمد بن محمد فهد حلی از فقهاء به نام شیعه، در ۷۵۷ در حلّه متولد شد و در ۸۴۱ هق در کربلا وفات یافت و کتب المذهب، الموجز، التحریر، عدّة الداعی، اللمعة الجلیه از تأییفات است.

عن الشیخ الاجل الافحتم و الفقیه الاکمل الاکرم، زین الدین علی بن الخازن^(۱)
قدس سره.

عن الشیخ الامام برهان علماء الاسلام استاد فقهاء الانام حجۃ فضلاء الایام برکة،
الشهر و الاعوام رئیس المذهب و الملة و راس المحققین الاجله منهل الفقه الصافی و
درع التحقیق الصافی مسهل سبیل الاجتهاد و النظرافته اهل البدو و الحضر شمع جمع
الیقین و مشعل طریق المتقین سراج الاهتداء منهاج الاقتداء درة تاج ارباب الایمان قرة
عين اصحاب الایقان المشروح صدره بالعلم و العرفان و المنور قلبه بنور التحقیق و
الاتقان، الجامع فی معارج السعاده بین اقصی مدارج العلم و رتبة الشهاده صاحب
الایات الباهرة و الكرامات الطاھرة، شیخنا الاصدیم الافضل المعروف بالشهید الاول
شمس الدین محمد بن مکی^(۲)، قدس الله سرہ الزکی.

عن الشیخ الامام واحد، علماء الاسلام، ذخر الحكماء و المتكلمين، فخر الاسلام و
المسلمین استاد الفقهاء و المحدثین دیباچه کتاب التحقیق مصحح النظر الدقيق ملک
العلماء و المناظرین. الامام فخرالدین ابی طالب محمد^(۳) طیب الله مضجعه و احسن
الیه مرجه.

- ۱- زین الدین علی بن خازن شیخ حرّ عاملی در تذکرة المتبھرين فرموده: کان فاضلاً عابداً، صالحأ، من تلامذة الشهید، یروی عنہ احمد بن فهد الحلی.
- ۲- ابوعبدالله شمس الدین محمد بن مکی بن حامد بن احمد دمشقی نبطی عاملی جزینی از فقهای معروف شیعه که منظور از شهید اوّل یا شیخ شهید اوست، در ۷۳۴ متولد شد و در ۷۸۶ هق به شهادت رسید، علاوه بر فقه شیعه در فقه مذاهب اهل سنت هم متبھر بود و در شعر و ادب هم دست داشت. در آخر عمر متهم به عقاید غلاة شیعه شد و در سلطنت برقوق پادشاه مصر در قلعه شام یکسال محبوس بود و چون حاضر به قبول توبه نشد به حکم قاضی برهان الدین و عباد بن جماعة قضات مالکی شام به قتل رسید و جسدش را سنگباران کرده و سپس سوزاندند، زنش امّ علی و دخترش ست المشایخ نیز در فقه مخصوصاً مسائل مربوط به زنان تبحیر داشته‌اند. پس از این فقهای بزرگ شیعه‌اند، تألیفات کثیره دارد که: الفیه در نمازهای یومیه که شهید ثانی آن را شرح کرده، غایة المراد فی شرح نکت الارشاد، القواعد الكلیه، اللمعة الدمشقیه که با شرح شهید ثانی در حوزه‌ها تدریس می‌شود از معروف‌ترین کتب اوست.
- ۳- الامام فخرالدین ابوطالب محمدبن حسن بن یوسف حلی فرزند علامه حلی معروف به فخرالمحققین از فقهای مشهور و دارای تألیفات کثیره از جمله ایضاخ القوائد در حل مشکلات قواعد علامه، و ایضاخ القلوب در شرح خطبة قواعد و الفخریه در نیت و کافية الوافیه در کلام، شهید اوّل در اجازه‌اش او را بسیار ستوده است.

عن والده الشیخ الامام والمولى الهمام علامہ المشارق والمغارب مرغم الكفرة و النواصیب ایة الله فی العالمین و سیفه المسلط على رقاب المخالفین حایز علوم الانبیاء و المرسلین افضل المتقدمین و المتأخرین خلیفة الائمة المهدیین محیی ما درس من مراسم الدین المنتهی اليه ریاست الامامیة فی الاعصار و الخاضع دون سدة علمه الفلک الدوار شیخ المذهب رئیس الملة محرر القواعد مذهب العقائد بحر العلوم مفتی الفرق محیی السنة ممیت البدعة شمس الامة کشف الغمة کعبۃ الفقهاء مشعر العلماء مطاف الحکماء رکن المتكلمين قبلة المحدثین مرجع الافاضل اجمعین ما من عالم فی الارض من الشیعه من عصره الى يومنا هذا الا و اقتبس من مشکوته واستفاد من تحقیقاته بل هي العدة لكل محقق و اليها الجأ من كل مدقق العلم المنصوب و العلم المصوب المسعود بالنفس الملکوتیه و المنصور بالایات الجلیه المؤید من السماء المشهور باکرم الاسماء الملقب بالعلامة المشهور بایة الله مولینا الاعظم و امامنا الععظم ابی منصور جمال الدین حسن بن یوسف الحلی^(۱)، حشرنا الله تحت لوائه و وفقنا للمسیر بضیائه.

عن الشیخ الامام الاعظم و الهمام المقدم المفخم مؤسس الفقه و الاصول و محرر المعقول و المنشوق شیخ الطائفه بغیر جاحد و واحد هذه الفرقه واي واحد الذی یکل لسان القلم عن تعداد فضائله و مقاماته مع ان جمیع ما سمعت من مناقب من ذکرناه بعض کراماته الامام السعید ابی القاسم نجم الدین جعفر بن سعید الحلی^(۲)، المشهور بالمحقق الاول تفضل الله علينا بالارتفاع بعلمه و تطول.

۱ - حسن بن یوسف بن مطهر الحلی معروف به علامہ حلی (ولادت ۲۹ رمضان ۶۴۸ وفات ۱۱ یا ۲۱ محرم ۷۲۶ هـ) فقیه و متکلم و حکیم، از شاگردان خواجه نصیر و محقق حلی و کاتبی و سید ابن طاووس و ابن میثم بوده، در ترویج مذهب تشیع کوشش بسیار کرد و هم اوست که سبب تشیع سلطان محمد الجایتو پادشاه مغولی ایران (مدفون در سلطانیه) شد، در جله در گذشت و جنازه‌اش به نجف حمل و در جوار مرقد حضرت علی (ع) مدفون شد. از تأییفات مهم او که مورد مراجعت علماء است: الفین، ایضاً المقاصد، تبصره المتعلمین، تذکر الفقهاء، قواعد الاحکام، کشف المراد (شرح تحرید خواجه) و مختلف الشیعه را می توان نام بردا.

۲ - معروف به محقق اول (۶۰۲-۶۷۶ هـ) استاد علامه حلی از فقهاء مشهور شیعه است که تأییفاتش مورد نظر علماء بوده و غیراز شرایع الاسلام که در حوزه‌ها تدریس می شود، مختصر النافع (مختصر شرایع) معتبر و معارج او مشهور است.

عن السيد الحسين الاصيل و الفقيه المحدث البیبل و النسابة الادیب الجليل فخار بن معد الموسوی^(١)، نور الله ضریحه و احسن فی ریاض الخلد تسریحه.

عن العالم العامل و المحدث الكامل الفاضل الوجیہ و الفقیہ النبی شاذان بن جبرئیل القمی^(٢) حشره الله مع النبي الامی.

عن الشیخ الاجل الاقدم الثقة الفقیہ الاکرم، عمام الدین محمد بن ابی القاسم الطبری^(٣)، رفع الله مقامه و زاد فی الخلد اکرامه.

عن الشیخ الامام غرة فضلاء الانام شمس علماء الاسلام قطب رحی الفضائل بدر سماء الفاضل منار الشیعه مدار الشریعة علامۃ الافق واحد الازمان معلم الفرق مدرس العلوم. شیخنا الاقدم ابی علی الحسن بن الشیخ^(٤) المعروف بالفقید الثانی امده الله بالفیض السیحانی.

عن والده الشیخ الامام مدار رحی الایمان، مدي الایام، منقح علوم الاسلام، مشید مبانی الفقه و الاصول و الحدیث و الكلام محرر العقائد، السمعیه مهذب القواعد العقلیه، مررصص اركان الملة المحمدیة و مؤسس اصول الطریقة الجعفریة فاتح ابواب التحقیق و ممهد سبل التحصیل و التدقیق محصل مذهب الشیعه فی الاصول و الفروع و جامع مختلافات الاخبار فی المقوو و المسموم کافل ایتام آل محمد علیهم السلام و الاب الروحانی لکافة العلماء الاعلام، معلم الفضلاء المحققین بل اشخاصهم و مریج الفقهاه المحصلین، بل ملکهم و هنّاکمهم امیر جیوش التالیف و التصنیف و الملکی الى اقامه ازمه

١- شمس الدین فخار بن معد بن فخار الموسوی الحایری، مؤلف کتاب الرد علی الذاهب الی تکفیر ایطالب که شیخ حر عاملی او را عالمی فاضل و ادیب و محدث توصیف فرموده است.

٢- ابوالفضل شاذان بن جبرئیل ابن اسماعیل القمی، از جمله تألیفاتش کتاب ازانة العلة فی معرفة القبلة و تحفة المؤلف الناظم و عمدة المکلف الصائم و کتاب الفضائل میباشد.

٣- عمام الدین محمد بن ابی القاسم بن محمد بن علی الطبری الامالی الکجی، فقیهی ثقہ و جلیل القدر، از جمله تألیفاتش کتاب الفرج فی الاوقات والمخرج بالبینات و شرح مسائل الذریة و بشارة المصطفی لشیعه المرتضی و کتاب الزهد و التقوی میباشد.

٤- (ابی علی الحسن بن محمد بن حسن بن الشیخ) فرزند شیخ طوسی، مرحوم شیخ حر عاملی درباره او گوید: کان عالما فاضلا، فقیها، محدثا، جلیلا ثقة. دارای تألیفات متعدد از جمله کتاب الامالی و شرح النهاية و المرشد الی سبیل التعبد میباشد.

الذين الحنيف بكتبه استفادت الامامية الى يومنا هذا على كثرة فضلائها ولرياسته اذعنوا على وفور رؤسائهما فهو معلمهم الذي لا يعلم و مقدمهم الذي لا يقدم عليه احدوان تقدم حتى لقبوه عن آخرهم بشيخ الطائفه و رئيس المذهب وليس لاحد غيره كائنا من كان ان يدعى بمثله و يلقب بل غايتها التقيد بالاعصار او التخصيص بعض الامصار اما الاطلاق فهو مالك زمانه و المقتعد فوق غاريه و سنانه اليه فزع عظماها و عنه اخذ علماؤها واحد نوع الانسان و حامل عرش العلم و الابنان و المشاراليه في جميع الفنون بالبيان استاد العالمين في العالم وشيخ فقهاء بنى آدم خير الامة و امامها بعد الائمه، شيخنا الاقديم و امامنا الاعظم، أبي جعفر محمد بن الحسن الطوسي^(١)، قدس الله سره القدوسي و شكر الله في الاسلام مساعد الجميلة، كما نشر على السنة اهل الايمان مدائحه الجليلة. انه قدس الله نفسه و طهر رمسه. قال: في المصباح ما لفظه:

شرح زيارة أبي عبدالله عليه السلام في يوم عاشورا من قربه او بعد روى محمد بن اسمعيل بن بزيع و عن صالح بن عقبه؛ عن أبيه، عن أبي جعفر عليه السلام.

قال: من زار الحسين بن علي عليهما السلام في يوم عاشورا من المحرم حتى يظل عنده باكيالقى الله عز وجل و يوم يلقاه بثواب الفي^(٢) حجة^(٣) و الفي^(٤) عمرة و الفي^(٥) غزوة و ثواب كل غزوة و حجۃ و عمرة كثواب من حج و اعتمر و غزا مع رسول الله صلى الله عليه وآله و مع الائمه الراشدين صلوات الله عليهم قال قلت

١- معروف به شیخ طوسي در سال ٣٥٨ در طوس متولد شد و در ٤٦٠ هـ در نجف وفات یافت، یکی از بزرگترین علماء شیعه، پس از تحصیل در موطن خود در ٤٠٨ واز محضر شیخ مفید و پس از او ۲۳ سال از محضر سید مرتضی بهره‌ها برداشت پس از ۴۰ سال اقام در بغداد در سال ٤٤٨ هنگام ورود آغوشی به بغداد و آتش زدن خانه و کتابخانه‌اش شیخ بدنجف منتقل شد و حوزه پربرکت نجف اشرف را تأسیس فرمود نزد فقهای شیعه منظور از شیخ الطائفه و شیخ ایشان میباشد در اهمیت تأثیفاتش همین پس که دو کتاب از کتب اربعه حدیثی شیعه یعنی استبصار و تهذیب الاحکام از اوست، از آثار دیگرش: الفهرست، امالی، مبسوط، عدة الاصول، النهاية، هداية المسترشد، الفیہ، الرجال، الخلاف، تفسیر تبیان و مصباح المتهدج که این زیارت عاشورا از همین کتاب نقل شده است.

٢- در کامل الزيارة (رمز «مل») در : الفي الف

٣- حجۃ بكسر الحاء للمره مع ان قياسها الفتح على خلاف القياس كما صرحا به فافهم
٤- «مل» الفي الف
(منه)

٥- همان

جعلت فداك فنا لمن كان في بعده^(١) البلاد و اقاصيه ولم يمكنه المصير اليه في ذلك اليوم.

قال إذا كان كذلك برز الى الصحراء او صعد سطحا مرتفعا في داره و اوما اليه بالسلام و اجتهد في الدعاء على قاتله^(٢)، و صلى من بعد ركعتين وليكن ليفعل ذلك^(٣) في صدر النهار قبل ان يزول^(٤) الشمس ثم ليتدبر الحسين عليه السلام.

و يبكيه و يا مرمن في داره متن لا يتقيه بالبكاء عليه عليه السلام و يقيم في داره المصيبة باظهار الجزع و ليعز بعضهم بعضا بمصابهم بالحسين عليه السلام و انا الصامن لهم^(٥) اذا فعلوا ذلك على الله عز وجل جميع ذلك^(٦) قلت جعلت فداك انت الصامن ذلك لهم و الزعيم^(٧) قال انا الصامن^(٨) و انا الزعيم لمن فعل ذلك قلت^(٩) فكيف يعزى بعضنا^(١٠) بعضا قال تقولون اعظم الله^(١١) اجرورنا بمصابنا بالحسين عليه السلام و جعلنا و ايامكم من الطالبين بثاره مع ولية الامام المهدى من آل محمد عليهم السلام. وان^(١٢) استطعت ان لا تنشر يومك في حاجة فافعل فانه يوم نحس لا تقضى فيه حاجة مؤمن و ان قضيت لم يبارك له فيها و لم يرفئها رشد او لا يدخل احدكم^(١٣) لمنزله فيه شيئاً فمن ادخل في ذلك اليوم^(١٤) لم يبارك له فيما ادخل^(١٥) ولم يبارك له في اهله

١- الضمير للبعيد لكن لاشكال فى نسخ كامل الزيارة فان فيه و اقاصيها و فيه ايضا بعد البلاد فى نسخة منه دام مجدها العالى.

٢- «مل»: واجتهد على قاتله بالدعاء و صلى بعده

٣- وفى نسخة بحذف ممن و على هذا يكون الفعل حالا عن الموصول (منه)

٤- «مل»: قبل الزوال.

٥- «مل»: فانا صامن لهم

٦- «مل»: هذا الثواب.

٧- «مل»: «والزعيم» راندارد.

٨- «مل»: لهم ذلك.

٩- «مل»: بعضمهم.

١١- نسخ المصباح والبحار وغيره مما نقل عنه فيما رأيت وكثير من كتب الدعاء كخلاصه الاذكار و جمال الصالحين و منهاج الفلاح و غير ذلك من الكتب المعترفة (اعظم) بصيغة باب الافعال و كان اشتهر (عظم) بصيغة باب التفعيل متابعة لزاد المعاد و هو عن كامل الزيارة، و الاول موافق لاستعمال القرآن في قوله تعالى (ويعظم له اجرها)، (طلاق آية ٥) فلعل الولي متابعة لحظة و لحظ المصباح (منه دام مجده).

١٢- «مل»: ولا تدخلن لمنزلك شيئاً.

١٣- «مل»: فانه من.

١٤- «مل»: يدخل.

فإذا فعلوا^(١) ذلك كتب الله لهم^(٢) أجر ثواب ألف حجة و ألف عمرة و ألف غزوة^(٣) كلها مع رسول الله صلى الله عليه و آله و كان لهم^(٤) أجر ثواب^(٥) مصيبة كلنبي و رسول و وصي و صديق و شهيد مات او^(٦) قتل منذ خلق الله الدنيا الى ان يقوم الساعة. قال صالح بن عقبه و سيف بن عميرة قال علقة بن محمد الحضرمي قلت لابي جعفر عليه السلام علمتني دعاء ادعوه به اذا لم ازره من قرب او امأة من بعد البلاد و من داري بالتسليم عليه.

قال فقال لى يا علقة اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومي اليه بالسلام فقل^(٧) عند الايماء من بعد التكبير هذا القول فانك اذا قلت ذلك فقد دعوت بطايد عوبه زواره من الملائكة و كتب الله لك^(٨) مائة الف الف درجة^(٩) و كنت كمن^(١٠) استشهد مع الحسين عليه السلام حتى تشارکهم في درجاتهم ثم لا تعرف الا في الشهداء الذين استشهدوا معه و كتب لك ثواب زيارة كلنبي وكل رسول^(١١) و زيارة كل من زار الحسين عليه السلام^(١٢). منذ يوم قتل عليه السلام و على اهل بيته تتقول:

١ - «مل» : فمن فعل.

٢ - «مل» : له

٣ - «مل» : ألف الف حجة و ألف الف عمرة و ألف الف غزوة.

٤ - «مل» : له.

٥ - «مل» : ثواب.

٦ - قوله عليه السلام (اجر ثواب) كذا في النسخ فهو اما بالتأتون و ثواب ألف حجة بدل عنه فيكون من قبيل التفصيل بعد الاجمال او بلا تنوين فيكون اضافته بيانية (منه زيد فضله). قوله عليه السلام مات او قتل الظاهر رجوع الضمير الى الشهيد فيكون قرينة على اراده الاعم من التحقيقي والتزييلي وهو من كتب له اجرا الشهيد و يمكن على بعد ارجاع الضمير الى الصديق (منه نور الله قلبه) لا يخفى كه ضمير قتل به شهيد (تبني و وصي و صديق) واحتياج به تنزييلي گرفتن شهادت در آنها نیست چنانکه واضح است باختصار تأملی، ان الجواب قد يكتبوا- محشی).

٧ - بعد الايماء بعد التكبير، نسخة.

٨ - «مل» : بها

٩ - «مل» : ألف الف حسنة و محاunqueك ألف الف سينه و رفع لك ألف الف درجة.

١٠ - «مل» : ومن

١١ - «مل» : رسول

١٢ - «مل» : صلوات الله عليه.

من زيارة عاشوراء

آسَلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ آسَلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ آسَلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ
 أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَابْنَ سَيِّدِ الْوَصِّيلَيْنَ آسَلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ فَاطِمَةَ الرَّهْزَاءِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ
 الْعَالَمِينَ آسَلَامُ عَلَيْكَ يَا ثَارَ اللَّهَ وَابْنَ ثَارِهِ وَالْوَثْرَ التَّوْثُرِ آسَلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى
 الْأَزْوَاجِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ عَلَيْكُمْ مِنْ جَمِيعِ سَلَامِ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِيَ وَبِقِيَ اللَّيْلُ وَ
 النَّهَارُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لَقَدْ عَظَمْتِ الرَّزِيْةَ وَجَلَّتِ الْمُصِيبَةُ بِكَ عَلَيْنَا وَعَلَى جَمِيعِ أَهْلِ
 الإِسْلَامِ وَجَلَّتِ وَعَظَمْتِ مُصِيبَتِكَ فِي السَّمَاوَاتِ عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ فَلَعْنَ اللَّهِ
 أَمَّةً أَسْسَتَ أَسَاسَ الظُّلْمِ وَالْجُورِ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ^(١) وَلَعْنَ اللَّهِ أَمَّةً دَفَعْتُمُ عَنْ
 مَقَامِكُمْ وَأَذَلْتُمُ عَنْ مَرَاتِبِكُمُ الَّتِي رَتَبَكُمُ اللَّهُ فِيهَا وَلَعْنَ اللَّهِ أَمَّةً قَتَلْتُمُ وَلَعْنَ اللَّهِ
 الْمُمَهِّدِينَ لَهُمْ بِالتَّمْكِينِ مِنْ قِتَالِكُمْ بِرَئِسَتِ إِلَى اللَّهِ وَإِلَيْكُمْ مِنْهُمْ وَمِنْ أَشْيَاعِهِمْ وَ
 أَثْيَاعِهِمْ وَأَوْلَانِيَّهُمْ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنِّي سُلْطَنُ لِمَنْ سَالَتْكُمْ وَحَزْبُ لِمَنْ خَارَبَكُمْ إِلَى يَوْمِ
 الْقِيَمَةِ وَلَعْنَ اللَّهِ أَلَ زِيَادٍ وَأَلَ مَزْوَانٍ وَلَعْنَ اللَّهِ بْنِ أُمَيَّةَ قَاطِبَةً وَلَعْنَ اللَّهِ بْنِ مَرْجَانَةَ
 وَلَعْنَ اللَّهِ عُمَرَبْنَ سَعْدٍ وَلَعْنَ اللَّهِ شِمَراً وَلَعْنَ اللَّهِ أَمَّةً أَشْرَجَتْ وَالْجَمَتْ وَتَنَقَّبَتْ وَ
 تَهَبَّاتْ لِقَتَالِكَ يَا بَنِي أَتَ وَأَمْثَلْتُكَ عَظِيمَ مُضَابِيِّ بِكَ فَأَشَقَّ اللَّهُ الَّذِي أَكْرَمَ مَقَامَكَ وَ
 أَكْرَمَنِي بِكَ أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثَارِكَ مَعَ إِمَامٍ مَنْصُورٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَآلِهِ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي عِنْدَكَ وَجِبِيَا بِالْحُسْنَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ يَا أَبَا
 عَبْدِ اللَّهِ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ وَإِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَإِلَى فَاطِمَةَ وَإِلَى
 الْحَسَنِ وَإِلَيْكَ بِمُؤْلِيَّاتِكَ وَبِالْبَرَائَةِ مِنْ قَاتِلَكَ وَتَصَبَّ لَكَ الْحَزْبُ وَبِالْبَرَائَةِ مِنْ
 أَسَسَ أَسَاسَ الظُّلْمِ وَالْجُورِ عَلَيْكُمْ وَأَبْرُءُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ مِنْ أَسَسَ أَسَاسَ
 ذِلِّكَ وَبَنِي عَلَيْهِ بَنِيَّاتِهِ وَجَرَوْتِ فِي ظُلْمِهِ وَجَوْرِهِ عَلَيْكُمْ وَعَلَى أَشْيَاعِكُمْ بِرَئِسَتِ إِلَى اللَّهِ

١- أَهْلُ الْبَيْتِ (بعض نسخ مصباح السيد).

وَإِنَّكُم مِّنْهُمْ وَأَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ إِنَّكُم بِمَا أَتَكُمْ وَمَوَالَةُ وَلِيَكُمْ وَبِالْبَرَائَةِ مِنْ
أَعْدَاءِكُمْ وَالنَّاصِبِينَ لَكُمُ الْحُزْبُ وَبِالْبَرَائَةِ مِنْ أَشْيَا عِهْمَ وَأَثْبَاعِهِمْ إِنِّي سُلْطَنٌ لِمَنْ
شَاءَتْكُمْ وَخَرْبٌ لِمَنْ خَازَبَكُمْ وَوَلَيٌ لِمَنْ ذَلَّكُمْ وَعَذْوٌ لِمَنْ غَادَكُمْ فَاسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي
أَكْرَمَنِي بِمَغْرِفَتِكُمْ وَمَغْرِفَةِ أُولَئِكَمْ وَرَزْقِي^(١) الْبَرَائَةِ مِنْ أَعْدَاءِكُمْ أَنْ يَجْعَلَنِي^(٢)
مَعَكُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَنْ يَتَبَتَّلَ لِي عِنْدَكُمْ قَدَمٌ صَدْقٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَسْتَلِهِ
أَنْ يَبْلُغَنِي الْمَقَامُ الْمُخْمُودُ الَّذِي لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَأَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبُ ثَارِي مَعَ إِسَامٍ
مَهْدِيٍّ^(٣) ظَاهِرٌ نَاطِقٌ^(٤) مِنْكُمْ وَأَسْأَلُ اللَّهَ بِحَقِّكُمْ وَبِالشَّانِ الَّذِي لَكُمْ عِنْدَهُ أَنْ يُعْطِيَنِي
بِمَصَابِي بِكُمْ أَفْضَلَ مَا يَعْطِي مَصَابًا بِمُصَبِّتَةِ مُصَبِّتَةِ مَا أَعْظَمَهَا وَأَعْظَمَ رَزِيَّتَهَا فِي
الْإِسْلَامِ وَفِي جَمِيعِ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ اللَّهُمَّ اجْعُلْنِي فِي مَقَامِي هَذَا مِنْ تَنَالَهُ
مِنْكَ صَلَوَاتٌ وَرَحْمَةٌ وَمَغْفِرَةً اللَّهُمَّ أَجْعُلْ مَهْبَنِي مَهْبَنِي مُحَمَّدًا وَآلِ مُحَمَّدٍ وَمَهَاجِي
مِنَاتَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا يَوْمٌ تَبَرَّكَتْ بِهِ بَتُؤْمِنَةٌ وَابْنُ أَكْلَةِ الْأَكْبَادِ اللَّعْبِينَ
بَنُّ اللَّعْبِينَ عَلَى لِسَانِ^(٥) نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي كُلِّ مَوْطِئٍ وَمَوْقِفٍ وَقَفَ فِيهِ
نَبِيِّكَ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ اللَّهُمَّ اعْنِ أَبَا سَفْيَانَ وَمَعْوِيَةَ بْنِ أَبِي سَفْيَانَ وَيَزِيدَ بْنَ
مَعْوِيَةَ عَلَيْهِمْ مِنْكَ الْلَّغْنَةَ أَبَدَ الْأَبِدِينَ وَهَذَا يَوْمٌ فَرِحَتْ^(٦) بِهِ الْأَلْزِيَادُ وَالْمَرْفَوَانُ
بِقَاتِلِهِمُ الْحَسَنَيْنَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ اللَّهُمَّ ضَاعِفْ عَلَيْهِمُ الْلَّغْنَةَ مِنْكَ وَالْعَذَابَ^(٧) اللَّهُمَّ
إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ فِي هَذَا الْيَوْمِ وَفِي مَوْقِفي هَذَا وَآيَاتِ حَيَوْتِي بِالْبَرَائَةِ مِنْهُمْ وَالْلَّغْنَةَ
عَلَيْهِمْ وَبِالْمَوَالَاتِ نَبِيِّكَ وَآلِ نَبِيِّكَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

ثُمَّ تَقُولُ:

اللَّهُمَّ اعْنِ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَآخَرَ ثَابِعٍ لَهُ عَلَى ذِلِكَ اللَّهُمَّ

١- ان يرزقني كذا فيه ايضاً.

٢- وَأَنْ يَجْعَلَنِي كذا فيه ايضاً.

٣- هُدَى نسخه بدل.

٤- بالحق كذا فيه نسخه مصباح السيد ره.

٥- لسانك ولسان بنبيك كذا في بعض نسخه مصباح الشیخ والسيد والکفعی قدس سره

٦- فرح من مصباح السيد.

٧- الاليم نسخه.

العنِ العِصابةَ الَّتِي^(١) جاهَدَتِ الْحُسَينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ شَايَعَتْ وَ بَايَعَتْ وَ ثَابَعَتْ عَلَى
قَتْلِهِ اللَّهُمَّ اغْنِهِمْ جَمِيعاً.

تَقُولُ ذَلِكَ مَائَةَ مَرَةٍ ثُمَّ تَقُولُ:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفُنَائِكَ عَلَيْكَ مِنِي سَلَامٌ
اللَّهُ أَبَدًا مَا بَقِيَ وَ يَقِنُ اللَّيلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ أَخْرَى الْعَهْدِ مِنِي لِزِيَارَتِكَ^(٢)
السَّلَامُ عَلَى الْحُسَينِ وَ عَلَى عَلَى بْنِ الْحُسَينِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَينِ^(٣) وَ عَلَى أَصْحَابِ
الْحُسَينِ تَقُولُ ذَلِكَ مَائَةَ مَرَةٍ ثُمَّ تَقُولُ:

اللَّهُمَّ خُصْنَ أَنْتَ أَوَّلَ ظَالِمٍ بِاللَّغْنِ مِنِي وَ أَنْدَأْهُ أَوَّلَأَثْمَ الثَّانِي ثُمَّ الْثَالِثَ ثُمَّ الْأَرْبَعَ
اللَّهُمَّ أَعْنَ يَزِيدَ بْنَ مُغَوِّيَةَ خَامِسًا وَ أَعْنَ عَبْيَدَ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ وَ ابْنَ مَرْجَانَةَ وَ عَمْرَ بْنَ
سَعْدٍ وَ شِيمَّا وَ أَلَّ أَبِي سَفِيَّانَ وَ أَلَّ زِيَادَ وَ أَلَّ مَوْزَانَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمةِ.

ثُمَّ تَسْجُدُ وَ تَقُولُ:

اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدُ الشَّاكِرِينَ لَكَ عَلَى مُصَابِهِمْ^(٤) الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى عَظِيمِ رَزْيَتِي
اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي شَفاعةَ الْحُسَينِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ الْوُرُودِ وَ تَبِتْ لِي قَدَمَ صِدْقِي عِنْدَكَ مَعَ
الْحُسَينِ وَ أَصْحَابِ الْحُسَينِ، الَّذِينَ بَذَلُوا مَهْجُومُهُمْ دُونَ الْحُسَينِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

قال علقة قال ابو جعفر عليه السلام ان استطعت ان تزوره في كل يوم بهذه الزيارة
فاعمل فلك ثواب جميع ذلك. قال الشيخ رضي الله عنه وروى محمد بن خالد الطيالسي
عن سيف بن عميره قال خرجت مع صفوان ابن مهران الجمال وجماعة من اصحابنا الى
الغرى بعد ما خرج ابو عبدالله عليه السلام فسرنا من الحيرة^(٥) الى المدينه فلما فرغنا من

١- الذين كذا عن خط ابن ادريس و ابن السكوني (منه).

٢- زيارة تكمل مصباح السيد ره.

٣- ليس على اولاد الحسين في نسخة مصباح السيد وفي بعض النسخ المصححة من
مصباح الشيخ.

٤- على مصابهم الحمد لله على مصابهم ح س (ح) رمز مصباح است و (س) اشاره به سيد.

٥- قال في اخبار الدول: الحيرة بكسر الحاء اربعة مواضع:

الزيارة صرف صفوان وجده الى ناحية ابي عبدالله عليه السلام فقال لنا تزورون الحسين عليه السلام من هذا المكان من عند رأس امير المؤمنين عليه السلام من هبها و اومي^(١) اليه ابو عبدالله عليه السلام وانا معه قال فدعا صفوان بالزيارة التي رواها علقة بن محمد الحضرمي عن ابي جعفر عليه السلام في يوم عاشورا ثم صلى ركعتين عند راس امير المؤمنين عليه السلام ودع في دبرها امير المؤمنين عليه و اوما الى الحسين بالسلام منصرفاً بوجهه نحوه و دع في دبرها^(٢) وكان فيما دعا في دبرها

زيارة علقة

يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا مَجِيبَ دَعْوَةِ الْمُضطَرِّبِنَ يَا كَاشِفَ كَوْبِ الْمَكْرُوِّبِينَ يَا غَيَاثَ الْمُسْتَغْيَثِينَ وَ يَا صَرِيعَ الْمُسْتَضْرِخِينَ وَ يَا مَنْ هُوَ أَقْرَبُ إِلَى مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدَ وَ يَا مَنْ يَحْوُلُ بَيْنَ الْمَرْءَ وَ قَلْبِهِ وَ يَا مَنْ هُوَ بِالْأَنْتَظَرِ الْأَغْلَى وَ بِالْأَقْرَى الشَّبِّينَ وَ يَا مَنْ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى وَ يَا مَنْ يَعْلَمُ خَاتِمَ الْأَعْيَنِ وَ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ وَ يَا مَنْ لَا تُخْفِي عَلَيْهِ خَافِيَّةً وَ يَا مَنْ لَا تَشْتَتِي عَلَيْهِ الْأَصْوَاتُ وَ يَا مَنْ لَا تَغْلِطُهُ الْحَاجَاتُ وَ يَا مَنْ لَا يَبِرِّمُهُ الْحَاجُ الْمُلِعِينَ يَا مُذْرِكَ كُلِّ فَوْتٍ وَ يَا جَامِعَ كُلِّ شَمْلٍ وَ يَا بَارِئَ النُّفُوسِ بَعْدَ

بيان مصدر

الاول: مدينة كانت بارض الكوفة على ساحل البحر، فان بحر فارس في قديم الزمان كان متدا الى ارض الكوفه والآن لا اثر للمدينة ولا للبحر، ومكان المدينة دجلة وكانت المدينة عمرت في زمان عمروين عدى فأقيمت عامرة خمسماة سنة.

وقيل بنيت في زمن يخت نصر ينسب اليه النعمان بن امرى القيس صاحب الحيرة من ملوك بني لحم، بني بالحيرة قصراً يقال له الخورنق في ستين سنة، مابنى أحد من الملوك مثله، ينسب اليها كعب بن عدى الحميري، ثم ذكر الموضع الثلاثه الباقيه ولا حاجه الى ذكرها (منه دام مجده).

١- قوله (و اومي اليه ... ابو محمد عبدالله) من كلام صفوان والمراد بابي عبدالله، الصادق عليه السلام، فكانه استدل بفعله عليه السلام على ما ادعاه و طراه منقولا على التفصيل الذي ذكره رضي الله عنه (منه زيد فضله).

٢- الظاهر رجوع الضمير الى الزيارة ايضا ويمكن على بعد رجوعه الى الاشارة المفهومة من سوق الكلام (منه دام مجده).

المؤتِّ يَا مَنْ هُوَ كُلَّ يَوْمٍ فِي شَانِ يَا قَاضِي الْحَاجَاتِ يَا مُنْقِسَ الْكُرْبَاتِ يَا مُغْطِي السُّؤُلَاتِ يَا وَلِيِّ الرَّغَبَابِ يَا كَافِي الْمَهَمَاتِ يَا مَنْ يَكْفِي مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَا يَكْفِي مِنْهُ شَيْءٌ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَشْتَلَكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ عَلَيِّ وَ بِحَقِّ فَاطِمَةَ بِنْتِ يَسِيرَكَ وَ بِحَقِّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ فَإِنِّي بِهِمْ أَتَوْجَهُ إِلَيْكَ فِي مَقَامِي هَذَا وَ بِهِمْ أَتَوْسَلُ وَ بِهِمْ أَتَشْفَعُ إِلَيْكَ وَ بِحَقِّهِمْ أَشْتَلَكَ وَ أَقْسِمُ وَ أَعْزِمُ عَلَيْكَ وَ بِالشَّانِ الَّذِي لَهُمْ عِنْدَكَ وَ بِالْقَدْرِ الَّذِي لَهُمْ عِنْدَكَ وَ بِالَّذِي فَضَلَّتْهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ وَ بِاَشِيكَ الَّذِي جَعَلَنِي عِنْدَهُمْ وَ بِهِ خَصَصْتَهُمْ دُونَ الْعَالَمِينَ وَ بِهِ أَبْتَثَتَهُمْ وَ أَبْنَتَ فَضْلَهُمْ مِنْ فَضْلِ الْعَالَمِينَ حَتَّى فَاقَ فَضْلَهُمْ فَضْلَالُ الْعَالَمِينَ أَنْ تُصْلِي عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَلِي مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَكْشِفَ عَنِي غَمِّي وَ هَمِّي وَ كَوْبِي وَ تَكْفِيَنِي الْمِهَمَّ مِنْ أَمْوَارِي وَ تَنَقِّبِي عَنِ دَيْنِي وَ تَجْبِرُنِي مِنَ الْفَقْرِ وَ تُجْبِرُنِي مِنَ الْفَاقَةِ وَ تُغَيِّبُنِي عَنِ الْمَسْئَلَةِ إِلَى الْمَخْلوقَيْنَ^(١) وَ تَكْفِيَنِي هَمَّ مِنْ أَخَافُ هَمَّهُ وَ عُشْرَ مِنْ أَخَافُ عَشَرَهُ وَ حَزْوَنَةَ مِنْ أَخَافُ^(٢) حَزْوَنَتَهُ وَ شَرَّ مِنْ أَخَافُ شَرَّهُ وَ مَكْرَهُ مِنْ أَخَافُ مَكْرَهَهُ وَ بَغْيَ مِنْ أَخَافُ بَغْيَهُ وَ جَوَرَ مِنْ أَخَافُ جَوَرَهُ وَ سُلْطَانَ مِنْ أَخَافُ سُلْطَانَهُ وَ كَيْدَ مِنْ أَخَافُ كَيْدَهُ وَ مَقْدَرَةَ مِنْ أَخَافُ بَلَاءَ مَقْدَرَتَهُ^(٣) عَلَى وَ تَوَدَّ عَنِ كَيْدَ الْكَيْدَةِ وَ مَكْرَهُ الْمَكْرُهَةِ

السُّكُرَةِ

اللَّهُمَّ مَنْ أَرَادَنِي فَأَرَدْهُ وَ مَنْ كَادَنِي فَكِدْهُ وَ أَضِيفْ عَنِي كَيْدَهُ وَ مَكْرُهُ وَ بَاسَةُ وَ آمَانَيَّهُ وَ امْنَعَةُ عَنِي كَيْفَ شِئْتَ وَ أَنِّي شِئْتَ.

اللَّهُمَّ اشْغُلْهُ عَنِي بِقُرْبِ لَا تَجْبِرُهُ وَ بِتَلَاءِ لَا تَشْتَرُهُ وَ بِفَاقَةِ لَا تَسْدِدُهَا وَ بِسُقُمِ لَا تَعْفَفِيهِ وَ ذُلَّ لَا شُعْرَهُ وَ بِمَسْكِنَتِهِ لَا تَجْبِرُهَا.

اللَّهُمَّ اضْرِبْ بِالذُّلِّ نَصْبَ عَيْنِيَّهُ^(٤) وَ ادْخِلْ عَلَيْهِ الْفَقْرَ فِي مَنْزِلِهِ وَ الْعَلَةَ وَ السُّقُمَ فِي بَدَنِهِ حَتَّى تَشْغَلَهُ عَنِي بِشُغْلٍ شَاغِلٍ لَا فَرَاغَ لَهُ وَ أَنِسِهِ ذَكْرِي كَمَا أَنْسَيْتَهُ ذَكْرَكَ وَ حَذَّ

١- للخلوقين (ح س).

٢- وَ حَزْنَ مِنْ أَخَافُ حَزْنَهُ (ح س). حَزْنَةَ (ح س).

٣- أَخَافُ مَقْدَرَتَهُ (ح س). ٤- بين عيئتيه (ح س).

عَنِي^(١) يُسْمِعِه وَبَصِرِه وَلِسَانِه وَيَدِه وَرِجْلِه وَقَلْبِه وَجَمِيعِ جَوَارِحِه وَأَذْخُلْ عَلَيْهِ فِي
جَمِيعِ ذَلِكَ السُّقْمَ وَلَا تَشْفِه حَتَّى تَجْعَلَ ذَلِكَ لَهُ شُغْلًا شَاغِلًا بِهِ عَنِي وَعَنْ ذِكْرِي وَ
إِكْفِنِي يَا كَافِنِي مَا لَا يَكْفِي سِواكَ فَإِنَّكَ الْكَافِنِ لَا كَافِنِ سِواكَ وَمَفْرِجُ^(٢) لَا مُفْرَجَ
سِواكَ وَمَغْبِثُ^(٣) لَا مُغْبِثَ سِواكَ وَجَارٌ لَا جَارٌ سِواكَ خَابَ مِنْ كَانَ رَجَاوِه سِواكَ وَ
مُغْبِثُه سِواكَ وَمَفْزَعُه إِلَى سِواكَ وَمَهْبِبُه وَمَلْجَاهُ إِلَى غَيْرِكَ وَمَنْجَاهُ مِنْ مَحْلُوقٍ
غَيْرِكَ فَإِنَّ ثِقَتِي وَرَجَائِي وَمَفْزَغِي وَمَهْبِبِي وَمَلْجَاهِي وَمَنْجَاهِي فِيكَ اشْتَرْتَحُ وَبِكَ
اشْتَرْجُ وَبِمُحَمَّدٍ وَالْمُحَمَّدِ اتَّوَجَّهَ إِلَيْكَ وَاتَّوَسَلَ وَاتَّشَفَ فَأَسْتَلْكَ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا
الَّهُ يَحْقِّي مُحَمَّدًا وَالْمُحَمَّدِ اتَّصَلْيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَالْمُحَمَّدِ وَأَنْ تَكْشِفَ عَنِي عَنِي وَ
هَمِي وَكَوْبِي فِي مَقَامِي هَذَا كَمَا كَشَفْتَ عَنِي نَبِيِّكَ هَمَّهُ وَغَمَّهُ وَكَوْبِه وَكَفِيَّتَهُ هَوْلَ
عَدُوَّهُ فَأَكْشِفَتَ عَنِي كَمَا كَشَفْتَ عَنْهُ وَفَرَجَتَ عَنِي كَمَا فَرَجَتَ عَنْهُ وَإِكْفِنِي كَمَا^(٤) كَفَيَّتَهُ وَ
اضْرَفَ عَنِي هَوْلَ مَا أَخَافُ هَوْلَهُ وَمَؤْنَةً مَا أَخَافُ مَؤْنَتَهُ وَهُمْ مَا أَخَافُ هَمَّهُ بِلَا مَؤْنَةً
عَلَى نَفْسِي مِنْ ذَلِكَ وَاضْرِفْنِي بِقَضَاءِ حَوَائِجِي وَكِفَايَةِ مَا أَهَمَّنِي هَمَّهُ مِنْ أَمْرِ أَخْرَتِي
وَدُنْيَايَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَيَا أَبَابَعْدِ اللَّهِ عَلَيْكُمَا مِنِّي سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا^(٥) بَقِيَتُ وَبِقِيَ
اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَلَا جَعَلَهُ اللَّهُ أَخْرَى الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَتِكُمَا وَلَا فَرَقَ اللَّهُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمَا اللَّهُمَّ
أَخْبِنِي حَيَاةَ مُحَمَّدٍ وَذَرِّيَّتِهِ وَأَثْبِنِي مَنَاتِهِمْ وَتَوْفِيقِي عَلَى مَلَتِهِمْ وَاخْشُونِي فِي
رُمْرُمِهِمْ وَلَا تَفَرُّقْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَيَا
أَبَابَعْدِ اللَّهِ أَتَيْتُكُمَا زَائِرًا وَمُتَوَسِّلًا إِلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمَا وَمُتَوَسِّلًا إِلَيْهِ إِلَى اللَّهِ فِي
خَاجِتِي هَذِهِ فَأَشْفَعَنِي فَإِنَّكُمَا عِنْدَ اللَّهِ الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ وَالْجَاهَ الْوَجِيبَةَ وَالْمُنْزَلَ
الْوَفِيقَةَ وَالْوَسِيلَةَ إِنِّي أَتَقْلِبُ عَنْكُمَا مُسْتَنْظِرًا لِتَشَبَّهُ الْحَاجَةَ وَقَضَائِها وَتَبَاجِحَهَا مِنْ اللَّهِ
بِشَفَاعَتِكُمَا لِي إِلَى اللَّهِ فِي ذَلِكَ فَلَا أَخِبِّطُ وَلَا يَكُونُ مُنْقَلَبِي مُنْقَلَبًا خَائِيَا خَاسِرًا بِلْ

١- اللَّهُمَّ خُذْ (ح س).

٢- والمَفْرَجُ (ح س).

٣- مَاقِدُ (ح س).

٤- بَقِيَّتُ وَ (ح س).

٥- بَقِيَّتُ وَ (ح س).

يَكُونُ مُنْقِلِبِي مُنْقَلِبًا راجحًا مُفْلِحًا مُنْجَحًا مُسْتَجَابًا لِي بِقَضَاءِ جَمِيعِ حَوَائِجِي^(١) وَ تَشَفَّعَالِي إِلَى اللَّهِ أَنْقَلَبَ عَلَى مَا شَاءَ اللَّهُ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ مُفَوِّضاً أَمْرِي إِلَى اللَّهِ مُلْجِأً ظَهْرِي إِلَى اللَّهِ وَ مُتَوَكِّلاً عَلَى اللَّهِ وَ أَقُولُ: حَسْبِيَ اللَّهُ وَ كَفِي سَمْعَ اللَّهِ لِمَنْ دَعَا لَيْسَ لِي وَ زَادَ اللَّهُ وَ وَزَانَكُمْ يَا سَادَتِي مُنْتَهِي مَا شَاءَ رَبِّي كَانَ وَ مَا لَمْ يَشَاءَ لَمْ يَكُنْ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ أَشْتَوَدْ عَنْكُنَا اللَّهُ وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ أَخْرَى الْعَهْدِ مِنِّي إِلَيْكُنَا إِنْصَرَفْتُ يَا سَيِّدِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ يَا مَوْلَايَ أَنْتَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَا سَيِّدِي وَ سَلَامِي عَلَيْكُنَا مُنْتَصِلُ مَا اَنْتَصَلَ اللَّيلُ وَ النَّهَارُ وَ اَصْلَ ذَلِكَ إِلَيْكُنَا غَيْرُ مَخْجُوبٍ عَنْكُنَا سَلَامِي إِنشَاءَ اللَّهِ وَ اَشْكُلُهُ بِحَقِّكُنَا اَنْ يَشَاءَ ذَلِكَ وَ يَفْعَلَ فَإِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ اِنْقَبَتْ يَا سَيِّدِي عَنْكُنَا ثَائِبًا حَامِدًا اللَّهُ تَعَالَى شَاكِرًا زَاهِيًّا لِلْإِجَابَةِ^(٢) غَيْرُ اِيَّسٍ وَ لَا قَانِطٍ اِيَّاً غَائِدًا زَاهِيًّا إِلَى زِيَارَتِكُنَا غَيْرَ زَاغِبٍ عَنْكُنَا وَ لَا عَنْ زِيَارَتِكُنَا بَلْ زَاهِيًّا غَائِدًا إِنشَاءَ اللَّهِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ يَا سَادَتِي رَغِبَتْ إِلَيْكُنَا وَ إِلَى زِيَارَتِكُنَا بَعْدَ اِنْ زَهَدَ فِيْكُنَا وَ فِي زِيَارَتِكُنَا اَهْلُ الدُّنْيَا فَلَا خَيَّبَنِي اللَّهُ مِنَا رَجُوتُ وَ مَا اَمَلَتُ فِي زِيَارَتِكُنَا اِنَّهُ قَرِيبٌ مُجِيبٌ.

قال سيف بن عميره فسئلته صفوان فقلت له ان علقة بن محمد لم يأتنا بهذا عن ابي جعفر عليه السلام انما اتناها بدعاء الزيارة فقال صفوان وردت مع سيدى ابى عبدالله عليه السلام الى هذا المكان ففعل مثل الذى فعلناه في زيارة تنا و دعا بهذا الدعاء عند الوداع بعد ان صلى كما صلينا و دعى كما و دعنا.

ثم قال لى صفوان قال لى ابو عبدالله عليه السلام. تعاهد^(٤) هذه الزيارة وادع بهذا

١- الحوائج (ح س).

٢- الاجابة (ح س).

٤- في القاموس تعهد و تعاذه: تقدّه و وروده في هذا الحديث دليل فصاحته و ما قبل من ان تعهد افصح لأن التفاعل لا يكون الا بين اثنين ان ثم صار غلط و لا اساس له بالا فصحية.

لكن هذا الاستعمال كاستعماله في خبر تعاهدا النعل في المسجد حجة عليه ومنه يظهر ما في كلام الروضة في ذلك المبحث على ما فيه من الحرارة التي لا يخفى فراجع، منه دام مجده.

الدعاء وزربه فاني ضامن على الله تعالى لكل من زار بهذه الزيارة و دعا بهذا الدعاء من قرب او بعد ان زيارته مقبولة و سعيه مشكور و سلامه واصل غير محجوب و حاجته مقضية من الله بالغاً^(١) ما بلغت ولا يحيط به.

يا صفوان وجدت هذه الزيارة مضمونة بهذا الضمان عن أبي و أبي عن أخيه على بن الحسين مضمونا بهذا الضمان عن الحسين و الحسين عن أخيه الحسن مضمونا بهذا الضمان و الحسن عن أخيه أمير المؤمنين مضمونا بهذا الضمان و أمير المؤمنين عن رسول الله صلى الله عليه و آله مضمونا بهذا الضمان و رسول الله عن جبرئيل مضمونا بهذا الضمان و جبرئيل عن الله عز وجل مضمونا بهذا الضمان وقد الى الله عز وجل من زار الحسين بهذه الزيارة، من قرب او بعد و دعا بهذا الدعاء، قبلت منه زيارته و شفعته في مسئلته بالعاما بلغت و اعطيته سؤله ثم لا ينقلب عن خائبا و اقلبه مسرورا قريرا عينه بقضاء حاجته و الفوز بالجنة و العتق من النار و شفعته في كل من شفع خلنا ناسب لنا اهل البيت و الى الله على نفسه و اشهدنا بما شهد^(٢) ملائكة ملوكه على ذلك.

ثم قال جبرئيل يا رسول الله ارسلني الله اليك سرور او بشري لك و سرور او بشري لعلى و فاطمة و الحسن و الحسين و الى الائمه من ولدك الى يوم القيمة فدام يا محمد سرورك و سرور على و فاطمة و الحسن و الحسين و الائمه و شيعتكم الى يوم البعث.

نم قال لي صفوان قال لي ابو عبدالله عليه السلام يا صفوان اذا حدث لك الى الله حاجة فزر بهذه الزيارة من حيث كنت وادع بهذا الدعاء وسل ربك حاجتك تاتك من الله و الله غير مختلف و عده رسوله صلى الله عليه و آله بمنه و الحمد لله رب العالمين.

مُحصل. ترجمه این حديث شریف آن که:

به سند مذکور از شیخ طایفه (قدس الله سره)، که شطری از محمد جلیله او باندازه وسع بیان این کن شنیدی روایت کردیم و آن جناب از محمد بن اسماعیل بن بزیع و او از صالح بن عقبه و او از پدر خود عقبة بن قیس بن سمعان و او از باقر علوم النبیین

١- بالغاً كذا في المصباح والبحار عنه فان كانت النسخة كذلك فلعل البالغ حال عن الزائرات بالغاً بحاجة ما بلغت وكذا فيما سيأتي والله اعلم (منه زید فضلہ).

٢- قوله عليه السلام بما شهدت بوجه شهد، او ما مصدرية اى بشهادة ملائكة و على بعد يجوز كون الباء به معنى على مع امكان غلط النسخة فيكون الصواب حينئذ كما اشهد واعلى، والله اعلم (منه دام مجده العالى).

حضرت ابو جعفر علیه السلام که فرمود: هر که زیارت کند حسین را در روز دهم محرم، تا آن که نزد قبر او گریان شود؛ ملاقات کند خدای عز و جل را روز لقای خدای تعالی، با ثواب دو هزار حجه و دو هزار عمره و دو هزار غزوه و ثواب هر غزوه و حجه و عمره مانند ثواب آن است که حج و غزا و عمره در خدمت رسول خدای صلی الله علیه و آله و ائمه راشدین کرده باشد.

عقبه گوید گفتم: فدایت شوم چه ثواب دارد کسی که در اقصی بlad بعیده باشد و ممکن نشود از رفتن بجانب قبر او آن روز را.

فرمود: چون چنین باشد، بیرون آید، به صحرائی یا بالا رود، بر بام بلندی در خانه خویش و اشاره کند به جانب قبر او، به سلام و اجتهاد و مبالغه نماید در نفرین بر کشنده او از آن پس دو رکعت نماز گذارد.

و بایستی این کار در اول روز باشد قبل از آن که آفتاب به زوال رسد آنگاه ندبه کند حسین علیه السلام را بگردید و بفرماید تا اهل خانه او از آنان که تقبیه ندارد و بگردید بر حسین علیه السلام و بر پای کند در خانه خود مصیبت را به اظهار جزع در آن روز و بایستی تعزیت دهند، برخی از ایشان برخی را مصیبت زدگی ایشان، بواسطه حسین علیه السلام.

و من ضامنم برای ایشان آنگاه که چنین کنند بر خدای عز و جل تمام این ثواب را گفتم فدای تو شوم تو ضامنی برای ایشان و کفیلی فرمود من ضامنم و من کفیل برای هر که چنین کند؛ گفتم چگونه تعزیت دهند بعضی ما بعضی را فرمود می‌گویند:

اعظم الله اجرنا بمضاتينا بالحسين عليه السلام و جعلنا و ايماكم من الطالبين بشاره مع ولیته الانم المهدی من آل محمد عليهم السلام

يعنى: بزرگ فرماید خداوند اجرهای ما را به مصیبت زدگی بالحسین علیه السلام و قرار دهد ما و شما را خواهند کان خون او با ولی دم او امام مهدی از آل محمد. و اگر بتوانی که بیرون نیائی از خانه آن روز را چنان که همانا او روز شومی است که بر آورده نشود در و حاجت مؤمنی و اگر بر آورده شود برکت برای او، در او نیست و رشدی در او نه بیند و بایستی که ذخیره نکند کسی از شماها برای منزل خود، در آن روز چیزی. چه اگر کسی در آن روز ذخیره کند برکت نباشد او را در ذخیره خود و مبارک نشوند بر او اهل او.

چون چنین کتند خدا بنویسد برای ایشان ثواب هزار حجّ و هزار عمره و هزار غزوه که همه آنها با رسول خدای باشد و مرایشان را است ثواب مصیبت هر نبی و رسولی و صدیقی و شهیدی که مرده باشد یا کشته شود از آن روز که خدا دنیا را آفریده تا آن وقت که قیامت بیای شود.

صالح بن عقبه و سیف بن عمیره گفتند که علقة بن محمد الحضرمی گفت بحضورت باقر علیه السلام گفتم تعلیم کن مرا دعائی که من به او دعا کنم چون از نزدیک او را زیارت کنم^(۱) و بخواهم ایما کنم از شهرهای دور بسوی او از خانه خود به سلام بر او. علقة گفت امام فرمود: ای علقة چون نماز کنی بعد از این که اشاره کنی بجانب او به سلام بگوی وقت ایما کردن بعد از این که تکبیر بگوئی این قول را، یعنی زیارت آتیه را که اگر بگوئی او را دعا کرده به آنچه دعا کنند با وزیران حسین از ملائکه و بنویسد خدای برای تو هزار هزار درجه و ماننده آنان شوی که با حسین علیه السلام بدرجہ شهادت رسیدند تا این که شریک شوی ایشان را در درجاتشان آنگاه شناخته نشوی الا در شهدائی که با او شهید شدند و نوشته شود برای تو ثواب زیارت هر نبی و هر رسول و زیارت هر که زیارت کرده حسین علیه السلام را از آن روز که کشته شده سلام الله علیه و علی اهل بیته.

بعد از این عبارت زیارت و لعن و سلام و دعا و دعای سجده بال تمام مذکور است به وجهی که نوشتیم و تدریجاً در اثنای باب ثانی نیز مذکور می‌شود.

علقة گوید که حضرت باقر علیه السلام فرمود اگر بتوانی زیارت کنی حسین علیه السلام را هر روزه به این زیارت چنان کن که تو راست جمیع این ثوابها.

و روایت کرده محمد بن خالد الطیالسی از سیف بن عمیره که من با صفوان بن مهران جمال و جماعتی از اصحاب ما رفتم به نجف بعد از خروج حضرت صادق علیه السلام از حیره بجانب مدینه چون ما از زیارت فارغ شدیم صفوان روی خود را بجانب قبر سید الشهداء علیه السلام کرد و با ما گفت حسین علیه السلام را از این مکان زیارت کنید از

۱- این عبارت ترجمه (لم ازره من قرب) است و باید (زیارت نکنم) باشد نه (زیارت نکنم) که باجمله بعدی هم متناسب باشد و احتمالاً غلط از ناحیه ناسخ بوده و عبارت بحار این چنین است: علمنی دعاء ادعوا به فی ذلك اليوم اذا انا زرته من قریب و دعاء ادعوا به اذا لم ازره من قریب و اومات اليه من بعد البلاد و من داری (بحار ج ۹۸ ص ۲۹۱).

نزدیک سر مقدس امیر المؤمنین علیه السلام از این جا که صادق آل محمد علیهم السلام نیز چنین کرد و گاهی که من در خدمتش بودم.

سیف گوید پس بخواند صفوان زیارتی که علقة بن محمد از باقر علوم التسبین علیه السلام روایت کرده بود در روز عاشورا آنگاه دو رکعت نماز کرد نزد سر امیر المؤمنین علیه السلام و داع گفت از پی او امیر المؤمنین را و اشاره کرد بجانب قبر حسین روی به او آورده و داع کرد بعد از زیارت او را و از جمله دعاهای او این بود.
يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ تَا آخر دعای مذکور مشهور به دعای علقة که سابقاً مذکور شد و در خاتمه باب ثانی با ترجمه و بیان مجددأ یاد شود.

سیف بن عمیره گوید از صفوان سوال کردم و گفتم علقة بن محمد این دعا را برای ما از حضرت باقر روایت نکرد بلکه همان زیارت را حدیث کرد صفوان گفت که من وارد شدم با سید خودم صادق آل محمد علیهم السلام باین‌مکان پس چنان کرد که ما کردیم در زیارت خودمان و دعا کرد به این دعا هنگام وداع بعد از این که دورکعت نماز گذاشت، چنانچه ما نماز گذاشتیم و داع کرد، چنانچه ما وداع کردیم. بعد از آن صفوان گفت که حضرت صادق بمن فرمود که مواظب باش این زیارت را و بخوان او را که من ضمانت دارم بر خدای تعالی برای هر که زیارت کند، به این زیارت و دعا کند؛ به این دعا از قریب یا بعيد این که زیارت ش مقبول شود و سعیش مشکور و سلامش بآن‌حضرت واصل شود و محجوب نماند و حاجت او قضا شود، هر چه قدر بزرگ و عظیم باشد و او را خائب ننماید.

ای صفوان این زیارت را با این ضمان از پدرم شنیدم و پدرم از پدرش علی بن الحسین علیهم السلام شنیده با همین ضمان و علی بن الحسین علیهم السلام از حسین علیه السلام با همین ضمان و حسین (ع) از برادرش حسن علیه السلام با همین ضمان و حسن از پدرش امیر المؤمنین علیه السلام با همین ضمان و امیر المؤمنین از رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم با همین ضمان و رسول خدای از جبریل علیه السلام با همین ضمان و جبریل از خدای عز و جل با همین ضمان. و بتحقیق که خدای عز و جل سوگند یاد کرده که هر که زیارت کند حسین را به این زیارت از نزدیکی یا دوری و دعا کند، به این دعا، قبول کنم از او زیارت ش را و برآورم حاجتش را، هر چه باشد. و بدhem مسئلتش را. آنگاه باز نگردد از حضرت من با خیبت و خسار و بازش گردانم

مسرور و قریرالعین، ببر آوردن حاجت و فوز بخت و آزادی از دوزخ. و قبول کنم شفاعت او را در حق هر کس که شفاعت کند جز دشمن ما اهلبیت و قسم یاد کرده خدای تعالی بر ذات مقدس خود و گواه گرفته ما را بنحوی که شهادت داده‌اند ملائکه ملکوت بر این. آنگاه جبریل گفت: یا رسول الله فرستاده مرا خدای بسوی تو بجهت سرور و بشارت تو و سرور و بشارت علی و فاطمه و حسن و حسین و بسوی امامان از اولاد تو تا روز قیامت. پس مستمر و پاینده باد مسرت تو و مسرت علی و فاطمه و حسن و حسین و شیعت شما تا روز رستخیز.

آنگاه صفوان با من گفت که صادق آل محمد علیه السلام با من گفت: ای صفوان هر گاه ترا حاجتی بر سر بسوی خدا زیارت کن به این زیارت هرجا که باشی و دعا کن باین دعا و سوال کن از پروردگار خود حاجت را، که برآورده شود از خدای. و خدا خلاف نخواهد کرد و عده که برسول خود صلی الله علیه و آله داده بجود و امتنان خویش و الحمد لله رب العالمین.

تا اینجا بود روایت شیخ قدس الله رمسه.

اماً روایت كامل الزیارة بهمین سند از شیخ طایفه از شیخ اجل اعظم و استاد من تأثیر و تقدیم زعیم الشیعه و مقیم الشریعه و من لا يقوم العباره بواحد ثناهه ولا يحوم القلم حول حومة بيانه و ادائه مع ان جميع فضائل الشیعه راجعة اليه و رقاب علمائهم عن آخرهم خاضعة لدیه لانه رحائمهم التي دینهم عليها يدورون اليه تجلب من العلم والنظر اعشار الجزء المعبر عنه في التوقيع الواقع باللقب الرفيع الذي يخضع عنده الرفيع (و هو الاخ السید والولي الرشید والشیخ المفید والناصر للحق والداعی اليه بكلمة الصدق و ملهم الحق و دلیله) - و فیه غنى عن بسط الكلام و تطویله فان مدح الامام امام كل مدح و من تصدی لقول بعده فقد تعرض للقدح - ابی عبدالله محمد بن محمد بن النعمان^(۱)

۱- ابو عبدالله محمد بن نعمان المفید معروف به ابن المعلم در ۱۱ ذی القعده در عکبرا نزدیک بغداد متولد شد استاد شیخ طوسی است که شیخ درباره او تعریف بلیغی که از جمله فرموده: (کان فقیها، متقدما، فیحسن الخاطر، دقیق الفطنه، حاضر الجواب) پس از آن گوید: (نزدیک دویست کتاب کوچک و بزرگ تصنیف کرده، و روزی عظیم تراز روز وفات او دیده نشده از کثرت جمعیت نمازگذار بر او و کثرت گریه کنندگان از مخالف و موافق معروف است که توقيعاتی از ناحیه امام عصر (عج) درباره او صادر شده که مولف محترم به بعضی از
بنده درسته بدم

رضی اللہ عنہ و ارضاء کے حامل علم ائمہ علیہم السلام است در امت مُحَمَّدیہ و ناشر و مؤسس طریقہ قویمہ جعفریہ است در شیعہ امامیہ.

از شیخ اجل اقدم و ثقه اعظم اکرم استاد المفید و حسبه به من تجلیل و تمجید و کلمای بوصفتہ الناس من فقه و ثقة و جمیل فهو فوقه کنانا شهد له به النجاشی و العلامہ ادام اللہ اکرامہمَا و اکرامہ ابی القاسم جعفر بن محمد بن قولویه القمی^(۱) رضی اللہ عنہ و ارضاء واحله من فردوس الجنان اعلاه روایت می کنم.

وباروایت مصباح اختلاف یسیری دارد که تبییه بر وجوه فرق باید گذاشت. چه نقل جمیع خبر موجب تطویل و تکرار بی فایده است. اگر چه اشاره به اختلاف نسخة در بعض مواضع در حاشیه کرده ام ولی مقصود در این مقام امور مهم است و او در اموری است.

یکی این که صورت سند او چنین است:

حکیم بن داود بن حکیم و غیره عن محمد بن موسی الهمدانی عن محمد بن خالد الطیالسی عن سیف بن عمیره و صالح بن عقبه معاون علقتہ بن محمد الحضری و محمد بن اسماعیل عن صالح بن عقبه عن مالک الجهنی عن ابی جعفر الباقر

رسانه منتشر

جملات آن در همین کتاب اشاره فرموده است ابن شهر آشوب معتقد است که لقب مفید را حضرتش به او عنایت فرموده اند مباحثات و مناظرات ایشان با مخالفین و در ماندگی آنان در جواب معروف است نجاشی یکصد و هفتاد کتاب و رساله از دویست رساله‌ای که مرحوم شیخ طوسی به آن اشاره فرموده نام میربد که معروفترین آنان: المقنعه فی الفقد، الارکان فی دعائم الدین اوائل المقالات العیون والمحاسن، اصول الفقه، الكلام فی الوجوه اعجاز القرآن، الایضاح است در شب جمعه سوم ماه مبارک رمضان سال ۴۱۳ هـ وفات فرموده اند و مرحوم سید مرتضی بر جنازه اش نماز خواند و چند سال در خانه اش مدفون بود و سپس به مقابر قریش انتقال داده شد و در جوار قبر مطهر امام جواد به خاک سپرده شد.

۱- ابوالقاسم جعفرین محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه القمی که به قول شیخ طوسی ره بتعداد ایوب فقه تأییفات دارد که نام ۲۳ کتاب از آنها را آورده و گفته پدرش ملقب به مسلمہ از نیکان اصحاب سعد بود و درباره خود او هم گفته که: (إِنَّهُ مِنْ قَاتِلَاتِ اصْحَابِنَا وَاجْلَاثِهِمْ فِي الْحَدِيثِ وَالْفِقْهِ)، و شیخ مفید ره نیز چنانکه مؤلف مختصر اشاره فرموده درباره اش چنین گوید: آنچه مردم در توصیف او از فهم و ثقه بودن و نیکی گفتداند بالآخر از آن است، و هم چنین نجاشی در ترجمه یونس بن عبدالرحمٰن گوید که: شیخ مفید ره ابن قولویه را به شیخ صدق توصیف فرموده است در سال ۳۶۸ هـ وفات کرد.

عليه السلام.

ديگر این که فقره: «الفى حجة و الفى عمره و الفى غزوه» در عبارت او «الفى الف» است و بر این قیاس در فقره ذیل که «الف حجة» است در نسخة او «الف الف» است. امر سوم آن که در حکایت عبارت علقمة چنین می‌گوید: قال صالح بن عقبة الجهنمي و سيف بن عمیره قال علقمة بن محمد الحضرمي فقلت لابي جعفر عليه السلام علمنى دعاء ادعوبه فى ذلك اليوم اذا انازرته من قريب و دعاء ادعوه به اذا لم ازرره عن قريب و اومات اليه ومن بعد البلاد من سطح دارى قال فقال يا علقمة اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومى اليه بالسلام و قلت عند الایماء اليه من بعد الركعتين هذا القول فانك اذا قلت ذلك فقد دعوت بما يدعوك به من زاره من الملائكة و كتب لك بها الف الف حسنة و محاجنك الف الف سیئه و رفع لك مائة الف الف درجة إلى اخر الحديث.

بعد از آن عبارت زيارت را نقل کرده و در مواقعی الفاظ زيارت مختلف است بالفظ مصباح و ما عین عبارت او را در این مقام ایراد می‌کنیم:

السلامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَيْرَهُ اللَّهِ وَابنَ الْخَيْرَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَابنَ سَيِّدِ الْوَصِيَّنِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ثَارِهِ وَابنَ ثَارِهِ وَالْوُثْرَ المَوْثُورِ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَاءِكَ عَلَيْكُمْ مِنْ^(١) جَمِيعًا (السلامُ عَلَيْكُمْ)^(٢) سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِيَّ وَبَقَيَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لَقَدْ عَظَمْتِ الرَّزِيَّةَ وَجَلَّتِ الْمُصِيبَةُ بِكَ عَلَيْنَا وَعَلَى جَمِيعِ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ فَلَعْنَ اللَّهِ أُمَّةً أَسَسْتِ أَسَاسَ الظُّلْمِ وَالْجُورِ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَلَعْنَ اللَّهِ أُمَّةً دَفَعْتُمُونَ عَنْ مَقَامِكُمْ وَآذَالُكُمْ عَنْ مَرَاتِبِكُمُ الَّتِي رَتَبَكُمُ اللَّهُ فِيهَا وَلَعْنَ اللَّهِ أُمَّةً قَتَلْتُكُمْ وَلَعْنَ اللَّهِ الْمُمَهِّدِينَ لَهُمْ بِالْتَّمَكِّنِ مِنْ قِتَالِكُمْ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنِّي سَلَمَ لِمَنْ سَالَمَكُمْ وَحَرُوبَ لِمَنْ خَازَكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ فَلَعْنَ اللَّهِ أَلَّ زِيَادٍ وَأَلَّ مَوْزَانٍ وَلَعْنَ اللَّهِ بَنِي أُمِّيَّةَ قَاطِبَةَ وَلَعْنَ اللَّهِ أَبْنَ مَرْجَانَةَ وَلَعْنَ اللَّهِ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ وَلَعْنَ اللَّهِ شِمْرًا وَلَعْنَ اللَّهِ أُمَّةَ أَشْرَجَتْ وَالْجَمَتْ وَتَنَقَّبَتْ وَتَهَيَّأَتْ

١-امنى (خ ل).

-٢-(خ ل)

لِيَشْتَالِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَابَيِ أَنْتَ وَأَمْنِي لَقَدْ عَظُمَ مُضَابِي بِكَ فَأَشَّلَ اللَّهُ الَّذِي أَكْرَمَ
مَقَامَكَ أَنْ يُكْرِمَنِي بِكَ وَيَرْزُقُنِي طَلَبَ ثَارِكَ مَعَ إِهَامٍ مُنْصُورٍ مِنْ أَلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي وَجِهَنَّمَ بِالْحُسْنَيْنِ عِنْدَكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ يَا سَيِّدِي يَا أَبَا
عَبْدِ اللَّهِ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ وَإِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَإِلَى فَاطِمَةَ وَإِلَى
الْحَسَنِ وَإِلَيْكَ بِمُؤْاَتِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَبِالْبَرَائَةِ مِمَّنْ قَاتَلَكَ وَنَصَبَ لَكَ الْحَرْبَ وَ
مِنْ جَمِيعِ أَعْدَائِكَ^(١) وَبِالْبَرَائَةِ مِمَّنْ أَسَّسَ الْجَوْرَ وَبْنَ عَلَيْهِ بُنْيَانَهُ وَأَجْرَى ظُلْمَةً وَ
جَوْرَهُ عَلَيْكُمْ وَعَلَى أَشْيَا عِكُمْ بَرِئْتُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَيْكُمْ مِنْهُمْ وَأَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ إِلَيْكُمْ
بِمُؤْاَتِكُمْ وَمُؤْاَلَاتِ وَلِيَكُمْ وَالْبَرَائَةِ مِنْ أَعْدَائِكُمْ وَالثَّاصِبَيْنَ لَكُمُ الْحَرْبَ وَالْبَرَائَةِ
مِنْ أَشْيَا عِهْمَ وَأَشْبَا عِهْمَ إِنِّي سُلْمٌ لِمَنْ سَالَكُمْ وَحَزَبَ لِمَنْ خَارَبَكُمْ مُؤَالٍ^(٢) لِمَنْ ذَلِكُمْ
مُغَادِ^(٣) لِمَنْ غَادَكُمْ فَأَشَّلَ اللَّهُ الَّذِي أَكْرَمَنِي بِمَعْرِفَتِكُمْ وَمَعْرِفَةَ أَوْلَائِكُمْ وَرَزَقَنِي
الْبَرَائَةَ مِنْ أَعْدَائِكُمْ أَنْ يَجْعَلَنِي مَعَكُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَشَّلَهُ أَنْ يُبَلِّغَنِي المَقَامَ
الْمَحْمُودَ لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَأَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثَارِكُمْ مَعَ إِهَامٍ مَهْدِيٍّ نَاطِقٍ لَكُمْ وَأَشَّلَ اللَّهَ
بِحَقِّكُمْ وَبِالشَّانِ الَّذِي لَكُمْ عِنْدَهُ أَنْ يُعْطِيَنِي بِمُضَابِي بِكُمْ أَفْضَلَ مَا أَعْطَنِي مُضَابِي
بِمُصَبِّبَةِ أَقُولُ: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ يَا لَهَا مِنْ مُصَبِّبَةِ مَا أَعْظَمَهَا وَأَعْظَمَ رَزِّيَّتَهَا فِي
الْإِسْلَامِ وَفِي جَمِيعِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ.

اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي فِي تَقَامِي هَذَا مِمَّنْ تَنَاهَى مِنْكَ صَلَواتُ وَرَحْمَةُ وَمَغْفِرَةُ اللَّهُمَّ اجْعَلْ
مَعْيَايَ مَحْيَا مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَمَنَاتِي مَنَاتَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا يَوْمُ
تُنْزَلُ فِيهِ الْلَّغْنَةُ عَلَى آلِ زِيَادٍ وَآلِ أُمِّيَّةٍ وَابْنِ أَكْلَةِ الْأَكْبَادِ اللَّعْنُ بْنُ اللَّعْنِ عَلَى لِسَانِ
نَبِيِّكَ فِي كُلِّ مَوْطِنٍ وَمَوْقِفٍ وَقَفَ فِيهِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلَى يَزِيدِ بْنِ
مُعَاوِيَةِ اللَّعْنَةُ أَبَدَ الْأَبِدِينَ اللَّهُمَّ فَضَاعَفْ عَلَيْهِمُ الْلَّغْنَةَ أَبَدًا لِقَتْلِهِمُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

-٢- ولی (خ ل).

-١- أعدائهم (خ ل).

-٣- عدو (خ ل).

اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرُّبُ إِلَيْكَ فِي هَذَا الْيَوْمِ فِي مَوْقِعِ هَذَا وَإِثْمِ حَيْزُونِي بِالْبَرَائَةِ مِنْهُمْ
بِاللَّعْنِ عَلَيْهِمْ وَبِالْمُؤْمَنِاتِ لِتَبَيَّكَ وَأَهْلِ بَيْتِ تَبَيَّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
وَسَلَّمَ تَقُولُ مائةً مَرَّةً

اللَّهُمَّ لَعْنُ أَوَّلِ ظَالِمٍ حَقَّ مُحَمَّدٌ وَآلُ مُحَمَّدٍ وَآخِرٌ ثَابِعٌ لَهُ عَلَى ذَلِكَ.

اللَّهُمَّ لَعْنِ الْعِصَابَةِ الَّتِي جَاهَدَتْ^(١) الْحُسَينَ وَثَابَتْ أَعْذَاءُهُ عَلَى قَتْلِهِ وَقَتْلِ
أَنصَارِهِ اللَّهُمَّ لَعْنُهُمْ جَمِيعًا.

اللَّهُمَّ لَعْنُهُمْ جَمِيعًا.

ثم قل مائة مَرَّةً

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَعَلَى الْأَزْوَاجِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ عَلَيْكُمْ مِنِّي سَلامٌ
اللَّهُ أَبَدًا مَا بَقِيَ وَبَقَى اللَّيلُ وَالنَّهَارُ وَلَا يَجْعَلَهُ اللَّهُ أَخْرَى الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَتِكَ الْسَّلَامُ
عَلَى الْحُسَينِ بْنِ عَلَى وَعَلَى عَلَى بْنِ الْحُسَينِ وَعَلَى أَصْحَابِ الْحُسَينِ صَلَواتُ اللَّهِ
عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

ثم تَقُولُ مَرَّةً واحِدَةً:

اللَّهُمَّ خُصُّ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ أَلَّا تَبَيَّكَ بِاللَّعْنِ ثُمَّ لَعْنَ أَعْذَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ
الآخِرِينَ اللَّهُمَّ لَعْنَ يَزِيدَ وَأَبَاهُ وَالْعَنْ عَبْيَدَ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ وَآلَ مَوْزَانَ وَبَنِي أُمَّيَّةَ فَاطِيَّةَ
إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ.

ثم تسجد سجدة تَقُولُ فِيهَا:

اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ الشَّاكِرُونَ عَلَى مُضَايِّهِمُ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى عَظِيمِ رَزِيَّتِي فِيهِمُ اللَّهُمَّ
اَرْزُقْنِي شَفَاعَةَ الْحُسَينِ يَوْمَ الْوَرُودِ وَتِبْيَاثُ لِي قَدَمَ صِدْقِي عِنْدَكَ مَعَ الْحُسَينِ وَ
أَصْحَابِهِ الَّذِينَ بَذَلُوا مَهْجَوْتَهُمْ دُونَ الْحُسَينِ صَلَى اللَّهُ عَلَيْهِ.

بعد از نقل زیارت می گوید قال ابو جعفر عليه السلام يا علقة ان استطعت ان تزوره

١ - حاربت (خ ل).

فِي كُلّ يَوْمٍ بِهَذِهِ الْزِيَارَةِ مِنْ دَهْرٍ كَفَافِلُ فَلَكَ ثَوابُ جَمِيعِ ذَلِكَ اِنشَاءِ اللَّهِ وَنَصْوَصِيتُ
 اَيْنَ عَبَارَتُ در عُمُومِ به جهت لفظ من دهر ک اقوی از نصوصیت عبارت مصباح است و
 تتمه خبر مذکور در مصباح در کامل الزيارة نقل نشده و از این اختلافات که در صدر
 حدیث شنیدی و بعضی آنها را در حاشیه زیارت ثبت کردم معلوم می شود که عبارت
 بحار که بعد از ذکر سند مصباح که بعد از نقل عبارت کامل الزيارة آورده و گفته و ساق
 الحدیث نحواً مِثْمَثاً مِنْ خَالِی از مسامحه مخله بفهم روایت نیست.
 بالجمله چون بر متن و سند حدیث شریف کما هو حقه اطلاع یافته ما در این باب
 در دو مقصد گفتگو داریم.

مقصد اول

در سند حدیث شریف و کلام در او در دو فصل است.

فصل اول

در تعریف حال احاد رواة این حدیث و بیان حال او به حسب اصطلاح واژ جهت اعتبار و ضعف است.

اما روایت شیخ تفصیل او چنان است که شیخ علیه الرحمة از محمد بن اسماعیل نقل کرده و معلوم است که این اسلوب نقل از کتاب اوست و کتب در آن زمان قطعی یا اطمینانی بوده و واسطه محض اتصال سند ذکر می شد.^(۱) پس اگر طریق ضعیف هم باشد با صاحب کتاب ضرری ندارد. ولی در این مقام محتاج به این تقریب نیستم. چه طریق شیخ رحمه الله به محمد بن اسماعیل صحیح است. به تصریح علامه^(۲) غیر او بلکه حاجت به تأمل ندارد. چه شیخ از مفید نقل می کند و او از صدوق و او از پدرس و او از احمد بن محمد بن عیسی و او از محمد بن اسماعیل و این طبقه همه اکابر مشایخ امامیه باشند که می توان دعوی قطع در روایت هریک کرد محمد بن اسماعیل خود از اجله ثقات است و شیعه بر جلالت قدر و عظمت شان او متفق اند و البته نقل چون اوئی از کسی دلیل اعتماد است.

از صالح که مروی عنه اوست و صالح بن عقبه بضم عین و سکون قاف ابن قیسی بن سمعان بفتح سین مهمله نجاشی در رجال خود وی را ذکر کرده و گفته: قیل انه روی عن ابی عبدالله علیه السلام و ذکر نجاشی چنانچه در محل خواهش تحقیق کرده ایم دلیل امامیت است. چه این کتاب را در تعداد اسماء مصنفین شیعه نوشته و هم ملتزم شده که هر که قدحی داشته باشد خواه در ترجمه خودش و خواه در جای دیگر متعرض شود و چون متعرض نشده معلوم می شود که او سالم از مذمت بوده و این

۱- پس اگر طریق تا صاحب کتاب ضعیف هم باشد ضرری ندارد

۲- خلاصه الاقوال فی معرفة علم الرجال.

نوع مধى برای او خواهد بود.

واز این جهت شیخ فاضل تقى الدین حسن بن داود رحمة الله در بسیاری از جاها که چنین است، نسبت مدح بنجاشی می‌دهد و بی‌خبران اعتراض می‌کنند که در کلام او چنین چیزی نیست و تفاصیل این مطالب را صنادید صناعت در محل خود نوشته‌اند و این بی‌بصاعت در حاشیه رجال نجاشی مواضع این استفادات را به اشارات وافیه بیان اجمالی کرده‌اند.

و شیخ در فهرست او را ذکر کرده و گفته له کتاب و این خود نیز شهادت بر استقامت مذهب است چه شیخ نیز ملتزم بذکر علمای امامیه است مگر آنجاها که تصریح به خلاف کند و اثبات کتاب نیز خالی از مধى نیست و علامه در حق او فرموده کذاب غال لایلتفت الیه و محققین این فن مثل محقق مجلسی اول و استاد اعظم چنین استفاده کرده‌اند که این قدح از ابن غضایری است چه غالب در حال خلاصه اینست که در جرح و تعدیل متابعت اصول خمسه رجالیه فرموده که رجال شیخ، و فهرست، و رجال ابن غضایری، و رجال نجاشی، و رجال کشی باشد، و تعدیل و تفسیق استقلالی در آن کتاب کم بنظر آمده و عادت ابن غضایری وقیعه در ثقات و قدح در عدول بوده و نسبت غلو به او به جهت روایات متضمنه مدايم اهلیت علیهم السلام بوده و ظاهر نجاشی چنانچه تمهیدا اشاره کردیم عدم صحت این قدح است و روایت محمد بن اسماعیل و محمد بن الحسین بن ابی الخطاب دلیل اعتماد است. و ظاهر صدوق نیز اعتماد کتاب اوست لهذا مشایخ ثلثه که مدار فقهند با خبار او عمل کرده‌اند پس اصح و اقوی این که خبر از طرف او معیوب نشود.

و پدر او قیس از اصحاب حضرت صادق بوده و شیخ مفید و ابن شهر آشوب در معالم العلما کلیه اصحاب حضرت صادق علیه السلام را توثیق کرده‌اند و اگر روایت صالح نیز از حضرت صادق علیه السلام معلوم شود دلیل وثاقت او خواهد بود و استقامت مذهب وی از همین روایت معلوم است.

بالجمله خبر بنابر طریق شیخ تا اینجا مردد است بین حسن یا صحّت بنابر طریقه متأخرین و بنابر اصطلاح سابقین که مطلق خبر موئوق الصدور را صحیح می‌گویند البته

صحیح است و بنابر طریقه ما که در اصطلاح متابعت متأخرین کردہ ایم^(۱) و در حجیت متابعت متقدمین البته حجت است اگر چه اسم صحیح نداشته باشد.

اینها همه با قطع نظر از ذیل حدیث است که امر در او اسهله است چه در ذیل حدیث محمد بن اسماعیل حدیث را از سیف بن عمیره بفتح عین مهمه روایت کرده و او از علقة و ظاهر روایت این است که علقة نیز حاضر بوده و کلام را شنیده و استدعای تعلیم کرده با این که محل حاجت ما همان جای نقل علقة است.

و سیف را شیخ در فهرست و نجاشی و علامه در خلاصه تصریح بوثافت کرده‌اند و نجاشی در حق او گفت «له کتاب یرویه جماعت‌من اصحابنا» و این مدح عظیمی است و هیچکس قدحی در او نکرده جز آبی در محکی کشف الرموز که طعن بر وی زده و گفته مطعون فیه ملعون و مستند قول او علی الظاهر نسبت ابن شهر آشوب است او را به وقف و از این جهت شهید فرموده و ربما ضعف بعضهم سیفا و الصحیح انه ثقة و کلام ابن شهر آشوب علاوه بر آن که موافقی ندارد مخالف صریح فهرست و نجاشی است و البته قول ایشان مقدم است.

و طعن کاشف الرموز چنانچه اشاره کردیم باخذ از ابن شهر آشوب است بضم پمه عدم حجیت موثق و بر فرض که ما تقدیم کنیم قول ابن شهر آشوب را شهادت مشایخ مثل شیخ و نجاشی و علامه و شهید بوثافت او باقی است و ما مستوفی در محل خود حجیت اخبار موتفه را بر منصه ثبوت جلوه داده‌ایم.

اما علقة بن محمد: شیخ او رادر کتاب رجال از اصحاب باقر و صادق علیهم السلام شمرده «و اسنند عنہ» گفته و بمذهب جماعتی این عبارت مفید مدح است اگر چه محل تأمل است ولی شیخ کشی مناظره از او با زید بن علی نقل کرده که دلالت بر بصیرت و حسن حال او دارد و از ذیل همین روایت معلوم می‌شود که جلالت شان او بحدّی بوده که روایت نکردن او معارض روایت صفوان^(۲) بوده و احتمال عدم حفظ یا استقطاب

۱- به اصطلاح علمای متأخر علم رجال حدیثی را که روایانش امامی و ممدوح باشد حدیث را حسن و اگر مدحشان در حد توثیق باشد صحیح، و اگر روات غیر امامی توثیق شده باشند موثق و مابقی راضعیف گویند.

۲- یعنی با اینکه معمولاً روایت نکردن معارض با روایت کردن نمی‌شود آنقدر جلالت داشته که روایت نکردنش معارض روایت صفوان شده

عمدی در او نمی‌رفت و صفوان نیز تقریر کرده معتبر بوجه دیگر شده و بیان صدور حدیث را در موضع دیگر کرده که مشتمل بر دعا بوده.

خلاصه آن که ظاهر کلام سیف و صفوان آنست که شرایط روایت فی نفسه در علمه موجود بوده و این یا تعدیل است و یا مدحی بزرگ بنابر عموم شهادت شیخ مفید و ابن شهر آشوب^(۱) ثقه خواهد بود پس خبر از این جهت نیز یا صحیح است یا حسن اگر اخذ بظاهر شهادت مذکوره نکنیم چنانچه ظاهر این است که علماء این عموم را از اسباب توثیق ندانند و شرح این مطلب وظیفه مفصلات است و بهر صورت علی الصحیح حجت خواهد بود و در ذیل حدیث نیز طریق دیگری است که شیخ رحمه الله از محمد بن خالد طیالسی بکسر اللام منسوب الی الطیالسی جمع الطیلسان^(۲) لبیعه لها روایت کرده و طریق شیخ ره او که در فهرست مذکور است صحیح است و خود او از اصحاب کاظم علیه السلام و در فهرست و رجال نجاشی مذکور است و قدحی از او شنیده نشده بلکه صاحب کتاب و نوادریست پس امامی ممدوح است و علی بن حسن بن فضال و محمد بن علی بن محبوب و جماعتی از اجله از او روایت کرده‌اند که دلیل غایت اعتماد و استناد است.

و شیخ در کتاب رجال گفته روی عنہ حمید اصولاً کثیره و این نیز مدحی جلیل است.

و از مجموع این امارات ظن بعدالت او برای ممارس علم رجال حاصل می‌شود و از آنجا که فرموده قال سیف بن عمیره اگر حدیث دیگری باشد که صحیح بالاتفاق است چه طریق شیخ بسیف معلوم الصحة است و حال صفوان و جلالت شان او حاجت به تنبیه ندارد و اگر ذیل همین حدیث باشد و از تتمه روایت محمد بن خالد باشد چنانچه ظاهر او است حکم‌ش از آنچه گذشت ظاهر می‌شود که ظاهراً صحیح باشد و بعیداً احتمال می‌رود که حسن باشد.

حاصل سخن آن که این روایت صدر او ذیلا در این موضع از مصباح به سه طریق نقل شده که از ملاحظه مجموع آنها البته محدث خبیر و فقیه بصیر در دعوی قطع به صدور معذور است.

۱- که کلید اصحاب حضرت صادق را توثیق کرده‌اند.

۲- طیلسان نوعی عبا است و طیالسی یعنی عبا‌فروش.

اما روایت کامل الزيارة مشتمل بر دو سند است:

یکی روایت حکیم بن داود بن حکیم^(۱) از محمد بن موسی از محمد بن خالد الطیاسی و این سند اگر چه ضعیف است باشتمال بر محمد بن موسی که علی الظاهر ضعیف است و حکیم بن داود فعلاً نزد این بنده مجھول الحال است ولی ظاهر بظهور قوی معتمد این است که ذکر طریق برای اتصال سند است و روایت از کتاب اخذ شده، چنانچه ظاهر عبارت شیخ ره این است که کتاب محمد بن خالد نزد او موجود بوده، بلکه صریح عبارت فهرست است و غالب الظن من بنده چنان است که نزد ابن قولویه نیز بوده و این استظهاری است که مهره فن غالباً از دعوی قطع به او مضایقه ندارنده و حال محمد بن خالد و سیف بن عمیره و صالح بن عقبه و محمد بن علقة معلوم شد.

و سند دیگر ابتدا کرده به محمد بن اسماعیل که از جهت تواتر کتاب او سند را حذف کرده و عبارت او که گفته و محمد بن اسماعیل نه چنان است که عطف باشد بر علقة بن محمد و جزء سند سابق شود^(۲)، چنانچه بعضی از اکابر توهم کرده‌اند، بلکه عطف بر حکیم بن داود بن حکیم واستیناف سند است، و نواند بود عطف باشد بر محمد بن خالد، و حکیم بن داود و محمد بن موسی طریق ابن قولویه به محمد بن اسماعیل هم باشند و علی ای تقدیر هر متأنی با بصیرت قطع می‌کند بفساد احتمال سابق باندک التفات بلکه در نظره اولی تردیدی حاصل نخواهد شد و حال صالح ابن عقبه مذکور شد و مالک جهینی از اصحاب باقر و صادق علیہما السلام است و در مدح جناب باقر علیه السلام ایاتی گفته که در ارشاد نقل کرده: و هی هذه:

کانت قريش عليه عيالا	اذا طلب الناس علم القران
نلت بذاك فروعا طوالا	وان قيل اين ابن بنت النبي
جبال توازن علمًا جبالا	نجوم تهلل للمدلجين

و در کافی بسند صحیح علی الصحیح^(۳) از او نقل کرده که باقر علوم النبیین

۱- نام راوی حکیم بن داود بن حکیم است و (حکیم) اول در اینجا بعد از اینجا مفعول واقع شده.

۲- چون اگر جز سند سابق باشد لازمه‌اش این است که صالح بن عقبه، بواسطه علقة بن محمد و محمد بن اسماعیل خودش برای خودش روایت کرده باشد.

۳- یعنی سندی که بنابر قول درست و علی الاقوی صحیح است.

عليه السلام به او فرموده: انتم شیعتنا الاتری انک تفترط فی امرنا انه لا يقدر على صفة الله فکما لا يقدر على صفة الله كذلك لا يقدر على صفتنا و كما لا يقدر على صفتنا كذلك لا يقدر على صفة المؤمن ان المؤمن ليلقى المؤمن فيصافحه فلا يزال الله ينظر اليهنا والذنوب يتغایث عن وجههنا كما تیخات الورق عن الشجر حتى يفترقا فكيف يقدر على صفة من هو كذلك^(۱)؟

و این خبر مشتمل مدح جلیلی است چه وصف بشیعه در لسان ائمه علیهم السلام با اخبار کثیره در مدح شیعه صد مرتبه از عدالت بالاتر است و در طریق او اگر چه محمد بن عیسی عبیدی^(۲) است از یونس و بعض علماء او تأمل کرده‌اند. ولی بنحو اوفی در مواضعی ما اثبات کرده‌ایم عدالت و جلالت او را و جمعی از اکابر شهادت داده‌اند نیز بوثاقت وی:

نجاشی در رجال گفته ثقه عین کثیر الروایة حسن التصانیف و در رد صدوق علیه الرحمة که فرموده آنچه محمد بن عیسی یک تنہ از یونس روایت کند، درست نیست. می‌گوید من اصحاب را دیدم و این اشاره به اجماع است که انکار می‌کردند بر ابن بابویه و می‌گفتند: من مثل ابی جعفر. و فضل بن شاذان در حق او می‌گفت: لیس فی اقرانه مثله.

و کشی در ترجمه محمد بن سنان تصریح به عدالت او کرده و ما در رساله اصابه تأسیس کرده‌ایم که جمیع آنچه در اختیار^(۳) است، مختار شیخ است. پس شیخ نیز موافق است و تضعیف فهرست به موافقت ابن بابویه قدس الله سره واقع شده.

۱- شما شیعیان مائید (با اینحال)، آیا فکر نمیکنی که تو درباره ما کوتاهی میکنی، بی شک قدرت بر توصیف خداینیست و همانسان که قدرت بر توصیف بر خدا نیست قدرت بر توصیف مانیست، و همانظور که قدرت بر توصیف ما نیست همچنین قدرت بر توصیف مومن نیست، همانا مومن چون ملاقات میکند مومنی را و با او مصافحه میکند خداوند مدام بر آنها نظر (مرحمت) میفرماید و گناهان از گهره آن دو میریزد همانسان که برگ از درختان میریزد تا از هم جدا شوند، پس چگونه میتوان کسی را که اینچنین است توصیف کرد (این روایت با توجه بنقلی دیگر از آن ترجمه شده)

۲- مراد همان (اختیار الرجال) شیخ طوسی است که آنرا از رجال کشی اخذ کرده است. السنة هکذا: علی بن ابراهیم عن محمدبن عیسی عن یونس عن یحیی الجهنی عن مالک الجهنی قال ابو جعفر یا مالک (منه دام مجده).

و در رساله ابو غالب در حال آل اعین مذکور است که بلا واسطه با امام زمان ارواحنا له الفداء مکاتبه داشته و توقيعات کریمه برای وی شرف صدور ارزانی داشته و این کشف از مقامی رفیع و مرامی منبع دارد و قدر این بابویه به جهت ضعف در نفس راوی نیست، بلکه علی الظاهر به جهت تشکیک ابن الولید است در اجازه بصیر و این وجهی ندارد، چه بلوغ در راوی در حال روایت معتبر است نه در حال تحمل، برفرض تسلیم، اتفاق اصحاب بر خلاف او کافی است و شهادت کشی که ما یافتیم بعون الله تعالى و عبارت رساله ابو غالب به تفصیلی که در محلش نقل کرده‌ام و توثیق نجاشی رفع اشکال از مسئله می‌کند. لهذا جماعتی از اکابر محققین جازم بعدالت و وثاقت او شده‌اند.

و اشتمال سند بر خود مالک ضرر ندارد و چه در خبر یونس بن عبدالرحمٰن رضی الله عنه واقع است و مقتضای قاعده اجماع عصابه صحبت حدیثی است که سندش تا او صحیح باشد و این عبارت اگر دلیل عدالت جمیع مروی عنہ نباشد دلیل صحبت قدماًیه خبر هست بتحقیقی که بر وجه اتم و اوپنی در رساله اصابه فی قاعدة اجماع المصابه وجود و ادله و امارات او را ذکر کرده‌ام پس سند از این جهت صحیح است و محل مناقشه نیست.

و خبری دیگر نیز در روضه کافی از عبدالله بن مسکان که از اصحاب اجماع است از او نقل کرده که دلالت بر علوّ مرتبه او دارد و از مجموع این امارات عدالت و جلالت او^(۱) اظهر من قرن الغزاله است علاوه بر این که روایت ابن مسکان و یونس خود اماره مدح است و ابن ابی عمر که از غیر ثقات نقل نمی‌کند از اور روایت کرده و این خود دلیل مستقلی است بر عدالت او چنانچه جماعتی از اساطین بنابراین گذاشتهداند و هم در رساله مذکوره مشروحًا مایل ببيان کرده‌ایم و نظر بآنچه گفته‌ایم علامه و شهید قدس سرهما در کتاب مواریث حکم بصحت حدیث او کرده‌اند.

بالجمله حدیث به طریق ثانی حسن است چه حسن حال صالح بن عقبه را اجمالاً بیان کردیم و محصل این فصل آن است که صدر این حدیث مبارک را چند نفر از اصحاب باقر و صادق علیهم السلام نقل کرده‌اند عقبه بن قیس و علقة بن محمد و مالک جهنه و متن زیارت شریفه را علقة از حضرت باقر^{علیه السلام} نقل کرده و صفوان از

۱- شاخ آهو.

حضرت صادق علیه السلام سندی که وصف او را شنیدی و در کتب معتمده معتبره متکرر الورود است.

و دعای آخر را صفوان روایت کرده و این که مشهور شده به دعای علقة وجهی ندارد و غلط است بالجمله اعتبار سند روایت محل شک نیست و عمل شیعه در تمادی اعصار و تطاول ایام به این روایت بوده و اورا از اوراد لازمه واذکار ائمه خود غالباً قرار داده‌اند و از انضمام این قرائین مقطع الصدور است با وجود این که بعضی سندهای او صحیح و بعضی دیگر حسن است و فی الجمله در وثاقت سند او بر مشرب تحقیق بھیچوجه جای تأمل نیست لهذا احدی از علماء در این جهت سخنی نگفته‌اند و تأملی نکرده‌اند.

فصل دوم

در تعریض کلام علامه مجلسی علیه الرحمه در این باب که ناچار باید تنبیه بر او کرد لهذا می گوئیم در زاد المعاد می فرماید:

اما زیارت مشهور آن حضرت شیخ طوسی و ابن قولویه و غیرهم روایت کرده‌اند از سیف بن عمیره و صالح بن عقبه و هر دواز محمد بن اسمعیل و علقة بن محمد الحضرمی و هر دواز مالک جهنه که حضرت امام محمد باقر فرمود و حدیث کامل الزيارة را ترجمه می‌کند تا منتهی شود بحدیث محمد بن خالد طیالسی او رانیز نقل می‌کند و بعد از دعای مذکور حدیث سیف بن عمیره رانیز ترجمه می‌فرماید و قریب به این است عبارت تحفة الزائر و ظاهر کلام آن است که مجموع کلام مشترک بین شیخ و ابن قولویه است و در این کلام چند وجه از مناقشه‌ای است که به هیچوجه شایسته مقام آن علامه نامدار و محدث بزرگوار نیست ولی به حکم این که خدای تعالی فرموده و الحق احق ان یتبغ محض تنبیه غافلین و توضیح صواب باید ذکر کرد و جمله از این مناقشات اولاً بنظر این بی‌بصاعت رسیده من بعد در کلام سید اجل اعظم حجه الفرقه سید الطایفه الحاج سید محمد باقر الرشتی الاصفهانی قده دیده شد و نعم الوفاق و پاره از کلام آن علامه بزرگوار استفاده شد. والله الموفق.

مناقشه اولی:

این که سیف بن عمیره و صالح بن عقبه که به حسب روایت مصباح محمد بن اسمعیل از ایشان روایت کرده در این حدیث راوی محمد ابن اسمعیل قرار داده و این فقره علاوه بر این که خلاف واقع است چه عبارت مصباح و کامل الزيارة نص‌اند در روایت محمد بن اسمعیل از صالح و ذیل عبارت مصباح صریح است در این که محمد بن اسمعیل از سیف و صالح روایت کرده و این بغایت عجیب است با رعایت طبقات منافقی است چه سیف و صالح اقدم و اسن‌اند از محمد بن اسمعیل چه آنها از اصحاب صادق و کاظمند و

او از اصحاب کاظم و رضا و جواد علیهم السلام و مانوس متعارف روایت اصغر است از اکابر نه عکس اگر چه ممکن است ولی ظنون رجالیه که تمیز مشترکات با آنها می شود غالب از این قبیل است و خصوص این بسیار بعید است و بر فرض عدم تسليم همان وجه اوّل کافی و مغنى است

مناقشه ثانیه:

این که فرموده هر دو از مالک جهنی مقتضی این است که محمد بن اسمعیل از مالک روایت کرده باشد و این خلاف واقع است چه در روایت مصباح و کامل الزیارتة محمد بن اسمعیل از صالح راوی بوده و در هیچ کتابی چیزی بنظر نرسیده که موجب توهمند این شود علاوه بر این که رعایت طبقات و نظر در حال روات مقتضی جزم بفساد این احتمال است چه شیخ قدس نفسه در حق مالک فرموده که او در حیوة حضرت صادق علیه السلام وفات کرد و محمد بن اسمعیل را احدی از اصحاب صادق علیه السلام نشمرده بلکه از فتیان و اصغر اصحاب کاظم علیه السلام بوده و او اخر آن حضرت را ادراک کرده و تازمان حضرت جواد بوده از این جهت گفتیم روایت صالح ازو بعید است.

مناقشه ثالثه:

آن که روایت رابه این سند نسبت به شیخ و ابن قولویه هر دو داده و ما سابقاً عبارت هر دو را مفصلانقل کردیم و معلوم شد که روایت شیخ از محمد بن اسمعیل از صالح بن عقبه است که او از پدرش عقبه روایت کرده و در عبارت شیخ چه آنچه در مصباح موجود است و چه آنچه خود این محدث نحریر در بحار روایت فرموده ابداً ذکری از مالک نشده.

مناقشه رابعه:

آن که علقة روایت رابی واسطه از حضرت باقر نقل کرده چنانچه در مصباح و کامل الزیارتة مذکور است و عبارت را نقل کرده ایم و در جائی دیده نشده که روایت علقة به توسط مالک باشد و گویا مبدء این توهمند آنست که سابقاً بفساد او اشارتی کردیم که لفظ

محمد بن اسמעیل که استیناف سند است در کامل الزيارة عطف بر علقة بن محمد گرفته و به این ملاحظه سیف و صالح را راوی از محمد بن اسمعیل قرار داده با این که دانستی که یا عطف بر داود^(۱) است علی ابعد الوجهین یا عطف بر محمد بن خالد که اظهر فعلاً در نظر او ابہت و از جمله غرایب این که در ذیل حدیث سیف بن عمره تصریح کرده که این خبر را علقة بلاواسطه از حضرت باقر روایت کرده و خود این علامه محدث ترجمه این عبارت را فرموده و اصل را در هر دو کتاب ملاحظه کرده اجمالاً و تفصیلاً در بحار حکایت کرده با وجود این علقة را راوی از مالک فرموده با این که خود علقة نیز می‌گوید قلت لابی جعفر و با این تصریح احتمال حذف واسطه متممی نیست.

مناقشه خامسه :

این که ظاهر کلام این است که محمد بن اسمعیل و علقة بن محمد معاصر و مقارن بوده‌اند که از یک نفر و وايت کرده‌اند و دانستی که سابقاً که علقة از اصحاب صادقین عليهما السلام بوده و محمد بن اسماعیل از اصحاب کاظم و رضا و جواد و اتحاد ایشان در طبقه و معاصر ت Shank در میزان اعتبار سنجیده نیاید.

مناقشه سادسه: نسبت داده این روایت را به این سند مذکور بغير شیخ و ابن قولویه نیز و در هیچ کتابی از کتب شیعه ندیده شد و نه شنیده که این سند مذکور شده باشد چه دانستی که به هیچ‌جدر وادی صحت مسرحی ندارد و اول کسی که این اشتباہ کرده‌اند خود آن مرحوم است و در کتب دیگر آنچه دیده شده زیارت را از علقة روایت کرده‌اند یا بطريق شیخ یا بطريق ابن قولویه یا مرسل.

مناقشه سابعه :

آن که نسبت داده به شیخ که روایت مصباح آن است که ثواب زیارت روز عاشورا ثواب دو هزار هزار حج است و هکذا در ذیل عبارت ثواب زیارت بعید هزار هزار حج با این که ثواب مذکور در مصباح دو هزار است و هزار و این روایت کامل الزيارة است و

۱- منظور حکیم بن داود بن حکیم است چنانکه گذشت.

قریب به این اشتباه چنانچه سابقاً ذکر شد در بخار واقع شده.

مناقشه ثامنه:

آن که در ذیل حدیث علقمه ترجمه را چنین کرده که ای علقمه هرگاه بکنی آن دو رکعت نماز را بعد از آن، که اشاره کنی بجانب آن حضرت به سلام و گفته باشی بعد از اشاره و نماز این قول را که مذکور خواهد شد. پس دعا کرده خواهی بود.

و این ترجمه عبارت کامل الزيارة است با این که عبارتی در حدیث نیست که مقابل کلمه که مذکور خواهد شد باشد و عبارت شیخ را شنیدی و ترجمة او را دیدی و فرق بین او و کلام کامل الزيارة بسیار است. بلکه چنانچه باید ظاهر آن است که لفظ بعد الرکعتین در کامل الزيارة تصحیف بعد التکبیر است و این اختلاف معربه آراء فقهاء شده چگونه جایز است. برای محدث امین که نسبت بددهد این کلام را به شیخ، با این که عین و اثری از او در کلام شیخ نیست والبته این مثل سایر فقرات از قلم شریف سهوً واقع شده.

مناقشه تاسعه:

این که روایت محمد بن خالد طیالسی را که بعد از نقل زیارت در مصباح وارد شده به ابن قولویه نسبت داده با این که ابداً ذکری از این دعا و از این خبر در کامل الزيارة نیست.

مناقشه عاشره:

این که روایت صفوان را نیز به ابن قولویه نسبت داده با این که عینی و اثری از او در کتاب کامل الزيارة نیست و خود در بخار ملتقت است و صدر حدیث را از کامل الزيارة نقل کرده و این دو ذیل را نسبت بشیخ داده و این جمله ده مناقشه است که بعد از تأمل دوازده می شود. چه هر یک از دو مناقشه اولی و ثانیه مشتمل بر دو جهت بحثند، یکی مخالفت واقع و دیگری مخالفت طبقات. علاوه بر آنچه در خصوصیات و جزئیات کلام است از متابعت نسخه کامل الزيارة و نسبت به شیخ یا به عکس که قابل تعریض نیست و از ملاحظه ترجمه ما و مراجعته به زاد المعاد و تأمل متن خبر و ملاحظه مواضع اختلاف که در حاشیه اشاره کرده ام معلوم می شود و وقوع این که اشتباهات از امثال این اکابر بجهت این است که کسی اعتقاد عصمت در حق ایشان نکند و قرائط جامد و اذهان

واقف نشود و هر کس به حکم آن که گفتهداند:

لکل مجتهد حظ من الطلب فاسبق بعزمک سیر الانجم الشهب^(۱)
 بذل جهد و استفراغ وسع کند و خلخ ریقه. تقلید کرده^(۲) با قدم تأمل و تحقیق در
 وادی حل مشکلات پا بگذارد و از خدای تعالی مدد بخواهد و از ائمه معاونت بجوید که
 البته ما یوس و بی نصیب بر نخواهد کشت. و الله الموفق و هو العاصم.

مقصد ثانی

در فقه حدیث و ذکر محتملات او و تحقیق حق در کیفیت عمل به این زیارت و بعض فوائد متعلقه به این زیارت متتاً و حکماً و فضلاً.
 و چون قانون تعلیم و طریقه القامقتضی آن است که بر ذهن ساده و فهم فارغ نخست حق صراح^(۳) و صدق قراح^(۴) عرضه شود تا نیک متمن و درست با موقع افتد کما قبل:

اثانی هواها قبل ان اعرف الهوی فضاد قلب افارغا فتمکنا^(۵)

چه اگر باطل اولاً یاد شود بسا باشد که در قلب جای گیر شود و برهان متأخر اثر او را چنان که باید دفع ننماید و مثال این صفحه بیضاست که اولاً بروی چیزی بنویسند و محو کنند که البته بعد از محو برونق نخست و صفائ اول باقی نخواهد بود چنانچه گفتهداند:
 ای برادر مزرع ناکشته باش کاغذ اسپید نابنوشه باش

لهذا ما ابتدامی کنیم به احتمالی که مرضی و مختار است از آن پس سایر احتمالات را با نقود و ردود حرفها نزدیک هم موجهه به تفصیل بر وجہی که رفع شک و کشف غطا کند متعرض شویم و قبل از شروع باید دانست که در فهم این خبر اختلافات فاحشه و مشاجرات فاشیه بین علماء عظام و فقهاء کرام واقع شده و منشأ و خلاف غالباً اختلاف نسخه مصباح و کامل الزيارة است و بعض وجوه دیگر که انشاء الله مشروحاً مذکور

۱- هر تلاشگری بهره ای از آنچه در طلب آن است دارد، پس با عزمت و با سرعتی چون شهابها به پیش رو.

۲- قلاده تقلید را باز کند.

۳- خالص.

۴- آب خالص و صاف.

۵- عشقش هنگامی به سراغم آمد که هنوز نمی دانستم عشق چیست از این جهت با قلبی خالی (و آماده پذیرش هر چیزی) برخورد کرد و در آن جایگزین شد

می شود و محتملات خبر شریف چه قائلی داشته باشد یا محض احتمال باشد که بعض علماء ذکر کرده‌اند اگر چه قائل نشده‌اند، یا حکایت از کسی نکرده‌اند. وجوهی است.

وجه اول

این‌که در صحراei یا بام بلندی براین دو تکبیر بگویند و اشاره به قبر مقدس سید الشهداء بکنند و زیارت را بخوانند و صدمتیه لعن و صدمتیه سلام و دعای اللهم خص... و دعای سجده بخوانند و دور رکعت نماز کنند. بلکه می‌شود گفت: اگر تکبیر هم نگویند ضرر ندارد. بنابراین که تکبیر و صعود سطح یا رفتن در صحراء و اشاره به قبر مقدس از آداب این عمل است، نه از قوام او. بلکه محقق متبحر آقا محمد علی کرمان شاهانی قدس سره در مقام فرموده: در زیارت از بعيد جائز است متوجه بقبله شوند چنان‌چه جائز است، متوجه به قبر شریف شوند. ولی این احتمال که عدم اعتبار این امور باشد خلاف ظاهر روایت است خصوصاً اشاره و تکبیر که عمل مرکب از او است و ثواب مترتب بر او بلی احتمال سقوط صعود بر سطح یا خروج بصره ای و وجهی نیست.

و توضیح این وجه بنحوی که رفع غواصی اوهام و تسهیل مسالک افهام کند آن است که ظاهر روایت چنانست که بعد از آن که امام علیه السلام دستور العمل روز عاشورا را بمالک یا عقبه بن قیس داد که بر بام بلندی برآی، یا بصحراei برو و اشاره کن علقمه بن محمد نیز در آن وقت حاضر بود و استدعا کرد دعائی مخصوص به او تعلیم شود که در وقت اشاره بخواند و اکتفا بمطلق سلام نکرده باشد.

و امام در جواب او حاجت او را قرین نجاح فرموده. این دعا را که عبارت از زیارت عاشورا باشد تعلیم کرد و ظاهر است که در عمل سابق نماز بعد از ایماء بوده و چون دعا را در حال ایماء استدعا کرده معلوم می‌شود که نماز را بعد از زیارت باید خواند و این قرینه واضحه و دلالت جلیه است بر مطلوب چه اگر زیارت را بعد از نماز و ایماء بخوانند عملی مستقل شود و ربطی با نجاح مقصود علقمه نخواهد داشت. و شریعت سوال و جواب و طریقه محاوره مقتضی آن این است که سائل خواهش مطلبی کند و جواب از او ندهند نهیا و اثباتاً و مطلبی دیگر که بالمرة اجنبی از مقصود او باشد، بی‌تبیه بر اجنبیت و مباینت بر وجهی که موهم ارتباط باشد در جواب بگویند البته اگر این نوع کلام در لسان غیر امام دیده شود رکیک و مستهجن خواهد بود تا چه رسد به کلام امام

که امام کلام و مشرع فصاحت^(۱) و ینبوع محاسن است تعالی شانه عن ذلک علواکبیرا بنابر این لفظ او مأت در عبارت سوال به معنی اراده ایماء است یا ایماء به معنی نفس توجه و انصراف است بجانب قبر مقدس اگرچه این تأویل ثانی در عبارت مصباح بعید است که در او مذکور است که او مأت الیه من بعد البلاذ بالتسلیم و معلوم است که مراد ایماء به سلام است که محصل او اشاره و سلام کردن است و نیز ظاهر است که علقة به حسب سیاق و سباق خبر چنانچه اشاره کردیم دعای خاص برای زیارت خواسته نه بعد از زیارت و در اینجا دقیقه‌ای است که لفظ جواب را هم نص در مطلوب می‌کند و این آنست که در بعض نسخ مصباح و تمام نسخ کامل الزیارة قلت یا فَقُلْ عند الایماء است و در بعض نسخ هم که بعد الایماء وارد شده، اولاً وثوق بصحت آنها نیست و بر فرض صحت مراد بعد اراده الایماء است یا بعد التوجه به قرینه وجوب انطباق سوال بر جواب.

و باید دانست که مراد از این ایماء اگر مطلق توجه و اشاره باشد خروج بصرحا و صعود بر سطح لازم نیست و اگر اشاره بسوال باشد چنانچه از تعریف بلام استفاده می‌شود و سوال مبنی بر دستورالعمل سابق است که می‌گوید چون من آن کار را که فرمودید کردم دعائی باید بخوانم البته لازم خواهد بود برفرض لزوم ظاهر این است که خصوص صحراء خاصیتی نباشد. بلکه مراد مکان واسع و فضای گشاده است هر چه باشد و البته اولی و اقرب به احراز واقع اعتبار این خصوصیت است که یا بربامی بلند واقع شود و یا در مکانی وسیع و از شواهد توجیهی که ما برای حدیث کرده‌ایم این است که در نسخه کامل الزیارة چنین است:

اذا انت صليت الركعتين بعد ان تؤمى اليه و قلت عند الایماء هذا القول فانك اذا
قلت ذلک فقد دعوت. چه صريح اين روایت آنست که اگر نماز کنی بعد از ایماء و در
حال ایماء این کلام را بگوئی این ثواب را داري و لفظ من بعد الركعتين که در کامل
الزيارة است اقرب آن است که به تحریف کتاب حادث شده باشد و لفظ حدیث همان
من بعد التکبیر است که در نسخ مصباح است و متأنمل بصیر و ناقد خبیر شک ندارد که
این حدیث منقول در کتابین یک حدیث است اگرچه مختلف نقل شده و در متن و سند

۱- آبشور فصاحت.

او به حسب اختلاف ناقل یا تعدد نقل یا اشتباه رواة تغییری دست داده ولی ظن معتبر به اتحاد حدیث هست و نسخ مصباح غالباً اصح از نسخ کامل الزيارة هستند بلکه چنانچه بعض ناقدین گفته‌اند کتاب کامل الزيارة از کتب مقووئه مسؤوله معروضه بر مشایخ نیست که در خصوصیات کلمات در صورت معارضه با نسخه مصباح که حرز^(۱) علماء و تیمیه فقهاء بوده پهلو تواند زد و مکافنه تواند کرد علاوه بر این که وجوده دیگر در ارجاع این کلمه به فقره عبارت مصباح بعد خواهد مذکور شد.

بالجمله در عبارت کامل الزيارة معلوم است که جزاء شرط نیل مثوابات عظیم شده و شرط صلوٰه بعد از ایماء و دعا اعتبار شده و این قرینه واضحه می‌شود برای عبارت مصباح که جزاء در آن عبارت هم فانک اذا قلت خواهد بود و لفظ فقل اگر چه بظاهر قبل از تأمل متوجه می‌شود که او جزا است و بنابراین ظاهر می‌شود که دعاء بعدار نماز است ولی متامل در اطراف عبارت و ناظر در سابق و لا حق کلام شک نخواهد کرد که لفظ فقل توطئه جزاء است و حقیقت جزاء فانک اذا قلت است چه نماز و ایماء سابق در صدر حدیث مذکور بود و سوال از صرف دعاء واقع شده و ذکر این شرط محض احراز جمیع اجزاء و شرایط عمل است و بعیداً محتمل است که مراد از اذا انت صلیت اذا انت اردت الصلوٰه باشد و اگر چنین بود که اولاً باید ایماء کند و سلام کند و بعد نماز کند و زیارت صحیح نبود که بفرماید بعد الایماء چه ظاهر بعدیت مقارنه است و با فصل صلوٰه باید بعد الصلوٰه بگویند و بنابر نسخه عند الایماء که مطابق نسخه کامل الزيارة است امر اظهر و خطب اسهله است^(۲).

۱- بازو بند به عنوان حرز.

۲- می‌تواند بود که بر فرض تسليم تفضیل اراده و قوع زیارت بعد از صلوٰه به حمل تکییر در نسخه مصباح بر رکعتین که نسخه کامل است به ادعا جواز او استعمال تکییر به معنی صلوٰه بجهت اینکه افتتاح صلوٰه است و ازارکان او، اگرچه این دعوی اصحاب نیست بگوئیم چون حال فعلی مخاطب بعد از قبرشریف بوده در مقام آداب زیارت اگر چه اراده عسوم داشته ولی رعایت خصوصیت مقام و توجیه خطاب به کسیکه مبتلای به بعد است، حکم زیارت بعد را بیان کرده و چون افضل برای تقدیم نماز زیارت است چنانچه از صحیحه هشام و صحیحه مرسله ابن ابی عمیر و روایت سلیمان بن عیسی از پدرش که کلینی و شیخ از حضرت صادق نقل کرده است معلوم می‌شود که امر به تقدیم صلوٰه زیارت در آنها فرموده نماز زیارت را در

و از شواهد جلیه و ادله قطعیه این توجیه فهم سیف بن عمیره راوی جلیل الشان است که مناقب او را شنیدی چنانچه در ذیل حدیث شیخ قدس سرہ بود که روایت کرده سیف که صفوان بعد از فراغ از زیارت امیر المؤمنین علیه السلام متوجه به قبر سید الشهاده شد که در حرم مطهر پشت بقبله واقع می شود.

و از حضرت صادق علیه السلام نقل کرد که زیارت سید الشهاده در اینجا مستحب است آن وقت زیارت علامة راخواند و دورکعت نماز گذشت و دعای یا الله یا الله راتا با آخر تلاوت نمود چه شک نیست که صفوان در آن مکان زیارت را اول خوانده و بعد نماز کرده و سیف گفت که خبر علامة همین بود و احتمال این که مراد از زیارت تمام این عمل باشد که مشتمل بر نماز باشد و نماز ثانی نماز دیگری است که برای وداع امیر المؤمنین علیه السلام خوانده مقطوع الفساد است. چه علاوه بر این که اطلاق لفظ زیارت و اراده عمل مرکب از نماز و دعا خلاف ظاهر است و مجاز است دو وجه است که موجب قطع خواهد شد یکی آن که لفظ «قدعا» صریح است که مراد همان تلاوت زیارت و خواندن اوست و جایز نیست در طریقه تعبیر و لاینبئک مثل خیر که دعا بالزیاره بگویند و اراده نماز کنند دیگر این که اشاره کردیم که انصراف بجانب قبر سید الشهاده در حرم شریف مستلزم استدبار قبله است و اگر آن عمل مشتمل بر صلوة بود لازم آید که نماز پشت بقبله شده باشد و این ضروری الفساد است چه از معلومات مذهب است که بدون عذر کسی پشت بقبله نماز مستحب را هم نخواهد کرد و از این مطلب حاجت به بیان واستدلال ندارد و چون عمل صفوان معلوم شد که چنین بوده و سیف فهمیده که خبر علامة نیز مفید این بود دلیل دیگر متولد شد که او ثقیل دلائل است.

منابع منتهی قتل

اینجا مقدم فرموده.

و مؤید آن است که اول خبر نیز در احکام بعيد است و در سوال علامة هم حال بعد مقدم، پس وجهه کلام بجانب بیان و به حال بعيد خواهد بود و ذکر قریب برای استطراد و تعلیم است و علی هذا در حال قرب، تأخیر، معین و در حال بعد، بر قیاس سایر زیارات، تخيیر است و تقديم اولی است.

و شاید مؤید این نیز باشد تعبیر از توجه به قبر شریف به «ایماء» که این فقره نسبت به قریب غیر مانوس است و در اخبار آنچه دیده شده غالباً نسبت به بعيد است و اللہ العالم بحقایق احکامه (منه نور الله قلبہ).

و آن این است که صفوان در ذیل روایت کرده از حضرت صادق همین عمل که خود کرده با آن ثوابها که شنیدی و یقیناً این دو عمل نیست پس بحمدللہ و له المنه ثابت و معلوم شد که وجه حق که مدلول امارات حالیه و مقایله است این احتمال است که ما ذکر کردیم و از این جهت اکابر علماء نیز این احتمال را اختیار کرده‌اند چنانچه از شیخ مفید قدس الله نفسه الزکیه و اعلى رتبته عليه حکایت شده که در مزار دستور العمل تلاوت زیارت را چنین داده که اوّل زیارت را بخوانند، بالعن و سلام و دعاها. و بعد از او نماز کتند و در یکی از کتب قدیمه مزار که از مصنفات بعض قدماء علماء است و نسخه عتیقه از او دیده شده، چنین ثبت است:

زیارت یوم عاشورا من قرب او بعد ینبغی ان یزار العسین صلوات اللہ علیه یوم عاشورا بهذه الزيارة و ان حصنت في مشهدہ صلی اللہ علیه فتصبر الیه و تقف على قبره و تجعل القبلة بين كتفيك و تكبر اللہ تعالی و تزوره بهذه الزيارة و ان كنت في غير مشهدہ فابرز إلى الصحراء او اصعد الى سطح مرتفع في دارك حيث كنت من البلاد وكبار اللہ و اوم الی العسین عليه السلام و قل بعد التكبیر.

آنگاه زیارت را با اختلافی یسیر با نسختین مذکورین ایراد کرده که ما در فوائد خاتمه باب انشاء الله حکایت می‌کنیم و بعد از او نیز می‌گویید:

ثم تصلی رکعتین الى اخر ما قال. و این عبارت نص در مطلوب ما است اگر عین الفاظ حدیث باشد یا علقمة. ثانیاً نقل به معنی کرده باشد که در مسئله فصل الخطاب و برهان قاطع است و اگر فهم خود مصنف باشد که ظاهر این است که از معاصرین صاحب احتجاج باشد، که او از مشايخ ابن شهر آشوب است، چه هر دو ب بواسطه از سید عالم عابد ابی جعفر مهدی بن ابی الحرب الحسینی المرعشی روایت می‌کنند نیز مؤید مطلوب و شاهد مدعّا است.

و همچنین است عبارت منهاج الصلاح آیة الله العلامه ادام الله اکرامه که فرموده که مستحب است که زیارت شود امام حسین علیه السلام روز عاشورا از دور و نزدیک پس می‌گوید: السلام علیک و... تا آخر دعای سجده را که بذلوا مسجهم دون العسین... باشد. نقل فرموده و چون منهاج مختصر مصباح است معلوم می‌شود که عمل راهمین مقدار دانسته و تکبیر و سایر لوازم را نیز از آداب و مستحب در مستحب شمرده که قوام عمل با آنها نیست. چنانچه غالب علمای محققین که اهل انتقاد و نظرند این گونه

خصوصیات را در اشیاه و نظایر این عمل از مستحبات حمل بر ادب می‌کنند و شرط کمال می‌دانند و از این جهت ما در اول تقریر این وجه به تبعیت محققین تقویت عدم اعتبار این شرایط کردیم و ترک ذکر صلوٰة در کلام علامه به جهت آنست که در کلیه زیارات دورکعت نماز مستحب است. و درین زیارت خصوصیتی نیست و مثل این دو است. عبارت محکیه از مزار شیخ معظم جلیل المزله محمد بن الشهدی رحمة الله له در نقل این زیارت اقتصار بر متن زیارت کرده، مطابق نسخه مصباح و تکبیر و نماز و سایر لوازم را اسقاط کرده و شهید رضی الله عنہ در محکی مزار خود فرموده از زیارات مخصوصه زیارت روز عاشورا است قبل از زوال شمس از دور یا نزدیک پس اگر بخواهی که زیارت کنی حسین علیہ السلام را در این روز ایماکن بجانب او به سلام و جهد و مبالغه کن در لعن برکشندگان او و آن که با او محاربت کرده پس بگو وقت ایما السلام علیک یا ابا عبدالله و روایت را تا آخر دعای سجدہ ایراد فرموده پس از اتفاق افهام این طایفه از اکابر فقهای شیعه رضی الله عنهم که ملاج است^(۱) فهم معانی دقیقه و ممارست حل الفاظ عویشه^(۲) کتاب و سنت کرده‌اند بر آنچه ما استظهار کردیم و قرائین متعدده بر او ذکر نمودیم تواند بود که منصف غیر مغشوٰش الذهن جزم به این معنی نماید و از اساطین فقهای عصر که این بی‌بضاعت بر مذاهب ایشان مطلع شده و الدفح محقق ما جزاه الله عن العلم و اهله خیر الجزاء و وفاه من خزان رحمته او ف الانصبنا بر آنچه ما او لاً ذکر کردیم قولًا و عملاً استمرار داشت و اکنون سید اجل استاد دام ظله العالی بر این طریقه برای رفتار مستقر است و بر احتیاجات منسوبه به آن جناب به هیچوجه عمل نمی‌فرماید.

تبییه: آنچه از حدیث شریف بر می‌آید کفایت مطلق تکبیر است، که به یک تکبیر نیز محقق می‌شود. ولی چون در اخبار کثیره از ابواب زیارات اعتبار صد تکبیر شده شاید بتواند فقیه متعدد^(۳) حدس بزند که صد تکبیر گفتن در اول کلیه زیارات مستحب است. چنانچه از بعض فقهای معاصرین در کتاب مزار او حکایت شده و در خصوص زیارت عاشورا کفعی^(۴) علیه الرحمة نیز تعیین صد تکبیر کرده و شاید بهمین

۱- مصحابات و ممارسات. ۲- مشکل.

۳- متعدد - حدس زننده.

۴- شیخ ابراهیم بن علی بن حسن در ۸۴۰ کفع از آبادیهای جبل عامل متولد شد و

جهت باشد یا از جای دیگر استفاده تعدد کرده و بهر صورت خواندن صد تکبیر اولی و احوط است گو اگر زیاده از یکی را تا صدم بقصد قربت مطلقه بخواند، البته اوفق و اوثق است و اللہ العالم بحقایق احکامه.

وجه ثانی:

از محتملات روایت که بعد از احتمال مذکور اقرب از سایر محتملات است آن که اولاً توجه به قبر سید الشهداء کرده سلامی به لفظ که می‌خواهند بکنند و لعن بر اعدای آنحضرت و قتلهم او و دو رکعت نماز بکنند و زیارت عاشورا را بخوانند تا آخر دعای سجده و بعد از دعا نمازی بجای بیارند و غایت آنچه بر این احتمال بشود استدلال کرد آنست که بعض از اجله علمای معاصرین دام تأثیده تقریب کرده‌اند که ظاهر عبارت مصباح: «اذا انت صلیت الرّکعتین فقل...» این است که به حکم تأخیر جزاء از شرط قرائت دعا بعد از صلوة باشد و صریح در این معنی است روایت کامل الزیاره که گفته بعد الرّکعتین ولی دانستی که صدر و ذیل خبر نصد در خلاف این معنی چه صدر خبر متضمن فضل مطلق زیارت بود که نماز بعد از اوست بتصریح خود خبر شریف و مکرر اشاره کردیم که تمدن علامة تعلیم دعائی بود که در حال زیارت بخواند و جواب منزل بر او است و ظهور مقام مقدم بر ظهور کلام است باتفاق عقولا در وجوه استفاده و کیفیات فهم معانی و دانستی که صفوان نماز رانیز در آخر خواند و سیف از روایت علامة هم او را فهمیده بود و صفوان نیز فضل او را روایت کرد و این جمله هر یک برهانی است قاطع در دفع این وجه به تفصیلی که به مراجعه آنچه مذکور شد البته واضح خواهد شد و اعاده خالی از افاده است و این که بعضی گمان کرده‌اند که مراد از رکعتین در نسخه کامل الزیارة تکبیر باشد از باب تسمیه کامل با اسم جزء تکلفی است فاسد و تعسفی^(۱) است بارد. بلکه اولی همان حمل بر غلط نسخه است و عدم ثوق بصدور این لفظ از امام

دیباچه منتهی

در سال ۹۰۵ هـ وفات یافت، از ادباء و محدثین شیعه که معروفترین اثرش کتاب جنة الامان الواقعیه و جنة الايمان الباغیه معروف به مصباح کفعی و درباره ادعیه است آن را در سال ۸۹۵ تألیف کرد. یکی از برادران او شمس الدین محمد بن علی جبعی متوفی ۸۸۶ هـ جد اعلای شیخ بهائی است ۱- زورگویی

عليه السلام به این جهت و البته با فرض عدم ثوق بتصور تا چه رسد بوثوق به عدم صدور از حجیت نصیبی ندارد ولی بر فرض صدور نیز باید تأویلی کرد چه ظهور سایر اجزاء کلام بر او مقدم است و اختلاف ثواب این دو عمل موجب توهّم تعدّد نشود چه اول ثواب مطلق زیارت است و ثانی ثواب خصوصیت است من حيث الخصوصیه و چون مطلق در ضمن مقید موجود است البته آن ثواب مذکور اول نیز در این فرد موجود است و این فرد اکمل و قسم افضل از او خواهد شد چنانچه ضمان و کفالت اداء حاجات مخصوص بروایت صفوان است که مشتمل بر دعای وداع زیارت است به شرحی که سابقاً اشارت شد.

وجه سوم:

آن که زیارت و دعا بتمام اجزائهما دو دفعه خواند شود یکبار قبل از نماز و یکبار بعد از نماز و این احتمال در بحار مذکور است و شاید وجه او آن باشد که ایماء بعد از نماز را غیر از ایماء سابق اعتبار کرده و از حدیث استفاده می شود که در حال ایماء باید این دعا را خواند و این اعمال را بجای آورد و فساد این وجه از آنچه در تقریب وجه اول و رد وجه ثانی مشروحاً تقریر کرده ایم ظاهر می شود چه یقیناً این ایماء همان ایماء سابق است که باید قبل از نماز واقع شود و در حال او باید اعمال مذکوره ادا شوند.

وجه چهارم:

این که زیارت عاشورا را بخواند تا و آل نبیک آنگاه نماز کند و بعد از او لعن و سلام و دعای اللہمَّ خُصْ و دعای سجدہ و دعای صفوان را بخواند و تقریب این وجه آنست که در حدیث گفته اذا انت صَلَّیتَ الرَّکْعَتَيْنَ بعد ان تومی اليه بالسلام و مراد از سلام خصوص این سلام متن زیارت عاشورا باشد و هذا القول اشاره باشد بلعن و سلام و سایر اجزاء آتیه و این وجه نه چندان بعيد است که بتوان شرح داد اگر چه در بحار مذکور است چه هیچ قاعده مقتضی اراده خصوص این زیارت از سلام مذکور و اراده لعن و سلام از هذا القول نیست چه این تفکیکی است بغایت رکیک.

وجه پنجم:

آن که مراد از سلام زیارت و لعن و سلام باشد و هذا القول اشاره به دعای اللهم خص باشد و این وجه از وجه سابق ضعیفتر و سخیفتر است.

وجه ششم:

این که نماز را بعد از لعن کنند و قبل از سلام و معین اراده سلام و دعاهاي بعد از او از لفظ هذا القول این است که مراد از سلام خصوص زیارت است و در صدر روایت مذکور بود که بعد از سلام جهد و مبالغه کند در لعن بر قاتلان آن حضرت و اینجا چون دستور العمل همان کار سابق است باید سلام گفته و لعن واقع شود آنگاه نماز کنند و سایر ادعیه را بخوانند که از آن جمله سلام است صد مرتبه و هر با بصیرتی بعد از مراجعته به آنچه ما ذکر کردیم مفاسد این احتمال را در می یابد چه واضح و روشن است که اشاره بخصوص سلام و ما بعد وجهی ندارد و اگر میزان مبالغه در لعن قتلہ است قبل از نماز باید نماز را بعد از سجدہ بخوانند یا قبل از سجدہ چه دعای اللهم خص مشتمل بر لعن است و اگر التفات به او نکنند چه مضایقه دارند از این که ملتزم شوند که بگویند مبالغه در لعن در متن زیارت واقع شده و نماز بعد از او واقع شود.

وجه هفتم:

آن که نماز را قبل از سجدہ کند و علی هذا مراد از قول مشار الیه دعای سجدہ است ضعف این هم از آنچه تا به حال مذکور شد روشن و واضح کشت و این محتملات جمله غیر از وجه اول در بخار مذکور است. بلی می شود وجه اول را مشتمل وجه سادس در کلام او قرار داد که سایع در کلام ما بود چه فرموده السادس ان تكون الصلة مستصلة بالسجود و مراد از اتصال می شود وقوع قبل از نماز باشد و می شود وقوع بعد از نماز باشد و بنابراین اعم از وجه اول و هفتم است ولی تقریبی بغایت غریب از این قول کرده چه فرموده و هدا اظهر لمناسبة السجود للصلة و به هیچوجه به این وجه نه اثبات حکم شرعی می توان کرد و نه استظهار از لفظ چنانچه بر اهل نظر و انس به استدلال چندان واضح است که محتاج به تنبیه نیست.

وجه هشتم:

آن که محدث فاضل شیخ ابراهیم کفععی ره در کتاب جنة الواقیة آورده و محصل او آنست که اولاً بر بامی برآید یا بصحراوی در آید و سلامی کند. و قاتلان را بمبالغه نفرین و لعنت نماید. آنگاه دو رکعت نماز کند و مشغول ندب و نوحه شود و در خانه بزم عزا بیاراید و اقامه مصیبت کند و دعای تعزیت که: اعظم الله اجورنا... الخ است با یکدیگر بگویند. آنگاه شروع به تکبیر کند و عدد بصد برساند و متوجه قبر مقدس شده زیارت را با دعای سجده بجای آورد و دو رکعت نماز کند. و دعای صفوان را بخواند و وجه این احتمال که فتح الباب اشتباه و تشکیک در فهم الفاظ صریحه و امارات ظاهره روایت است. چه ظاهر آن است که قبل از کفععی کسی از علماء از ظاهر خبر عدول نکرده. چنانچه بعض مهره مطلعین نیز شهادت به این داده‌اند آنست که جمع کرده بین صدر و ذیل حدیث و کلام علقة را حمل نکرده بر این که دعائی برای زیارت خواسته بلکه بعد از زیارت از دور خواهش زیارت دیگری کرده و مبدئ این توهّم قول اوست که گفته: «علمی دعاء ادعوا به ذلك اليوم اذاانا زرتها»، که از جمود بر ظاهر لفظ گمان کرده که مراد بعد از وقوع زیارت است با این که متأمل منصف یقین می‌کند که مراد حال زیارت است و غالب آنست که باب ظهورات لفظیه به بحث و جدل بسرحد اسکات و الزام نمی‌رسد بلکه عمدۀ اهبه^(۱) و اعظم زاد آن باب ذوقی است خاص و قریحه‌ای است لطیف که به معونت او استفاده مرادات و اصطیاد^(۲) معانی از شبکه^(۳) عبارات می‌شود. و هر کس را که خدای تعالی آن ذوق کرامت کرده وجه این ادعا که مکرر درین باب کرده‌ایم، نیکو خواهد دریافت کرد و گرنه هر کس بعد از تحصیل قوه تمیز و بلکه استباط مکلف است با آنچه خود می‌فهمد و با دیگرانش کاری نیست علاوه بر این که ظاهر این کلام اختصاص این عمل است به روز عاشورا و ذیل خبر در دو جا افاده تعمیم می‌کند و هم اخذ ندب و نوحه در این عمل خلاف ظاهر حدیث است چه ثواب را متعلق بر صرف زیارت و ادعیه و نماز فرموده چنانچه ظاهر است و بالجمله این وجه را توان از وجہی بعد وجوه گفت.

وجه نهم:

-
- ۱- اهبه بر وزن نکته: توشه.
 - ۲- شکار کردن.
 - ۳- تور شکاری.

آنست که اوّلاً زیارت ششم از زیارات مطلقه امیرالمؤمنین علیه السلام مذکوره در تحفه که اول او السّلام علیک یا رسول الله است و به مناسبت همین ترتیب تحفه الزائر معروف به زیارت ششم شده را بخواند یا زیارت دیگر از زیارات امیرالمؤمنین یا سلامی به آن حضرت کند و نماز آن زیارت را یا شش رکعت اگر زیارت ششم است بخواند و یا دورکعت اگر غیر است و اگر زیارت ششم را اختیار کنداولی است بعد از وسلامی بجانب قبر سید الشهداء بکند و اگر متن زیارت عاشورا باشد بهتر است و دورکعت نماز گزارد و بعد از آن صد مرتبه تکبیر بگوید و زیارت عاشورا را به نهج مقرر بخواند و دورکعت نماز بجای آرد و دعای صفوان را فرو خواند و این وجه فی الحقيقة وجه جمعی است بین وجوه که رعایت احتیاط تمام در او شده و مبدء او آنست که در روایت صفوان مذکور است که بعد از زیارت امیرالمؤمنین این زیارت که علقة روایت کرده بود بجای آورد پس زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام جزء این عمل خواهد شد و فضائلی که صفوان ذکر کرده برای این عمل مرکب است و چون در خبر دیگر که در ابواب زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام مذکور است چنین وارد شده که صفوان اوّلاً زیارت ششم خواند و بعد ازو متوجه شد به قبر سید الشهداء و زیارت عاشورا خواند چنانچه در مصباح الزائر سید فرموده که بعد از انتهاء زیارت ششم که و صلی الله علیک وسلم کثیراً باشد زیارت عاشورا را بخوان که آن عمل تتمه این است و ظاهر روایت منقوله از مزار کبیر در بخار که در اصطلاح بخار مراد ازو مزار محمد بن المشهدی است نیز این است که صفوان اوّلاً زیارت ششم را خواند و آن ضمانتها که در ذیل روایت صفوان است از این هر دو است و عبارت او این است که تعاهد بهذه الزيارة وادع بهذا الدعاء وزرهمما بهذه الزيارة فانی ضامن على الله لكل من زارهنا بهذه و دعا بهذه الدعا من قرب او بعد ان زيارته مقبولة الى اخر الحديث.

پس ظاهر این روایت اعتبار زیارت ششم است در آن مثبتات مقرره برای این عمل و اعتبار مطلق سلام بملحوظه احتمال مکرر است و اعتبار خصوصیت زیارت عاشورا به احتمال اراده اوست از سلام و نماز به جهت صدر حدیث است چنانچه کفعی گفت و خواندن سایر فقرات با زیارت مجدداً به جهت این است که مشارالیه بهذه القول است و نماز هم برای زیارت است و بملحوظه اعتبار تأخر او در اذا صلیت و ما در وجوه سابقه بیان ضعف این وجه که مبنی بر چند وجه از آنهاست که فی الجمله قوتی اضافیه دارند

کرده‌ایم و با ظهور قوی لفظ در خلاف این‌ها وجهی برای احتیاط باقی نمی‌ماند بلی آنچه باید متعرض بشویم در این‌وجه عدم اعتبار زیارت امیرالمؤمنین است در تحقق این عمل اگر چه منتهای آنچه ممکن بود در تقرب او آوردیم و بیان او چنانست که اولاً روایت شیخ ظاهر است در این‌که اشاره بهمان زیارت علامة است که صفوان نیز روایت کرده و ثواب را برای همان عمل حکایت کرده که زیارت سیدالشهداء علیه السلام باشد با دعا و ابدأ اشعاری و ایمانی در عبارت باخذ زیارت امیرالمؤمنین نیست چنانچه متن حدیث را تماماً نقل کرده‌ایم و معلوم نیست که صاحب مزار کبیر ملتزم بنقل اصل لفظ بوده بلکه ظاهر این است که بر حسب فهم خود نقل کرده باشد چنانچه از غالب محدثین احیاناً این معنی دیده شده و این معنی بر منصف متامل اخبار در این باب پوشیده نیست که اصل در این اخبار طریق شیخ و ابن قولیه است.

واز کلام سید علیه الرحمه جز فتوای حدسیه چیزی بدست نمی‌آید بلی بمقتضای اخبار من بلغ^(۱) اگر شامل فتوای فقیه باشد عمل کردن به این احتیاط ضرری ندارد ولی کلام در مقتضای ادله اجتهادیه است هر چند این وجه مبنی بر احتیاط است، ولی غرض این بند دفع توهّم مدخلیت واقعیه است، والا همان ظاهر روایت مزار کبیر در باب احتیاط فوق الكفاية است و ثانیاً زیارت عاشوراً عبارت از همان مرّوی علامة است بر فرض که در ذیل روایت صفوان اعتبار هر دو عمل کرده باشد بوجه من الوجه در روایت علامة مدخلیت نخواهد داشت بلکه این دو عمل متعدد می‌شوند اگر چه یکی شامل دیگری باشد و برای مجموع خواصی دیگر و ثوابی افزونتر مقرر باشد و ثالثاً ظاهر خبر مفید علیه الرحمه که البته از این طاوس رضی الله عنه اوثق و اسبق و ابصر و اعرفت بجهاتی چنانچه علامه مجلسی علیه الرحمه اعتراف کرده بلکه حاجت باستشهاد ندارد و نعم ما قیل:

۱- اخبار من بلغ، اخباری است که عامه و خاصه نقل کرده‌اند و مضمون آن این است که اگر کسی پاداشی را برای انجام عملی شنید و به امید درک آن ثواب آن عمل را بجا آورد خداوند همان پاداش را به او اعطا می‌فرماید اگر چه معصوم آنرا نفرموده باشد که یکی از آن روایات نقل می‌شود، و فيه (بحار) عن الصادق علیه السلام قال من بلغه من الثواب على شيئاً من الخير فعله كان له أجر ذلك و إن كان رسول الله لم يقله. مستدرک سفينة البحار ماده بلغ، و به استناد اینگونه احادیث است که فقهای عظام در ادله سنن تسامح می‌ورزند یعنی زیاد کنجکاوی و دقت در سند احادیث مربوط به امور مستجنی نمی‌فرمایند.

مدح تعريف است و تخریق حجاب فارغ است از مدح و تعريف آفتاب
مادح خورشید مادح خود است که دو چشم روشن و نامردم است
بالجمله ظاهر خبر او این است که عمل زیارت ششم و ترتیب دعای بعد او مخالف
عمل زیارت عاشورا و دعای بعد اوست چه عبارت مزار مفید محکیه در بحار چنین
است که: بعد از فراغ از شش رکعت نماز آن زیارت فرموده بگو:

السلام عليك يا امير المؤمنين تا آخر آنگاه اشاره کن بجانب قبر سید الشهداء عليه
السلام و بگو: **السلام عليك يا ابا عبدالله السلام** عليك یابن رسول الله اتيتكما زائر
ومتوسلا الى الله تعالى ربی و ربکما ... تا آخر دعای صفوان آنگاه استقبال قبله کن و
بگو: **يا الله يا الله يا الله تا بآنجا** که در آن دعاست من امر دنیا و اختری باضافه یا
ارحم الزاحمين. آنگاه متوجه قبر امیرالمؤمنین می شوی و می گوئی: **السلام عليك يا**
امير المؤمنين و **السلام على ابي عبدالله الحسين ما بقيت وبقي الليل والنellar ولا**
جعله الله اخر العهد من زيارتكما و لا فرق الله بيني وبينكما
وناظر ملتفت بوجوه متعدده. فرق این دو روایت از تقدیم و تأخیر و زیاده و تقیصه
و اختلاف کیفیات و تعدد توجه و استقبال به جانب امام حسین و امیرالمؤمنین
علیهم السلام مطمئن به تعدد روایت می شود، و چگونه در حق شیخ مفید با آن مایه
جلالت و پایه و ثاقت و عدالت که امام علیهم السلام در توقيع^(۱) شریف از او بملهم الحق و
دلیله تعبیر کرده که اگر بفتح ها خوانده شود معنی او این است که حق و دلیل او به او
الهام شده و اگر بكسر بخوانند پایه مدح صدرتبه افزونتر از این خواهد شد چه محصل

۱- دو توقيع از ناحیه مقدسه حضرت بقیه الله (عج) به شیخ مفید صادر شده که اولی در
اواخر ماه صفر ۴۱۰ و دومی سال ۴۱۲ که این جمله در توقيع دوم است که به قسمتی از آن
بحار چاپ جدید جلد ۵۳ صفحه ۱۷۶ اشاره میکنیم: ورد علیه کتاب آخر من قبله صلوات الله علیه
یوم الخميس الثالث والعشرين من ذی الحجه سنة اثنتي عشره واربعماه نسخته: من عبدالله المرابط فى
سبیله الى ملهم الحق و دلیله.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، سلام عليك ايها الناصر للحق، الداعي اليه بكلمة الصدق فاتاً تَحْنِدَ اللَّهُ إِلَيْكَ
الذى لا إله الا هو...،

برای آشنائی بیشتر به ارزش توقيعات صادر شده برای شیخ مفید و همچنین انتساب لقب
«مفید» به شیخ مفید از ناحیه حضرتش به کتاب «معجم رجال الحديث» تألیف آیة الله العظمی
خوئی قدس سره جلد ۱۷ صفحه ۲۱۹ در ترجمه شیخ مفید مراجعه شود.

او آن می‌شود که از نفس قدسیه او حق با دلیل او بر نقوص مستعدین افاضه می‌شود و هر کس نائل بحق و واصل بواقع شده ببرکت امداد و اعداد کمالات علمیه و عملیه اوست و هذا فضل لا يدعى لغير الائمه عليهم السلام می‌توان گفت که خبر را تقدیم و تأخیر کرده و از جانب خود الفاظی افزوده ترتیبی به تشریع یا مناسبت واستحسان بر خلاف آنچه وارد شده از ائمه عليهم السلام مقرر داشته حاش لله هرگز این گمان روانباشد و این احتمال متشمی نیست اگر چه در بخار و تحفة الزائر ابدا کرده و اعتماد بر او نموده ولی پهیچ وجه قابل توجیه نیست والله العاصم وهو العالم.

و بعد از تسلیم می‌گوئیم بنابر آنچه گفتیم. اگر به این احتیاط کسی بخواهد عمل کند خوبست بعد از زیارت ششم دعا را بدستور العمل مزار مفید بخواند و بعد از زیارت عاشورا بترتیب مذکور در کتاب مصباح که ما نقل کردیم بخواند، تا بهر دو احتمال عمل کرده باشد.

وجه دهم:

احتمالی است که نیز بر سبیل احتیاط در زاد المعاد و تحفة الزائر نموده و ذکر این وجه و وجه سابق در عدد محتملات خبر حقیقت برای استطراد و بر سبیل استجرار^(۱) و تغافل^(۲) بود والا هر دو احتمال مبنی بر احتیاط و جمع بین محتملات سابقه است و عبارت زاد المعاد این است که چون عبارت حدیث تشویش عظیمی دارد و قابل احتمال بسیار است اگر اول زیارت: السلام عليك يا ابا عبدالله تا وال نبیک را بخواند و نماز زیارت را بکند و باز همان زیارت را اعاده کند. بهتر است و اگر بعد از صد مرتبه لعن بار دیگر نماز کند و بعد از صد مرتبه سلام، بار دیگر نماز کند و متصل بسجده و بعد از سجده نیز نماز دیگر بکند شاید به جمیع احتملات عمل کرده باشد و اگر اول یکی از زیارات بعیده بعمل آرد ظاهرا کافی است و در تحفة فرموده بعد از این و اگر زیارت ششم حضرت امیر المؤمنین را با این زیارت ضم کند، چنانچه سابقاً اشاره به این کردیم. بهتر است خصوصاً هرگاه این زیارت را نزد ضریح مقدس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعمل آورد. تمام شد کلام این محدث جلیل القدر.

۱- بر حسب موقع.

۲- طفیلی.

و ما مدارک این محتملات که اشاره بآنها کرده تماماً ذکر کردیم و فساد و ضعف آنها را باقی الوجه شرح دادیم، با وجود این احتیاط راهی ندارد بلکه می‌توان گفت که در مشروعيت عملی به این تفصیل که مبنی بر احتمالات بعیده رکیک است تأمل و اشکال است، چنان که بعض اکابر گفته‌اند و الله العاصم.

و چون بحمد لله تعالى سند و متن این خبر معلوم شد و دلالت او ظاهر شد مطالبی چند متعلق به او لازم التعرض است که ما آنها را در فوائدی شرح می‌دهیم و خاتمه این باب قرار می‌دهیم.

فائدة:

در کتاب مزار قدیم مشارالیه متن زیارت را با اختلافی یسیر با نسخه مصباح نقل کرده که اگر چه می‌شد بمواضع اختلاف در حاشیه عبارت معروفه اشاره کرد ولی به جهت سهولت تناول و تبرک بالفاظ شریفه او. ثانیاً عین عبارت او نوشته می‌شود که اگر کسی احتیاطاً تلاوت را تطبیق بر هر دو نسخه کند جازم بوصول تواب مقرر شود چون علماً بصحت این عمل و احراز این مثبت از عظمت قدر و جلالت شان او اهتمام فرموده‌اند و آن نسخه این است.

السلام عليك يا أبا عبد الله السلام عليك يابن نبى الله السلام عليك يابن أمير المؤمنين و ابن سيد الوصيin السلام عليك يابن فاطمة الزهراء سيدة نساء العالمين السلام عليك يا ثار الله و ابن ثاره و الوثر المؤثر السلام عليك و على الأزواج التي حللت بفنائك السلام عليك مني جمعاً سلام الله أبداً ما بقيت و بقى الليل والنهاز يا أبا عبد الله لقد عظمت الرزية و جلت عظمت المصيبة بك علينا وعلى جميع أهل الإسلام و جلت عظمت مصيبةك في السنوات و على جميع أهل الأرضين فلعن الله أمة أستث أساس الظلم و العذوان و العجز عليك أهل البيت و لعن الله أمة دفعتك عن مقامكم و أزالكم عن مراتبكم التي ربكم الله فيها و لعن الله أمة قتلتكم و لعن الله المستهدفين لهم بالتشكيب من قتالكم برئت إلى الله وإليكم منهم وأشيا عليهم وأثباعهم وأولئائهم يا أبا عبد الله إني سلم لمن سالمك و حزب لمن

خاربتك إلى يوم القيمة و لعن الله ألا زيناد و لعن الله بنى أمية قاطبة و
لعن الله بن موجانة و لعن الله عمر بن سعيد و لعن الله شمرا و لعن الله أمامة أشرجت
والجمنت و تنبكت لقتالك بآبي آنت و أمي لقد عظيم مصابي بك فأشغل الله الذي
أكرم مقامك وأكرمني بك فأشغل الله الذي أكرم مقامك وأكرمني بك أن يزرنني
طلب ثارك مع إمام منصور من آل بيته محمد صلى الله عليه و آله.

اللهم اجعلني عندك و جبها بالحسين عليه السلام في الدنيا والآخرة يا آبا عبد الله
إني أتقرّب بك إلى الله وإلى رسوله وإلى أمير المؤمنين وإلى فاطمة وإلى الحسن
وإليك بموالتك وبموالتهم وبالبرائة ممن قاتلك ونصب لك الحزب وبالبرائة
ممن أسس أساس ذلك وبنى عليه بنيانه وجرى في ظلمه وجوره عليكم و على
أشنياعكم بريث إلى الله ثم إليكم بموالتك وموالاته وليثكم وبالبرائة من أعدائهم و
الثاصبين لكم الحزب وبالبرائة من أشنياعهم وأثاب عليهم إني سلم لمن سالمكم و حزب
لمن خاربكم و ولئن لمن والأكم وعدولمن عادكم فأشغل الله الذي أكرمني بمعرفتكم
ومعرفة أوليائكم ورزقني البرائة من أعدائهم أن يجعلني معكم في الدنيا والآخرة و
أن يبتلي لي عندكم قدم صدق في الدنيا والآخرة وأشغله أن يبتلينى المقام المحمود
لكم عند الله وأن يزرنني طلب ثاري مع إمام مهدي ظاهر ناطق وأشغل الله بحقكم و
بالشان الذي لكم عندك أن يعطيكم مصابي بك أفضل ما يعطي مصاباً بمصيبة مصيبة
ما أعظم رزقها في الإسلام وفي جميع السموات والآرضين^(١).

اللهم اجعلني في مقامي هذا ممن تناله منك صلوة و رحمة و مغفرة.

اللهم اجعل مخيالي مخيالاً مخدداً و ألا مخدداً و مماتي مماتاً مخدداً و ألا مخدداً.

اللهم إن هذا يوم تبرك به بنو أمية و ابن أكلة الأكباد اللعين ابن اللعين على
لسانيك و لسان نبيك في كل موطين و موقف وقف فيه نبيك.

اللَّهُمَّ أَعْنِنَا بَأْبَا سَفِيَّاً وَ مَغْوِيَةً وَ يَزِيدَ بْنَ مَغْوِيَةَ عَلَيْهِمْ مِنْكَ الْغَنْمَةَ أَبَدَ الْأَبِدِينَ وَ هَذَا يَوْمٌ فَرِحَتْ بِهِ أَلْ زِيَادٍ وَ أَلْ مَرْوَانَ يَقْتَلُهُمُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ.
اللَّهُمَّ فَصَاعِفْ عَلَيْهِمُ الْغَنْمَةَ مِنْكَ وَ الْعَذَابِ.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقْرَبُ إِلَيْكَ فِي هَذَا الْيَوْمِ وَ فِي مَوْقِفِي هَذَا وَ أَيَّامِ حَيَاةِي بِالْبُرَائَةِ مِنْهُمْ وَ الْغَنْمَةِ عَلَيْهِمْ وَ بِالْمُؤْلَأِ لِنَبِيِّكَ وَ أَلِ نَبِيِّكَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.
ثُمَّ تَسْأَلُ:

اللَّهُمَّ أَعْنِنَ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ أَلِ مُحَمَّدٍ وَ أَخْرَ ثَابِعَ لَهُ عَلَى ذَلِكَ اللَّهُمَّ أَعْنِنَ الْعِصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ شَايَعَتْ وَ بَايَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ اللَّهُمَّ أَعْنِنَمْ جَمِيعًا.

تقول ذلك مائة مرة ثم تقول:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَزْوَاجِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامٌ اللَّهُ أَبَدًا مَا بَقِيَ وَ بَقَى اللَّيلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ أَخْرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمُ السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى ابْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ.

تقول ذلك مائة مرة ثم تقول:

اللَّهُمَّ خُصْ أَنْتَ أَوَّلَ ظَالِمٍ بِالْغَنْمَةِ مِنِّي وَ إِبْدَاهِهِ أَوَّلًا ثُمَّ الثَّانِي وَ الثَّالِثُ وَ الْرَّابِعُ
اللَّهُمَّ أَعْنِنَ يَزِيدَ ابْنَ مَغْوِيَةَ خَامِسًا وَ الْغَنْمَةَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ وَ ابْنَ مَرْجَانَةَ وَ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ وَ شِمْرًا وَ أَلَّ أَبِي سَفِيَّا وَ أَلَّ زِيَادٍ وَ أَلَّ مَرْوَانَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمةِ.

ثم تسجد و تقول:

اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدَ الشَّاكِرِينَ لَكَ عَلَى مُضَابِهِمُ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى عَظِيمِ رَزِيْتِي
اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي شَفاعةَ الْحُسَيْنِ يَوْمَ الْوُرُودِ وَ تَبِعْتُ لِي قَدَمَ صِدْقِي عِنْدَكَ مَعَ الْحُسَيْنِ وَ
أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ. الَّذِينَ بَذَلُوا مَهْجَهُمْ دُونَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

ثُمَّ تُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ وَ ان استطعت ان تزور الحسين عليه السلام بهذه الزيارة من دارك
في كل يوم فافعل ففي ذلك ثواب جزيل وردت به الرواية عن الباقر ابى جعفر محمد بن

على ابن الحسين عليهم السلام روى ذلك عنه علقة بن محمد الحضرمي.

فایده

در کتاب مزار قدیم مذکور از زیارت عاشورا روایتی دیگر ایراد کرده که با متن مذکور اختلافاتی فاحش دارد و قابل جمع نیست و صد مرتبه لعن و سلام رانیز ندارد و در ثواب و اجر مشارک با روایت مشهور است ما آن روایت را از عین آن کتاب ذکر می‌کنیم تا اگر اهل ایمان گاهی بخواهند به آن نسخه اکتفا نمایند و مجال عمل مفصل نداشته باشند ممکن شوند.

قال في الكتاب المزبور زيارة عاشورا عن علقة بن محمد الحضرمي عن أبي جعفر الباقر عليه السلام قال من اراد زيارة الحسين بن على ابى ابيطالب صلوات الله عليهم اجمعين يوم عاشوراً و هو اليوم العاشر من المحرم فيظل فيه باكيا متوجعا حزينا لقى الله عزّ و جلّ بثواب الف حجّة و الفي عمرة و الفي غزوة ثواب كل حجّة و عمرة و غزوة كثواب من حجّ و اعتمر و غزامع رسول الله و مع الائمة صلوات الله عليهم اجمعين قال علقة بن محمد الحضرمي قلت لا يجيئ علية السلام جعلت فداك ما يصنع من كان في بعد البلاد و اقاديه و لم يمكنه المصير اليه في ذلك اليوم قال اذا كان ذلك اليوم يعني يوم عاشورا فليغتسل من احباب من الناس ان يزوره من اقادصي البلاد او قريبهما فليبرز الى الصحراء يصعد سطح داره فيصلى ركعتين خفيفتين يقرء فيها سورة الاخلاص فاذا سلمت^(١) فأومي اليه بالسلام و يقصد اليه^(٢) بتسلیمه و اشارته و نيته الى الجهة التي فيها ابو عبدالله الحسين صلوات الله عليه ثم تقول: وَأَنْتَ خَائِسُ مُسْتَكِنِينَ.

السلام عليك يابن رسول الله السلام عليك يابن البشير الذير و ابن سيد الوصيدين السلام عليك يابن فاطمة سيدة نساء العالمين السلام عليك يا خيرة الله و ابن خيرته السلام عليك يا ثار الله و ابن ثاره السلام عليك أيتها الويث المؤثر

١ - فيه تأييد لوقوع الزيارة بعد الصلوة لكن الظاهر تعدد الرواية و لم يذكر سننه عليه السلام مرتبين فاجابه في كل مرة بنحو، وبالجملة في بهذا الخبر لا يجوز رفع اليه عن ظاهره ذاك مع ضعف هذا بالارسال و صحة ذلك كما سمعت سابقا (منه دام فضله).

٢ - فيه التفات من الخطاب الى الغياب (منه نور الله قلبه)

السلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْإِمَامُ الْهَادِيُ الزَّكِيُّ وَعَلَى أَذْوَاهِ حَلَّتْ بِفَنَائِكَ وَأَقْامَتْ فِي
جَوَارِكَ وَفَدَتْ مَعَ رُؤُارِكَ السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْيَ مَا بَقِيَ وَبِقَيَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ فَلَقِدْ
عَطَمَتْ بِكَ الرَّزِيْةُ وَجَلَّتْ فِي الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ وَفِي أَهْلِ السَّمَوَاتِ وَأَهْلِ
الْأَرْضِينَ أَجْمَعِينَ فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِحُونَ صَلَواتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ وَتَحْيَاتُهُ عَلَيْكَ يَا
أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ وَعَلَى أَبْنَائِكَ الطَّيِّبِينَ الْمُتَنَجِّبِينَ وَعَلَى ذُرِّيَّاتِكُمُ الْهُدَاةِ الْمَهَدِيِّينَ
لَعْنَ اللَّهِ أَمَّةٌ خَدَّلَكَ وَتَرَكَتْ نُصْرَتَكَ وَمَعْنَتَكَ وَلَعْنَ اللَّهِ أَمَّةٌ أَسْتَثْ أَنْاسَ الظُّلُمِ
لَكُمْ وَمَهَدَتِ الْجَحَورَ عَلَيْكُمْ وَطَرَقَتِ إِلَيْكُمْ وَجَازَتْ ذَلِكَ فِي دِيَارِكُمْ وَأَشْيَا عِكُمْ
بَرِئَتْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِلَيْكُمْ يَا سَادَتِي وَمَوَالَيَ وَأَتَتَتِي مِنْهُمْ وَمِنْ أَشْيَا عِهُمْ وَ
أَشْيَا عِهُمْ وَأَشْئَلَ اللَّهُ الَّذِي أَكْرَمْ يَا مَوَالَيَ مَقَامَكُمْ وَشَرَفَ مَسْنَلَتَكُمْ وَشَانَكُمْ أَنْ
يُكَرِّمَنِي بِوَلَائِيَّكُمْ وَمُحِبَّتِكُمْ وَالْأَيْتَمَاءِيَّكُمْ وَالْبَرَائَةِيَّ مِنْ أَعْدَائِكُمْ وَأَشْئَلَ اللَّهُ الْبَرَوِ
الرَّحِيمَ أَنْ يَرْزُقَنِي مَوَدَّتَكُمْ وَأَنْ يُوَفِّقَنِي لِلطلبِ بِشَارِكَمُ مَعَ الْإِمَامِ الْمُشَتَّرِ الْهَادِيِّ مِنْ
أَلِيْ مُحَمَّدِ وَأَنْ يَجْعَلَنِي مَعَكُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَنْ يَبْلِغَنِي الْمَقَامَ السَّاحِمُوَّ لَكُمْ
عِنْدَ اللَّهِ وَأَشْئَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِحَقِّكُمْ وَبِالشَّانِ الَّذِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ يَعْطِيَنِي بِمُضَابِيَ
بِكُمْ أَفْضَلَ مَا أَعْطَى مُضَابِيَ بِمُصَبِّيَ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِحُونَ يَا لَهَا مِنْ مُصَبِّيَّ مَا أَفْجَعَهَا
وَأَنْكَاهَا لِلْقُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِحُونَ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِيْ مُحَمَّدٍ وَاجْعُلْنِي فِي مَقَامِي مِمَّنْ تَنَاهَى مِنْكَ صَلَواتُ وَ
رَحْمَةً وَمَغْفِرَةً وَاجْعُلْنِي عِنْدَكَ وَجِبِها فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنْ الْمُقَرَّبِينَ فَإِنِّي أَتَقْرَبُ
إِلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ وَآلِيْ مُحَمَّدٍ صَلَواتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ اللَّهُمَّ وَإِنِّي أَتَوَسَّلُ وَأَتَوْجَهُ
بِصَفْوَتِكَ وَخَيْرِتِكَ مِنْ خَلْقِكَ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٌّ وَالْطَّيِّبِينَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا.
اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِيْ مُحَمَّدٍ وَاجْعُلْ مَخِيَّاً مَخِيَّاً وَمَنَّاً مَنَّاً وَلَا
تُفَرِّقْ بَيْنِمِّ وَبَيْنِهِمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ اللَّهُمَّ وَهَذَا يَوْمٌ شَجَدَدُ فِيهِ
النِّقَمَةَ وَتَنَزَّلُ فِيهِ الْغَنَمَةُ عَلَى الْلَّعِنِ يَزِيدٍ وَعَلَى أَلِيْ يَزِيدٍ وَعَلَى أَلِيْ زِيَادٍ وَغَمَرَ بَنَ

سُعِدَ وَالشِّرْمَ، اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ وَالْعَنْ مِنْ رَضِيَ بِقُولِهِمْ وَفِعْلِهِمْ مِنْ أَوَّلَ وَآخِرَ لَعْنَائِكَثِيرًا وَ
 أَصْلِهِمْ حَرَّ نَارِكَ وَأَشْكِهِمْ جَهَنَّمَ وَسَائِتْ مَصِيرًا وَأَوْجِبَ عَلَيْهِمْ وَعَلَى كُلِّ مَنْ
 شَاعِهِمْ وَبَايَعِهِمْ وَثَابَعِهِمْ وَسَاعَدَهُمْ وَرَضِيَ بِفَعْلِهِمْ وَافْتَحَ لَهُمْ وَعَلَيْهِمْ وَعَلَى كُلِّ
 مَنْ رَضِيَ بِذِلِّكَ لَعْنَاتِكَ الَّتِي لَعَنَتْ بِهَا كُلَّ ظَالِمٍ وَكُلَّ غَاصِبٍ وَكُلَّ جَاهِدٍ وَكُلَّ كَافِرٍ
 وَكُلَّ مُشْرِكٍ وَكُلَّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ وَكُلَّ جَبَارٍ عَنِيدٍ اللَّهُمَّ الْعَنْ يَزِيدَ وَآلَ يَزِيدَ وَبَنِي
 مَزْوَادَانَ جَمِيعًا اللَّهُمَّ وَضَيَّقْتَ غَضَبَكَ وَسَخَطَكَ وَعَذَابَكَ وَنِقمَتَكَ عَلَى أَوَّلِ ظَالِمٍ
 ظَلَمَ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكَ اللَّهُمَّ وَالْعَنْ جَمِيعِ الظَّالِمِينَ لَهُمْ وَأَنْتُمْ مِنْهُمْ إِنَّكَ ذُو نِعْمَةٍ مِنْ
 الْمُجْرِمِينَ اللَّهُمَّ وَالْعَنْ أَوَّلِ ظَالِمٍ ظَلَمَ أَنْ تَبَيَّنَ مُحَمَّدٌ وَالْعَنْ أَزْوَاجَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَ
 قُبُوْرَهُمْ وَالْعَنْ اللَّهُمَّ الْعِصَابَةَ الَّتِي نَازَلَتِ الْحُسَيْنَ ابْنَ نَبِيِّكَ وَخَارِبَتْ وَقَتَلَتْ
 أَضْحَابَهُ وَأَنصَارَهُ وَأَعْوَانَهُ وَأَوْلَيَّانَهُ وَشِيعَتَهُ وَمُعْبَيَّهُ وَأَهْلَ تَبَيَّنَهُ وَدُرْيَتَهُ وَالْعَنْ اللَّهُمَّ
 الَّذِينَ نَهَبُوا مَالَهُ وَسَبَبُوا حَرِبَتَهُ وَلَمْ يَسْمَعُوا كَلَامَهُ وَلَا مَقَالَهُ اللَّهُمَّ وَالْعَنْ كُلَّ مَنْ بَلَغَهُ
 ذَلِكَ فَرَضَتِ بِهِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَالْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ السَّلَامُ
 عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ وَعَلَى مَنْ سَاعَدَكَ وَغَاوَتَكَ وَإِنْسَاكَ بِنَفْسِهِ وَبَذَلَ
 مُهَبَّتَهُ فِي الذَّبِّ عَنْكَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ وَعَلَيْهِمْ وَعَلَى رُوحِكَ وَعَلَى
 أَزْوَاجِهِمْ وَعَلَى ثُرَبِكَ وَعَلَى ثُرَبِهِمْ اللَّهُمَّ لِقَهُمْ رَحْمَةً وَرِضْوَانًا وَرَوْحًا وَرِيحَانًا
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَا بْنَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَيَا بْنَ سَيِّدِ الْوَحْشَيَّينَ وَيَا بْنَ
 سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهِيدَ يَا بْنَ الشَّهِيدِ اللَّهُمَّ بِلَعْنَةِ عَنِي فِي هَذِهِ
 السَّاعَةِ وَفِي هَذَا الْيَوْمِ وَفِي هَذَا الْوَقْتِ وَكُلَّ وَقْتٍ تَحِيَّةً وَسَلَامًا السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ
 سَيِّدِ الْعَالَمِينَ وَعَلَى الْمُسْتَشْهَدِينَ مَعَكَ سَلَامًا مُتَّصِلًا مَا اتَّصلَ اللَّيلُ وَالنَّهَارُ السَّلَامُ
 عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلَى الشَّهِيدِ السَّلَامُ عَلَى عَلَى بْنِ الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ السَّلَامُ عَلَى
 الْعَبَاسِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الشَّهِيدِ السَّلَامُ عَلَى الشَّهِيدِ آمِنَ مِنْ وَلَدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ السَّلَامُ
 عَلَى الشَّهِيدِ آمِنَ مِنْ وَلَدِ جَعْفَرٍ وَعَقِيلِ السَّلَامُ عَلَى كُلِّ مُسْتَشْهِدٍ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ

عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَبِلِّغُهُمْ عَنِ التَّحْمِيدِ الْسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ أَخْسَنُ اللَّهُ لَكِ الْعَزَاءَ فِي وَلَدِكِ الْحُسَينِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبا الْحَسَنِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ أَخْسَنُ اللَّهُ لَكِ الْعَزَاءَ فِي وَلَدِكِ الْحُسَينِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا فَاطِمَةَ يَا ابْنَةَ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ أَخْسَنُ اللَّهُ لَكِ الْعَزَاءَ فِي وَلَدِكِ الْحُسَينِ السَّلَامُ وَعَلَيْكَ الْحَسَنِ يَا مُحَمَّدَ الْحَسَنِ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ أَخْسَنُ اللَّهُ لَكِ الْعَزَاءَ فِي أَخِيكَ الْحُسَينِ السَّلَامُ عَلَى أَزْوَاجِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ الْأَخْيَارِ مِنْهُمْ وَالْأَمْوَاتِ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ أَخْسَنُ اللَّهُ لَهُمُ الْعَزَاءَ فِي مَوْلَاهُمُ الْحُسَينِ اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنَ الطَّالِبِينَ بِثَارِهِ مَعَ إِمَامِ عَدْلٍ تَعُزِّيهِ الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ.

ثم اسجدوا قل:

اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى جَمِيعِ مَا يَاتَى مِنْ خَطْبٍ وَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى كُلِّ أَمْرٍ وَإِلَيْكَ الْمُشَتَّكِ فِي عَظِيمِ الْمُهَمَّاتِ بِخَيْرِكَ وَأُولَائِكَ وَذَلِكَ لِمَا أَوْجَبْتَ لَهُمْ مِنْ الْكِرَامَةِ وَالْفَضْلِ الْكَثِيرِ اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَرْزُقْنِي شَفاعةَ الْحُسَينِ يَوْمَ الْوُرُودِ وَالْمَقَامَ الْمَشْهُودِ وَالْحَوْضَ الْمَوْرُودَ وَاجْعَلْ لِي قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَكَ مَعَ الْحُسَينِ وَأَضْحَابِ الْحُسَينِ الَّذِينَ وَاسْتُوْءَ بِأَنْفُسِهِمْ وَبَذَلُوا دُؤُتَهُمْ مُهَبَّجَهُمْ وَجَاهُدُوا مَعَهُ أَعْذَائِكَ إِنْتَفَاءَ مَرْضَاتِكَ وَرَجَائِكَ وَتَصْدِيقًا بِوَعْدِكَ وَخَوْفًا مِنْ وَعِيدِكَ إِنَّكَ لَطِيفٌ لِمَا تَشَاءُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

قال الصادق عليه السلام هذه الزيارة يزار بها الحسين بن علي من عند رأس امير المؤمنين صلوات الله عليهم اجمعين قال علامة بن محمد الحضرمي عن أبي جعفر عليه السلام ان استطعت يا علامة ان تزوره في كل يوم بهذا الزيارة في دارك وناحيتك وحيث كنت من البلاد في ارض الله فافعل ذلك و لك ثواب جميع ذلك فاجتهدوا في الدعاء على قاتله وعدوه ويكون في صدر النهار قبل الزوال يا علامة و اندبوا الحسين و البكوه ولیامر احدكم من في داره بالبكاء عليه ولیقم عليه في داره المصبية باظهار الجزع والبكاؤ تلاقوا يومئذ بالبكاء بعضكم على بعض في البيوت و حيث تلاقيتم و ليسع

بعضكم بعضاً بمصاب الحسين صلوات الله عليه قلت اصلاحك الله كيف يعزى بعضاً
 بعضاً قال تقولون احسن الله اجورنا بمصابنا يا يعبد الله الحسين عليه السلام وجعلنا من
 الطالبين بثاره مع الامام المهدى الحق من آل محمد صلّى الله عليه وآلہ وعلیہم اجمعین
 و ان استطاع احدكم ان لا يمضى يومه في حاجة فافعلوا فانه يوم نحس لا تقضى فيه
 حاجة مؤمن فان قضيت لم يبارك فيها ولم يرشد ولا يدخلن احدكم لمنزله شيئاً فانه
 من فعل ذلك لم يبارك فيه قال الباقر عليه السلام انا ضامن لمن فعل ذلك عند الله عز و
 جلّ ما تقدم به الذكر من عظيم الثواب و حشره الله في جملة المستشهدين مع الحسين
 صلوات الله عليه قلت لا يجيئ على عدوه العذاب اصوم ذلك اليوم قال صمه من غير تثبيت و
 افطره من غير تسمية و امهد الى بعد العصر فإذا كان وقت العصر فافطر على شربة من
 الماء ففي ذلك انجلت المعركة عن الحسين صلوات الله عليه واصحابه وهم قتلى
 صلوات الله على ارواحهم واجسائهم اجمعين ولعنة الله و سخطه و عذابه و نكاله و
 نقمته على من كان السبب في قتلهم وجدد الله عليهم العذاب الاليم امين رب العالمين.
 پوشیده نماند که این کتاب مزار قدیم علی الظاهر همان نسخه عتیقه‌ای است که در
 مشهد مقدس رضوی یکی از اجله فقهای عصر سلمه الله دیده و این نسخه زیارت را از
 او نقل کرده در جزئی جداگانه و هدیه بعض اعاظم فقهای عصر رحمة الله در طهران
 کرده و اصل آن نسخه عتیقه فعلاً در مشهد مقدس علوی موجود است. و از آن نسخه
 دیگر استکتاتب شده و من بنده زیارت را از نفس آن نسخه نقل کردم و الله الموفق.

فائده:

ظاهر صدر خبر شریف اختصاص عمل است به روز عاشورا ولی در ذیل خبر علقة
 و ذیل خبر صفوان دو فقره است که دلالت دارد بر عموم این عمل اما ذیل خبر علقة
 فرموده که اگر بتوانی زیارت کنی حسین علیه السلام را هر روز به این زیارت بکن که
 جمیع این ثوابها را خواهی دریافت کرد.

و این عبارت اگر چه بتاویل بعيد ممکن است منزل شود بر این که امر است بمواظیت
 بر این عمل در جمیع ایام عاشورا ولی با این که این احتمال به حدی بعيد است که
 شایسته ذکر نیست عبارت کامل الزيارة به هیچوجه تحمل این تمحل نمی‌کند. چه
 فرموده اگر بتوانی زیارت او را هر روز از عمرت به این زیارت بکن چنانچه سابقاً اشاره

رمزی به این فرق شد و اما در ذیل خبر صفوان فرموده هرگاه ترا حاجتی رسد بخوان این زیارت را به رجا که باشی و دعا کن به این دعا و سوال کن از خدای حاجت خود را که برآورده شود و این هر دو فقره نصند در عموم. بلکه ثانی اقوی است. چه در اول لفظ یوم دارد که بظاهر مخصوص به روز است و اثبات اراده مطلق وقت محتاج بتجشم^(۱) کلفت^(۲) استدلال و استشهاد است و این اگر چه بحمد لله سهل است ولی در خبر صفوان است اذا حدث لك حاجة و اين اطلاق شرط يا شرطیت بنابر اختلاف مقرر در اصول شامل جميع اوقات است و از این جا اشکالی متولد می شود که در فقره زیارت شریفه در دو جا ذکر شده که هذا یوم و ظاهر او اشاره بیوم حاضر است و این در غیر روز عاشورا صحیح نیست و از این جهت در زاد المعاد و تحفة الزائر مروج مجلسی مذکور است که از این ترجیح استفاده می شود که جایز است این لفظ را تبدیل کند و بجای او یوم قتل الحسین بگویند.

این مطلب از چند وجه محل نظر است.

اول این که بسیار بعید می نماید که این لفظ باید بدل شود و در این اخبار مکرره که در فضل او روایت شده ابداً اشعاری و ایمانی به این تغییر نشده باشد و احتمال این که نفس ترجیح کافی است در جواز تبدیل محل منع است چنانچه ظاهر می شود و ارباب نظر البته می دانند که این از قبیل اسماعیل یشهد ان لا اله الا الله^(۳) نیست چه در آنجا بر خصوصیت آن عمل و فضل او دلیلی نیست بلکه عدم خصوصیت قطعی است و در اینجا ظاهر خبر علقة و خبر صفوان خصوصیت نفس این زیارت و این الفاظ شریفه است.

دوم این که ظاهر نقل سیف این است که صفوان عین آن زیارت که علقة حدیث کرده بود، در حرم امیر المؤمنین در غیر روز عاشورا خواند و ابداً تصرفی نکرد و تغییری

۱- تکلف.

۲- برخی از اخباری مسلمکان افراطی معتقدند که حق هیچگونه تصریف هیچ موقعیتی در کلام معصومین علیهم السلام نداریم. مثلًا امام صادق علیه السلام پس از وفات فرزندش حضرت اسماعیل روی کفن او مرقوم فرمود: اسماعیل یشهد ان لا اله الا الله، افراطیون از اخباری در میگ هر کسی ولو نامش حسن یا فاطمه باشد معتقدند باید نوشت اسماعیل یشهد ان لا اله الا الله.

نداد و اگر فی الجمله تصرفی و سر موئی تخلقی داشت، البته تنبیه می کرد والا لازم آید
یا خیانت که وثاقت مانع اوست یا نسیان که اصل دافع اوست.

سوم آن که ظاهر اخبار ادعیه خاصه و زیارات مخصوصه آن است که در الفاظ معینه
و ترتیب مقرر در آنها اثری است که در غیر آن ترتیب و غیر آن الفاظ بدست نمی آید و
برای هر مقامی عبارتی مهیا است که آنان که بر اسرار و آثار او واقع نیستند از نیل وجه
خصوصیت محظوظند و در اخبار کثیره تصریح به این خصوصیت شده و نهی از تغییر بر
وجهی که اگر آن نهی نبود جزم به عدم ضرر او داشتیم ولی با التفات به این نواهی در
موقعی قطع به عدم مدخلیت آن هیئت یا نمی توان پیدا کرد یا کم پیدا می شود و این از
قبیل آنست که بعد از روایت ابان^(۱) در امر اصیع که بین علماء مشهور است دیگر قیاس
اولویه قطعیه یا متعذر است یا متغیر است اگر چه در نظر این بی بضاعت شق ثانی معین است
از آن جمله خبر است که شیخ صدوق در کمال الدین و سید اجل رضی الدین بن طاووس
در مهج نقلأً عنه آورده اند که عبدالله بن سنان از صادق آل محمد علیهم السلام آورده که
فرمود: زود است که بر سد شما را شبهه و بمانید بی علم و بی امام هدایت کننده و نجات
نیابید در آن شبهه، مگر آن که دعای غریق را بخوانید. گفتم چگونه است دعای غریق.
فرمود: می گوئی: يا الله يا رحمن يا رحيم يا مقلب القلوب ثبت قلبی على دینک.

من گفتم: يا مقلب القلوب والابصار ثبت قلبی على دینک. امام فرمود: درست است
که خدای عز و جل مقلب القلوب والابصار است، ولی تو چنانچه من می گویم. بگو: يا
مقلب القلوب ثبت قلبی على دینک. و از آن جمله خبری است که در خصال از
اسمعیل بن الفضل، روایت کرده که از صادق آل محمد پرسیدم: این آیه مبارکه را فسبع
بحمد ربک قبل طلوع الشمس و قبل غروبها.

۱- ابان گوید به امام عرض کردم چه میفرمایی درباره مردمی که یک انگشت از انگشتان
زنی را قطع کند؟ حضرت فرمود ده شتر باید دیه پردازد، گفتم دو انگشت؟ فرمود بیست شتر،
گفتم سه انگشت؟ فرمود سی شتر گفتم چهار انگشت؟ فرمود بیست شتر، گفتم سبحان الله. ۳
انگشت، سی شتر. چهار انگشت، بیست شتر؟ در عراق این سخن رامی شنیدیم و می گفتیم آنرا
شیطان گفته.

حضرت فرمود: آرام باش! این حکم رسول خداست که فرمود زن مساوی بامرد است تا
ثلث دیه و اگر از ثلث گذشت در زن نصف می شود، سپس فرمود: ای ابان تو مرا با قیاس
مؤاخذه می کنی؟ در صورتی که در سنت اگر قیاس راه یابد دین نابود می شود.

فرمود: فرض است بر هر مسلمان که قبل از طلوع شمس ده بار و قبل از غروب شمس ده بار بگوید: وحده لا شریک له له الملك و له الحمد يحيى و يمیت و هو حتى لا یموت بینه الخبر هو على كل شئ قدیر.

اسمعیل می گوید که من گفتم: لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك و له الحمد يحيى و يمیت و یمیت و یمیت فقال یا هذا لا شک فی ان الله يحيى و یمیت و یمیت و یمیت و یمیت ولکن قل كما اقول.

و در کافی ثقة الاسلام سند به علاء بن الكامل می رساند که صادق آل محمد عليهم السلام در تفسیر کریمه: و اذکر ربک فی نفسک تضرعا و خپفة و دون الجهر من القول فرمود آن ذکر وقت شام لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك و له الحمد يحيى و یمیت و یمیت و یمیت و هو على كل شئ قدیر، است. علا می گوید: گفتم: بینه الخبر. فرمود: درست است که خیر به دست اوست، ولی تو بگوی، چنانچه من به تو می گویم.

و این مقوله اخبار کشف از خصایص می کند که دست تصرف کوتاه می شود. و مؤید این سخنی است که جماعتی از اهل حکمت برهانیه یونانیه و طایفه از اصحاب حکمت یمانیه ایمانیه مثل ارسسطو و افلاطون و فیثاغورس و ابوعلی بن سینا و حضرت استاد البشر خواجه نصیر طوسی قدس سره القدوسی و خاتم الحكماء و المجتهدين سید اجل داماد و جماعت دیگر از فضلاء محققین مثل خفری و انطاکی و غیر ایشان قائل شده اند که حروف را خواصی است و آثاری و کمالاتی و به حسب طبیعت بانقسام بر عناصر اربعه مختلف اند و به حسب تعلق بکواكب سبعه تفاوت دارند و حرف بمنزله جسد است و عدد بمنزله روح است و هر حرف را سه نشأه است. چه گاهی فلکی است و او حرف علوی طبیعی روحانی حقیقی است و گاهی وسطی است، و او عالم تلفظ و منطق است و گاه رقمی خطی است و او را سفلی می نامند و هر حرفی را جسمی است و روحی و نفسی و قلبی و عقلی و قوه کلیه و قوه طبیعیه عدد صورت جسم است و ضربش در مثلش روح و ضربش در سه مثلش نفس و در چهار مثل قلب و تمام ظهور قلب عقل است و مربع عقل که ضربش است در نفسش قوه کلیه و ضرب قوه کلیه در ده قوه طبیعیه اوست.

مثالاً حرف «با» جسم او ۲، روحش ۴، نفسش ۱۶، قلبش ۱۳۶، عقلش ۱۳۶ قوه

طبعیه اش ۱۸۴۹۶، قوه کلیه اش ۱۸۴۹۶^(۱)). برای هر یک از این‌ها حکمی است و هر حرفی به اختلاف هر یکی از مراتب اثری دارد. همچنین برای هر حرفی لوازمی و مراتبی ذکر می‌کنند که ما در صدد حکایت آن اقوال نیستیم و این کتاب هم گنجایش آنها را ندارد. ولی محض اشاره همین مختصر ذکر شد و قیاس سایر احکام بر این می‌شود و در اخبار اهل عصمت اشاره به اعتبار حروف و استفاده مطالبی از حروف نورانیه شده. بلکه سید اجل داماد رفع الله قدره در «جذوات» ادعای تواتر اخبار اهل بیت در این باب کرده و خواص ادعیه و اوراد و اذکار و اعداد آنها را مرتب بر این امر کرده و ما اگر چه از سر این امور مجوبيم، ولی بعد از اتفاق اين طائقه از علماء و حکماء البته شک در اعتبار الفاظ مخصوصه می‌کنيم و تا آنها ادا نشود برائت یقينه حاصل نمی‌شود و از اين جا دانستي که اين وجه را جداگانه می‌توان وجهی بحساب آورد و بعد از ملاحظه اين وجهه البته برای کسی که خواص و آثار متربقه از زيارت عاشورا راغب است لازم است که از لفظ مأثور تخطی نکند و بهمان وجه روایت، هذا يوم بگويد. چه اصل برائت در احراز آثار واقعیه و خواص نفس الامریه عمل دخلی ندارد و غایت او رفع عقاب یا انقباض است در واجب و مستحب اگر در او جاري باشد. چنانچه در محل خود تقریبی از او کرده‌ایم و اشکال سابق بعد التأمل مسرحی در وادی صحت ندارد. چه اشاره بر سه وجه می‌شود؛ به حضور واقعی و حضور ذهنی و حضور ذکری و در این زيارت چون از اول تا آخر ذکر سید الشهداء و مصائب کربلا و وقایع عاشور است صورت ذهنیه او حاضر و نصب العین زایر است. چه مانع دارد هم او را اشاره کند و بگوید هذا يوم کذا.

واز آنچه گفتیم معلوم شد که بر فرض تسلیم جواز تغییر و تمامیت دلیل ترجیح در

۱- همانطور که مؤلف محترم رضوان الله علیه خود اعتراف می‌کند حروفا خواص و آثاری است که از سر آن ممحوب و بی اطلاعیم ماهم هر چه کوشش کردیم که تا منظور از «تمام ظهور قلب را» که عقل است بفهمیم مفهوم نشد و همچنین معلوم نشد عدد ۱۳۶ از کجا آمد چنانکه مرحوم مؤلف هم در توضیح آن خلط فرموده چنانکه مربع عقل را قوه کلیه قلمداد کرده و ده برابر قوه کلیه را قوه طبیعیه نامیده ولی چند سطر بعد از آن در توضیح قبل، مرحوم آیت الله حاج سید مصطفی خمینی هم در قرآن‌الکریم خود به آثار و خواص حروف اشاره کرده و می‌گوید مرحوم آیت الله امام جمعه ابهری به خواص حروف واقف بود و کتابی را در همین زمینه به من نشان داد (تفسیر قرآن‌الکریم جلد اول ۱۱۹).

افاده این حکم تغییر اول کافی است و در کلمه ثانیه رعایت قانون احتیاط قاضی است که اشاره بهمان یوم عاشورای مذکور سابق نمایند، و هذا یوم بگویند که البته مجزی و صحیح و عربی فصیح است و تغییر بسبب مخرج عمل از آثار خود است یا قطعاً یا احتمالاً و باید احتراز کرد.

واضح به اعتقاد قاصر اقتصار بر لفظ روایت است در هر دو موضع و عمدۀ ادلۀ فعل صفوان است و اللہ العالم و هو العاصم.

فائده:

سید اجل رضی‌الدین بن طاووس رضی‌الله عنہ در مصباح‌الزائر، بعد از روایت حدیث زیارت عاشورا و ذیل روایت منقوله در مصباح بتمامه می‌فرماید: قال علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاووس هذه الزيارة نقلناها باستادنا من المصباح الكبير وهو مقابل بخط مصنفه رحمة الله ولم يكن في الفاظ الزيارة الفصلان اللذان يكرر ان مأة مرّة وانا نقلنا الزيارة من المصباح الصغير فاعلم ذلك انتهى.

و صریح این عبارت آن است که دعای لعن و سلام در نسخه سید نبوده و بعض بیخبران که نسبت بسید داده‌اند که در نسخه مصباح مأة مرّة بعد از دعای لعن و سلام نیست و از این جهت یکدفعه خواندن کفايت می‌کند. وجهی ندارد و ظاهر بلکه متین آنست که نسخه حاضره در خدمت سید رضی‌الله عنہ سقطی داشته اگر چند مقابله با خط شیخ شده بود. چه سهو و نسیان به منزله طبیعت ثانیه انسان است و تطابق سائر نسخ مصباح و سایر کتب مؤلفه مزار که اعلام علماء شیعه رضی‌الله عنهم تألیف فرموده و از او نقل کرده‌اند و نیز نقل این فقره وجودش در مصباح صغیر به اعتراف سید ره که مختصر مصباح کبیراست. شاهد صدق این دعوی است و به هیچوجه جای دغدغه و تأمل ندارد.

فائده

اگر چه مکرراً تلویحاً اشاره کردیم، محض ایضاح و اعلان جدیداً می‌نویسیم که دانستی که خواندن دعای صفوان در عمل زیارت عاشورا شرط نیست و عمل بدون او تمام است. بلی به جهت احراز فضیلت خاصه و ثواب مخصوص بسیار خوب است پس التزام به او در عمل اگر بوجه خصوصیت و اعتقاد شرطیت باشد، خالی از اشکال نیست

فائده:

سابقا اشاره کردم و مجدداً تصریح می‌کنم که اگر چه ذیل حدیث علقمه مخصوص است بیوم و بظاهره دلیل جواز قرائت زیارت در شب نیست. چنانچه فقره هذا يوم و هذا اليوم، در این زیارت مؤکد این ظاهر است. ولی ذیل حدیث صفوان که می‌گوید: اذ احدث لک حاجة... تا آخر آنچه گذشت؛ نص در عموم ازمانی است و منافی خصوصیت لیل و استعمال یوم در مطلق شب و روز.

یعنی در صرف زمان در لغت عرب و اخبار اهل البیت علیهم السلام پیش از حد احصاء و مصرح به فقها و ادباست پس لفظ روایت علقمه منافی نیست و عبارت متن زیارت نیز منافاتی ندارد چه اشاره به روز عاشورا است اگر چه حاضر نباشد یا اشاره بوقت حاضر است و چون تشریع عمل ابتداء برای زیارت روز عاشورا بوده استعمال لفظ یوم در زیارت شریفه و از آن مطلق زمان اراده کردن غایله ندارد و الله العالم بحقایق احکامه.

فائده:

اگر چه مختار در کیفیت قرائت زیارت عاشورا معلوم شد، ولی اگر کسی بخواهد به احتیاط عمل کند.

اولی این که اوّلاً سلامی بجانب قبر سید الشهداء علیه السلام بکند و لعن زیاد بر قاتلان آنحضرت کند بهر لفظ که بخواهد آنگاه دو رکعت نماز کند پس زیارت عاشورا را بخواند بالعن و سلام و نماز و دعای صفوان که البته اگر چنین کرد، عمل بمقتضای روایت مذکور قطعاً کرده و یقین بپرائت حاصل نموده.

فائده

نظر در ادله مقتضی آنست که تمام عمل در مجلس واحد صادر شود بر وجهی که وحدت عرفیه صادق آید، اگر چه جمود بر ظواهر اخبار و وقوف بر متون ادله موجب آنست که اعتبار وحدت حقیقیه و اتصال تدقیقی شود بر وجهی که در اثنای عمل هیچ فصلی از غیر او نیاید ولیکن ظاهر آن است که وقوع بعض افعال قلیل که موجب تعدد عرفی نشود ضرر ندارد و علی الخصوص اگر نفس آن فاصله از سنخ عبادات و مقوله

اذکار مثل استخاره و صلوات و غیر آنها باشد که ظاهراً موقعی برای تأمل در آنها نیست اگر چه اولی مواظبت بر اتصال وحدانی بوحدت حقیقیه است که به هیچوجه من الوجه فاصله نیارند چه رونق عمل و روحانیت عبادت بحضور قلب و اقبال خاطر و اجتماع حواس و توجه باطن است در جمیع اجزاء و شرایط و البته اشتغال بکار دیگر موجب زوال آن کیفیت و بطلان آن خاصیت خواهد شد مگر این که اشتغال بعبادت دیگر منافی با حضور و توجه در آن عمل نباشد. چنانچه در حدیث بذل خاتم در حال رکوع از حضرت ولایت مرتبت سلام الله علیه و علی من انتسب الیه که موجب نزول کریمه: آنما ولیکم اللہ و رَسُوله و الْذِّین ... تا آخر آیه.

شدار ابوالفرج عبدالرحمن بن الجوزی الحنبلي البغدادي الاعاظ پرسيدند که آنحضرت چگونه با کمال اقبال بصلة متوجه بسائل شده، اتفاق زکوة فرموده. در حل اشکال و جواب سؤال تمثیل به این اشعار جست و انشاد کرد:

يسقى و يشرب لأتلهيم سكرته عن النديم و لا يلهوا عن الكاس
اطاعه سكرة حتى تمكن من فعل الصحاته فهذا افضل الناس^(۱)

ولی دانشمندان نکته شناس می دانند که این مقام ارزانی هر کس نخواهد شد. بلکه شایسته اولیای کبار است که در مرحله بندگی و مقام عبودیت مظهر صفت لا یشغله شأن عن شأن شده‌اند و این خاصه آن بزرگوار و پیروان مخصوص اوست که بقدم صدق و صفا به جمیع مراتب وجود اقتضای باثار و اقتباس از انوار ائمه اطهار کرده‌اند. و از کلمات قصار این قاصر است ماکل صید غذة و لا کل نجم عزاله و اللہ ولی التوفیق.

فائدة

از جمله مقررات در علم اصول آن است که اگر اتیان بمرکبی که مشتمل بر اجزاء و شرایطی است بتمامه ممکن نشود، متعسر باشد و امر دائر شود در اتیان او بین ترک جزئی یا شرطی محتمل است تخيير و ارجاع به اراده مکلف که ناشی از مدرجات

۱- می نوشاند و می نوشد و مستیش او را غافل نمی کنند نه از هم پیاله و نه از پیاله مستیش آنچنان فرمانبردار اوست که می تواند هشیارانه عمل کند و یک چنین شخصی از همه برتر است.

خارجیه می‌شود و محتمل است ترک شرط و اتیان باجزاء. چه ترک و صف اولی از ترک موصوف است و تواند بگوئیم اختیار اهم کند و غیر اهم را ترک نماید چه گاه باشد که وجود شرطی در قوام شیئی مدخلیتش بیشتر از جزئی باشد خاصه اگر جزء راجع باجزاء کمالیه باشد نه اجزاء اصلیه و این احتمال در بادی نظر اقوی است اگر چه خالی از تأملی نیست.

و بهر صورت در قرائت زیارت عاشورا اگر مکلف متعکن نشد که تمام زیارت رادر مجلس واحد بجای بیاورد وامر دائر شد بین ترک جزء و ترک شرط که وحدت مجلس باشد؛ اقوی به نظر ترک اعتبار وحدت مجلس است. بلکه تمام عمل را در مجالس متعدده بیاورد. چنانچه در رسائل تصریح به این کیفیت فرموده و اولی تر این که محافظت بر تقلیل مجالس کند به این معنی که اگر بقیه را در یک مجلس بیاورد که مجموع عمل در دو مجلس واقع شود بهتر است، از این که در سه مجلس باشد و هر چه فصل بین دو مجلس کمتر باشد، اولی است که اقرب به حقیقت و مناسب به وحدت مطلوب است؛ والله العالم بحقایق احکامه.

فایده :

مناسب است که در این مقام تحقیق لفظ عاشورا بشود چه تعلق تمامی و مناسب تامی به این ابواب و اسم این کتاب دارد. لهذا متعرض می‌شویم بدان که جماعتی گفته‌اند: که عاشورا مغرب است و در اصل عبرانی بوده و لفظ اصلی عاشورا است و او روز دهم از ماه تشریی یهود است، که روزه او را فرض می‌دانند و صوم کبور می‌نامند و چون او را بر ماههای عربی تطبیق کرده‌اند، روز دهم اول سال اعتبار شد که دهم محرم الحرام باشد، چنانچه او نیز در دهم اول ماههای یهود واقع شده و ظاهر جماعتی از لغویین این است که خود عربی است و قیاس لفت و ماده عشر شاهد اوست و اشتراک لغتین کثیرالوجود است مثل صابون و تنور و کوزه و غیر ذلک که در فقه اللغة تعالیی و مزهر اللغة سیوطی معدودی از این‌ها مذکور شده و می‌توان ادعا کرد که اصل عدم تعریب است و این از اصول عقلانیة است که موقوف بر ثبوت حالت سابقه و راجع به استصحاب نیست و در مطاوی کلمات لغویین و نحویین به این اصل اشاره شده و علی الجمله ظاهر استعمال و اخبار صحیحه متواتره در قتل سید الشهداء عليه السلام که در

دهم محرم بوده و استعمال متواتر قدیم بر وجهی که جای شک نیست و احتمال خلاف ندارد و عبارات جماعتی از لغوین و فقهاء فریقین شاهد این است که عاشورا دهم محرم است. و تاسوعاً نهم می‌شود و آنچه در صحیح بخاری از ابن عباس نقل شده که عاشوراً نهم است و تاسوعاً هشتم؛ البته کذب و مفتری است و هم در صحاح خود ایشان شاهد وضع و اماره کذب وارد شده چه روایت کردند: انه صیام يوم عاشورا فقيل له ان اليهود والنصارى تعظمه فقال عليه السلام فإذا كان العام المقبل صمنا التاسع و اين دليل است که مراد از يوم عاشورا يوم عاشر است. چنانچه واضح است و لفظ تاسوعاً نیز بر قوانین عربیت جاریست و در حدیث مکرراً وارد شده. پس قول جوهری که او را مؤلد دانسته خطاست. چه مولد عبارت از الفاظ مستحدثه در السنة متأخرین است که کلامشان حجّت نیست و از عرب فصیح استعمال او صادر نشده و اخبار صادقین علیهم السلام بالاتفاق از آن طبقه است و این نوع اشتباہات از قصور تبع این جماعت است در کلام اهلیت^{علیهم السلام} و از این قبیل در کلام ایشان بسیار است. مثل این که کنه را جوهری مولد دانسته و ازل را از هری با این که در نهج البلاغه مکرم و در زبور اهل البيت صحیفه مقدسه کثیراً استعمال شده و مقصود استیفای این قسم از خطاهای این طایفه است. و در لفظ عاشورا چند لغت ثابت است عاشورا و عاشوراء بمدّ و قصر و عشورا و عشوراء و عاشور چنانچه از قاموس و غیر او استفاده می‌شود و در اشعار فصیحه عرب متأخرین استعمال عاشورا وارد شده. چنانچه سید اجل اعظم ذوالحسین الرضی^(۱) رضی الله عنه که جماعتی از ادباء عامه و خاصه اشعار او را حجّت می‌دانند گفته:

فقلت هیهات فات السمع لائمه لا يعرف الحزن الا يوم عاشور

۱- ابوالحسن محمد بن موسی، موسوی معروف به شریف رضی یا سید رضی برادر سید مرتضی شاعر بزرگ و شیعه عرب، از اشراف و بزرگان بغداد در قرون ۴ و ۵ هق، از اولاد موسی بن جعفر علیهم السلام در ۲۵۹ در بغداد متولد شد، نقابت و ریاست سادات حتی در زمان پدرش به او واگذار شده بود، طبع بلند و همت عالی داشت و در شعر از بزرگترین شعرای عرب محسوب می‌شود و او را اشعر طالبیین گفته‌اند دیوان شعرش معروف است و به طبع رسیده، جمع آوری نهج البلاغه هم از اوست، تأییفات دیگرش: الحسن من شعر الحسين، منتخب اشعار ابن الحجاج، تلخیص البيان عن مجازات القرآن، حقایق التنزيل، خصائص الانسنه، طیف الخيال، مجازات الافتراضیه رسائل: (مکاتبات بین او و ابواسحاق صابی) و غیره می‌باشد.

فائده

از جمله آنچه باید تنبیه بر او شود آنست که زیارت عاشورا از سایر زیارات امتیازی معلوم و تفوّقی مشهود دارد. چه ظاهر خبر صفوان آنست که جبرئیل امین این زیارت را از خدای جلیل تلقی کرده برسول اکرم صلی اللہ علیه و آله رساند و بواسطت ائمه علیهم السلام بصادق آل محمد رسید وقت اظهار این حکم زمان حضرت باقر علیهم السلام بود. چنانچه در سایر احکام که تأخیر بیان آنها بمصالح منوطه بخصوصیات ازمان می‌شود. همین وجه معتمد اهل تحقیق است علهذا این الفاظ شریفه از حدیث قدسی معدود می‌شوند و در شرف و فضیلت حلیف قرآن مجید و همسنگ کتاب کریم می‌شود. چه هر دو کلام خدایند و در حجیت الفاظ و صحت معانی نیز با قران فرسی رهان و رضیعی لبان^(۱) در شمار خواهند رفت.

چه فرق بین حدیث قدسی و قرآن؟

بنابر مذهب جماعی آنست که قرآن کلام منزل بالفاظ معینه و ترتیبات مخصوصه است. بغرض اعجاز بسورة از او و حدیث قدسی کلامی است که بلطف معین و ترتیب مخصوص نازل شده باشد؛ از جانب حضرت احادیث بر قلب نبی. لکن نه بغرض اعجاز مثل سایر کتب یزدانی و صحف آسمانی

و بنابراین حدیث نبوی آن است که معنی او وحی شده باشد و تعبیر از او بالفاظ خاصه مفوض بخود نبی باشد. چه مذهب امامیه آنست که پیغمبر جز از وحی نمی‌گفت چنانچه در قرآن کریم است که : و مَا يَنْطَقُ عَنِ الْهُوَيْ أَنْ هُوَ الْأَوَّلُ وَحْيٌ يَوْحَى. اگر چه اهل سنت درین مرتبه خلاف دارند و در صدد تصحیح قول عمر که گفته: «ان الرّجل ليهجر» بر آمده‌اند؛ به تفصیلی که شرح او لایق این موضع نیست و جماعتی کمان کرده‌اند که حدیث قدسی آنست که معنی او را در منامي یا به الهامی به رسول خدای تعالیٰ به وحی برساند.

و قال السید المحقق الداماد رضی اللہ عنہ یشبه ان یکون التحقیق ان القرآن کلام یوحیه اللہ سبحانہ الی النبی معنی و لفظا فیتلقاء النبی من روح القدس مرتبأ و یسمعه من

۱- دو اسب در یک مسابقه و دو کودکند که از یک پستان شیر نوشیده‌اند.

العالم العلوی منظماً و الحدیث القدسی کلام یوحی الى النبی صلی الله علیه وآلہ معناء فیجری اللہ تعالیٰ علی لسانه فی العبارة عنه الفاظاً مخصوصة فی ترتیب مخصوص لیس للنبی ان یتبدلها الفاظاً غیرها او ترتبیاً غیره و الحدیث النبوی کلام معناء مما یوحی الى النبی فیعبر عنه حیث یشاء^(۱) کیف یشاء انتھی المقصود من نقل کلامه زاد اللہ فی علو مقامه و قلت قبل ذلک فی ارجوزتی فی الدرایة الموسومة بتعمیمة المحدث ثم الحدیث منه قدسی نقل کلامه بلا تحدّ اذ نزل کقوله جل علاه الصوم لی فلیس من سخن الكتاب المنزّل وللخوض فی تحقیقه. مقام اخر.

و جمله کلام آن است که رعایت آداب این زیارت را که از اشرف احادیث قدسیه و درة التاج آن جواهر السنیه^(۲) است باید ملتزم بود که البتّه انشاء الله از برکات مواظبت این کلام الهی و وحی سماوی در سلک کروبین منخرط و در رشته ملکوتیین منتظم شوند.

فائدة

از زیارت عاشورا از برکات اخرویه و منافع دنیویه و آثار غریبیه و خواص عجیبیه در قضای حاجات و نیل مقاصد و حصول مطالب آنقدر دیده شده که نمی توان احصا کرد و در بعض رویاهای صادقه که حکم مکاففات حقه دارد خصایص عظیمه و منافع جلیله از او معلوم شده که نمی شود استقانمود و ما در این فایده یک قصبه از آن قصص را که به وثاقت سند و کثرت امارات افاده قطع می کند از اعظم منافع کریمه و فوائد عظیمه این زیارت است ذکر می کنیم.

و آن چنان است که نقہ امین و صالح بار حاجی ملاحسن یزدی که از اخیار متتسکین و اعیان متعبدین نجف اشرف است و بدیانت و صلاح مشهور علماء و معروف فقهاء است نقل کرد: از حاجی محمد علی یزدی که وی را بوثاقت و امانت و فضل و صلاح ستوده که دائماً در تحصیل توشہ آخرت و اصلاح حال خود می کوشید و شبها در مقبره واقعه خارج بلده یزد که معروف است بزار، جوی هُرُف و جماعتی از صلحاء

۱- که ترجمة آن همان نظر مؤلف محترم ره است که چند سطر از این گذشت و هم چنین مضمون آن را مؤلف به شعر در اجوزه خود آورده است.

۲- به رشته کشیده شده.

نیکان در او مدفونند بسر می‌برد وی را همسایه بود که از ایام صبا و ریعان عمر با یکدیگر آشنائی و معرفت داشتند و با یکدیگر بکتاب^(۱) می‌رفتند تا بزرگ شد و عشاری^(۲) پیشه کرد و بزیست تا اجل محظوم در رسیده و در مقبره در مکان قریب بعهد آن عبد صالح مدفون شد، و بفاصله کمتر از یک ماه در خواب وی آمد با هیئت نیک و حال خوش این شخص صالح نزد وی رفت و مسئلت کرد از حال او که مرابه حال تو از آغاز و انجام معرفت کامل و اطلاع تام بود و احتمال خیر و صلاح باطن راه نداشت و اعمال تو جز عذاب را اقتضا نمی‌کرد، بگو تا بکدامین عمل به این مقام رسیدی و این مرتبه یافته.

گفت: آری چنان است که گفتی و من در عذاب سخت و بلای شدید بودم از آن روز تا روز گذشته که زوجه استاد اشرف حدّاد فوت شد و وی را در این موضع بخاک سپردن و اشاره کرد بموضعی که بتخمين صد زرع از او دورتر بود و در شب وفات وی حضرت سید الشهداء عليه السلام سه مرتبه وی را زیارت کرد و در کرت ثالثه.

بفرمود: تا عذاب از این مقبره برداشته شد و حال ما یکسره از برکت او دیگر کون شد و با وسعت عیش و فراغ و رفاهیت قرین شده‌ایم. حاجی محمد علی مسی‌گوید: من متغیرانه از خواب برخاستم و حداد را نمی‌شناختم و محله او را نمی‌دانستم ببازار حدادها رفتم و بفحص حال او برآمدم، تا استاد اشرف را یافتیم و پرسیدم که ترا زنی بود. گفت: آری دیروز در گذشت و در فلان موضع و همان مکان را اسم برد، دفن کرد. گفتم: او بزیارت سید الشهداء رفته بود. گفت: نه. گفتم: ذکر مصائب آن جناب مسی‌گرد. گفت: نه. گفتم: مجلس عزای آن جناب بیا می‌کرد. گفت: نه. آنگاه از من پرسید: چه می‌جوئی. خواب را برای او روایت کردم. جواب داد که آن زن چند روزی در او آخر عمر بزیارت عاشورا مواظبت داشت.

و چون آثار آخره این زیارت کریمه آنقدر است که بیرکت وجود یکنفر که چند روزی مواظب او بوده از مقبره که عشاران و غیر ایشان از عاصیان در او دفن شوند عذاب مرتفع شود و آثار دنیویه او چنانست که هیچ صاحب مهم و مطلب بزرگ نیست که حواej او بمواظبت چهل روزه ادا نشود. چنانچه بتجربه صحیحه معلوم عارف و

۱- مکتب خانه.
۲- مأمور مالیات حکومتهاي جائز.

عامی شده. البته شایسته است که اهل ایمان از این عمل صحیح السند کثیر المعاونة قلیل
الموئنة غفلت نورزنند و تساهل رواندارند و اگرگاه گاه از فوائد این شرح بعد از مراجعته
فائده بیرنند و نصیبی یابند، این بی بضاعت را از دعای خیر فراموش نکنند.

وَاللَّهُ الْمُوْفَقُ لِكُلِّ حَيْرٍ وَبِالْاَعْتِصَامِ عَنْ كُلِّ زَيْغٍ وَضَيْرٍ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ اَوْلَا وَآخِرًا وَ
ظَاهِرًا وَبِنَاطِنًا وَصَلَى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةُ عَلَى اعْدَائِهِمْ الِيَوْمِ
الْهِـنـ.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

باب دویم

در ترجمه شرح الفاظ واقعه در زیارت مبارکه
باندازه گنجایش این مختصر و مقدار مهلت این قلیل البصاعة و به جهت تمیز ترجمه
از شرح رمزی مقرر کردیم «ج» را علامت ترجمه گذاشتیم و «ش» را نشانه شرح.

السلامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ

﴿ج﴾ سلام بر تو باد ای ابو عبدالله.

﴿ش﴾ شرح این کلمه مبارکه در دو مقام می شود.

مقام اول

در تفسیر لفظ سلام است و آن محتاج است بتمهید مقدمه لهذا می گوئیم: بدان که هر طایفه را ادبی و عادتی بوده که در وقت تلاقي و تغاطب به آن طريقه رفتار می کردن و اداء آن تحية می نمودند. از آن جمله گفته اند: تحية نصاری دست بر دهان گذاشتن بوده. چنانچه این اوقات کلاه برداشتن است. و تحية یهود بانکشت اشاره کردن بوده. و تحية کبران و عجمان خم شدن و تعظیم کردن بوده. و تحية عرب گفتن کلمه حیاک الله بوده. یعنی خدایت زنده بداراد و گاه با خصوص ملوک «ایت اللعن»^(۱) می گفتند و گاهی هم صباحاً^(۲)، یا انعم صباحا، یا نعمت صباحا، یا مسأء. در هر سه عبارت می گفتند.

۱- فی الا ساس، فی لعن؛ و من المجاز ایت اللعن و هي تحية الملوك فی الجاهلية اى لا فعلت ما تستوجب به اللعن، و فی عده مجازاً فی خصوص اللعن نظر منه شرح الله صدره.
۲- عم صباحا به کسر (ع) که انعم بوده در کثرت استعمال همزه و نون حذف شده

چنانچه عنترة بن شداد العبسی در مذهب خود گفته:

یا دار عبلا بالجواء تکلمی و عی صبا حادار عبلا و اسلمی
واشهر واکثر این تحاایا که همه با یکدیگر در همه اوقات می‌گفتند همان حیاک الله
بوده و لفظ تھیة مأخوذه از همین کلمه است و مصدر باب تفعیل است و در اصل تھیة بر
وزن تصلیه بوده و بعد از ادغام بر وزن تقيه شده و چون که این کلمه در مقام اکرام و
تشریف استعمال می‌شد مطلق اکرام و اعظم را تھیة گفتند. و از این باب است التھیات
للہ که در تشهید کبیر^(۱) وارد است، و ظاهر این است که همین معنی تھیت است در آیه
کریمه: «وَإِذَا حَيَّتُمْ بِتَھِيَّةٍ فَحَيُّوْا بِالْحَسْنِ مِنْهَا وَرَدُّوهَا» و مراد مطلق بر است اکرام.
چنانچه در تفسیر شیخ اقدم اعظم علی بن ابراهیم القمی رضی الله عنہ روایت شده.
و در خصال از حضرت امیر نقل کرده؛ تعمیم تھیت را نسبت به تسمیت عاطمن.
و در صافی و بحار از مناقب در قصه هدیه کردن کنیزک دسته ریحان را به جناب
امام حسن علیه السلام و آزاد کردن آن جناب آن کنیزک را، نقل استشهاد امام
علیه السلام به آیه شریفه کرده‌اند.
و از مجموع این اخبار استفاده عموم می‌شود و محمول بر استحباب است. و اگر
خصوص سلام مراد باشد نه چنانست که لفظ در او مستعمل باشد چنان که بعض
تفسرین توهم کرده‌اند. چنانچه بر ارباب نظر ظاهر است و در مثل شعر قطامي که از
معارف شعراء عرب است:

انا محیوک فاسلم ایها الطلل	وان بليت و ان طالت بك الطيل
و در این شعر معروف حماسی:	
انا محیوک یا سلمی فھینا	وان سقیت کرام الناس فاستینا
و در شعر عنترة در مذهب معروفه:	
حییت من طلل تقادم عهدہ	اقسوی و اقفر بعد ام الھیشم

دیا مفتل
(المنجد).

- ۱- تشهید کبیر تشهید رکعت آخر نماز اهل سنت است که این چنین شروع می‌شود التھیات
للہ السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاتة(نساء ۸۶)،

و امثال اينها محتمل است که مراد مطلق اکرام و تعظیم و اداء رسم و تعارف باشد. و اظهر آنست که همان دعای بحیوة باشد و اشاره بتحیه معروفة شود که حیات الله است چنانچه ادبآء فهیمده اند بنابراین می توان ملتزم شد که لفظ حیی و بحیی در این کلمات ماخوذ از لفظ حیات الله است مثل بسمله و حوقله که مشتق اند از لفظ نه از معنی و این بعيد است. و می توان گفت چون دعای بحیوة و بقاء از مقتضیات حصول آنها است پس می توان نفس این فعل را به این ملاحظه نسبت بداعی داد و اطلاق حیاه و اشیاه او بصحت خواهد پیوست و این نظریه این است که کسی که جزاه الله خیراً گوید، می گویند: جزاه خیرا و تفصیل این مطلب خارج از وظیفه این مقام است.

واز آنچه در معنای تحیة گفته معلوم شد که به جهت رعایت اصل معنی است که گاهی در معنی بقا استعمال می شود و چون ملوک مخصوصاً به تحیة و اداء احترامات ایشان فریضه عرفیه است. تحیة را گاهی به معنی ملک در کلام می آورند. چنانچه زهیر بن حباب الكلبی گوید:

قد نلتہ الّا التّحییة^(۱)
ولكُلّ مَا نالَ الفتی

و عمرو بن معدی کرب الزبیدی گوید:

اسیر به الی النعمان حتی
أنيخ على تحية بجند
أی ملکه.^(۲)

واز یعقوب ابن السکیت رضی الله عنه منقول است که لفظ تحیات را در تحیات صلوة حمل بر ملک نموده والله اعلم بالصواب.

چون این مقدمه را دانستی می گوئیم که تحیة اسلام سلام است. چنانچه از تفسیر آید مبارکه ولا تقولوا لمن القى اليکم السّلّم لست مؤمناً^(۳). از کتب خاصه و عامه مستفاد می شود بنابر قرائت معروفه که سلام باشد به سلم که در روایتی قرائت عاصم بن ابی النجود رحمه الله است که خلاصه معنی او چنانست که اگر کسی اظهار اسلام کند، به سلام کردن که تحیة اسلام است. انکار بر او نکنید و نگوئید که مؤمن نیستی و دروغ می گوئی. اگر مؤمن بکسر میم بصیغه اسم فاعل باشد و اگر بفتح باشد چنانچه نسبت

۱- به تمامی آنچه که جوان (انسان) نائل میشود رسیدم مگر به ملک، ۲- با آن سوی نعمان سیر میکنم تا اینکه با سپاه خود در ساحت ملک او فرود آیم.
۲- (نساء ۹۴).

به قرائت حضرت باقر علیه السلام داده‌اند. ترجمه چنان می‌شود که نگوئید در امان نیستی چه مسلم به سلام طالب امان است.

بالجمله این معنی که سلام تحیة مخصوص به اسلام است. از غایت وضوح و محتاج باستشهاد نیست و استشهاد جماعتی بکریمه تحيتهم یوم یلقونه سلام^(۱) محل نظر و تأمل است.

و معنی سلام را وجوه مختلفه گفته‌اند: یکی این که سلام اسم خدای عز و جل است و مراد آنست که خدا حافظ تو باشد. و این وجه را اگر چه از ابن انباری نقل کرده‌اند و بعض محدثین اقتصار بر او کرده ولی بنظر تمام نمی‌آید. چه لفظ علیک بنفسه مودی معنی حفظ نیست. چنانچه اگر بگویند اللہ علیک والرَّحْمٰم علیک بسیار رکیک خواهد بود و تقدیر خبر خلاف اصل است علاوه بر آن که بالضروره این ترکیب با سایر تراکیب سلام یک معنی دارد و این احتمال در لفظ سلام علیک متمشی نیست به جهت تنکیر و در سلاما و سلام اللہ علیک و بلغ الیه سلامی و اقرئه السلام به هیچوجه این احتمال صورت نخواهد گرفت. دیگر این که سلام مصدر باب تفعیل باشد به معنی تسلیم.

سوم این که مصدر مجرد و به معنی سلامت باشد و این دو وجه به حسب اختلاف موارد تفاوت می‌کنند. اگر چه وجه ثالث فی الجمله اقوی و اظهر است و سلام در لغت عرب به معانی متعدده شنیده شده که اصل در آنها معنی سلامتی است و از این جهت به معنی سنگ مخصوصی که به صلابت ممتاز است آمده. و به معنی درخت سختی و به معنی دجله وارد شده است. چه همه از ضعیت سالم‌مند و می‌توان در دجله به اعتبار سلامت طبع آیش باشد.

چنانچه از حضرت هادی علیه السلام در فضل سامره آمده است که آیش را به عذوبت وصف فرموده و بغداد را به احتمالی به این جهت دارالسلام نامیدند که دجله در اوست و از این جهت است که دلو دسته دار را که سالم از آفات است سلم گفتند، و این معنی در اکثر تراکیب سالم جاری است و خدای عز و جل را که سلام می‌گویند. هم به این مناسب است چه حق سبحانه و تعالی خلق را از بلایا و آفات و شرور و نقایص حفظ می‌کند، یا از این جهت است که همه مستعدین را از مراتب مواد امکانیه بتربیت

آفتاب رحمت رحمانیه که بر قاف تا قاف هر دو جهان تافتده بدرجه کمال استعداد و قابلیت خود می‌رساند و از موانع و صوارف به سلامت نگاهداشته، به سرحد مستعدله ایصال می‌فرماید: یا از اینجهت است که ذات مقدسش به جهت تعالی از افق حدوث و امکان از جمیع تقایص سالم است. فه○ السلام و منه السلام و اليه السلام^(۱).

بالجمله معلوم شد که مراد از سلام سلامتی و آسایش است، لفظ علی در علیک مفید معنی شمول و احاطه است. چنانچه در رحمة الله عليه و رضوان الله عليه و اشیاه آنهاست و وجه ترجیح این تھیة اموری چند است که از تضاعیف کلمات علماء استفاده شده. اگر چه برخی از آنها در نظر دقیق خالی از مناقشه نیست، ولی غرض در این گونه مطالب اقتناع و تقریبی است و اجمالاً بپاره از آنها اشارتی می‌شود.

اول این که در الفاظ تھایی دیگر دعای بكمال خاصی مثل حیوة و غیر او بود و در این تھیة اخبار به سلامت که طارد جمیع آفات و شرور است، از موت و قتل و اسقام و مذلت و فقر و جزاينها.

دوم این که چون رسم جاھلیت این بود که گاهی بی‌هنگام بر یکدیگر می‌تاختند یا بحیله و غدر بر یکدیگر دست می‌یافتد و آن تھایی مرسومه در تأمین خاطر و تسکین قلب بنصوصیت و صراحة لفظ سلام نبود، که مایه آسایش دلها و آرام قلوب شود. واول وارد بر سمع و مبدئ تلاقی که لفظ سلامت باشد. بشارتی است که مایه بشر و طیب نفس خواهد شد و ایمنی از همه خیالات حاصل می‌کند.

سوم آن که حیاک الله جمله دعائیه است و چون استجابت دعا لازم نیست مایه اطمینان خاطر و سکون نفس نمی‌شود. بخلاف السلام علیک که جمله خبریه است و مقتضای او تحقق سلامت و انس است. پس ایشان بشنیدن او آسوده خاطر و مأمون الفواد می‌شوند. علاوه بر آن که در صورت عذر تھیة گوی بحیاک الله می‌تواند معندر

۱- این عبارت حدیث است و منطبق بر معانی ثلاثه سلام است، هو السلام به اعتبار تعالی اینکه ذات مقدسه از سمات امکان و منه السلام به اعتبار این که سلامت از آفات از الطاف او است و والی السلام به اعتبار اینکه غایت حرکات مواد مستعده به جانب قرب حضرت اوست کما قال الحکیم المعاصر (حاج ملا هادی سبزواری ره).

یا واحب العقل لک المحامد الى جنابک انتہی المقاصد
و هو احسن شعره فاحتفظ مما ذكرناه و اغتنمه (منه دام مجده).

شد که دعای من مستجاب نشد. ولی سلام کننده اگر عذر کند عذری ندارد چه صریح جمله خبریه سلامتی مسلم علیه است از مسلم. و در صورت تخلف دروغگو خواهد بود صریحانه ضمناً متنفظ باش.

چهارم آن که علماء اخلاق بیان کرده‌اند که جبیلت انسان بلکه کلیه حیوان به حکم غلبه هیولی و شدت تعلق با عالم فاسد مایل بشور است. از این جهت هر حیوانی که انسان و چه غیر انسان اکر حیوانی را بیند که بسوی وی می‌دود بالطبع هارب از او می‌شود و اگر اصل در آن آینده خیر بودی باستی بالجبله طالب او شود یا فرار و قوف متساوی باشند نه این که فرار غالب و چون فرار غالب است روشن شد که فطرت اصلیه حیوانات مایل پسر است چنانچه کلام ملانکه در بد و خلقت که: اتجعل فيها من يفسد فيها و يسفك الدماء شاهد صدق این مدعی است و چون دفع ضرر اولی از جلب نفع است پس اهم مهّمات در اوّل تلاقي دو انسان تأمین یکدیگر و اخبار به سلامتی از شر یکدیگر است تا فارغ البال و آمن السرية^(۱) بلوازم مواخات^(۲) و ظائف ملاقات رفتار نمایند.

پنجم آن که لفظ سلام چنانچه دانستی اسم خدای عز و جل است و ابتدا به این اسم مبارک اگر چه آن معنی مراد نباشد، برکتی دارد و شرافتی که در سایر الفاظ نیست و چون موهم اراده این مسمی هم هست بهجتی دیگر در قلب مستمع می‌آورد، و لذتی دیگر می‌بخشد و گویا اشاره به این معنی است حدیثی که رئیس المحدثین عروة الاسلام محمد بن علی بن الحسین القمی^(۳) مرسلاً و شیخ شهید رضی الله عنہما در

۱- آمن السریه، سریه کسر سین و سکون راء و باء موحده فارغ البال و آسوده خاطر.

۲- برادری.

۳- ابو جعفر محمد بن الحسین بن بابویه القمی که پدر و پسر هر دو از بزرگترین دانشمندان شیعه محسوب می‌شوند و به طوری که شیخ صدوق و برادرش به دعای حضرت بقیة الله متولد شده و به آن مقام شامخ علمی نائل آمدند، شیخ ره سیصد تألیف بزرگ و کوچک برای او نوشته‌اند که نجاشی ۱۸۵ کتاب آن را نام می‌برد، در سال ۳۵۵ در بغداد مشایخ حدیث از او استماع حدیث می‌کردند با اینکه مرحوم صدوق از آنان کم سن تر بود، و آنچنان در طلب علم و دریافت روایت از مشایخ حریص بود که به همین منظور به شهرهای دور دست سفر می‌کرد ولذا بیش از ۲۵۰

اربعین مستدا نقل فرموده‌اند که جناب صادق آل محمد علیهم السلام بعد از ذکر سلام فرموده‌اند: **السلام من أسماء الله**.

دور نیست که عدم تعمق در این حدیث موجب اشتباه بعض بین نظران از اصحاب حدیث شده باشد که به وجه اول تفسیر کرده‌اند.

ششم آن که این تعبیه تحيه ملائکه است با انبیا و اموات در حال دخول بهشت چنانکه در قصه لوط است که ملائکه بحضور خلیل عرض کردند: **سلاماً قال سلام**^(۱) در جای دیگر فرموده: **الذین تتوفاهم الملائكة طيبين يقولون سلام عليكم**^(۲). یعنی آنانی که ملائکه قبض ارواح آنها می‌کنند باسودکی ملائکه به ایشان سلام می‌کنند. و در جای دیگر فرموده: **و قال لهم خزنتها سلام عليكم طبitem**^(۳). یعنی خزنه بهشت بمؤمنین می‌گویند: سلام بر شما باد که آسُوده شدید.

هفتم وجهی است که فخر رازی در تفسیر کبیر خود به او اشارت کرده و مبتنی است بر طریقه خطابه و تقریب نه بر مسلک تحقیق و تتفییق و از اینجهت اگر در نظر فضلا تمام نشود، یا محتاج به تتمیم بشعری یا مثل او شود مانع ندارد، چنانچه حق این گونه مطالب است و خلاصه آن این است که چون هر انسانی به جهت تراحم جنود علم و جهل و تعارض قوتین مليکة و حیوانیة و چالش نفس و عقل همیشه در ملک وجودش غوغاو آشوب است. چنانچه گفته‌اند:

جان کشیده سوی بالا بالها	تن زده اندر زمین چنگالها
میل جان اندر علوم و در شرف	میل تن در کسب آبست و علف
لهذا لا محالة اگر خبر سلامتی بشنود بشارت باسایش و راحت خواهد یافت و اماره	
غلبه جنبه ملکوتیه و انقهرار قوه غضبیه و شهوّیه در تحت قوه عاقله خواهد شد و این	

منابع منتهی

نفر از مشایخ روایتی ایشان هستند، در اواخر عمر در ری متوفی شد، صاحب بن عباد وزیر دانشمند رکن الدوله او را بسیار گرامی می‌داشت و کتاب عيون اخبار را به نام صاحب نوشت، معروفترین مؤلفات ایشان: من لا يحضره الفقيه (یکی از کتب اریعه حدیثی شیعه) کمال الدین، امالی، معانی الاخبار، توحید، عيون اخبار الرضا، ثواب الاعمال، عقاب الاعمال، علل الشرایع، الخصال، الاعتقاد، الفییه. در سال ۲۸۱ در ری وفات فرمود قبر مطهرش در ری زیارتگاه است.

۱ - (هود ۶۹).
۲ - (نحل ۳۲).

۳ - (زمر ۷۳).

تحیة خصوصاً از مخبر صادق کامل به مراتب بی شمار بهتر از حیاک الله خواهد بود و به این لطیفه بعضی ترجیح داده‌اند که در مقام خطاب السلام علیکم بگویند تا خطاب به جمیع قوای نفسانیه شود و اشاره به سلامتی همه کثرات مجتمعه در این وجود وحدانی باشد. و مرا عقیده چنانست که این دقیقه را در جائی باید رعایت کرد که این کثرت محفوظ باشد، ولی در حق اولیاء و انبیاء علیهم السلام که به تجلی وحدت حقه حقیقه کثرات خود را فانی کرده، یکدل و یک جهت بجانب قدس متوجه‌اند، لازم نیست و باین لطیفه است که در خطابات زیارات بیک نفر همه جا خطاب مفرد شده متفطن باش و غنیمت شمار.

هشتم آن که تحیة خداست به انبیا در مواضع متعدده و به آل پیغمبر صلی الله علیه و آله آنجا که فرموده: سلام علی الیس^(۱) و بعموم مؤمنین آنجا که فرموده: تحييتم يوم يلقونه سلام^(۲). و درین هنگام جمیع سلامها متلاشی و مض محل می‌شود چه مخلوق را با تجلی خالق ظهوری در میان نیست و اثری پیدا نخواهد بود:

یکی قطره باران ز ابری چکید خجل شد چه پنهانی دریا بدید
گرا و هست حقا که من نیستم که جائی که دریاست من کیستم

تنبیه:

بدان که فخرالدین رازی در تفسیر کیر آورده که تنکیر سلام چون اشاره بتعظیم دارد ابلغ است چون بصورت تعریف دلالت بر صرف طبیعت دارد بی ملاحظه وصف تمام و کمال و من بنده را عقیده چنانست که این سخن یکسره صحیح نیست بلکه مقامات کلام مختلف است و لهذا در قرآن مختلف وارد شده بلکه اگر ادعای عکس می‌کرد اولی بود چه قصر طبیعت اتم از قصر بعض افراد است اگر چه اعتبار کمال شود. چنانچه در لفظ الحمد لله تقریر داده‌اند و السلام علی من اتبیع الهدی.

لطیفه:

چون دانستی که معنی سلام این است که سلامتی و آسایش تو را غراگرفته و از جانب من هیچ شری و ضرری به تو نخواهد رسید و تو در ناحیه من امن و امان داری. البته

۱- (صفات ۱۳۰). ۲- (احزاب ۴۴).

شخص زائر باید در حالی که در حضور امامی ایستاده یا از دور امامی را ممثل کرده باخاطر آورده مخاطب به سلام می‌نماید، در حالتی باشد که هیچ آزاری و آسیبی و صدمه‌ای او به آن امام نه در آن وقت و نه بعد از آن نرسد و چون معلوم است که آنان که غرضشان جز هدایت امت و صلاح خلق و اعلاء کلمه توحید و ظهور آثار بندگی در مردم و شیوع طاعت خداوند در عموم ناس نیست؛ البته از معصیت کردن خدا و تخلف از اوامر و نواهی او بلکه بدارائی اخلاق رذیله از قبیل حرص و کبر و ریا و عجب و بخل و حب جاه و حب مال و امثال آنها متاذی خواهند شد، و این همه که حضرت امیر المؤمنین عليه السلام تظلم و تشکی کرد.

به جهت این بود که مردم معصیت خدا کردن و اطاعت ائمه هدی ننمودند و دور نیست این که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ما اوذی نبی مثل ما اوذیت. یعنی: اذیت نشده پیغمبری چنانچه من اذیت شدم. اشاره به این معنی باشد چه در هیچ امتنی گناهی به بزرگی گناه این امت. مثل غصب خلافت و ایذاء فاطمه علیها السلام و قتل سید الشهداء علیها السلام و سایر بلایائی که بر ائمه علیهم السلام وارد کردن نشده بود. پس هیچ پیغمبری بقدر این پیغمبر مکرم اذیت نشده حاصل سخن این که باید انسان حال خود را بروجھی کند که در آن وقت مرضی امام باشد؛ نه مایه اذیت آن جناب تادر کلمه سلام راستگو باشد. پس باید دل را بآب توبه شست و شوکند و اشک ندامت از دیده فرو ریزد و آنگاه به سلام امام اقدام کند. غوطه در اشک زدم کاھل طریقت گویند پاک شو اول و پس دیده بران پاک انداز و الار ابتداء سخن با امام خود دروغ گفته و غدر کرده این معنی بی توفیق خداوند و خلوص نیت محال است رزقنا الله ذلك بمحمد و آله.

مقام دویم

در لفظ أبو عبد الله است

بدان که این کلمه مبارکه کنیه است مأخوذه از کنایه است که به معنی بردن نام چیزیست باشاره و بذکر دلیلی که موجب انتقال شود و از این جهت بصریین ضمیر را کنایه نمیدند. و کنایه مصطلاحه علماء بیان از همین معنی است و هر جا که نام کسی را نخواهند برند او را به نسبت پیدر یا مادر یا فرزند یا لفظ اب و ام و این یاد نمایند.

چون ابو عمرو و ابن عباس و ام معبد و این کلمه را کنایه و کنیه گویند. چه دلالت او بیر ذات بصراحت اسم نیست و چون غالب نفوس از مخاطبۀ باسم ابا دارند و القابی که جزء اسم می‌کنند در عجم که سبب تعظیم است. و در مخاطبات غالباً به او اکتفا می‌شود مثل سید و شیخ و خان و میرزا، در عرب متعارف نبوده؛ لهذا بکنیه تعبیر می‌کردند. و رعایت ادب را بسلوک این طریقۀ می‌دانستند. چنانچه یکی از شعراء حماسه می‌گوید:

اکنیه حین انادیه لا کرمہ
کذاک ادبُت حتی صار من خلقي
و لا القبہ و السوءة اللّقبا
انی وجدت ملاک الشیمة الادیا^(۱)

و به این سبب متعارف کردند که برای هر کسی کنیه گذارند و گاه قبل از این که فرزندی داشته باشد؛ بلکه در مبدء ولادت کنیه می‌گذاشتند، باتفاق. این که فرزنددار بشود و غالب این است که در این قسم کنیه را بتبع کنیه صاحب اول یا شهر اسم کنند. چنانچه علی را اگر اسم قرار دهند: ابوالحسن کنیه کنند و حسن را اگر اسام کنند ابو محمد کنیه گذارند چه کنیه جناب امیر المؤمنین و امام حسن ابوالحسن و ابومحمد است و ظاهر از اخبار کثیره آن است که ابو عبدالله کنیه سید الشهداء علیه السلام بوده از زمان طفولیت چنانچه در روایت اسماء بنت عمیس است که روز اول ولادت پیغمبر او را گرفت و قال: يا ابا عبدالله عزیز علی و کریه کرد. گفت: پدر و مادرم فدایت از روز اول چنین می‌کنی. فرمود: کریه می‌کنم بر پسرم که فئه باعیه کافره از بنی امية او را می‌کشند و این کنیه در ائمه مشترک بین دو نفر است یکی جناب سید الشهداء علیه السلام و دیگر جناب صادق علیه السلام و ظاهر آنست که این کنیه و اسم از برای ایشان به امر خداوند تبارک و تعالیٰ بوده.

فائدة استطلاعاته

در کتاب منتهی الارب آورده که یقال یکنی بابی عبداللہ مجھولا و لا یقال یکنی
بعبداللہ. یعنی اگر بخواهند بگویند: کنیه فلاں چیست؟ مثلاً مسی گویند: یکنی بابی
عبداللہ. نه عبداللہ.

من می‌گوییم اگر مراد نافی عدم صحت این عبارت است وجهی ندارد چه باه حرف

۱- با کنایه او را صدای زنم تا گرامیش داشته باشم نه بالقب که رشت است، این چنین ترییت شده‌ام بطوری که طبیعت من شده و من نشانه رفتار خوب را با ادب می‌دانم.

جرگاه صله این فعل است که تکنیه باشد، در این وقت باید: گفت یکنی بابی فلان و گاه برای سببیت است و در این وقت معنی عبارت چنان است که بواسطه فلان کنیه دار شده و لازم است که اسم خود آن فرزند را مثلاً مدخل باکنند و گویند: یکنی بفلان، و اگر مراد نافی نقی استعمال است خلاف واقع و ناشی از قصور تتبع و عدم اطلاع بر مجاری استعمالات عرب است چه نوع این عبارت که یکنی بولده فلان یا بعد از ذکر فرزند مخصوص کسی و به یکنی در کلمات سلف و طبقاتی که کلماتشان حجت است، بیش از حد احصا است. از آن جمله است عبارت ابن اسحق و قتاده محکیه در اسد الغابه در ذکر پیغمبر که گفته‌اند بالقاسم کان یکنی و در شعر جناب عبدالملک که در کتب معتبره به آن حضرت نسبت داده‌اند، وارد شده است. چنانچه فرموده:

وصیت من کنیته بطالب عبد مناف و هو ذو تجارب.

و در اشعار ادباء شعراء متاخرین کثیر الورود است که اگر استقصاء آن کنم موجب ملال می شود و به این یک بیت از شعر ابوطالب مأمونی که از مشاهیر شعراء عصر وزیر فاضل محقق کافی الکفای صاحب اجل ابوالقاسم اسماعیل بن عباد^(۱) رضی الله عنہ بوده و در طبقه ابوسعید رستمی و ابومحمد خازن محدود می شده اقتصار می کنم؛ که در قصیده مسیمه معروفة خود می گویید:

و لا تأثير الاما توليّت عقده على جهة الملك المكتن بقاسم

و ما اگر بر طریقه که سیوطی در «مزہر» از ابوعلی فارسی در ایضاح نقل کرده و صاحب کشاف و نجم الائمه و محقق شریف و قاضی یضاوی و عبدالقدار بغدادی و شهاب خفاجی و جمعی از فضلاء متاخرین برانند هم نباشیم که تجویز استشهاد باشعار علماء مولدین کرده‌اند چه استعمال ایشان بمنزله نقل است پس حجت خواهد بود در خصوص این شعر باید ملتزم بصحبت باشیم چه در حضور صاحب که اعظم علمای لغت

۱- از مشاهیر ادبیا و وزراء عهد دیالمه. بنابر مشهور در سال ۳۲۶ در طالقین ولادت و در ۳۸۵ در ری وفات یافت و جنازه‌اش به اصفهان منتقل شد. وزیر مؤیدالدوله و فخر الدوله دیلمی بود علت شهرت او به صاحب ظاهرآ مصاحب است او با مؤیدالدوله از کوکی بوده است بعضی این شهرت را علت مصاحب است او با این عمید می‌دانند، از آثارش رساله‌الكشف در انتقاد اشعار متنبی و کتاب المحیط در لغت است اشعاری به عربی سروده و مجموعه رسائل و مکتوبات او باقی است، کتابخانه مظمی داشته که فهرست آن چندین مجلد مسی شده است. صاحب را بعضی شیعه اثنی عشری، بعضی سنی حنفی و بعضی معترضی می‌دانند.

عرب و استاد مهره شعر و ادب است و عبدالقادر چرچانی که ترجمان بلاغت است ریزه خوار خوان تحقیق او بوده و در خدمت وی استفاده علوم نموده و کتاب محیط او بحر محیط لغت است خوانده و بدرجه قبول رسیده و از انتقاد آن نادره نقاد مصون افتاده و سایر ادباء زمان او که غالباً با مأمونی مذکور کدورتی داشته‌اند و در صدد انتقاد اقوال و افعال او بوده‌اند از احدی مناقشه منقول نشده و ابو منصور عبدالملک ثعالبی^(۱) که لسان ناطق عربیت است این شعر را در کتاب یتیمه‌الدھر از افراد انتخاب شمرده و این جمله که نوشتمن قبل از آن است که ظفر یا بهم بر شعر ابو صخر هذلی که از کبار طبقه ثالثه شعرا و فحول متقدمین است که به اسلامیین از ایشان تعبیر می‌شود شعر او بالاتفاق حجت است، از قصیده طنانه که شطیر از او در اغانی و بعضی در حماسه و تماماً در خزانة الادب عبدالقادر بغدادی نقل‌آز ذیل امالی قالی منقول است و سیبویه فمن تأخر بعض اشعار آن قصیده استشهاد کرده‌اند و در آن قصیده می‌گوید:

ابی القلب الاجها عمارية لها كنية عمرو وليس لها عمرو

که ظاهر این استعمال آن است که نفس عمرو را کنیه می‌گویند و بنابراین باء در یکنی بعمرو مثلا برای صله فعل است نه به معنی سبیت و مجاز در اسناد شده چه مدار کنایه و مناط رمز فی الحقيقة همان اسم است و لفظ اب و ام بمنزله علاقه و رابطه است و اطلاق لفظ کنیه برخود او به این عنایت مستحسن و مستعدب است.

و بهر حال شعر خود او در این قصیده ثابتة الاتساب به او در رد منکرین برهان قاطع است. پس روشن شد که ناچار چنین استعمال صحیح است. و از مجموع آنچه ذکر کردیم، معلوم شد که در حدیث شریف که شیخ صدوق رضی الله عنہ در کتاب کمال الدین در ذکر امام زمان آورده که یکنی بجعفر مقصود او آن است که کنیه او ابو جعفر است. چنانچه در خبر دیگر است یکنی بعده و عم آن جناب جعفر بوده پس کنیه ابو جعفر خواهد بود. و علامه مجلسی علیه الرّحمة ترجیح این احتمال داده و نیز تجویز

۱- متولد ۳۵۰ در نیشابور متوفی در ۴۲۹، از زندگیش اطلاعی در دست نیست در انتسابش به ثعلب (رویاه) گویند شغلش پوستین دوزی بود از پوست روباه، ادیب مشهور عربی نویس که مشهورترین اثرش همان یتیمه الدھر است که بعدها ذیلی بر آن یتیمه‌الیتیمه نوشته، از آثار دیگریش فقه اللغه، لطائف المعرف، شمار القلوب فی المضاف و المنسوب، الفرائد و القلائد، التمثيل و المحاضره.

کرده که مراد آن باشد که کنایه از آن جناب بجعفر می‌کنند و این بعید است و مانوس بمحاری استعمال قاطع بوجه اوّل خواهد بود و عجبتر آن که بعض اجله معاصرین ایده الله تعالیٰ مستند بعبارت منتهی‌الارب شده تعیین وجه ثانی کرده و بر علامه مجلسی اعتراض کرده که چرا وجه اوّل را استظهار کرده و از این معنی تعجب نموده و او را غریب شمرده و الله العالم بحقایق الامور.

تبیه:

اشارة کردیم که این کنیه شریفه از اول امر برای جناب سید الشهداء علیه السلام بوده و البته باید باذن رسول خدا باشد و معلوم است که آن جناب بدون وحی الهی ابداً اقدام در امری نمی‌فرمود، و ناچار باید سری در تحت این کنیه منطوی باشد و نکته داشته باشد و دور نیست که بگوئیم: این کنیه از قبیل مکنی شدن پیغمبر باشد به ابوالقاسم. چنانچه در بعض اخبار وارد شده و از قبیل کنای متعارفه مذکوره نباشد و توضیح او چنانست که چون حضرت سید الشهداء علیه السلام در مقام اظهار عبودیت و خدایرستی و ثبات قدم در توحید و محبت شاهد ازل چنان اقدام کرد که احدی از انبیا و اولیا جز جد و پدر و برادر بزرگوارش علیهم السلام نتوانستند نیل آن مرتبه کنند، و همه بلسان حال گفتند: لودنوت انملة لاحترقت^(۱) خصوصاً در روز عاشورا که عبادتی کرد که جامع جمیع عبادات ظاهریه و اعمال قلبیه بود. و هر یک از اعمالش از صوم و صلوٰۃ و زکوة و حج و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر که برخی حقیقته از آن جناب صادر شده مثل جهاد و امر به معروف و صلوٰۃ و اشیاه آنها و بعضی چنانست که پاره افعال آن جناب را به تأمل و تدبیر با رعایت تطبیق و تشبیه بر آنها می‌توان منطبق کرد مثل حج و زکوة و غیر ذلک عبرت عقلاً و اولوا الابصار کشته و همچنین مکارم اخلاق از شجاعت و سماحت و مرؤّت و غیرت و حمیت و عفو و مدارات و نصیحت و اصلاح و یقین و

۱- اگر چند انگشتی نزدیکتر شوم خواهم سوخت. گفته جبرئیل است که در شب معراج همراه پیغمبر در پرواز بود تا در جائی توقف کرد پیغمبر علت توقف او را جویا شد این سخن را در پاسخ حضرت بیان کرد:

گفت جبرئیلا بپر اندر پیم	از اینجا چو یک ذره بالا پرم
فروغ تسجلی بسوزد پرم	

اطمینان و ثبات ولین و حسن معاشرت و مواساة و برو ملاطفت که از آنحضرت ظاهر کشته و اعظم از همه صبر که فی الحقیقہ دارای همه مکارم و فضائل است که مایه تعجب ملائکه سماویه که نفوس قدسیه و عباد مکریین هستند شده و دور نیست اشاره همه کمالات شده باشد فقره لا یوم کیومک یا ابا عبدالله و فاضل فقیه معاصر در کتاب خصائص الحسین شرحی مبسوط در تحقیق و تقریب عبادات صادره از آن جناب در روز عاشورا آورده که ادای حق بیان این مقام چنانچه شایسته این نوع از تقریبات خطابیه است نموده.

حاصل سخن این که چون آن جناب در مراتب ظهور بسندگی امتیازی خاص و اختصاصی مخصوص داشته او را با بو عبدالله کنیه دادند و این اعتبار بمشرب عربیت قریب است چه هر کس دارای صفتی باشد در مقام مبالغه گاهی بر سبیل تجربید بیانی می‌گویند رایت منه اسد او گاهی می‌گویند فلان ابو جواد یعنی صاحب جود زیاد است و این استعمال فعلدار عرب شایع است و اگر اقسام کنای منقوله از عرب رانیکو تدبیر کنی و نیک بیندیشی شطری صالح و فصلی مشبع از این قسم خواهی یافت که رفع استبعاد و دفع اشکال کند. چنانچه پالوده را ابوساغع گویند و سرکه را ابو نافع و سکباج^(۱) را ابو عاصم و شمع را ابومونس و خروس را ابو الیقظان و امثال این بسیار است.

و از این قبیل است آنچه اشاره به او شد که در بعض اخبار وارد شده که پیغمبر را ابوالقاسم^(۲) گفتند به آن جهت که قسمت جهنم و بهشت بدست اوست وجه دیگر آن که چون هر مطلع بر طریقه خلفای جور و مردم ازمان سابقه قاطع است که اگر سیدالشہداء علیه السلام در روز عاشورا این جد و جهد نمی‌کرد و در میدان سربازی ثابت قدم نمی‌بود؛ یکسره طریقه شریعت محمدیه از روی زمین می‌رفت و مردم بروش جاھلیت و طریقه کفار مستقر می‌شدند و جبروت ملک و هوای دنیا غالب شده مسلمی رخساره شاهد هدایت مشاهده نمی‌کرد و فضائح امویه و قبائح تیمیه و عدویه درست گوشزد

۱- نوعی آش سرکه.

۲- همانطور که پیغمبر و علی (که باب مدینه پیغمبر است) دو پدر معنوی این امت هستند (انا و علی ابواهذه الامة) طبق روایتی از حضرت رضا علیه السلام چون تعلیم و تربیت علی با پیغمبر بوده پس پیغمبر پدر علی محسوب می‌شود و چون علی تقسیم کننده و قاسم جنت و نار است پس پیغمبر ابوالقاسم است.

هیچکس نمی‌شد.

پس هر کس بعد از آن جناب پرستش خدا و پیروی مصطفی نمود همه بیرکت آن وجود مقدس بود؛ که: لواه ما عبد الله و لواه ما عرف الله على هذا. بحقیقت آن جناب پدر همه بندگان خداست چه پدر به معنی مریب و مسوید در لغت عرب دائرة الاستعمال و شایع الورود است و مراد از عبدالله جنس بندگان خدای تعالی است چه عبد عبادت باشد و چه عبد عبودیت و استعمال لفظ در اکثر از معنی لازم نیاید چه حقیقت عبودیت به حسب لغت خضوع و تذلل است و تعیید به معنی تذلیل است و عبادت وظیفه عبودیت است پس اشکالی نیست. و الله اعلم.

السلام عليك يائين رسول الله

﴿ السلام بر تو باد ای پسر پیغمبر خدا

﴾ این از الفاظی است که همزه وصل در اوائل آنها بدل مذوف زیاد شده و اشتقاق او از بناست به جهت این که وجود پسر مبتنی بر پدر است. چنانچه در مجمع البیان مذکور است نه از بنو چنانچه معروف است و شاهد او است عدم استعمال سایر تراکیب نَبَّوَ و وجود نبَّوت شاهد قول ثانی نتواند مشد به جهت و درود فتوت با این که تثنیه فتیان است و قلت تبدیل یا بتابه چنانچه در بنت است معارضه با عدم ورود بنو نتواند نمود از این روی از راغب اصفهانی و این سیده در محکم اختیار احتمال اول نقل شده و بر فرض تعادل ادله جای توقف و تردید است. چنانچه در قاموس است. و از اخشن حکایت شده و جزم بوجه ثانی وجهی ندارد. رسول لغة به معنی مرسل است و اصطلاحاً اخص از نبی است بالجمله مناسب است.

در شرح این فقره اشارتی به دلیل این شود که جناب سید الشهداء عليه السلام و حضرت مجتبی عليه السلام و سایر ائمه هدی علیهم السلام پسران پیغمبر بوده‌اند اگر چه این مطلب از مسلمات فرقه امامیه است و از اخبار و آثار به سرحد ضرورت رسیده ولی چون مخالف در این مسئله بعض اهل سنت و جماعت اند باید. بادله که نزد ایشان معتبر باشد استدلال نمود. لهذا اکتفا به دو آیه از کتاب کریم و چند خبر از طریقه اهل سنت و جماعت که استخراج از کتب معتبره علماء ایشان کرده‌اند؛ بر وجه اختصار می‌شود تا شکی و شبیه در دل هیچکس از ناظرین باقی نماند و عقاید شنوندگان زیاده محکم و

ثبت الارکان شود.

آیه اولی

فَمَنْ خَاجَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَذْعُ أَبْنَائَنَا وَ أَبْنَائَكُمْ وَ نِسَائَنَا وَ نِسَائَكُمْ وَ أَنْفَسَنَا وَ أَنْفَسَكُمْ ثُمَّ إِنْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكُفَّارِينَ^(۱).

خلاصه مضمون آیه کریمه چنان است که اگر کسی با توای پیغمبر راه مجادله پیش کشید و در امر مخلوق بودن عیسی بی پدر چنان که آدم از در خصوصت در آید بگو با او بیانید تا بخوانیم پسران ما و پسران شما را و زنان ما و زنان شما را و خودهای ما و خودهای شما را از آن پس بدرگاه احادیث ضراعت و ابتهال کنیم پس لعنت و دوری از رحمت الهیه را نصیب دروغگویان سازیم.

و این آیه مبارکه دلالت بر آن دارد که حسین علیهم السلام پسران پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند ابن الخطیب رازی که امام اهل سنت و فخر دین آن جماعت است.

در تفسیر مفاتیح الغیب نقل کرده که چون وفد نجران بر ضلالت و تعصب بر طریقه نصاری مُجَدَّد شدند پیغمبر اظهار مباهله فرمود. ایشان مهلت خواستند بعد از آن از عاقب که رئیس ایشان بود استشاره نمودند او به مواد عنت و مسالمت امر کرد و پیغمبر صلی الله علیه و آله بیرون آمد و کسانی از موی سیاه در برداشت و حسین را در زیر کش بغل گرفته بود و دست حسن در دست داشت و فاطمه از عقب وی می آمد و علی از عقب فاطمه راه می رفت و می فرمود هر وقت من دعا کنم شما آمین گوئید.

أُسْقُفٌ نجران چون این حال بدید گفت با قوم خود که من روھائی می بینم که اگر از خدا مسئلت نمایند که کوهی را از جا برکنند هر آینه خواهد کند. همان بپرهیزید از مباهله که دست خوش هلاکت نشوید.

بالاخره کار به مسالمت انجامید و جزیه بر خود مقرر داشتند و ضریبه^(۲) بر خود بستند. آنگاه پیغمبر فرمود که سوگند به آن که جان من در دست اوست همانا هلاک بر اهل نجران از آسمان او یخته شده بود و اگر مباهله می نمودند یکسره مسخ بقرده و خنازیر می شدند.

۱-آل عمران (۶۱). ۲-الجزیه.

و این وادی بر ایشان افروخته می‌شد و اهل نجران از ریشه کنده می‌شدند حتی مرغهای فراز درختان و سال نمی‌گذشت که عame نصاری به هلاکت می‌رسیدند. و روایت شده که چون پیغمبر با کسای سیاه بیرون آمد از آن پس حسن آمد پس او را با خود جای داد در آن جامه همچنین در عقب او حسین آمد، آنگاه فاطمه بعد از او علی و هر یک را در کساجای داد پس این آیت مبارکه قرائت کرد: *إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَذْهَبَ عَنْكُمُ الرَّجُسُ أَهْلُ الْبَيْتِ وَيَطَهَّرُكُمْ تَطْهِيرًا*^(۱).
تا اینجا بود خلاصه سخن فخر رازی.

بعد از آن می‌گوید که این روایت مانند متفق عليه است ما بین اهل تفسیر و علماء حدیث و همچنین نظام الدین نیشابوری در تفسیر خود نقل کرده و دعوی اتفاق نموده زمخشri در کشاف و ناصرالدین بیضاوی در انوار التنزیل و ابوالسعود به همین طریق نقل کرده‌اند و شمس الدین سبط ابوالفرج بن الجوزی البغدادی در تذكرة دعوی اتفاق اهل سیر و علماء بر این روایت کرده و ابن روزبهان با کمال تعصب در رد کشف الحق آیة الله علامه قدس سره را بر دعوی اتفاق تقریر کرده و کمال الدین بن طلحه نسبت به جمیع نقله نقایق و رواة اثبات داده و عضدی در موافق و سید شریف در شرح وی و تفتیزانی در مقاصد و شرح او و علاء الدین قوشجی ابدا مناقشه در سند روایت نکرده‌اند و مسلم بن الحجاج النیشابوری در صحیح خود و ابو عیسی الترمذی نیز در صحیح خود که به اجماع اهل سنت جمیع آنچه در کتاب این دو نفر است صحیح است روایت کرده‌اند که بعد از نزول آیه مباذه پیغمبر این چهار کس را جمع کرده و گفت: *اللَّهُمَّ هُؤُلَاءِ الْهَلَى وَدَرْفُولَ الْمَهْمَهِ ابْنَ صَبَاعَ مَالْكَى بَعْدَ اَنْ كَرَدَهُ اَزْ جَابِرَ كَهْ اَنْفَسَنَا مُحَمَّدٌ وَعَلَيْهِ اَسْتَ وَنَسَانَثَا فَاطِمَهُ وَابْنَانَثَا حَسَنَينَ اَسْتَ، گَفْتَهُ*.

هکذا رواه الحاکم فی مستدرکه عن علی بن عیسی و قالَ صحیح علی شرط مسلم و رواه ابوداود والطیالسی عن شعبه و الشعبي و روی ابن عباس و البراء نحو ذلك.
و این روایت نیز به اختلاف یسیر در اسد الغابه ابن اثیر و اخبار الدول قرمانی و مودة القربی سید علی همدانی و مناقب السبطین محب الدین طبری و شرح ابن حجر هیتمی بر همزیه بوصیری و صواعق محرقة او با اعتراف بصحت و تاریخ الخلفای جلال سیوطی و

شرح دیوان حسین بن معین الدین مبیدی و ذخائر العقایی محب الدین طبری مکی و نور الابصار سید مومن شبلنجی معاصر مصری با دعوی اتفاق مفسرین و ینابیع المودة عارف قندوزی قسطنطینی معاصر در مواضع متعدده به طرق مختلفه که هر یک مراتب از اساطین اهل سنت و بزرگان جماعت اند. در حال تأثیر دیده شده و اگر بنابر استقصای طرق این روایت باشد، متنوی هفتاد من کاغذ شود. و از این جهت است که فخر رازی که سرچشمۀ عصیت و معدن انکار فضائل است قدرت برداشته این منقبت نداشت و گفته این آیه دلیل است بر این که حسین بن علی عليهم السلام ابناء رسول اند.

و الحمد لله على وضوح الحجة.

نکته:

زمخشری در کشاف آورده که جهت این که اینا و نساء را در امر مباهله خمیمه کرده آنست که دلالت این کار بر صدق او بیشتر است چه کاشف و ثوق به حال خود و یقینش بصدق دعوای خویش است چه جرئت و اقدام کرده بر تعریض عزیزان و پاره‌های جگر خود و کسانی که محبوب‌ترین خلق‌ند بسوی او برای بلا و اقتصار بر تعریض نفس خود نفرموده و دلالت دارد بر اطمینان او به کذب خصم تا هلاک شود با دوستان و عزیزان خود که اثری ازو در کیتی نماند و خصوصیت داد پسران و زنان را چه آنها عزیزتر خویشان و چسبیده‌تر از همه‌اند بدل و گاه باشد که آدمی خویشتن را فدیه ایشان کند و جنک نماید در حفظ ایشان و از این جهت است که عرب زنان و کوچه‌های خود را در حروب و رزمگاهها می‌بردند، تا از فرار مصون شوند و آن که در حمایت کوچ خود بیشتر کوشش داشت حامی الحقيقة نام می‌کردند و نکته این که مقدم داشته در ذکر ابناء و نساء را آنست که اشاره کند به این که قریب المنزله ولضیف المکانه^(۱) در حضرت او هستند. یا آن که مقدم‌اند بر نفس و شایسته آنست که جانهای گرامی نثار ایشان شود در این مطلب دلیلی است که هیچ چیز اقوی از او نیست بر فضل اهل کسا این است. خلاصه سخنان صاحب کشاف.

من بنده گویم او لا که شایسته‌تر آن که نکته تقدیم ابناء و نساء را همان وثوق بصدق

۱- لضیف به آنچه که بر سر پیچند گویند مانند عمامه و نظائران ولضیف المکانه کنایه از مکانت بالا است.

و اطمینان قرار دهیم چه در مقام بلا چنانچه اشارت کرد. غالباً اهتمام به حفظ ابناء و نساء است و با این همه توجه ارباب عزت و محبت در مقام این بلای بزرگ و داهیه عظیم تقدیم ابناء و نساء دلیلی است آشکار بر صدق او در نظر خود و ثبات قدمش در این دعوی چه هیچ عاقلی طفل و دختر خود را سپر بلای آسمانی و پیشکش قضای ناگهانی نخواهد نمود و ثانیاً بدیده تأمل خوب نظر نما و بچشم بصیرت نیکو نکاه کن چگونه این شخص که علامه مطلق این طایفه است اعتراف کرد که فاطمه و حسنین علیهم السلام احباب خلقند، بسوی رسول خدا و پارهای جگر آن جنابند و از همه کس لصوق و اتصال بآنجناب بیشتر داشتند و اهتمام آن حضرت در حفظ ایشان از همه کس زیادتر بود باز در مقام ادای سایر حقوق این‌ها هیچ همراهی ندارد، و هر دون فطرت بی‌حسب و نسب را بر جنابشان تقدیم و تفضیل می‌کنند نعوذ بالله من الخزى والخذلان.

آیه ثانیه :

**حَرَّمْتُ عَلَيْكُمْ أُمَّهَائُكُمْ وَ بَنَائِكُمْ وَ أَخْوَائِكُمْ... إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى وَ حَلَالِيْلُ أَبْنَائِكُمْ
الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ... (۱)**

شیخ اجل اعظم اقدم ثقه الاسلام ابو جعفر الكلینی الرازی جزاہ اللہ عن العترة الطاهرہ خیر الجزا، در جامع عظیم خود که بشهادت مفید رضی اللہ عنہ اجل کتب اسلام و اعظم مصنفات امامیه است و مسمی بکافی است و شیخ جلیل بزرگوار احمد بن ابیطالب الطبرسی قدس سره الزکی، در کتاب احتجاج، سند به باقر علوم النبیین حضرت ابو جعفر امام محمد باقر سلام اللہ علیہ و علی ابائہ و ابناه، می‌رساند که فرمود: به ابوالجارود، ای ابوالجارود، چه می‌گویند؟ یعنی مخالفان و اتباع بنی امیه^(۲) در حق

۱- (نساء ۲۳).

۲- حجاج بن یوسف اعلام کرده بود که هر کس حسنین را ابنای رسول خدا بخواند خونش مباح است مگر با ایات قرآن استشهاد کند و سعید بن جبیر پس از دستگیری به همین جرم به آیات ۸۳ تا ۸۵ سوره انعام استشهاد کرد که در آنجا عیسی را ذریه ابراهیم می‌داند و گفت عیسی که پدر نداشت و از ناحیه مادر با قرنه فاصله و نسلهای بی شمار به ابراهیم می‌رسید، اما خداوند او را ذریه ابراهیم می‌داند. چگونه حسنین را با وساطت تتها فاطمه ذریه پیغمبر نشماریم. حجاج درمانده و سعید را آزاد کرد و ده دینار به در خانه او فرستاد، سعید هم

حسن و حسین علیهم السلام. عرض کرد: انکار می‌کنند که ایشان پسران رسول خدایند. فرمود: بچه احتجاج کردید بر ایشان. عرضه داشت: بگفته خدای عز و جل در حق عیسی، و من ذریته عیسی، چه عیسی را از ذریه ابراهیم قرار داده. واستدلال کردید بر ایشان بآیه مباھله. فرمود: چه جواب دادند؟ عرض کرد: گفتند: اولاد دختر از دختر است، نه از صلب. آن جناب فرمود: سوگند بخدای؛ ای ابوالجارود، هر آینه آیتی از کتاب خدای بشما تعلیم کنم که نام می‌برد و تصریح می‌کند که حسین از صلب رسول خدایند که رد نمی‌کند اورا مگر کافری.

ابوالجارود می‌گوید؛ گفتم: فدایت شوم کجاست آن آیه. فرمود: آنجا که حق سُبحانه و تعالی فرموده: حَمَّتْ عَلَيْكُمْ... تا آنجا که گفته و حَلَّلَ ابْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ. یعنی در تعداد زنهای که حرامند بر مردها زن پسرانی که از صلب خود مرد باشند نه اشخاصی که به پسری گرفته باشند. چنانچه طریقه جاھلیت بوده هم شمرده. آنگاه امام علیه السلام فرمود: ای ابوالجارود پرسش کن مرا ایشان را که آیا برای رسول خدا صلی اللہ علیه و آللہ حلال بود نکاح زنهای حسین علیهم السلام. که اگر در جواب بگویند. بلی دروغ گفته اند بحق خدا. و اگر بگویند نه. پس حسین فرزندان رسول خدایند، بحق خدا از صلب خودش و حرام نشدند زنهای ایشان بر رسول خدا، مگر برای صلب. تا اینجا ترجمه حدیث مبارک بود.

جز آن چند کلمه که در ترجمه آیه نوشتم و قریب به این استدلال خبری است که در احتجاج از حضرت امام موسی الكاظم علیه السلام منقول است که هرون عباسی از آن جناب سوال کرد که چگونه شما تجویز نمودید برای عامه و خاصه که شما را نسبت بر رسول خدا دهند و ابنای رسول گویند و حال این که آدمی را نسبت پیدار کنند و فاطمه علیها السلام زن بود و پیغمبر صلی الله علیه و آللہ جد شما است، از قبل مادر شما. یعنی صرف این مطلب کفايت در صحبت انتساب نمی‌کند. آن حضرت فرمود اگر رسول خدا زنده شدی و دخترت را خطبه کردي، آیا تو اجابت وي می‌نمودی؟ هرون عرض کرد: سبحان الله چرا اجابت نکنم. بلکه افتخار و مباھات بر عرب و عجم عموماً و قریش

مبالغه منتهی

پولها را برده در مسجد روی هم اباشته و مشت مشت به فقرا می‌داد و می‌گفت هذا کله برکة الحسن والحسین ابناء رسول الله.

خصوصاً می‌کنم، آن جناب فرمود: لکن رسول خدا دختر مرا خطبه نمی‌کند و من تزویج نمی‌کنم دختر خود را باو. عرض کرد: چرا فرمود از جهت آن که او والد من است و والد تو نیست. هرون تصدیق نمود و گفت احسنت یا موسی بن جعفر.

اما اخبار واردۀ از طرق اهل سنت در این که حسین بن علیهم السلام ابناء رسول‌اند یا یکنفر از ایشان چه فرقی در این جهت ادعانشده یا اولاد اویند آنقدر باقلت بضاعت و کمی اطلاع در کتب معتبره ایشان دیده‌ام که هر کس انصاف دهد اذعان بتواتر آن کند و نه این مختصر را گنجایش نوشتن آنهاست و نه این بندۀ را مجال ثبت آنها همه از این جهت به حدیثی چند که به حسب دلالت و سند در غایت اعتبار باشد اقتصار می‌شود.

اول - محمد بن اسماعیل البخاری که کتاب او را اهل سنت اصح کتب بعد کتاب الله دانند در جامع صحیح خود روایت کرده از ابی بکر: قال سمعت النبی صلی الله علیه و سلم و هو علی المنبر و الحسن الی جنبه ینظر الی الناس مرّة و الیه مرّة و يقول ابی هذلا سید و لعل الله ان يصلح به بین فتتین من المسلمين. یعنی ابو بکر گفت: شنیدم از پیغمبر در حالی که بر منبر بود و حسن در پهلوی او بود. گاهی نظر بردم می‌کرد و گاهی نظر بسوی او می‌کرد و می‌فرمود: این پسر من سید است. یعنی امام واجب‌الاطاعه است. و شاید که خداوند اصلاح کند بواسطه او میانه دو طایفه از مسلمانان که اشاره بصلاح آن جناب است با معاویه و مراد اسلام ظاهری است. یعنی تکلم بشهادتین پس دلالت بر اسلام اصحاب معاویه ندارد و منافات با ادله صریحه دیگر ندارد که دلالت بر کفر دشمنان اهل بیت دارد. چنانچه بر هر با بصیرتی ظاهر است و این حدیث را بعینه باضافه لفظ عظیمتین بعد از فتتین ترمذی که کتابش از اعظم صحاح سته است، روایت کرده و در غیر این دو کتاب در کثیری از کتب این طایفه دیده‌ام که بعد از نقل بخاری تعداد آنها فایده برای اسکات خصم ندارد. چه گفته او را برهان قاطع دانند بلکه برخی حکم بکفر کسی که رد اخبار بخاری کند کرده‌اند و دانستی که در این جهت فرق بین حسین بن علی نیست.

حدیث دوم:

محمد بن عبدالله الترمذی صاحب صحیح در کتاب خود نقل کرده از اسامه بن زید. قال طرقت النبی صلی الله علیه و آله ذات ليلة في بعض الحاجة فخرج النبی صلی

الله عليه و آله و هو مشتمل على شيئاً لا ادرى فما فرغت من حاجتي قلت ما هذا الذي انت مشتمل عليه قال فكشفه فاذا حسن و حسين عليهما السلام على وركه فقال هذان ابني و ابنا بنتي اللهم اتى احبهما فاحبتهما و احب من يحبهما. قال هذا حدیث حسن غریب.

ترجمه: حدیث چنان است که اسمه گوید شبی نزد پیغمبر رفتم کاری داشتم پس پیغمبر صلی الله علیه و آله بیرون آمد و با خود چیزی داشت که نمی‌دانستم چون از حاجت خود فارغ شدم، گفت: این چیست که با خود داری؟ نمودار کرد او را دیدم حسن و حسين عليهما السلام را. در ورك خود داشت. آنگاه فرمود: این دو پسران منند و پسران دختر منند. بارالها دوست دارم ایشان را، پس تو هم دوست دار ایشان را، و دوست دار کسی که دوستدارد ایشان را.

و همین حدیث را نسائی که احمد بن شعیب صاحب صحیح باشد در کتاب خصایص نیز مستند روایت کرده.

حدیث سوم:

هم ترمذی در صحیح خود آورده از یوسف بن ابراهیم آنکه سمع انس بن مالک یقول: سئل رسول الله صلی الله علیه و سلم ای اهل بیتک احبت الیک قال الحسن و الحسين و کان يقول لفاطمة ادعی ابینی فیشتمها و یضمّهمما الیه. قال هذا حدیث حسن غریب من هذا الوجه من حدیث انس.

خلاصه آن که انس می‌گوید: از پیغمبر صلی الله علیه و آله سؤال کردند کدام یک از اهلبیت تو محبوب ترند بسوی تو. فرمود: حسن و حسين و رسم آن جناب چنان بود که بفاطمه می‌فرمود: بخوان پسران مرا. چون می‌آمدند، حسین آنها را در بر می‌گرفت و می‌بوئید ایشان را.

حدیث چهارم:

ابن حجر متاخر مکی که صاحب صواعق است در منح مکیه در شرح این بیت که بوصیری گفته:

كنت تؤويهما اليك كما

آورده وجاء من طرق صبح بعضها ابنای الحسن و الحسين سید شباب اهل الجنة و

ابوهنا خير منها. خلاصه اين سخن پيارسي چنانست که از چند طريق که پاره آنها صحیح است روایت شده که پیغمبر فرموده: و پسر من حسن و حسین سید جوانان بیشترند و پدر آنها بهتر از آنهاست.

و در صواعق آورده اخرج ابن عساکر عن علی و ابن عمر و ابن ماجه و الحاکم عن ابن عمرو الطبرانی عن قرة و مالک بن حويرث و الحاکم ايضا عن ابن مسعود مرفوعاً ابنای هذان الحسن... الخ

حدیث پنجم :

هم در منع گوید روی البغوى و غيره سمع هرون ابنيه شبراً و شبيراً وأئى سميٰت ابني الحسن و الحسين . يعني بغوی و غیر او روایت کرده اند که رسول خدا گفت: هرون دو پسر خود را شبراً و شبيراً نام نهاد و من نام پسرانم را حسن و حسین گذاردم.

حدیث ششم :

هم ابن حجر در منع آورده و یوئیده ماصح عن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله عليه و آله یقول کل سبب و نسب ینقطع یوم القيمة الاّ سببی و نسبی و فی روایة زیادة الصہر و الحسب و کلّ بنی انشی عَصَبْتُهِمْ لَا يَبْهِمْ مَاعِدًا وَلَدْ فاطمَةُ فَانِي انا ابوهم و عَصَبْتُهِمْ .

اولی تر این که در این مقام حاصل کلام او که این حدیث را باستشهاد او آورده نقل شود. چه فوائد زائده دارد. در شرح این بیت:

سدتم الناس بالتقى و سوأكم سودته البيضاء و الصفراء

می گوید: سیادت ایشان یعنی حسین و اولادشان از طرف نسب مشهورتر از آن است که ذکر شود دلیل او آیه مباھله است بعض محققین مفسرین گفته دلیلی اقوی از این آیه برفضل فاطمه و علی و حسین نیست چه هنگام نزول این آیه بر خواند ایشان را حسین را در کش بغل گرفت و دست حسن را بدست و فاطمه از پس پشت و علی از پی او می آمد از اینجا معلوم شد که ایشان مرادند، از آیه و این که اولاد فاطمه و ذریه او را ابناء پیغمبر می نامند و نسبت داده می شوند بسوی او نسبتی نافع و حقیقی در دنیا و آخرت. و دلیل این حدیثی است که بصحت پیوسته که آن جناب خطبه کرد و فرمود چه شده جمعی را که می گویند رحم رسول خدا نافع نیست قومش را در قیامت بلکه بخدا

سوگند که رحم من متصل است در دنیا و آخرت تا آخر حدیث.

و طبرانی روایت کرده که خدای عز و جل ذریه هر نبی را در صلب خودش قرار داده

و خدای تعالی ذریه مرا در صلب علی ابن ایطالب قرار داده.

و روایت کرده غیر طبرانی از طریقی چند در بعضی زیاداتی است که چون روز

قیامت باشد مردم را به اسماء مادرها خوانند تا ستر کند خدای برایشان مگر این، یعنی

علی و ذریه او که آنها را به نام خودشان خوانند. چه نسبت ایشان صحیح است.

و ابن جوزی که این خبر را در عمل متناهیه آورده، مردود است. چه کثرت طرق اورا

به درجه حسن بلکه صحت ترقی داده و مؤید این است آنچه صحیحاً نقل شده از عمر

که گفت شنیدم از رسول خدای که گفت: هر سبب و نسبی منقطع است در روز قیامت جز

سبب و نسب من. و در روایتی زیادت صهر و حسب است همه پسران زنان را نسبت به

پدر دهنده و عصبه ایشان از جهت پدرشان است جز اولاد فاطمه که من پدر ایشان و

عصبه ایشانم. تا اینجا بود کلام ابن حجر ناصبی که شنیدی.

و این روایت صریح بود که پیغمبر پدر ایشان است و از اینجا معلوم می شود که

ایشان پسر اویند. چنانچه مدعای ما بود و به اختلاف الفاظ این خبر در کثیری از کتب

وارد است. مثل اسعاف الراغبين شیخ محمد صبان مصری و اسد الغابه، ابن اثیر، و ینابیع

المودة معاصر قسطنطینی و نورالابصار شیخ مومن شبنجی معاصر وغیر ایشان بطرق

متعدده و شهادت ابن حجر بصحت روایت عمر فضل الخطاب است و الفضل ما شهدت

بدلاعدها.

حدیث هفتم:

شیخ محمد صبان مصری که از مشایخ کبار اهل سنت است در رسالت اسعاف

الراغبين گفت:

وروی ابن عساکر و ابن منده عن فاطمة انها اتت بابنیها فقالت يا رسول الله هذان

ابنک فوراً تهمنا شيئاً شيئاً حسن فله جرئتی وجودی و اما حسین فله هیبتی و

سوددی و في روایة اما الحسن فله حلمی و هیبتی و اما الحسین فقد نحلته نجدتی

وجودی.

می گوید: ابن عساکر و ابن منده روایت کرده‌اند که فاطمه پسران خود را بحضرت

رسالت آورد و گفت: این دو پسران توانند، میراثی به ایشان بده فرمود: امام حسن پس

باو دادم مر جرئت و سماحت خود را و اما حسین پس به او دادم هیئت و بزرگی خود را.
و در روایتی آمده که اما حسن پس مر او راست حلم و هیبت من. و اما حسین پس
همانا عطا کردم به او نجدت وجود خود را.
گفتن فاطمه علیها السلام و تقریر پیغمبر هر دو حجت است.

حدیث هشتم :

عزالدین ابوالحسن علی بن الانیر الحافظ که از اعاظم حفاظ و اجله محدثین و
مورخین و محققوین این طایفه است در کتاب اسد الغابة در دو موضع روایت کرده:
عن علی ابن ابیطالب قال لما ولد الحسین سمیته حربا فجاء رسول الله صلی اللہ
علیه و آله فقال اروني ابني ما سمیتموه قلنا حربا قال بل هو حسن فلما ولد الحسین
سمیته حربا فجاء النبی فقال اروني ابني ما سمیتموه قلنا حربا قال بل هو حسین فلما
ولد الثالث سمیته حربا فجاء النبی صلی اللہ علیه و آله فقال اروني ابني ما سمیتوه
قلنا حربا قال بل هو محسن ثم قال انی سمیتهم باسماء ولد هرون شبر و شبیر و مشیر.
يعنى: علی علیه السلام گفت چون حسن متولد شد او را حرب نامیدم آنگاه پیغمبر
امد و فرمود: چه نام نهادید پسرم را گفتم: حرب فرمود بلکه او حسن است چون حسین
متولد شد، او را بحرب تسمیه کردم. آنگاه پیغمبر آمد و فرمود: چه نام گذاشتید پسر مرا؟
گفتم: حرب. فرمود: بلکه او حسین است. چون محسن متولد شد پیغمبر آمد و فرمود:
چه نام گذاشتید پسرم را. گفتم: حرب. فرمود: بلکه او محسن است. آنگاه فرمود: همانا
من ایشان را به نام پسرهای هرون که شبر و شبیر و مشیر باشد، نامیدم.
و این حدیث را محب الدین طبری در ذخایر العقبی و حسین بن محمد الدیار بکری
صاحب تاریخ خمیس نقل کرده‌اند. و دیار بکری گفته: روایت کرده این حدیث را احمد
بن حنبل و ابو حاتم الرازی

تبیه:

در اخبار شیعه وارد است که پیغمبر صلی اللہ علیه و آله بامر خدا این اسمها را
گذارد. و امیر المؤمنین علیه السلام سبقت با اسم نکرد. چنانچه در خبر تاریخ خمیس
می‌شنوی و در بعضی از اخبار موافق این خبر آمده و اول اظهرا و اصح است و اوفق

بقواعد.

و هم باید ملتفت شد که روایت ولادت محسن در حیات رسول خدا موافق روایات
ما نیست و از طرق ما تفصیلی دیگر در شهادت آن مظلوم مقصوم آمده که موقع ذکر آن
نیست.

حدیث نهم:

شیخ فاضل مورخ حسین ابن محمد دیار بکری که از اکابر علماء سنت است در
تاریخ خمیس آورده:

عن اسماء بنت عمیس قالت قبلت فاطمه بالحسن فجاء النبي صلی الله علیه و آله
فقال يا اسماء هلمی ابني فدفعته اليه فی خرقه صفراء فالقاها عنہ قائلًا الم اعهد
اليکن ان لا تلقوا مولوداً فی خرقه صفراء فلقيته^(۱) بخرقة بيضاء فاخذه فاذن فی اذنه
اليمنى و اقام فی اليسرى فقال لعلى اى شيئاً سئیت ابني قال ما كنت لا سبقك بذلك
قال و لا انا سابق ربی فهبط جبرئیل فقال يا محمد ان ربک يقرئك السلام ويقول
لك على منك بمنزلة هرون من موسى ولكن لا نبئ بعدك فسم ابنک هذا باسم ولد
هرون فقال وما كان اسم ولد هرون يا جبرئیل قال شبر فقال ص ان لسانی عربی فقال
سمه الحسن ففعل فلما كان بعد حول ولد العسین فجاء النبي و ذكرت مثل الاول
وساقت قصة التسمیه مثل الاول و ان جبرئیل امره ان یسمیه باسم ولد هرون شیر
قال له النبي مثل الاول فقال سمه حسینا.

خروجه الامام علی بن موسی الرضا.

حاصل خبر آن که اسماء گوید که من قابله ولادت امام حسن علیه السلام بودم بعد
از ولادت او پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و مرا فرمود: بیاور پسر مرا. من او را به
خدمت بردم و او در پارچه زردی بود. فرمود: مگر بشما نگفته بودم که هیچ مولودی را
در پارچه زرد نپیچید و پارچه را دور انداشت. پس او را در پارچه سفیدی پیچیدم و

۱- لفیته بالياء و التشديد كما في النسخ، فان صحت فلعله من قبيل التنظی فی نقل
المضاعف الى الناقص للتخفیف. والله اعلم منه نور الله قلبه.

پیغمبر ﷺ اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپ او گفت. و با علی خطاب کرد که چه نامیدی پسرم را. عرض کرد: من سبقت بر جنابت نمی‌گرفتم، در این کار. فرمود: منهم بر خدامیم سبقت نخواهم گرفت. جبرئیل نازل شد و سلام خدارساند و گفت: علی نسبت بتو چون هرون است نسبت بموسى. تو هم فرزند خود را به نام فرزند هرون بخوان. فرمود: نام او چه بود عرض کرد شیر. فرمود: من عربم. عرض کرد: حسن نام پگذار. پس پیغمبر چنین کرد. چون یک سال گذشت حسین متولد شد. پیغمبر صلی الله علیه و آله تشریف آورد و همان قصه سابق را باز اسماء نقل کرد و جبرئیل امر کرد که حسین نامش کند. باسم شبیر پسر هرون.

آنگاه دیار بکری گفته این حدیث را امام علی بن موسی الرضا روایت فرموده.
و در این حدیث در سه جا لفظ این اطلاق شده بر حسنین.
و این حدیث به عینه در ذخایر العقیبی مذکور است.

حدیث دهم:

شیخ عارف کامل محدث فاضل سلیمان بن خوارجه کلان الحسینی الحنفی النقشبندی القندوزی البخی الاسلامیونی المعاصر در کتاب ینایع الموده آورده و فی جمع الفوائد^(۱) عبدالله بن شداد عن ابیه:

خرج علينا رسول الله صلى الله عليه و آله في احدى صلوتى الليل و هو خامل حسناً أو حسيناً فتقىد (ص) فوضعه ثم كبر للصلوة فصلى فسجد بين ظهرائى صلوته سجدة اطالها فرفعت راسى فإذا الصبى على ظهر النبى ص و هو ساجد فرجعت الى سجودى فلما قضى الصلوة قال الناس يا رسول الله انك سجدت بين ظهرانى صلوتك سجدة اطلتها حتى ظننا انك قد حدث امراً او انه يوحى اليك قال كل ذلك لم يكن ولكن ابني ارتعلنی فكرهت ان اعجله حتى تقضي حاجته للنسائى.

۱- جمع الفوائد کتابی است مؤلف از اخبار جامع الاصول ابن الاثیر که جمع صحاح سته است و از اخبار مجمع الزواید نور الدین الهیثمی که جامع مستند احمد بن حنبل و مستند ابی یعلی الموصلى و مستند ابی بکر البزار و معاجم ثلثه طبرانی است چنانچه در اول ینایع نقل کرده (منه دام ظله).

ذکره النسائی فی باب سجدة الصلوة.

خلاصه ترجمه آن است که عبدالله بن شداد نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در نماز مغرب یا نماز عشا آمد و حسن یا حسین را بر دوش داشت و مهیای نماز شد او را بر زمین گذارد آنگاه تکبیر نماز بست و نماز کرد و سُجده طولانی در اثنای نماز آورد چندان که من سر بلند کردم دیدم که آن طفل بر دوش پیغمبر است اعاده سجود کردم چون نماز تمام شد مردم بعرض رساندند یا رسول الله سجدة طولانی فرمودی تا به حدی که در گمان ما افتاد که امری دست داد یا این که وحی نازل شد فرمود هیچیک از این‌ها نبود، ولی پسر من مرا راحله قرار داد و نخواستم و مکروه شمردم که پیشی گیرم بر او تا آسوده و فارغ شود.

این خبر از نسائی است که در باب سجده صلوة آورده و این بنده خود این خبر را در نفس صحیح نسائی بعد از نقل از ینابیع یافته‌ام.

بالجمله اخبار از این قبیل در کتب احادیث اهل سنت زیاد است و در مطاوی ابواب مؤلفات ایشان خارج از حد تعداد و همین قدر که عشره کامله است از برای منصف بصیر کافی است.

اُشاره

مشهور بین علماء امامیه رضوان الله علیهم این است که کسی که مادرش از بنی هاشم باشد و پدرش نباشد مستحق خمس نیست. و مذهب سید مرتضی رضی الله عنه استحقاق است. و بعض متاخرین مثل صاحب حدائق شیخ یوسف بحرانی رحمه الله تبعیت آن جناب کرده و نزاع را مبنی بر این فقره نموده‌اند که پسر دختر را پسر می‌گویند یا نه.

و انصاف این است که انکار مبنی بر این نیست. بلکه مستند مشهور مرسله حماد است که از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده صریحاً که انتساب از طرف مادر به هاشم موجب اخذ خمس و حرمت صدقه نمی‌شود.

قال علیه السلام فاما من کانت امّه من بنی هاشم و أبوه من سایر قریش فان الصدقة تحلّ له وليس له من الخمس شيئاً.

و ضعف به ارسال قادر در احتجاج نیست چه حماد از اصحاب اجماع است اخبار

او جمیعاً صحیح‌اند. چنانچه در رساله مفرده بحمدالله با بیانی وافی بر وجهی تقریر کرده‌ایم که محل شیوه منصفی نخواهد شد، با این‌که متن روایت بنفسه شاهد بر صدق است رجوع کن به باب خمس و غنایم، از اصول کافی و سراپای حدیث را درست تأمل نما اگر انس به لسان ائمه و تتبع در اخبار داشته باشی مطمئن به صدور می‌شود.

علاوه بر این که شهرت استنادیه محققه جبر هر نوع از ضعف و رفع هر قسم از عیب می‌کند و در سایر اخبار بسیاری لفظ هاشمی آمده و ظاهر نسبت مثل لفظ قبیله و عشیره آنست که از جانب پدر باشد نه از جانب مادر اگر چه به حسب وضع لغت اعم است چه یای نسبت در جمیع این مراتب و غیر این‌ها مثل نسبت به صنعت و بیلد و به مذهب یکسان است و اختلافی در وضع او نیست و همچنین ماده نسبت فرقی ندارد و حمل اخبار قطعیة الصدور واردہ در افتخار ائمہ علیهم السلام به ولادت از رسول خدا و یا این‌که ابناء اویند بر مجاز و استعاره منافق مقام فضل واقعی و شرف نفس الامری است بلکه متامل در اخبار کثیره واردہ در این باب و بر استعمالات غیر معتمده بر قرینه قطع می‌نماید که نزاع بین ائمه و بنی عباس در اطلاق حقیقی بوده که آنها یا الجاجاً و عناداً یا از روی التفات به انصراف و غفلت از معنی حقیقی در این باب خصوصت می‌کرددن و القاء شبھه در اذهان عوام می‌نمودند و حدیثی که در ذیل آیه دویم مذکور شد شاهد صدق این مدعی است از این جهت است که شیخ محقق فقیه محمد بن ادریس حلی رحمه الله در کتاب سرایر در باب مواریث دعوی اجماع نموده بر حقیقت بودن ابن در ابن بنت و سید رضی الله عنہ در کلام مفصلی که از آن جانب نقل شده حکایت عدم خلاف فرموده و از شیخ طایفه قده حکایت اجماع امت شده و دلیل مخالفین منحصر است در این بیت که شاعر گفت:

بنونا بنوا بنائنا و بناتنا

بنوهنَّ ابناء الرجال الا باعد

و این کلام اولاً مجهول القائل است و معلوم نیست در چه طبقه گفته شده از کجا شاعری در عهد بنی امیه و بنی عباس به جهت تقریب به ایشان وضع نکرده باشد. چنانچه قصص کثیره از این قبیل است بلکه اگر حکایات منقوله از خلف احمر و حماد راویه و اصمی و غیر ایشان را در جعل اشعار و نسبت بقد ما که در کتب ادب مثبت است به بینی ابداً از اینگونه اشعار توهمند شهادت بر مدعی نمی‌کنی.

و ثانیاً آنچه بنظر این بنده می‌رسد آنست که معنی شعر نه اخبار به مطلبی است لغوی

چه این بیرون غرض شعر است بلکه بعض نحاة و لغویین و ادباء به جهت تسهیل حفظ گاهی لغتی را بنظم می‌آرند بلکه مقصود آنست که در وقت احتیاج کسی که بکار ما می‌رسد و دردی از ما دوا می‌کند پسران پسران مایند که پسران مایند اما پسران دختران بمنزله دورانند و با پدران خود همراهی می‌کنند نه غرض این است که صدق ابناء بر ابناء بنات را نفی کند و این معنی بر لبیب نکته شناس روشن است.

و تفصیل این مبحث خارج از وظیفه این مختصر است و این جمله هم به جهت اشاره و تنبیه که بعض ناظرین بی‌بهره نمانند مرقوم افتاد و الله المعین الموفق.

السلام عليك يابن أمير المؤمنين

﴿ سلام بر تو باد ای پسر فرمانفرمای تمامی اهل ایمان. ﴾

در شرح این کلمه مبارکه در دو موضع باید تکلم کرد موضع اول در لفظ امیرالمؤمنین است اما امیر فعلی است از امر مهموز الفاء و مصدر او امارت و امر است و معنی او فرمانفرماست و این واضح است ولی جهت تعریض این فقره اشاره باشکالی است معروف متعلق به این کلمه در حدیث منقول در علل و معانی الاخبار که حضرت کاظم علیه الصلوٰة والسلام در جواب کسی که سؤال کرد ازو وجه تسمیه آن جناب را با امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: لانه یمیرهم بالعلم یعنی به جهت این که اطعام علم می‌کند اهل ایمان را. و بظاهر این خبر دلالت می‌کند بر این که اشتقاد امیر از ماریمیر است. چنانچه جماعتی تصريح به این کرده‌اند. لهذا در صدد توجیه و تأویل برآمدند و چند وجه در او ذکر شده است.

اول:

این که این کلمه مشتمل بر قلب مکانی است یعنی عین الفعل را نقل بمكان فاء الفعل و بعد از آن اشتقاد این لفظ نمودند و این وجه بغايت ضعیف و سخیف است چه مار آجوف است و امر مهموز و اگر قلب هم شود با این که خود قلب خلاف قاعده و منافی اصل است باید یمیز شود و صفت مشبهه اویمیر است، مگر آن که موجه ملتزم شود، بعد از نقل بقلب یا بهمזה اعتباطا و علی خلاف القياس تا مصدق حقیقی زاد فی الطنبور نعمه شود.

وجه ثانی:

این که این کلمه بر سبیل حکایت است چون آن جناب متکفل رسانیدن میره و طعام اهل ایمان شد، فرمود: انا امیر المؤمنین. و همین جمله اسم مبارک شد چنان که در تابط شرائفة اند و این وجه اگرچه فی الجمله اقربست از اول، ولی آنهم ضعیف است چه اگر جمله را اسم چیزی قرار دهنده تغییر در اعراب نمی‌دهند و عله‌ذا باید لفظ امیر همیشه بضم باشد. حتی در حال نصب و جر و اعرابات مختلفه در او داخل نشود. چه فعل است و جزء کلام و این هم بالضرورة فاسد و مختلف است و در هر دو وجه اشکالی مشترک است که معلوم از اخبار متکاثره متواتره آن است که لفظ امیر در آن جناب ماخوذ از امر است آنجا که فرمودند: سلّموا على علیٰ بامرة المؤمنین و این حدیث در طریق شیعه متواتر است و در صحاح اهل سنت منقول و مسلم و در کتب کلامیه غالباً قدح در سندش نکرده‌اند. لهذا احتمال اشتقاد از مار باطل است و ظهور روایت هم چنانچه من بعد بیان می‌کنم منوع است.

وجه سوم:

آنچه اوّلاً بنظر این بنده رسیده و شیخ فخر الدین بن طریح در مجمع البحرين در ماده امر اجمالي از او را از بعض افاضل نقل کرده و از علامه مجلسی علیه الرحمه نیز حکایت اختیار او شده و نعم الوفاق.

و بیان او بتقریبی که بنظر قاصر رسیده چنانست که چون امیر المؤمنین علیه‌السلام بمقتضای آن که باب مدینه علوم است و صاحب اعلای مراتب ولایت که ریاست بر عame قلوب و نفوس باشد و جمیع ارواح ملکوتیه و ملائکه کرّوبیه و عقول مجرده و نفوس مفارقه عند من یقول بها به فضل او اعتراف و از بحر او اغتراف می‌کنند کما قلت: من علمه علم العقول و نورها و البحر اصل العارض المتهلل

لمؤلفه ایضاً:

عاجز چوکان عزمش از عناصر تا عقول

بنده فرمان حکمیش از ملایک تا دواب

و چون جمیع اهل عالم از صدر تا ساق یعنی از مرتبه عقول که سلسله بدويه نظام جملی عالم است و قاعده مخروط نور و سیه قوس وجود تا مرتبه هیولی که عجوزه

شوهاء و مبدء سلسله عوديه و قاعده مخروط ظلمت است، هر چه هست و در هر مقام است چه بسان نطقی و چه بسان استعدادی بوجهی ايمان آورده‌اند. چنانچه كريمه و ان من شنی الا يسبع بحمده^(۱) شاهد عدل و گواه اين عموم و اين دعوي است، و چون چنین است بقدر ايمان لابد باید معرفت و علم داشته باشند، عليهذا همه در همه مراتب از علم او مستمدند، واز فيض او مستفيض چرا که آينه سراپا نمای حقیقت محمدیه است، بلکه به حکم آیه مباھله عین نفس مقدس او است، بلکه در اخبار عامیه وارد شده «علی روحی التي بين جنبي» و نورش نور او، و شجره‌اش شجرة او است، و سند علوم همه خلائق مبتنی بعلم حضرت رسالت است، که او تلمیذ خاص و شاگرد ظاهر الاختصاص احادیث است، که به حکم «علمه شدید القوى»^(۲) در مدرس قرب الهی علوم اولین و آخرین به او تعلیم شده، و این مقدمه که بمنزلة صغراي قیاس است چون معلوم شد، می‌گوئیم از مقررات عرفیه و مسلمات عادیه آن است که هر که کفالت رزق طایفه‌ای کند، واز هر جهت ایصال وجوه معاش ایشان را در عهده گرفته باشد، البته آن کس امیر و این طایفه مأمورند، و مشعر به این است قضیه معروفة «الإنسان عبید الإحسان» و این قضیه بمنزلة کبری است، واز ضم این دو، قیاسی به این صورت پیدا شد که علی یمیرالمؤمنین وكل من یمیر قوماً فهو امیرهم، نتیجه داد که علی امیرالمؤمنین، و هو المطلوب.

و شاید از مؤیدات این تأویل باشد حدیثی که در کیفیت ولادت امیرالمؤمنین علیه السلام وارد است، که بعد از ولادت آن حضرت چون پیغمبر به سرای ابوطالب در آمد، و علی علیه السلام آن حضرت را بدید در اهتزاز شد، و بر روی رسول خدای بخندید و گفت: «السلام عليك يا رسول الله» از آن پس این آیه مبارک تلاوت کرد «قد افلح المؤمنون الذين هم في صلاتهم خاشعون»^(۳) رسول خدا فرمود: «قد افلحوا بک، انت والله امیرهم تمیرهم من علومک، و انت والله دلیلهم، و بک یهتدون».

چه ظاهر آن است که تمیرهم تفریع «برانت امیرهم» شده، و امارت علت است از برای جلب رزق علوم برای مؤمنین، بالجمله در این تعلیل امام علیه السلام رعایت جناس، ایهام اشتقاء فرموده، چنانچه در کریمه «قال اني لعملکم من القالين»^(۴) اتفاق

۱- (اسراء ۴۴) (النجم ۵)
۲- (شعراء ۱۶۸).

۳- (مومنون ۱ و ۲)

افتاده.

و میره در اصل چنانچه در (صحاح) است به معنی طعام است، و ماریمیر به معنی تحصیل کردن و جلب نمودن او است، و در (قاموس) خود میره به معنی جلب طعام ذکر شده، و این بعید است، و اشتباه او در امثال این وافر است، و بهر صورت «لانه یمیرهم العلوم» معنیش این است که چون علی عليه السلام جلب رزق و طعام از سنج علم از برای مؤمنی می‌کرد امیر المؤمنین شد، و اطلاق طعام بر علم در این حدیث مناسب است، با خبر مروی در (کافی) در تفسیر «فلینظر الانسان الى طعامه»^(۱).

از باقر علوم النبین علیه السلام که فرمود: «علمه الذي تأخذ عنن يأخذها» وبالجمله این طریق استدلال اینی که استدلال از معلول بر علت است درست آید چه جلب میره و کفایت رزق که لازمه امارت است دلیل بر تحقق ملزم گرفته شده است، و پر ظاهر است که اختصاص به علم در این حدیث بجهت شرافت او است، و بجهت تعیین امارت آن جناب در عوالم کلیه وجود است، و هیچ منافات با آن ندارد که جلب رزق ظاهری هم بکند، و بیرکت او آسمان به بارد بزمیں، و زمین بروید، و خلق منتفع و مرتفق شوند که «لو لاه لساخت الأرض باهلهما» والله اعلم بالصواب.

بالجمله علی از روز الست بر کلیه موجودات امیر المؤمنین است در همه جا حتی لوح محفوظ چنانچه اشاره به این تعیین در طریق اهل سنت و جماعت نیز شده. سید علی همدانی در کتاب (مودة القربی) گوید که پیغمبر صلی الله علیه وآلہ فرمود: ولو علم الناس متى سمی علی امیر المؤمنین ما انکروا فضلہ۔ و هم در آن کتاب از ابوهیره حدیث کرده که پیغمبر فرمود که خدای گفت در روز الست: الست بربکم؟ ارواح گفتند: چرا، فرمود: «انا ربکم و محمد نبیکم و علی امیرکم».

و در کتاب «یقین» از کتاب عثمان بن احمد السماک آورده که رسول خدا فرمود: «فی اللوح المحفوظ تحت العرش علی امیر المؤمنین».

بالجمله از این قبیل در فضایل آن امام بزرگوار نه چندان است که در صحیفه بگنجد یا در کتابی ضبط شود، سلام الله علیه و علی اخیه و آل و ذریته.

اما ایمان: باب افعال از امن است و حقیقت او ایمن کردن نفس است از عذاب مخالفت یا از ملکات ردیه یا ایمن کردن نبی است از خلاف رأی او چنانچه اسلام هم به همین اعتبار مأخوذه از سلامت است، و مقتضای قاعده آن است که این دو فعل متعددی به نفس باشند، ولی به تضمین معنی اذعان و اعتراف متعددی به «باء» و «لام» می‌شوند، چنانچه تصدیق و اقرار هم چنین اند، چه اشتراق همه آنها مؤدی بتعدي است.

و محقق نراقی رحمه الله در (معراج السعاده) اقسام ایمان را چهار قرار داده اصطلاح فرموده به قشر، و قشر قشر، و لب و لب، و مقتضای تبع تام در موارد اطلاقات کتاب و سنت آن است که یک مرتبه دیگر بر قشر و لب بیفزايند، و اقسام راشش قرار بدهند.
اول - وجود لفظی صرف است، و آن همان اقرار لسانی است، اگر چند در قلب ابدأ راه نیابد، و جز کفر در باطن مضمر نباشد، و فایده این همان حفظ مال و جان و طهارة صوری است، و این مرتبه مسمی به نفاق است و به اصطلاح مقدم قشر قشر قشر است.
دوم - عبارت از اعتقاد فی الجملة به توحید و نبوت است با انکار شروط که قصور در مقام ولایت باشد، و این در فائده و بی‌فایدگی با اول شریک است و اگر ثوابی برای اعتقاد آنها باشد بموجب اخبار ما راجع بقائلین به ولایت است که شیعه ائمه اثنی عشر باشند، و این مرتبه به اصطلاح مذکور قشر قشر است.

سوم - اعتقاد به اصول خمسه است بر طبق مذهب امامیه اگر چند مقررین به عمل صالح نباشد چون عموم فساق شیعه، از برای این مرتبه در موت و حیات و دنیا و آخرت شؤون و مراتبی است، مثل اینکه سورش^(۱) شفاء است، وقضاء حاجتش از جمیع مستحبات افضل و زیارت و عیادات و اعانت او مستحب، و غیبتیش حرام و حفظ حیاتش واجب و اکرام می‌شیش به نماز و کفن و دفن بالضرورة واجب و استغفار برای او بعد از موت مندوب و مستحسن است، و احکام کثیره از واجبات و مستحبات و محرمات و مکروهات متعلق به اوست، ونجات برای او ثابت است عقلاء و نقلاء کتاباً و سنته واجماعاً و عقاب بر معاصی او موجب خلود نخواهد شد و اگر بر بعض معاصی در کتاب و سنت وعده خلود باشد ماؤل بطول بقا و امتداد مکث است و این مرتبه در آن اصطلاح قشر^(۲) است.

۱- بیرون کردن و در آوردن.
۲- پوست.

چهارم - همین مرتبه است با عمل صالح که تقوی باشد از معا�ی و مواظیبت بر واجبات مثل عالم زهاد و عباد و عدول از عوام اهل ایمان و مرتبه این‌ها بالاتر از سابق است چه هیچ عذاب ندارند و اختلافاتشان بیشتر و بواسطه سلامت اعتقاد و صلاح عمل نوری در قلب آنها پیدا می‌شود که فی الجمله بصیرتی در اسرار باطنیه شاید بیابند و بروز این‌ها روشتر و احاطه به مقامات عالیه بیشتر دارند و این مرتبه را به اصطلاح مذکور لب می‌نامند.

پنجم - همین مرتبه است باعلم کامل که موجب انشراح صدر و نورانیت ضمیر شود و فضل این‌ها بر آن طایفه مثل قمر است، بر سایر نجوم بلکه مثل فضل پیغمبر است بر سایر امت و این مقام در اصطلاح مشارالیه لب لب است.

ششم - همین مرتبه است باضافه یقین قلم این‌جا رسید سر بشکست و این مقام اولیا و صد یقین است و نتیجه این رسوخ کمالات نفسانیه است در قلب از رضا و توکل و اقبال بطاعت و خلع ریقه علایق و نضو جلباب هوای خلائق و وحدت هم و عکوف همت بر حضرت احادیث جل جناب قدسه و این همه مراتب دارد و مقول به تشکیک است. لمؤفه:

ان النجوم فی ارتفاع قدرها لیس سهایها فی السنا کبدرها^(۱)

و اسم این مرتبه در اصطلاح مذکور لب لب می‌شود.

و در کافی است که حضرت صادق علیه السلام بجا بر جعفری فرمود: مَا مِنْ شَيْءٍ أَعْزَى مِنْ الْيَقِينِ^(۲) و حضرت رضا به علی بن الحسن الوشا فرمود: مَا قُسِّمَ فِي النَّاسِ شَيْءٌ أَقْلَى مِنْ الْيَقِينِ و در روایت یونس بن عبدالرحمن از آن جناب است که فرمود: الْيَقِينُ التَّوْكِلُ عَلَى اللَّهِ وَالتَّسْلِيمُ لِلَّهِ وَالرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ وَالتَّقْوِيَّةُ إِلَى اللَّهِ.

و اخبار درین باب بسیار وارد است و این قدر که متعرض شدم از بیان اجمال آن بود که بدست آمده بود و از برای چهار مرتبه آخر می‌شود و مراتبی قرار داد و حکم هر یک را از اخبار اهل بیت طهارت استفاده کرد و امارت جمیع ارباب این مراتب با آن جناب است. یعنی هر کس پا در دایره رسالت محمدیه گذاشت باید طوق اطاعت علیه السلام در کردن بیفکند. یعنی اگر منافق هم باشد باید فرمان او را بظاهر بشنو و

۱- ستارگان اگر چه بلند مرتبه‌اند اما رتبه ستاره سها در روشنائی به بدر نمی‌رسد.

۲- در بین مردم چیزی کمتر از یقین تقسیم نشده.

متابعه امر او کند به حکم این که فرموده من کنت مولاه فهذا علی مولاه. پس هر کس هر قدر به ولایت پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه ملتزم شده و تن زیر بار او داده همان قدر باید ملتزم به ولایت و ریاست این جناب باشد.

موضع دوم:

در اثبات این که امیرالمؤمنین لقب خاص الهی علی علیه السلام بوده و دیگران خود را بی استحقاق به این لقب ملقب داشتند و غصب این نام کردند.

بدان که متفق علیه علماء امامیه ضاعف الله اقتدارها است که این لقب خاص آن جناب است. و از زمان حضرت رسالت این مرتبه برای آن جناب ثابت بوده و اخبار از طرق ائمه معصومین علیهم السلام بی شمار است و اهل سنت را گمان آنست که دونفر از سابقین و سایر خلفا در آن لقب شریک بوده‌اند، بلکه از اولیات ثانی شعره‌اند و گفته‌اند اول کسی که بامیرالمؤمنین ملقب شد عمر بود، ولی در اخبار صحاح و معتبره خود ایشان آنقدر حدیث روایت شده به این مضمون که در عرش و در بیهشت و در محشر و در لسان جبرئیل و ملانکه و پیغمبر و مؤمنین و احبار یهود و آفتاب و ذوالفقار و سباع و منافقین حتی عمر، لقب علی علیه السلام بوده که نمی‌توان شماره کرد بلکه در بعضی تصریح دارد که سابق و لا حقاً احدی را استحقاق این لقب نبوده، و از اکابر صحابه مثل حذیفه و ابوذر این مطلب نقل شده و مذهب ایشان این است که قول صحابی حجت است به حکم این که روایت کرده‌اند: اصحابی کالتجوں بایهم اقتدیتم اهتدیتم^(۱) و چون در مسائل محل اختلاف البته بقول اهل خلاف تمسک کردن اولی و اوقع است ما درین مختصر حدیثی چند از طرق آنها روایت می‌کنیم.

و سید اجل ازهد اورع اقدس ابوالقاسم رضی‌الدین علی بن طاوس الحسینی رضی‌الله عنہ و ارضاه درین مستله کتابی نوشته که جمیع اخبار آن کتاب را از کتب معتبره و طرق معتمده آنها روایت فرموده و اگر بعض اخبار از علماء شیعه باشد آنها از علماء اهل سنت روایت کرده‌اند و دویست و بیست حدیث باسانید مختلفه متعدده در آن کتاب نقل فرموده و خود اعتراف فرموده به این که استقصاء جمیع اخبار نفرموده و

۱- اصحاب من همچون ستار گانند از هر کدامشان پیروی کنید هدایت می‌شوید.

چنین است. چه این بنده غیر از آن احادیث اخباری بسیار از طریقه عامه دیده‌ام ولی در این مقام محض تیمن و تبرک ده حدیث از آن کتاب مبارک بحذف اسانید درین مختصر انتخاب کرده، به جهت تنویر قلوب اخوان و روشنی چشم اهل ایمان می‌نویسم.

حدیث اول:

در شهادت خدای تعالی به ثبوت این لقب شریف برای علی علیه السلام.
ابوالفتح محمد بن علی الکاتب الاصفهانی النطزی^(۱) در کتاب خصایص سند بابن عباس می‌رساند که چون خدای تعالی آدم را آفرید و دمید در او از روح خود عطسه کرد. خدای الهاشم کرد که بگوید الحمد لله رب العالمین. آنگاه خدای بد او فرمود: یرحمک ربک آنگاه چون سجده کردند ملائکه برای او بخود بالید و گفت: ای پروردگارا یا خلقی آفریدی که محبوب تر از من باشد بسوی تو. جوابی نشنید. ثانیاً سؤال کرد. هم جوابی نشنید. ثالثاً سؤال کرد و خدای عز و جل گفت: بلی. و اگر ایشان نبودند ترا نمی‌آفریدم گفت: خدایا بمناسبت ایشان را بمن. خدای تعالی وحی رساند بملائکه حجب که بردارید حجابها را چون رفع حجب کردند. ناگاه آدم پنج شیع دید که در جلو عرشند. گفت: خدایا اینان کیانند؟ خدای گفت: ای آدم این محمد نبی من است و این علی امیر المؤمنین که پسر عم پیغمبر من و وصی اوست و این فاطمه دختر پیغمبر من است و این حسن و حسین است که پسران علی و فرزندان پیغمبر منند. آنگاه فرمود: ای آدم این‌ها اولاد تویند. آدم فرحنگ شد و چون ترک اولی کرد، گفت یا رب اسئلک بمحمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین لما غرفت لی. و خدای بیامزید او را بواسطه این کار. و این است که خدای فرماید: فتلقی آدم من ربک کلمات فتاب علیه^(۲)، و چون بزمین هبوط کرد، انکشتی صیاغت کرد و نقش کرد بر او رسول الله

۱- نظر بنون و طاء مهمله و نون وزای، بلوک معروفی است مایین اصفهان و کاشان که در سابق ایام از توابع اصفهان محسوب میشد و جمعی تصریح به انتساب او به این بلد کرده‌اند و از عجائب زمان آنکه یکتن از مدعیان فضل و هنر را دیدم که خود را در فن حدیث و ادب و رجال ممتاز می‌دانست با اینهمه اصرار داشت که لفظ، نظری به نون مضمومه و ظاء معجمه و یا مثناء و راء مهلمه است و هیچ شبہ نداشت تا چه رسید به حجتی و دلیلی، والی الله المشتكی (منه زید فضل).

۲- سوره بقره آیه ۲۵

امیرالمؤمنین و آدم را ابو محمد کنیه می‌کنند.

حدیث دوم:

شهادت رسول خدای صلی الله علیه و آله:

ابن مردویه بسند بانس بن مالک می‌رساند که حضرت رسالت مآب در خانه‌ام حبیبه دختر ابوسفیان تشریف داشت با ام حبیبه. فرمود: کناری برو که مرا حاجتی است، آنگاه آب و ضو خواست و نیکو وضو ساخت. آنگاه فرمود: اوّل کسی که از این در درآید امیرمؤمنان است و سید عرب و بهترین اوصیا. و اولای ناس به ناس. انس گفت: من می‌گفتم: اللهم اجعله رجلاً من الانصار. پس علی علیه السلام داخل شد و راه می‌رفت تا در کنار رسول خدای جای گرفت. رسول خدای بدست مبارک روی خود را مسح فرمود. آنگاه روی علی ابن ابیطالب علیهم السلام را مسح فرمود. علی عرض کرد: یا رسول الله چه شده است. آن جناب فرمود همانا تو تبلیغ می‌کنی رسالت مرا بعد از من و روایت می‌نمائی از من و می‌شناونی بمقدم صوت مرا، و تعلیم می‌کنی خلق را از قران آنچه ندانند.

و این روایت را به طرق متعدد، نقل کرده‌اند.

حدیث سوم: شهادت جبریل

هم حافظ ابن مردویه که ملقب به ملک الحفاظ و طراز المحدثین است در کتاب مناقب سند بابن عباس می‌رساند که جناب رسالت مآب در صحن خانه تشریف داشت و سر مبارک در دامن دحیة بن خلیفه کلبی گذاشته بود. علی علیه السلام داخل شد و فرمود چگونه است حال رسول خدا. دحیه گفت به خوشی است. آنگاه عرض کرد: به آن جناب که هر آینه من ترا دوست می‌دارم و مر تو را مدحتی است که من زفاف می‌کنم او را بسوی تو. انت امیرالمؤمنین و قائد الغرّ المحجلین. یعنی توئی امیرالمؤمنان و کشندۀ بزرگان اهل ایمان بسوی هدایت و بهشت و توئی سید اولاد آدم. ما عدای پیغمبران^(۱) و رسولان و لوای حمد در دست تو است روز قیامت. و فرستاده می‌شوی تو

۱- استثنای رسولان به اعتبار وجود پیغمبر آخر الزمان است نه به ملاحظه نوع، چنانچه ضرورت مذهب شیعه برفضیلت آن جناب است از ایشان، (منه).

و شیعیانت با محمد و حزب‌ش بسوی بهشت فرستادنی چنانچه داماد بحجله میرود. همانا نجات یافته هر که تولای تو دارد، و خاسر شده هر که دل از مهر تو خالی کرده و دوستان محمد دوستان تو آند و دشمنان محمد تو آند دشمنان هرگز شفاعت محمد ایشان را نائل نخواهد شد. نزدیک من بیا ای صفوت خداوند. چون نزدیک شد سر پیغمبر را گرفت و در کنار علی علیه السلام گذاشت. پیغمبر فرمود: این همه‌مه چیست؟ خبر را معروض داشت، فرمود: جبرئیل بود که تسمیه کرد ترا به آنچه خدا تسمیه کرده.

و این حدیث را به اختلاف سابق و لاحق و تفاوت در کتاب یقین سید رضی الله عنہ به طرق متعدد روایت نموده.

حدیث چهارم: شهادت آفتاب.

اخطب خطباء خوارزم موفق‌الدین بن احمد المکی الخوارزمی که شیخ المحدثین محمد بن نجبار در تذییل تاریخ خطیب به نقل سید رضی الله عنہ وی را به فقه و فضل و ادب و شعر و بلاغت برستوده و از تلامذه^(۱) زمخشri بوده در کتاب مناقب سند به امام حسن عسکری علیه السلام می‌رساند که آن جناب از آباء طاهرين خود پدر بر پدر روایت می‌فرماید تا حضرت رسول صلی الله علیه و آله که آن جناب به علی علیه السلام فرمود: يا اباالحسن تکلم نما با آفتاب که او با تو تکلم خواهد کرد علی گفت: السلام عليك ايها العبد المطیع لله. آفتاب گفت و عليك السلام يا امير المؤمنین و امام المتقین و قائد الفراعن. يا على تو و شیعه تو در بیشتد. يا على اول کسی که سر از زمین بر می‌دارد محمد است، بعد تو. و اول کسی که زنده می‌شود محمد است، بعد تو. و اول کسی که پوشیده می‌شود محمد است، بعد تو. پس علی علیه السلام بر روی زمین افتاد سجدۀ کنان و اشک از دیدگانش فرو می‌ریخت آنگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله بروی وی افتاد و فرمود: ای برادر من و حبیب من سر بلند کن که بدرستی خدای می‌باهاست کرده اهل هفت آسمان را.

۱- و از اینجا معلوم می‌شود توغل فضل بن روزبهان در جهل، حتی به حال علمای خودشان، چه در جانی در مقام انکار فضائل امیر المؤمنین می‌گوید: این خوارزمی مجھول است و کسی او را نمی‌شناسد و اخبارش بی مأخذ است، وبعد از شهادت ابن النجاشی حال فضل بی فضل معلوم می‌شود، و تفضیل حال او در عبقات مذکور است (منه دام مجده العالی)

مخفی نماند که علماء اهل سنت اتفاق کرده‌اند بر جلالت و بزرگی و علم و تقوی و صلاح و شرافت و فضیلت ائمه اثناعشر علیهم السلام و احدی از مسلمین در این معنی خلاف نکرده واحدی از این طایفه تأمل در اخبار فضائلی که از ایشان نقل شده ننموده و شباهه نکرده.

حدیث پنجم: شهادت ذوالفقار:

محمد بن جریر الطبری که از اکابر عظمای علمای اهل سنت است و بعد از نقل این حدیث انشاء الله اشارتی مختصر به فضائل او خواهی کرد سند با ابن عباس می‌رساند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده خدای تبارک و تعالی ذوالفقار را بمن عطا کرد و فرمود: ای محمد بگیر او را و عطا کن او را بهترین اهل زمین من گفت: کیست آنکس ای پروردگار؟ حق سُبحانه و تعالی گفت: او خلیفه من در زمین علی ابن ابی طالب است. و بدروستی که ذوالفقار با علی علیه السلام تکلم می‌کرد و حدیث می‌کرد تا این که روزی علی علیه السلام خواست بشکند ذوالفقار را فقال مه نیا امیرالمؤمنین، آرام باش ای امیرالمؤمنین. که همانا من مأمورم و در اجل این مشرک تأخیری باقی مانده بود. سید رضی الله عنہ بعد از نقل این حدیث می‌فرماید ممکن است در حدیث سقطی باشد بعد از این کلمه که هم یوما بکسره و این عبارت واقع باشد و قد ضرب به مشرکا فلم یقتله و چنین است که فرموده چه ذیل حدیث شاهد است.

تنبیه:

ابو جعفر محمد بن جریر الطبری از مشترکات است و هر دو از اهل طبرستان هستند ولی یکی که جدّ او رستم است او امامی است و از اجله علماء شیعه است و صاحب کتاب مسترشد و دلایل است و نجاشی و علامه و سایر مشایخ رجال از متاخرین تصریح و تنصیص بوثاقت و جلالت و کثرت علم او فرموده‌اند و نجاشی بواسطه سید جلیل بزرگوار حسن بن حمزه الطبری که در سنّه سیصد و پنجاه و شش بیگداد قدم و فرموده از او روایت می‌کند و علی الظاهر از علماء مأة رابعه می‌شود. و دیگری محمد بن جریر بن کثیر بن غالب چنانچه سید شهید سعید رضی الله عنہ در کتاب مجالس از تهذیب نووی نقل فرموده و استاد اعظم آقای بهبهانی قدس سره در

تعليقه او را محمد بن جریر بن غالب خوانده و از این قبیل در اختلاف نسبت بجد و پدر در کتب رجالیه بیرون حد احصا است. ولی در معالم العلماء ابن شهر آشوب روح الله رمسه او را محمد بن جریر بن یزید گفته. و این اختلاف خالی از غرابت نیست ولی در صورت معارضه قول ابن شهر آشوب بر نووی مقدم است چه جلالت او در علم صد پایه فزونتر است از نووی و احتمال این که چون نووی با محمد بن جریر متعدد المذهب است، و اهتمام هر طایفه در معرفت حال اهل مذهب خود بیش از سایرین است مدفوع است به این که شیخ اعظم محمد بن شهر آشوب عصرش به محمد بن جریر اقرب و هر دو از اهل طبرستان‌اند پس معرفت آن جناب به حال او ناچار بیشتر است و رعایت تقدیم قول او لازم بعد از نوشتمن این کلام بر کلام این خلکان واقف شدم که او هم جدّ او را یزید ذکر کرده ولی بعد یزید را خالد قرار داده و گفته: و قبیل یزید بن کثیر بن غالب علی‌هذا می‌شود که لفظ یزید از نسخه تهذیب سقط شده باشد و ممکن است که از باب نسبت بجد باشد و بهر حال این از اکابر علماء سنت است و صاحب تفسیر و تاریخ است که از ابو حامد اسفراینی نقل شده که گفته اگر کسی سفر به چین کند در طلب تفسیر محمد بن جریر کار بزرگی نکرده و از محمد بن خزیمه که او را امام الائمه خوانده‌اند نقل شده که گفته ما اعلم علی ادیم الارض اعلم منه و سید جلیل معاصر مولوی میر حامد حسین هندی قدس سره در کتاب عبقات الانوار از ذهبی و یافعی نقل کرده که او را به جبریت و امامت ستوده‌اند و هر دو شهادت داده‌اند که تفسیر و تاریخ از اوست و این خلکان در وفیات و ابن‌الائیر در کامل که مختصر تاریخ طبری است و ابن خلدون در عبر تصریح نموده‌اند به این که تاریخ از اوست و این همه اصرار از آن جهت است که علماء شیعه که از تاریخ محمد بن جریر شواهد صدق مدعای خود نقل می‌کنند آنها از روی عناد چون از انکار فضل او ممکن نیستند نفی انتساب تاریخ به او و اثبات نسبت به محمد بن جریر اول می‌نمایند و این از فرط بیخبری یا غایت بی‌دینی است نعوذ بالله من ذلک.

بالجمله این محمد بن جریر است که صاحب کتاب فضایل است و صاحب کتاب اسناد حدیث غدیر چنانچه سید جلیل مذکور در کتاب عبقات در حاشیه از اصل کتاب تذكرة الحفاظ ذهبی نقل فرموده که در ترجمه طبری گفته که چون شنید طبری که ابن ابی داود در حدیث غدیر خم تکلم کرده کتاب فضایل را تصنیف کرد و تکلم نمود بر

تصحیح حدیث غدیر.

حدیث ششم: شهادت منادی از بطنان عرش:

شیخ محدث صدر الحفاظ محمد بن یوسف القرشی الکنجی الشافعی در کتاب کفاية الطالب سند باین عباس می رساند که رسول خدا فرمود: روزی بر مردم آید که در او هیچکس سوار نیست جز ما چهار تن عباس بن عبدالطلب. عرض کرد: پدر و مادرم فدایت کیانند این چهار تن فرمود من بر براق و برادرم صالح بر ناقه که قومش نصر کردند. و عم حمزه اسد الله بر ناقه غضبای من و برادرم علی ابن ابیطالب بر ناقه از ناقه های بهشتی که قرین الاطراف است و بر او دو حلہ سبز است از کسوت رحمانی و بر سر علی تاجی است از نور که مر آن تاج را هفتاد رکن است که بر هر رکنی یکدانه یاقوت سرخی است که می درخشد برای سوار از مسافت سه روزه راه و در دست اوست لوای حمد ندا می کند لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدُ رَسُولُ اللَّهِ خلائق می گویند کیست این ملک مقربی است یا نبی مرسلي یا حامل عرش است آنگاه منادی از بطن عرش ندا می کند که نه ملک مقرب است و نه نبی مرسل و نه حامل عرش هذا علی ابن ابیطالب وصی رسول رب العالمین و امیر المؤمنین و قائد الغر المحبجلین الى جنات النعيم. و این خبر نیز به طرق متعدده مذکور است.

حدیث هفتم: شهادت ابوذر رضی الله عنہ:

ابن مردویه از داود بن ابی عوف روایت کرده که معاویة بن ثعلبة الليثی با من گفت خبر ندهم تو را بحدیثی که شبهه ای در او نیست گفتم چرا. گفت: مريض شد ابوذر و علی را وصی کرد. بعض عیادات کنندکان گفتند: کاش امیر المؤمنین عمر را وصی می کرددی. ابوذر گفت سوگند بخدای که به تحقیق وصی کردم امیر المؤمنین را که بحق و استحقاق امیر المؤمنین است. والله همانا او بهاری است که مایه آسایش است و اگر از میان شما برود بدی خواهید دید از مردم، و بدی خواهید دید از زمین. معاویه گفت: گفتم بابوذر ما می دانیم که احب صحابه نزد تو و احب ایشان است از نزد رسول خدا، گفت: بلی، کدام محبوبترند نزد تو؟ گفت: این پیر مرد مظلوم منوع از حقوقش، یعنی علی ابن ابیطالب علیه السلام.

این حدیث هم به طرق متعدده مذکور است.

حدیث هشتم: شهادت شیر

ابو جعفر محمد بن ابی مسلم بن ابی الفوارس الرازی الملقب به منتجب الدین در کتاب اربعین سند به منقض بن ابوع اسدی که از خواص امیرالمؤمنین بوده مسی رساند می‌گوید: در نیمه شعبان با امیرالمؤمنین علیه السلام بودم و عازم مکانی بود که شب در او جا می‌گرفت و من با او بودم تا به آن موضع رسید و از استر فرود آمد و استر حممه کردن گرفت و گوش خود را تیز کرد و نگاه بچیزی می‌کرد و من برخواستم و نمی‌دانستم که چه عارض شده او را. پس امیرالمؤمنین علیه السلام سوادی دید و فرمود شیر است. سوگند بخداؤند کعبه آنگاه از محراب برخواست و شمشیر حمایل کرده کام بر می‌داشت. بجانب شیر آنگاه صیحه زد و بشیر امر فرمود که بایست. پس آرام شد شیر و بایستاد این هنگام استر استقرار یافت. آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود ای شیر مگر ندانستی من لیشم و ضرغام و حصورم و قصورم و حیدرم و این جمله بتمامت اسماء شیرند. آنگاه گفت خدایا ناطق ساز زبان او را فقال السبع یا امیرالمؤمنین و یا خیر الوصین و یا وارث علم النبیین و یا مفرقایین الحق و الباطل. هفت روز است فریسه نداشت و گرسنگی مرا ضرر رسانیده بود و از مسافت دو فرسخ شما را دیدم نزدیک شدم و با خود گفتم که می‌روم و می‌بینم آنها را که کیستند اگر قادر شدم فریسه من می‌شوند.

امیرالمؤمنین فرمود: ای شیر مگر ندانستی که من علی پدر اشباح دوازده گانه هستم. پس شیر سر بر زمین گذاشت و پیش روی امیرالمؤمنین دراز شد و او می‌فرمود چه آورده ترا ای شیر، تو سگ خدائی در زمین. عرض کرد: یا امیرالمؤمنین گرسنگی . گرسنگی. امیرالمؤمنین گفت: خدایا روزی بدء او را بحق فدیه محمد و اهلیت او. ناگاه دیدم شیر را که چیزی می‌خورد به هئیت بره، تا تمام کرد او را. آنگاه گفت: یا امیرالمؤمنین والله نمی‌خوریم ما طایفه سیاع مردی را که دوست تو باشد و دوست اهلیت تو باشد و ما اهلیتی هستیم که نحله و آئین ما محبت بنی هاشم و عترت ایشان است.

آنگاه امیرالمؤمنین فرمود: ای شیر کجا منزل داری و کجا هستی عرض کرد یا

امیرالمؤمنین من مسلطم بر کلاب اهل شام و همچنین اند ذریه من وایشان فریسه مایند و منزل ما در نیل است. فرمود: به چه جهت آمدی بکوفه. عرض کرد: یا امیرالمؤمنین به حجراز آمد و چیزی بدستم نیامد و آمد درین صحراء و بیابانهائی که نه آبی دارد و نه چیزی و امشب می‌روم نزد مردی که نام او سنان بن وائل است از آنان که در صفين فرار کرده‌اند منزل در قادسیه دارد و او رزق من است امشب. همانا او از اهل شام است و اکنون من متوجه اویم پس برخاست پیش روی آن جناب، آنگاه با منقض فرمود: از چه تعجب کردی این اعجوب است یا شمس یا عین یا کوکب یا غیر آنها شاید اشاره برد شمس و برداشت سنگ از چشم و نزول کوکب در خانه آن جناب باشد و می‌شود اشاره باشد بمکالمه آن جناب با این سه بر وجهی که مخاطب بداند چه در اول حدیث بود که او از خواص آن حضرت است.

- بالجمله فرمود: سوگند بکسی که دانه را شکافت و انسان را آفرید اگر بخواهم بنمایانم بمردم از آنچه رسول خدای مرا تعلیم کرده از آیات و عجایب هر آینه بر می‌کشندند به کفر. آنگاه رجوع فرمود بمستقر خود و مرا متوجه قادسیه داشت من سوار شدم و رسیدم به قادسیه قبل از اذان صبح و شنیدم که مردم می‌گفتند سنان را شیر در ربود و من با آنها که برای نظر کردن بسوی او رفته بودند رفتم جز سر و بعض اعضاء او را مثل طرف اصابع او شیر باقی نگذاشته بود و باقی را بلع کرده بود پس سر او را بکوفه آورده بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و آن جناب متعجب بود و من قصه را برای مردم حکایت کردم و مردم مشغول شدند، به برداشت خاک اقدام آن جناب و استشمامی نمودند. آنگاه آن جناب بپای ایستاد و حمد و ثنای الله بجای آورد و فرمود: ای کروه مردم هیچکس ما را دوست ندارد که بجهنم برود و هیچکس ما را دشمن ندارد که بهشت برود من قسمی جنت و نارم تقسیم می‌کنم. مردم را بین بهشت و آتش آنرا بجنت از یمین و این را بنار از شمال بجهنم می‌گوییم در روز قیامت که این از من است و این از تو می‌گذرند شیعت من بر صراط چون برق خاطف^(۱) و رعد عاصف^(۲) و مرغ تیز رو و اسب پیش قدم آنگاه مردم یکباره و یک دسته بجانب او شتافتند و می‌گفتند حمد مر خدای را که ترا بر بیشتر خلق خود تفضیل داد منقض می‌گوید که

۱- تند و شدید

۲- آنکه چشم را خیره کند

حضرت این آیت مبارک تلاوت فرمود:

الذين قال لهم الناس انّ الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم فزادهم ايمانا و قالوا حسبنا الله و نعم الوكيل فانقلبوا بنعمة من الله و فضل لم يمسسهم سوء و اتبعوا رضوان الله و الله ذو فضل عظيم^(۱). تمام شد حدیث مبارک.

وروایات دیگر در شهادت گرگ و شهادت دراج و شهادت شتر و شهادت دو شیر به سلام کردن بر قبر آن جناب مذکور است درین کتاب و من بنده این حدیث را به جهت غرابت و امیتازی که داشت که مایه تسدید قلوب اهل ایمان است با این که خالی از طولی نبود نوشتمن عجب است که این مردم با این آیات بینات که در کتب خود ضبط می‌کنند باز انکار می‌نمایند نعوذ بالله من الخذلان و سوء التوفيق.

حدیث نهم : شهادت یهود از کتب سماویه

شیخ منتجب الدین مذکور در کتاب اربعین سند به عبدالله بن خالد بن سعید بن العاص می‌رساند که با امیر المؤمنین علیه السلام بودیم در وقتی که از کوفه بیرون آمده بود که عبور کرد بر زمین معروف به نخله که در دو فرسخی کوفه است پنجاه نفر از یهود بیرون آمدند و گفتند علی بن ایطالب امام توئی فرمود بلی منم گفتند مکتوب است در کتب ما که سنگی است که اسم شش پیغمبر بر او نوشته شده و این که ما در جستجوی اوئیم و نمی‌یابیم

اگر تو امامی پیدا کن آن صخره را برای ما فرمود از پی من بیائید عبدالله بن خالد گوید آن جماعت از پی امیر المؤمنین علیه السلام آمدند تا با آن جناب رسیدگی به حال آن صحراء کردن و کوهی عظیم از رمل یافتند بیاد فرود که ای باد این رمل را بکن و پیرا کن، پیدا کن از روی صخره بحق اسم الله الاعظم ساعتی نگذشت که ریک برکنده و برآکنده شد و سنگ ظاهر شد فرمود این صخره شماست گفتند آن صخره بر او اسماء شش پیغمبر بود آنچه ما شنیده‌ایم و دیده‌ایم در کتب خود و نمی‌بینیم آن اسمها را برابر او فرمود آن اسمها بر روی دیگری است که بر زمین است برگردانید پس مجتمع شدند هزار مرد که احضار شده بودند در آن مکان بر آن سنگ و قدرت بر قلب او نیافتد فرمود

دور روید و دست دراز کرد و برگرداند او را و بر او یافتند اسم شش نفر از انبیاء صاحب شریعت آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد علیهم السلام آنگاه آن جماعت گفتند: نشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و انک امیر المؤمنین و سید الوصیین و حجۃ الله فی ارضہ هر که بشناسد ترا ناجی است و هر که مخالفت کند ضال و غاوی و در جهنم افتاده است بزرگتر است مناقب تو از تحدید و بیشتر است آثار نعمت تو از شماره و تعدید.

حدیث دهم : شهادت ابوبکر و عمر

حافظ بن مردویه از مشوق مولای امیر المؤمنین نقل کرده که با علی بودم در زمینی که از آن حضرت بود و مشغول حراثت او بود تا ابوبکر و عمر آمدند و گفتند خدارا بیاد تو می آوریم سلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته. کسی گفت که در زمان رسول خدا هم چنین می گفتند: عمر گفت پیغمبر ما را امر کرد به این کار. روایت دیگر هم در شهادت عمر نقل شده است که عرض کرد: انت و الله امیر المؤمنین حقاً. علی علیه السلام فرمود: پیش تو یا پیش خدا عرض کرد: پیش من و پیش خدا. و این روایت عثمان بن احمد السماک است حالیا خوب است این طایفه که خود را بست نبویه نسبت می دهند اندکی گوش فرادارند و چشم بگشایند اگر بشهادت خدا و رسول اعتمادی ندارند چنانچه در موضع متعدده رد شهادت آن دو کردند مثل این که خدای فرمود: شهد الله انه لا اله الا هو قائما بالقسط. یعنی شهادت داد بر عدالت خود باز انکار کردند و نسبت ظلم و جبر و تجویز ارتکاب قبایح بخدا دادند و پیغمبر شهادت داد اگر چنک بدامن اهل بیت زنید، هرگز گمراه نشوید.

ابو حنیفه و شافعی را بر حضرت باقر و صادق (علیهم السلام) که خزانی علم الہی و معدن وحی و تنزیلنده ترجیح داده، به مذاهب ایشان متمسک شدند خوب است این دو نفر عادل متقدی و مؤمن صالح که گاهی به جهت اصلاح خلافت ایشان ملتزم به این شدند که عقل از ارتکاب قبایح که تقدیم مفضول از آن جمله است مضایقه ندارد و گاهی قائل شده اند به این که پیغمبر معصوم نیست العیاذ بالله و هذیان می گوید و آیه و مَا ينطق عن الهوی را مقید به قرآن کردند تا در غیر قرآن بر هوی بتوانند حرف او را حمل کنند به شهادت این دو نفر رفتار نمایند و ملتزم بشوند که این لقب شریف در عهد پیغمبر از آن

جناب بوده و دیگری را در او دخلی و تصرفی نبوده حق خاص و لقب ثابت الاختصاص آن جناب است.

تنپیه:

از اخبار مذکوره دانستی اختصاص آن جناب را به این لقب و در اخبار وارد شده که این لقب جایز برای کسی نیست حتی امام زمان عجل الله فرجه در زمان ظهور چنانچه محدث حر عاملی در وسائل از تفسیر عیاشی نقل کرده که کسی به خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید و عرض کرد السلام علیک یا امیر المؤمنین پس برخاست آن حضرت بر دو قدم خود و فرمود که ساكت باش که این اسمی است که سزاوار نیست مگر برای امیر المؤمنین خداوند تسمیه کرده او را به این اسم نامیده نمی شود به این اسم کسی که راضی باشد باو، مگر این که مفعول باشد. و اگر مبتلى نباشد به این مبتلى می شود و این است قول خدای تعالی: ان یدعون من دونه الا اناثا و ان تدعون الا شیطانا مرپدا. می گوید گفتم: پس بجه نام می خوانند قائم شما را فرمود: می گویند السلام علیک یا بقیة الله السلام علیک یا بن رسول الله.

و در کافی منقول است که از صادق آل محمد علیهم السلام سؤال کردند که سلام بامارت مؤمنین بر قائم می کنند؟ فرمود نه آن اسمی است که نامیده شده به او امیر المؤمنین و نامیده نشده به او کسی قبل از او و نامیده نمی شود کسی به او بعد از او مگر کافر.

و مطابق این احادیث اخطب خوارزم نقل کرده و چنانچه در کتاب یقین است که پیغمبر فرمود: چون به آسمان رفتم و از آسمان به سدرة المنتهی پیش روی پروردگارم عز و جل ایستادم، فرمود: يا محمد! گفتم: لبیک و سعدیک. فرمود: تو امتحان کردی خلق مرا کدام یک مطیع تراند، برای تو. گفتم: پروردگارا علی. فرمود: راست گفتی یا محمد. آیا گرفتی برای خودت خلیفه که تأییه احکام کند و تعلیم کند بندگان مرا آنچه ندانند. گفت: گفتم: اختیار کن برای من که جبرئیل تغییر کرده مرا فرمود: من اختیار کردم برای تو علی را. و تو بگیر او را برای خودت خلیفه و وصی. و من عطا و نحله کردم مرا او را علم و حلم خود. و او امیر المؤمنین است نرسیده به این لقب احدی قبل از او و نیست برای احدی بعد از او. يا محمد! علی رأیت هدایت و امام کسی که اطاعت کند مرا و نور اولیای من است. و او کلمه است لازم شده متقیان را هر که او را دوست دارد

مرا دوست دارد، و هر که او را دشمن دارد، مرا دشمن دارد. بشارت بد او را ای محمد! پیغمبر گفت: گفتم: ربی! ربی! همانا بشارت دادم او را. گفت: من بنده خدایم و در قبضه او. اگر عقاب کند مرا بگناهان من است ظلم نکرده مرا. چیزی و اگر وعده مرا تمام کند خدا مولای من است. آنگاه پیغمبر گفت: خدایا ایمان را بهار او کن. گفت چنین کردم. لکن من مخصوص می‌دارم او را بچیزی از بلاکه مخصوص نکرده‌ام به او کسی را از اولیای خودم. پیغمبر گفت: گفتم پروردگارا برادر من است و رفیق من. فرمود: سبقت گرفته در علم من که او مبتلى است، اگر علی نباشد شناخته نشود نه حزب من و نه دوستان من، و نه دوستان پیغمبران من.

واز این قبیل احادیث در کتاب یقین و غیر او از طرق اهل سنت بسیار است و اگر درست درین اخبار که اتفاق فریقین بر نقل آنها شده تأمل کنی خواهی دانست که حال آنان که این لقب را بر خود بستند و بی استحقاق ادعا کردند در دنیا و اخرت چه بوده و چه خواهد شد چنانچه هم در کتاب یقین از این عقده که از اکابر حفاظ ایشان است و مثل عسقلانی و غیر او بر او اعتماد کرده‌اند و خطیب بغدادی مبالغه در ثنای بر او کرده کما فی اليقین روایت نموده که سند بجناب صادق علیه السلام می‌رساند که در تفسیر این آیه که خدای تعالی می‌فرماید:

فلَمَّا رأوه زُلْفَةُ سِيَّتْ وَجْهُ الْأَذْيَنْ كَفَرُوا وَقَيْلَ هَذَا الَّذِي كَنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ^(۱). فرمود چون فلان و فلان منزله علی را در روز قیامت بینند هنگامی که خدای تبارک و تعالی لوای حمد را با آل محمد می‌دهد که در زیر اوست هر ملک مقرب و هر نبی مرسل بد می‌شود روی آنان که کافر شدند و گفته می‌شود به ایشان این آن است که به نام او خود را تسمیه می‌کردند یعنی خود را امیر المؤمنین می‌خوانید.

نکته

از آنچه در معنی امارت گفتیم می‌توان دانست چرا این لقب از خصایص شده و در حق ائمه هم جایز الاستعمال نیست چه افضل مومنین ائمه هستند و آن که امارت و حکمرانی بر همه دارد از جهت کثرت سوابق و وفور فضایل در زمان نبی و اتحاد با

درجه محمدی در ما سوای نبوت و وساطت در وصول احکام و اسرار که حامل او از پیغمبر بوده و مرتبه ابوت^(۱) که از اسباب وجوب طاعت است همان امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب است که در هیچیک از ائمه این صفات مجتمع نیست اگر چه هر یک جامع جمیع کمالات و حاوی تمام مقامات هستند سلام اللہ علیہم اجمعین.

و اگر در اخبار نظر کنی و ملاحظه آداب سلوك ائمه را در زیارات نمائی و اسلوب مخاطبات ایشان را با جناب ولایت مآب نیکو متأمل شوی که یکجا ایمان او را قرین ایمان بخدا و رسول خدا شمرده اند و یکجا ناله و اسیداه بر آورده اند و یکجا در مقابل قبر مقدس او عبدک و ابن عبدک گفته اند و یکجا در ادای حواجح متولی به ولای او شده اند و یکجا افتخار به محبت او کرده اند و غیر اینها از مواردی که مقام و مجال ذکر آنها نیست البته خار شک در سینه ات نخلد و اعتقاد ثابت جازم خواهی داشت که لفظ امیر المؤمنین بر سبیل حقیقت منحصر است در علی علیه السلام واحدی از خلق اولین و آخرین شایسته این مقام نیست چه هر کس در هر مقام و هر موجود در هر مرتبه هر فیض که از مبدء فیاض به او می رسد به توسط مقام محمدی است که واسطه فیض او مقام علوی است چنانچه فرموده لا یؤدی عَنِ الْأَعْلَى و در خبر معراج است لا یؤدی عَنِ الْأَعْلَى و فعل در قوه نکره است و نکره در سیاق نفی مقتضی عموم چنانچه حذف متعلق نیز مفید عموم است. پس هیچ چیز هرگز از پیغمبر به توسط غیر علی نخواهد رسید.

تو به تاریکی علی را دیده . . . زین سبب غیری بر او بگزیده

وَإِنَّ سَيِّدَ الْوَصِّيلَيْنَ

﴿ وَإِنَّ سَرَّ آقَايِ اوصِيَا

﴾ در شرح این کلمه نیز در دو مطلب باید سخن گفت مطلب اول در اثبات وصایت آن جناب بدان که وصی عبارت از کسی است که انسان اختیار اموری که در حیات اختیار داشت به آن کس بعد ممات واگذارد. چنانچه این معنی از کتب لغت و مجازی استعمالات ظاهر می شود و چون امور راجعه به انبیا نشر احکام و هدایت انان و

۱- انا و علی ابو اهله الْأُمَّةِ - من و علی دو پدر این امتیم.

اقامه نظام است و صایت آنها نیابت در این امور است و ناچار این مقام را کسی باید متصدی باشد که عالم به جمیع مایحتاج الیه الامه باشد و در محاسن اخلاق و مکارم آداب که لازمه ریاست عامه است از قبیل شرافت نسب و زهد وجود و شجاعت و فضیلت از سایر خلق ممتاز باشد تا بتواند به کارهای پیغمبر برسد و تتمیم غرض بعثت و ابقاء آثار شریعت بکند چه در هر یک از صفات مذکوره اگر نقصی باشد در جهتی از امور خلق نقصی خواهد عارض شد و ما چون بی طرفانه نگاه کنیم و بی غرضانه رجوع به اخبار نمائیم علم قطعی حاصل کنیم که در امت مرحومه کسی در این صفات و سایر کمالات به درجه امیر المؤمنین نرسیده، اما جهت شرف راجع به غیر اول هاشمی بوده که پدر و مادرش هاشمی باشند پدرش ابو طالب عم و ناصر و معین پیغمبر بود که خدمات او در اسلام روی زمین را گرفته و دوست و دشمن حتی نواصب و خوارج توانستند انکار کنند و نصرت او از پیغمبر مثل وجودش متواتر است و اگر کسی انکار این کند باید مضایقه از انکار آن دیگر نداشته باشد.

و مادرش فاطمه بنت اسد است که پیغمبر او را مادر خطاب می کرد و از برد خود برای وی کفن ساخت و در قبرش خواهد. چنانچه در ذخایر العقبی و اسد الغابه و غیر این ها از کتب عامه مذکور است عموزاده و داماد پیغمبر هم بود شوهر فاطمه و پدر حسنین و جد ائمه تسعه مucchomین که افضل خلق خدایند در هر عصری و اما جهت علم این حدیث متفق عليه که انا مدینة العلم و علی نابها فمن اراد المدى فليات الناب. کافی است چه خوب می گوید فردوسی لله دره و علی الله بره:

چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی	خداوند امر و خداوند نهی
که من شهر علم علیم در است	درست این سخن قول پیغمبر است
گواهی دهم کاین سخن راز اوست	تو گوئی دو گوشم بر آواز اوست
و اما جهت زهد حدیث طلاق دنیا نیز کافی است. و در جهت جود سوره هل اتی شاهد عادل. و در جهت شجاعت محتاج به دلیل نیست.	

و چون این صفات که شرائط و صایت انبیا است در کسی دیگر جمع نبوده بالضروره عقل صریح حاکم خواهد شد که وصی پیغمبر علی علیه السلام بوده. و اگر بگویند از کجا که پیغمبر وصی داشته باشد تا اگر باشد علی باشد جواب گوئیم: اولاً: از استقراء سیره انبیا.

و ثانیاً: در برهان عقلی که موجب بعث رسیل و تنزیل کتب است. معلوم می‌شود که هیچ پیغمبری بی وصی نبوده و لقد اجاد القائل و هو الاذری رحمة اللہ:

اللہ عما یقوله سفهاءها
البیت بلا وصی تعالیٰ

و این دلیل که ما در این مقام یادداشت کردیم اگر چه کافی است برای هوشمند حقیقت شناس و مجاهد هدایت طلب ولی ما از جهت اتمام حجت چند قفره از اخبار اهل سنت در اثبات وصایت آن جناب از کتب معنجه ایشان نقل می‌کنیم و از خدای تعالیٰ توفیق امداد می‌طلبیم چه منازع در این مسئله همین فرقه‌اند چنان که تصریحاً و تلویحاً در نفی این مقام کوشش دارند. از آن جمله:

احمد بن عبد ربه قرطی اندلسی در کتاب عقد می‌گوید: رسول ﷺ در حق علی گفت: انت متّی بمنزلة هارون من موسی.

و شیعه از این جا مدعی شدند که او وصی است. و به این سخن می‌خواهد ردّ بر عقیده شیعه کند در امر وصایت. و یابی اللہ الآن یتم نوره و لوكه الكافرون و این حدیث از جمله متواترات است چنانچه در محل خود ثابت شده.

واز آن جمله خوارزمی در مناقب از ابوالطفیل که آخر صحابی است که وفات کرده روایت کرده و او از علی عليه السلام که پیغمبر فرمود: یا علی انت وصیٰ حریک حربی و سلمک سلمی.

هم در مناقب سند به حضرت صادق ؑ می‌رساند که از پدرانش نقل فرموده تا به پیغمبر برسد که فرمود: خدا قبض روح پیغمبری نکرد تا امر نکند او را که افضل عشیره و عصبهٔ خود را وصی کند و امر کرد مرا که وصی کن پسر عم خود علی را که ثبت کردم او را در کتب سلف و نوشتمن در آنها که وصی تو است و بر این مبنای خلائق و انبیا و رسول خود را گرفته‌ام می‌نیاش ایشان بر ربویت برای خود و بر نبوت برای تو و بر وصایت و ولایت علی برای تو.

و هم در مناقب بهمین سند است که پیغمبر صلی الله علیه و آله بام سلمه فرمود ای ام سلمه گوش بده و شاهد باش این را که علی برادر من است در دنیا و آخرت و حامل لوای من است در دنیا و حامل لوای حمد است فردای قیامت و هذا علی وصیٰ و قاضی عداتی و الدّااید عن حوضی المناقین.

و هم در مناقب و در فراید السقطین حموینی است از ابی ایوب انصاری که پیغمبر

ص به فاطمه علیها السلام فرمود خداوند بر زمین اطلاع یافت و اختیار کرد از ایشان شوهرت را وامر فرمود که من ترا جفت او قرار دهم و او را وصی اتخاذ کنم.

و هم در مناقب است به سند مذکور که پیغمبر صلی الله علیه و الله به علی فرمود: اگر تو نبی نیستی وصی نبی هستی و وارث او هستی. بل انت سید الاوصیاء و امام الائمه.

وابونعیم در حلیة الاولیاء از ابو بزرگ اسلمی نقل کرده که در شب معراج پیغمبر بخدا گفت علی وصی من است و برادر من.

و هم در مناقب است بهمین سند که جبرئیل صبحگاهی با فرحت و بشر نازل شد و گفت خوشدل شدم با کرام خدا برادر ترا وصی تو و امام امت تو علی بن ابی بیطالب را. هم حموینی در فرائد از ابوذر روایت کرده که پیغمبر فرمود: انا خاتم النبیین و انت یا علی خاتم الوصیین الی یوم الدین.

و هم حموینی و خوارزمی روایت کرده اند از حضرت رضا و از ام سلمه که پیغمبر فرمود هر نبی را وصی است و علی وصی من است در عترت من و اهلبیت من و در امت من بعد از من.

هم موفق بن احمد از بریده روایت کرده که پیغمبر فرمود هر نبی را وصی و وارثی است، و علی وصی و وارث من است.

وابن مغازلی حدیث وصیت را باسانید متعدده از جابر و ابن عباس و بریده و ابوایوب انصاری روایت کرده.

و نعلبی در تفسیر وانذر عشیرتک الاقریین^۱ از براء بن عازب حدیث کرده و احمد بن حنبل که یکی از ائمه اربعه است. در مستند از انس بن مالک روایت کرده که به سلمان گفتم از پیغمبر سوال کن که وصی تو است؟ سلمان پرسید. گفت که وصی موسی بود؟ عرض کرد: یوشع بن نون. پیغمبر فرمود: وصی و وارث من که ادائی دین و انجاز وعد من می کند علی بن ابی طالب است.

و خوارزمی از ابن عباس در حدیث قیامت که سابقًا شنیدی نقل کرده که می گویند: هذا علی وصی محمد.

پس این روایت را ده تن از صحابه امیر المؤمنین و ام سلمه و ابن عباس و براء و ابو برزه و انس و ابو ایوب و بریده و جابر و ابو الطفیل نقل کرده‌اند با وجود این انکار کردن نمی‌دانم چه جهت دارد و این قدر که نوشتتم جمله یسیره و قطعه حقیره بود. از روایات این باب که مقام مقتضی استقصای آنها نیست و این جمله را از یکی دو فصل از فصول ینابیع الموده عارف قندوزی که خود او از علماء معاصرین ایشان است انتخاب کرده با اختصار و اختصار بر موضع حاجت نوشت. در خانه اگر کس است یک حرف بس است.

واز اخبار گذشته اگر کسی در اشعار سابقین و مکالمات صحابه و تابعین تبع کند یقین می‌کند که این مطلب در زمان سابق بحدی ظاهر بوده که منکرین خلافت و ولایت آن حضرت هم اعتراف بموی داشته‌اند چنانچه در کتاب نصرین مزاحم و کتاب لوط بن یحیی که هر دو از ثقات مددوهین نزد علماء سنت باشند.

در نقل قصه حرب جمل و صفين اشعار بسیار از ارجیز و غیرها از لشکر حق و جند باطل روایت کرده که در آنها تصریح بوصایت و باشتها و معروفیت آن جناب بلقب وصی شده و ابن ابی الحدید معتلی ذکر جمله از آن اشعار کرده و ما موضع شاهد را در این باب ایراد می‌نمائیم عبدالله بن ابی سفیان بن حرث بن عبداللطیب در مدیح امیر المؤمنین علیه السلام می‌سراید:

و منا على ذاك صاحب خير
وصى النبي المصطفى و اين عمه
ابوالهيثم بن التيهان البدرى رضى الله عنه مى گويد:
ان الوصي امامنا و ولينا بروح الخفاء و باحت الاسرار
عمرو بن حارثة الانصارى در مدح محمد بن الحنفیه گويد:
سمى النبي و شبل الوصي و رايته لونها العند
يك تن از قبیله ازد گوید:
هذا على و هو الوصي اخاه يوم النجوة النبي
جوانی از نواصب بنی ضبه در لشکر عایشه گوید:
نحن بنى ضبة العداء على ذاك الذي يعرف قد ما بالوصي
سعید بن القیس الهمدانی از لشکر آن جناب گوید:

فادع بها يكفيكها همدانها
قل للوصى اقبلت قحطانها
زياد بن لبيد الانصارى از اصحاب آن جناب گويد:

كيف ترى الانصار فى يوم الكلب أَنَا أَنَّاسٌ لَا نَبَالٌ مِّنْ عَطْبٍ
وَ لَا نَبَالٌ فِي الْوَصِّيَّ مِنْ غَضْبٍ وَانْسَمَا الْأَنْصَارُ جَدَ لَا لَعْبٍ
حجر بن عدى الكندي رضى الله عنه گويد:

سلم لنا المبارك المضيا	يارينا سلم لنا علينا
لا خطل الرأى ولا غويا	المؤمن المؤحد التقى
واحفظه ربى واحفظ النبىا	بل هادياً موفقاً مهدياً
ثم ارتضاه بعده وصيا	فيه فقد كان له ولها

و خزيمة بن ثابت ذو الشهادتين رضى الله عنه گويد:

يا وصى النبي قد اجلت الحرب الاعادى و سارت الاطغان
هم خزيمه رضى الله عنه در روز جمل فرماید:

اعايش خلى عن على و عبيه	بما ليس فيه انما انت والده
وصى رسول الله من دون اهله	وانت على ما كان من ذاك شاهده

عبد الله بن بديل بن الورقا گويد:

يا قوم للحظة العظمى التي حدثت حرب الوصى و ما للحرب من أنس

عمرو بن احىحة در ذكر ابن الزبير و مدح جناب مجتبى عليه السلام گويد:

لست كابن الزبير لجلج فى	القول وطا طاعنان فسل مریب
وابى الله ان يقوم بما قام	به ابن الوصى و ابن النجيب

زجر بن قيس الجعفى گويد:

اضربكم حتى تقوى على

خیر قريش كلها بعد النبي

من زائد الله و سماه الوصى

هم زجر بن قيس گويد:

فصلى الا له على احمد	رسول الملپك تسامم النعم
رسول الملپك و من بعد	خلفتنا القائم المدعى
علياً عنيت وصى النبي	بخالد عنه غواة الامم

اشعث بن قيس گويد:

اتانا الرسول الامام
رسول الوصي وصي النبي
و هم اشعث بن قيس گويد:
اتانا الرسول رسول الوصي
وزير النبي و ذي شهره
ونصر بن مزاحم در كتاب صفين اين اشعار را نسبت بعلی عليه السلام کرده که
فرموده:

يا عجبا لقد رأيت منكرا
ما كان يرضي احمد لو اخبرا
شانى الرسول و اللعين الاخرزا
الى اخر الاشعار.

و جرير بن عبد الله البجلي گويد:
وصي رسول الله من دون اهله
ونعمان بن العجلان الانصارى گويد:

كيف التفرق و الوصي اماننا
وذروا معوية الفوى و ثابعوا
عبدالرحمن بن ذويب الاسلامى گويد:
يقودهم الوصي اليك حتى

مغيرة بن حarith بن عبدالمطلب فرماده:
فيكم وصي رسول الله قائدكم

عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب رضي الله عنهم گويد:
وصي رسول الله من دون اهله و فارسه ان قبل هل من منازل
از تأمل اين اشعار که کثیری از قائلین آنها از صحابه‌اند که قول هر یک در نظر اهل
سنت حجت است هر منصف با دیانتی قطع می‌کند که در آن زمان امیر المؤمنین
عليه السلام بصفت وصایت معروف انانم بوده. شنیدی آن مخدول بنی ضبه می‌گوید ماها
بنی ضبه دشمنان علی هستیم آنکه از قدیم معروف بلقب وصی شده و اینقدر که از
اخبار و اشعار مسلمہ اعدا نوشتم کفایت است.

مطلوب دوم:

اثبات این که آن جناب سید اوصیاء بوده این معنی بعد از اثبات وصایت ظاهر است چه معلوم است که هر وصی از نورانیت نبی خود اقتباس انوار و از روحانیت موصی خویش استمداد فیض می‌کند و البته هر چه مفیض اشرف باشد مستفیض اشرف است و هر چه متبع اعظم باشد تابع اعظم است و **چون بالضرورة والبرهان ثابت شده که پیغمبر ما صلی الله علیه و آله افضل انبیا است لهذا وصی او که بقدم ولایت مشایعت او می‌کند اشرف اوصیا خواهد بود و هم باید بدانی که وصی گاهی بلاواسطه است و گاهی با واسطه اگر وصی را بلاواسطه اعتبار بکنیم یعنی قصد کنیم از وصی کسیکه او حامل اسرار ولایت نبی و مبلغ احکام شریعت او است که سایرین باید از او اخذ کنند چنانچه ظاهر اضافه عدم واسطه است.**

به این ملاحظه جناب امیرالمؤمنین علیه السلام خاتم الاوصیاء خواهد بود. چنانچه در اخبار کثیره از طرق عامه و خاصه این لقب برای آن جناب ثابت است و اگر وصی را اعم از با واسطه و بی واسطه اعتبار کنیم خاتم اوصیاء حضرت حجت عجل الله فرجه خواهد بود ولی استعمال اول شایع تر است و به این جهت است که جابر در ذکر حضرت باقر علیه السلام می‌گفت: حدّثني وصيي الاوصياء و به ملاحظه استعمال ثانی هم آن جناب سیدالوصیین است که آنها که اوصیاء متأخر پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند باید از او اخذ کنند و دایع نبوت و دایع ولایت بتوسط ذات مقدس او باشان رسیده و بوراثت از مقام محمود او بدرجۀ ریاست کلیه بر ما سوی الله رسیده‌اند. این است که در بعض زیارات خطاب یا وصی امیرالمؤمنین هم شده.

بالجمله اخبار بسیاری از طرق عامه روایت شده که لقب مبارک سیدالوصیین و خیر الوصیین از برای امیرالمؤمنین ثابت شده از آن جمله در کتاب یقین هفت حدیث یافتم که در آنها آن جناب را خیر الوصیین خوانده‌اند و پنج حدیث دیدم که سیدالوصیین است و اخبار دیگر در تضاعیف کتب و مطاوی مولفات این طایفه بسیار است که ذکر آنها موجب خروج از وضع اختصار است و محض تیمن این حدیث از کتاب مودة القریبی تصنیف میر سید علی همدانی که او را جامع انساب ثلثه می‌خوانند نوشته می‌شود:

ابن عباس: قال دعاني رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقل لي ابشرک ان

الله تعالى ایدنی بسید الاولین والاخرين والوصيin علی فجعله كفوا بنتی فان
اردت ان تنتفع به فاتبعه.

ابن عباس می گويد رسول خدای مرا خواند و فرمود بشارت می دهم ترا که خدای
تعالی تائید کرده مرا بسید اولین و آخرين و وصيin علی چه او را کفو دختر من قرار داد
اگر می خواهی که از برکات او بهرمند شوی باید از متابعت وی دست برنداری.
پروردگارا بحق این وجود همایون قسمت می دهم که ما را توفيق متابعت او بدء و
ببرکات او در دنيا و آخرت منتفع گرдан.

تنبيه:

بدان که عرفای اهل سنت کلامی سخت عام فریب تزویر کرده‌اند و بنابر آن
گذاشته‌اند که وصایت و ولایت علی علیه السلام در همان مرحله باطن بوده و ریاست
ظاهری از آن او نبوده. چه مقام او بلندتر بوده، از تصدی امور مردم. و به این تقریب باطل
که از شباهات شیاطین است. اصلاح خلافت خلفای خود کرده‌اند.

میبدی از شیخ علاء الدوّله سمنانی نقل کرده که گفته است ولایت علم باطن است و
وراثت علم ظاهر و امامت علم باطن و ظاهر و وصایت حفظ سلسله باطن و خلافت
حفظ سلسله ظاهر و علی بعد از نبی ولی و وارث و امام و وصی بود و اما خلیفه نبود و
بعد از عثمان خلیفه هم شد. تمام شد کلام او.

الحق باید هر عاقل خردمند شگفتی کند و از استیلای سلطان ضلالت و فرو رفتن
پنجه شیطان در این مردم بحیرت بماند که کسی را که علم باطن و ظاهر داشت و حافظ
سلسله باطن بود در خانه بشانند و جهالی چند که از علم شریعت و طریقت بیخبر بودند
و ظواهر الفاظ قرآن را نمی دانستند بریاست کلیه و خلافت آله‌یه برگمارند. سبحان الله
ریاست ظاهر که حکومت بر اموال و نفوس و اعراض کلیه خلق باشد و مرجع جمیع
احکام و مبین تمام وقایع از برای طبقات مختلفه و فرق متفاوته از اصناف بشر و اخلاق
زمر بودن است؛ بی علم چگونه صورت می بندد و بی احاطه بمراتب جمیع امت بچه وجه
میسر می شود. ذلك هو الضلال المبين.

و این که گفته‌اند ریاست ظاهری مناسب مقام او نبوده. حیله‌ای است شیطانی چه
ریاست ظاهری مقصود انبیاء نیست. ولی چون هدایت کلیه خلق و نشر احکام و اجراء

حدود و اغاثه ملهوف و اعانت مظلوم و اقتصاص از ظالم و حفظ طبقات خلق و توسعه ارزاق فقراء و اخذ اخماص و زکوات. و بالجمله اقامه نظام معاش بنی آدم که موجب صلاح معاد کلیه اهل عالم است بی ریاست ظاهریه چنانچه باید. البته صورت نبندد لهذا خداوند این ریاست را هم مخصوص باولیاء و انبیاء قرار داده که اگر باشد همین مقاصد که از اول دنیا تا بحال شنیده و دیده خواهد واقع شد و همین قدر اهل انصاف را کفايت است.

السلام علىكَ يَا بَنَةَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءَ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ

﴿سلام بر توای فرزند فاطمه زهراء سیده زنان عالمیان

﴾زهراء بنا بر مذهب بصیرین باید مجرور شود باضافه فاطمه چه اسم و لقب هر دو مفردند. و مختار ابن مالک همین است و تحقیق اینست که لقب مطلقاً جایز است هم اتباع شود و هم قطع چنانچه فراء روایت کرده که از عرب شنیده هذا یحیی عینان و قیس فقة و فصحاً گفته اند عبدالله بن قیس الرقيات بتتوین قیس و نجم الائمه رضی رضی الله عنه این را اختیار کرده و ما در منظومه ممزوجه به الفیه هم سلوک این مسلک کردیم بنابراین در عبارت زیارت اگر جر ثابت نباشد هرسه وجه جائز است و شواهد آن در اخبار آل محمد علیهم السلام بسیار است و هم الحجه. و این عبارت مشتمل بر سه اسم شریف از اسماء مقدسه بتول است. اول فاطمه است.

و در اخبار کثیره که در علل و معانی الاخبار و عيون و امالی و غیر آنها در علت این تسمیه از ائمه اطهار روایت شده باسانید مختلفه و الفاظ متفاوت به بعضی: لانها فطمته هی و شیعتها من النار و در بعضی لآن اللہ فطم من احبها من النار. و در بعضی اتدری ای شیئ تفسیر فاطمه قلت اخبرتی یا سیدی قال فطمته من الشر.

و در بعضی ائمی فطمتك بالعلم و فطمتك عن الظمت.

و در بعضی سمیتنی فاطمة و فطمته بی من تولانی و تولی ذریته من النار.

در وجه مناسبت مذکور است و جمیع این اخبار در علل مذکور است و اول در عيون و ثانی در معانی و ثالث در بخار از امالی مذکور است.

و در کتب اهل سنت نیز این روایت موجود است قریب بعبارات مذکوره بسی طریق در ذخایر العقبی محب الدین طبری نقل کرده، و در مودة القربی و ینابیع نیز روایت نموده و در سایر کتب ایشان نیز مسطور. و در مقام استقصای این اخبار نیستیم و در ظاهر این اخبار اشکالی است که علماء متعرض شده‌اند.

و مجلمل او این است لفظ فاطمه اسم فاعل است و معنی فطام از شیر بازداشت مولود است. و مقتضای این اخبار آن است که آن حضرت مفظومه نام داشته باشد. نه فاطمه واز این سوال چند جواب داده‌اند:

یکی آنکه فاطمه اسم فاعل بمعنی مفعول باشد مثل ماء دافق و عیشة راضیه. و این به غایت بعيد است. چه در امثاله مذکوره هم محمول بر مجاز در اسناد است، چنانچه علماء بیان متعرض شده‌اند و غالباً اینگونه احتمالات از قشرین نحات که از نیل لباب لطایف عربیت و درک صفوہ بدایع کلام محروم‌اند، صادر می‌شود.

دیگر اینکه فطم هم لازم باشد و هم متعددی و این احتمال را فاضل محدث مجلسی قدس سره با احتمال اول ذکر فرموده و این احتمال را از عبارت قاموس استظهار کرده که گفته افطم السخله حان ان تفطم فاذا فطمتم فھی فاطمه و مفظومة و فطیم. انتهی. و دلالت این عبارت بر استعمال بر وجه لزوم منوع است بلکه ظاهر او بر فرض صحبت نقل شاهد احتمال اول است که از قبیل سرکاتم و مکان عامر باشد که بی‌نظران از اهل نحو او را فاعل بمعنی مفعول دانسته‌اند و بر مشرب تحقیق هر یک باعتباری بر معنی خود باقیند. مثلاً سرکاتم معنی او این است که سری است که از بس استعداد کتمان او باید داشت. گویا خودش کاتم خود است و همچنین است سخله که بزرگ شود چون آن وقت خودش هم در معرض دوری از مادرش است. گویا او خود را از شیر باز می‌دارد و به این ملاحظه او را فاطم می‌گویند.

و بعد این احتمال این است که احدی از لغوین چندان که فحص کردیم تصریح یا اشاره به استعمال بر وجه لزوم نکرده‌اند و طریقه قاموس بر این است که در این موارد لازم متعددی^۱ یتعددی و یلزم بگوید و هم در اخبار بر خلاف این احتمال و احتمال سابق تنصیص و تصریح شده. چنانچه در علل الشرایع از عبدالله محض روایت می‌کند که ابوالحسن بنی گفت، و ظاهر این است که مراد حضرت سیدالساجدین باشد. چرا فاطمه را فاطمه نام کردند، گفتم تا فرق باشد بین او و بین اسمها فرمود: فاطمه هم از اسماء

است ولکن وجه اسم او آن است که خدای تعالی عالم بکائنات بود و می دانست که چون پیغمبر از قبائل عرب زن می گیرد و آنها طمع در وراثت خلافت می کنند چون فاطمه متولد شد خدایش فاطمه نام کرد و خلافت را در اولاد او قرار داد و دیگران را مقطوع داشت و از این جهت او را فاطمه نام کردند. لأنّها فطمت طمعهم و معنی فطمت قطعت آین حديث شریف مصرح است باینکه فاطمه اسم فاعل متعدی است و اگر چه در وجه او مخالف است. ولیکن جمع بین اینها جایز است که هم منع خود از طمث کرد و هم منع شیعه و ذریه از نار و هم منع ارباب طمع از وراثت خلافت کرده ولیکن اگر جمل بر معنی لازم شود یا بمعنی اسم مفعول باشد باید این خبر طرح شود.

تبیه:

عبارت این حدیث چنانکه شنیدی مشتمل بر سوال و جوابی است که مجیب ابوالحسن است و بیان این وجه تسمیه از او است. و مورخ معاصر در کتاب ناسخ التواریخ سوال و جواب را هر دو نسبت بعدالله محض داده و نظم حدیث شاهد بر تعدد است. چه اوّلا در جواب اشتباه کرده بود و چنان گمان داشت که قبل از فاطمه علیها السلام این اسم نبوده و امام علیها السلام فرموده فاطمه هم از اسماء است آنگاه در مقام بیان علت این تسمیه برآمده و نسخه علل و نسخه بحار هم چنانست که ما نقل کردیم. ولی در نسخه ناسخ التواریخ بجای قال قلت نوشته است و ظاهر این است که غلط نسخه و قلت تدبیر موجب این اشتباه شده باشد. و اینگونه اشتباهات در جنب تصنیف کتابی به این جلالت و عظم نفع سهل است شکرالله سعیه و احسن سقیه و رعیه.

وجه سوم:

آنکه چون خدای تعالی به برکت این وجود مبارک شیعیان را از عذاب جهنم بازداشت، و آن حضرت سبب این نعمت شد. علهذا از قبیل نسبت فعل به اسباب است که او را فاطمه خوانند. و مؤید این معنی است حدیث مذکور که فطمت بی من تو لاتی، که تصریح به سببیت خود کرده، در خطاب بجناب احادیث بلکه ظاهر است در وجه تسمیه چه قبل ازو گفته سمنی فاطمه. چنانچه متأمل مأнос به استفاده معانی از الفاظ در می یابد و تصدیق می کند.

اسم دوم زهراه است، و در علل دو جهت در این اسم روایت کرده هر دواز حضرت صادق علیه السلام. یکی به روایت جابر و خلاصه او چنان است که خدای او را از نور عظمت خود آفرید و آسمانها و زمین بنور او درخشیدن گرفت و چشم ملائکه خیره شد و سجده نمودند.

و دیگری به روایت ابان بن تغلب که روزی سه بار برای امیرالمؤمنین می‌درخشد اول صبح نور سپید داشت و وقت زوال نور زرد و وقت غروب نور سرخ و در هر سه وقت این انوار بر در و دیوار حجرات اهل مدینه می‌تابید و شکفتی می‌کردند و بحضورت رسول می‌شناختند و از علت او سوال می‌کردند و آن حضرت ایشان را دلالت بخانه فاطمه می‌کرد ایشان چون می‌آمدند او را در محراب عبادت ایستاده می‌یافتد و نور چهره مبارک او را می‌دیدند و باز می‌گشتند. و این نور در رخساره فاطمه بود تا حسین متولد شد و باو منتقل شد و بعد از او در وجود طاهره ائمه هدی منتقل و متقلب است. این مضمون اختصار حدیثی است که در علل روایت کرده است و قریب به این است روایتی که در بخار از مناقب کرده که ابوهاشم عسکری می‌گوید: از صاحب عسکر پرسیدم فاطمه را چرا زهرا گفتند؟ فرمود: ازان جهت که رویش در اول صبح برای امیرالمؤمنین علیه السلام چون آفتاب می‌درخشد، و هنگام زوال چون ماه رخسان و هنگام غروب چون کوکب دری.

و این عبارت را در مناقب بعد از عبارت غریبین که در وجه تسمیه بتول گفته نقل کرده و بر مورخ معاصر ره مشتبه شده لفظ ابوهاشم را که راوی است اسقاط کرده این حدیث را بلافاصله از غریبین روایت کرده و گفته عبید هروی در غریبین حکایت می‌کند که از صاحب عسکر سؤال کردم و این اشتباه بجهات متعدده در غایت غرابت است که اهل صناعت آگاهند و حاجت به بیان نیست!.

۱- اولاً هروی احمد ابن محمد است کنیه او ابو عبید، نه اسم او عبید، ثانیاً هروی در در سنه چهارصد و ده هجری فوت شده و بین وفات او و وفات حضرت عسکری صد و پنجاه سال می‌شود، چگونه می‌شود او راوی باشد، ثالثاً احدی از علماء شیعه و سنت او را از اصحاب عسکری نشمرده‌اند، رابعاً لفظ ابوهاشم را که داود بن قاسم الجعفری است و از اجله ثقات اصحاب جواد و هادی و عسکری و منتظر علیه السلام است اسقاط کرده، خامساً نقل ابن شهر آشوب را معتبر نشده و خود بصورت استقلال که ظاهر در وجدان است روایت کرده (منه دام

(این دو مقاله بیشتر)

اسم سوم سيدة نساء العالمين است، و در اخبار متواتره از طریق اهل بیت عصمت و طهارت این لقب شریف برای آن مکرمه ثابت و وارد شده بلکه این معنی از ضروریات مذهب شیعه است و کثیری از علماء سنت مثل فخر رازی و سعد قتفازانی در مقاصد و شرح مقاصد و شرح عقائد و شریف جرجانی در شرح موافق و عمر نسفی در عقاید و محمد بن یعقوب فیروزآبادی و محب الدین طبری و فضل بن روزبهان اصفهانی و شمس الدین یوسف سبط ابن الجوزی و کمال الدین محمد بن طلحه و ابن ابی الحدید و غیر ایشان اعتراف به ثبوت این لقب کرده‌اند. ولی چون با وجود این تصریحات خلافی بین اهل سنت و جماعت است که افضل نساء عالم کیست، و در رساله شیخ محمد ضبیان است که اقرب نزد کثیری آن است که افضل مریم است، بعد خدیجه، بعد فاطمه، بعد عایشه و جماعتی تقديم عایشه کرده‌اند.

و از اشعری توقف حکایت شده و از شیخ الاسلام ایشان که ابن حجر مستقدم عسقلانی است در شرح بهجهة تفصیل از جهات مختلفه نقل شده گفته است عایشه از جهت علم افضل است و خدیجه از جهت سبق باسلام و اعانت رسول و فاطمه از جهت قرابت و بضعه بودن و مریم از جهت اختلاف در نبوت.

منه لامنه

مجده العالی) ص ۸۳ سیوطی در طبقات الشافعیه او را امام محدث، فقیه الحرم، شیخ الشافعیه، محدث الحجاز خوانده و صدقی در راغی بالوقایت او را شیخ الحرم و فقیه زاهد محدث گفته، و عبدالوهاب بن السبکی در طبقات شافعیه، شیخ الحرم و حافظ الحجاز بلا مدافعه لقب داده و اسنوی در طبقات الشافعیه گفته: شیخ الحجاز کهن عالماً عامل‌اً جلیل‌القدر، عالماً بالآثار واقعه، و ذهبی در عبر، و دول الاسلام، و تذکره الحفاظ، و معجم، آورده که الامام المحدث المفتی، فقیه الحرم مصنف الاحکام کان عالماً عامل‌اً جلیل‌القدر عارفاً بالآثار و من نظر في احكامه عرف محله من العلم والفقه، عاش ثمانین سنه مات سنه اربع و تسعین و ستماه و اگر احاطه تفصیلیه به مدایح او که علماء سنت اعتماد دارند بخواهی رجوع کن به کتاب عبقات الانوار، تصنیف سید جلیل محدث عالم عامل نادره الفلك و حسنة منه و مفتره لکھنو و غرة العصر، خاتم المتكلمين المولوی الامیر حامد حسین المعاصر الهندي اللكنھوي قدس سره و ضوعف بره که عقیده من بنده ایستکه از ابتداء تاسیس علم کلام تا حال تالیف این مختصر، کتابی در مذهب شیعه از جهت اتفاق نقل و کثرت اطلاع بر کلمات اعداء و احاطه به روایات واردہ از آنها در باب فضایل تا آنجا که نوشته است مثل این کتاب مبارک تصنیف نشده است فجزء الله عن آبانه الاماجد خیر جزاء ولد عن والده و وفق خلفه الصالح لاتمام هذا الخیر النجاح، و آنچه در آن کتاب است (منه دام العالی).

و این کلمات جمله باطل و مخالف نصوص ثابتة از حضرت رسالت و عترت اطهار آن جناب است چه اتفاق علماء شیعه هیچ زنی را در نزد خدا قرب و منزلت فاطمه نیست. بلکه از بعض اخبار استفاده شده که از جمیع انبیا و مرسلین حتی اولو العزم افضل بوده بلکه بعض علما او را تفضیل بر حسین و سایر ائمه داده اند چون در قانون مناظره اولی تر آن است که از مسلمات خصم دلیل بیاورند ما در این مختصر از آن مکرمه استمداد جسته از کتب معتبره اهل سنت و جماعت بعون خدای تعالی اخبار صحیحه معتبره چند ایراد می کنیم که دلالت داشته باشد که فاطمه سیده نساء عالیمان است و تمام زنان عالم دون مرتبه او هستند.

خبر اول:

محمد بن اسماعیل بخاری در جامع صحیح خود می گوید: قال النبی صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ فاطمۃ سیدۃ نسایء اهل الجنة. پیغمبر فرمود: فاطمه سیده زنان اهل بهشت است. و این روایت اگر چه مرسله است، ولی به جهت بودن در خصوص کتاب بخاری در نزد اهل سنت حکم صحت دارد. چه اجماع دارند بر صحت جمیع ما فی البخاری اگر چه راوی ضعیف باشد. و حدیث مرسل چنانچه ابن خلدون در مقدمه تاریخ تصریح بهاین کرده و این حدیث را در بخار از مناقب ابن شهر آشوب نقل کرده که مسلم در صحیح و ابوالسعادات در فضائل العشره و ابوبکر بن شیبیه در امالی و دیلمی در فردوس روایت نموده اند.

خبر ثانی:

مسلم بن الحجاج القشیری النیسابوری در صحیح خود بدو سند و احمد بن شعیب نسائی در خصایص از عایشه نقل کرده اند که فاطمه علیها السلام فرمود که پیغمبر با او فرمود: اما ترضین ان تكونی سیدة نساء المؤمنین او سیدة نساء هذه الامة. یعنی: آیا راضی نیستی تو که سیده نساء مؤمنین باشی یا سیده نساء این امت. و ظاهر این است که تردید از راوی باشد و لفظ روایت هر چه باشد دال بر افضلیت از مریم خواهد بود. اگر مومنین باشد شامل مریم است بنفسه مگر اینکه دعوی انصراف

بهؤمنین این امت بشود و این جای منع دارد. و اگر نساء هذه الامه باشد هم بمعونه روایت منقوله در همین جامع اثبات مطلوب می شود.

و در هر دو صورت چه درباب فضایل خدیجه علیها السلام روایت کرده از امیر المؤمنین علیه السلام که گفته شنیدم از پیغمبر که گفت: خیر نسائهما مریم بنت عمران و خیر نسائها خدیجه بنت خویلد.

و این روایت را بچهار سند نقل کرده یعنی دراثناء ذکر سند سه جا لفظ حاکه در اصطلاح محدثین علامت تحويل نسبت سند است آورده. و در یکی از طرق ابوکریب از وکیع روایت کرده. لهذا بعد از نقل حدیث می گوید: وکیع در وقت روایت اشاره کرد باسمان وزمین یعنی مرجع ضمیر در نساهای را تعیین کرده که مقصود دنیا است. چنانچه متعارف عرب است و از این حدیث متکرر الاسناد مذکور در صحیح مسلم. معلوم می شود تساوی درجه مریم و خدیجه در طریقه اهل سنت و شک نیست که خدیجه از نساء مؤمنین و از نساهای این امت است و فاطمه علیها السلام بحکم حدیث مذکور سيدة نساهای این امت است و لازم می آید که از مریم هم افضل باشد چه افضل از احد المتساویین افضل از دیگری است. علهذا فاطمه سيدة نساه العالمین است.

بمقتضای حدیث صحیح مسلم متفق علیه بین اهل سنت و این بیان از غنایم این شرح است و الحمد لله علی وضوح الحجة.

خبر سوم

عزالدین ابوالحسن علی بن محمد بن عبدالکریم بن الاثير الجزری در اسد الغابه. در ذیل روایت مفصله که سندش بسرورق منتهی می شود از عایشه نقل کرده که فاطمه علیها السلام برای او از پیغمبر نقل کرد که فرمود: رسول خدا باو؛ الاترضین ان تكونی سيدة نساهای الغالپین؟ آنگاه نقل کرده از ابو صالح که گفته رواه البخاری فی الصحيح عن ابی نعیم و هذا من غریب الصحيح فان ذکریا روی عن الشعبي احادیث فی الصحيحین و هذی یرویه عن فراس عن الشعبي.

خبر چهارم

ترمذی در صحیح خود از حدیفه روایت کرده که رسول خدای فرمود بسوی: اما

رأيت العارض عرض لى قبل ذلك هو ملك من الملائكة لم يهبط الى الارض قط قبل هذه الليلة استاذن ربّه ان يسلم على و يبشرني ان الحسن والحسين سيتدشباب اهل الجنة و ان فاطمة سيدة نساء اهل الجنة.

بحذيفه فرمودندیدی این عارض را که نمودار شد قبل از این او ملکی بود از ملائكة که هر کز بزمین نیامده بود قبل از این شب از پروردگار استیزان کرد که بر من سلام کند و مرا بشارت دهد که حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشتند و فاطمه سیده زنان اهل بهشت است.

در صواعق ابن حجر است: اخرج احمد و الترمذی و النسائی و ابن حیان عن حذيفة الحديث.

خبر پنجم

احمد بن شعیب نسائی در کتاب خصایص از عایشه نقل کرده که او از فاطمه علیها السلام روایت می کند که رسول خدای به آن مکرمہ فرمود: یا فاطمه اما ترضین ان تكونی سيدة نساء هذه الامة و سيدة نساء العالمین .
قال فی الصواعق اخرجه احمد و نسائی و ابن حیان.

خبر ششم

احمد بن عبدالله بن محمد ابوالعباس محب الدین الطبری المکی^۱ که امام ائمه اهل سنت است در ذخایر العقبی از ام سلمه نقل کرده که آن مکرمہ از فاطمه علیها السلام روایت کرده که رسول خدای با او فرمود: اما ترضین ان تاتی یوم القيمة سيدة نساء المؤمنین او نساء اهل الجنة.

و چون این اخبار را بطرق مختلفه و الفاظ متفاوتة از طریق بخاری و مسلم ترمذی و دولابی و غیر ایشان روایت کرده به جهت جمع بین اخبار احتمال تعدد قصه داده است و این وجهی است وجیه، چنانچه ابن حجر در باب اخبار کسا به این احتمال عمل کرده که پیغمبر چند دفعه این چهار نفر را در زیر کسا آورده و آیه تطهیر خوانده و

همچنین ملترم شده، در حدیث تمسک بمناقب که گفته روایت کرده است او را بیست و اند نفر صحابی در موضع مختلفه از حضرت رسالت.

خبر هفتم

روایت کرده در بحار از مناقب ابن شهرآشوب که از اجله علماء امامیه است و علماء سنت بر او ثناء بلیغ کرده‌اند و بوثاقت و دیانت او اعتراف نموده‌اند، چنانچه سید جلیل معاصر هندی از وافی بالوفیات صلاح صفتی آورده که محمد بن علی بن شهرآشوب احد شیوخ الشیعه حفظاًکثر القرآن و له ثمان سنین کان یرحل الیه من البلاد و کان صدوق اللهجة مليح المحاوره واسع العلم کثیر الخشوع و العبادة و التهدج لا یکون الا علی وضوء اثنی علیه ابن ابی طی کثیر و از صاحب قاموس در بلغه نقل کرده که هم بسعه علم و کثرت عبادت و دوام وضوء او اعتراف کرده و هم از سیوطی در بغیه اعتراف به‌این فضائل باضافه کثرت خشوع حکایت کرده و از طبقات المفسرین شمس الدین محمد بن علی المالکی تلمیذ جلال سیوطی نقل کرده اشتغل بالحدیث و لقی الرجال و تفقه فبلغ النهاية حتى صار رحلة و تقدم في علم القرآن والتفسير وال نحو و كان اماماً عصراً واحداً دهراً و هو عند الشیعه كالخطیب البغدادی واسع العلم کثیر الفنون انتهت عبایرهم ملخصة محدودة الاكثر.

ونکته این تطویل که ذکر مناقب ابن شهرآشوب از کتب اهل سنت کردیم آن است که مباداً گمان اتهام در نقل او شود. اگر چه این بندе بواسطه بحار حال تأليف حکایت می‌کنم، ولی نسخ مناقب بحمد الله موجود است و بقولت آن کتبی که در او از آنها نقل می‌کند نیست بالجمله در مناقب از خطیب بغدادی نقل فرموده و گفته تاریخ بغداد باسناد الخطیب عن حمید الطویل عن انس قال قال النبي خیر نساء العالمین مریم بنت عمران و خدیجه بنت خویلد و فاطمة بنت محمد و اسیه امرأة فرعون ثم ان النبي فضلها على سائر نساء العالمين في الدنيا والآخرة وروت عائیشه وغیرها عن النبي انه قال يا فاطمة ان الله اصطفاك على نساء العالمين و على نساء الاسلام و هو خیر دین.

يعنى: پیغمبر فرمود این چهار زن که مریم و خدیجه و فاطمه و آسیه باشند بهترین زنانند از آن پس تفضیل داده فاطمه را برابر همه زنان در دنیا و آخرت چه عائیشه و جز عائیشه.

روایت کرده‌اند که پیغمبر به فاطمه فرمود خدای ترا برکزیده و اختیار فرموده بر زنان عالمیان و بر زنان اسلام و او بهترین ادیان است.

من می‌گوییم از این عبارت اخیره مستفاد می‌شود که اگر کسی بهترین زنان این امت باشد بهترین زنان سایر امم است، و بنابر این اخباری چند که در صحیح مسلم و صحیح ترمذی و خصایص نسائی و سایر کتب معتمده این جماعت است که در آها اطلاق سیده نساء امت شده شاهد مدعی می‌شود. همان مراجعه کن و تأمل نما و شکر این نعمت کن که چگونه با آن همه کوشش اعدا در کتمان فضائل اهلیت باز بمارسیده و ما موفق باقرار و نشر آنها شده‌ایم. و فی ذلک فلیتئافس المتنافسون و الحمد لله کلما حمده الخامدون.

خبر هشتم

بحار از مناقب از حلیه ابو نعیم از جابر بن سمره از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده در خبری که فرمود در حق فاطمه علیها السلام؛ اما آنها سیدة النساء يوم القيمة. یعنی: سوگند که همانا او سیده زنان است در روز قیامت.

خبر نهم

بحار از مناقب از تاریخ بلاذری که از اکابر علماء مورخین سنبان است: ان النبی قال لها اما ترضین ان تكونی سیدة نساء اهل الجنة . راضی نیستی که سیده زنان اهل بهشت باشی.

خبر دهم

میر سید علی همدانی که سنبان او را علی ثانی خوانند در مودة القربی گفته: عن فاطمه علیها السلام قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اما ترضین ان تكونی سیدة نساء العالمین او نساء امتی.

و این حدیث با حدیث خصایص فرقی ظاهر دارد چه در او سیدة نساء هذه الامة دارد و مقدم بر سیدة نساء العالمین. و در این حدیث او نساء امتی بحذف سیده و باضافه امت و حذف لفظ هذه مذکور است و متاخر از این روی ظاهر تعدد خبر است و

این جمله ده خبر است که همه از کتب صحاح معتمده آنها استخراج شده. و این بر آنها حجت است و بیش از اینها بنظر آمده و دیده ام ولی در صدد استیفا نبودم و این ابی الحدید تصریح کرده بتواتر این خبر که: فاطمه سیده نساء العالمین و الحمد لله على وضو العجة. اگر چند اخباری دیگر در طریق آنها هست که استثنای مریم بنت عمران شده ولی چون این طایفه از اخبار موافق اخبار امامیه اند که منقول اند از اهلیت رسالت علیهم السلام که معدن علم و مخزن وحیند، البته ارجح و اقدمند و باید رفع ید و صرف نظر از معارضات آنها شود و ما اگرچه اشاره کردیم که اجماع امامیه براین منعقد شده که فاطمه سیده نساء عالمیان است.

در این باب از شماره بیرون و از ستاره افزون است ولی خاتمه این بحث را حدیث مبارک که در امالی صدق رضی الله عنہ از حسن بن زیاد عطار روایت شده قرار می دهم و آنچنان است که می گویید: بر حضرت صادق آل محمد ضلی الله علیه و آله عرضه داشتم که پیغمبر که فرموده: فاطمه سیده نساء اهل جنت است؛ آیا سیده نساء عالم خودش است؟ فرمود او مریم بنت عمران است که سیده نساء عالم خودش است و فاطمه سیده نساء اهل بهشت است، از اولین و آخرین.

و همین حدیث را در بخار از مناقب روایت کرده که او مرسلا روایت نموده و انصاف آن است که هر مسلمانی که تأمل کند باید خود اعتقاد به این کند چه مریم را پدری چون محمد مصطفیٰ صلی الله علیه و آله و مادری چون خدیجه کبریٰ علیها السلام و شوهری چون علی مرتضیٰ علیها السلام و پسری چون حسن مجتبی علیها السلام و حسین سید الشهداء علیها السلام نبود، و بالقطع و اليقین فاطمه محبوب تر بود نزد رسول خدا از مریم و صد چون مریم. چنانچه اگر بفضائل او نکاه کنی و بدانی که پیغمبر همیشه او را می بؤید و می بوسید و بهر سفر که می رفت آخر کسی که با او عهدی داشت او بود و هر شب تا روی او را نمی بوسید نمی خواهد و از برای او برمی خاست و او را بالای دست خود می نشانید، تا اینکه عائشه مکرر اعتراض کرد که چرا چنین می کنی. و می فرمود بُوی بهشت را ازو می شنوم و مکرر می فرمود: فاطمه پاره تن من است و فاطمه جان من است و فاطمه دل من است، و غیر.

از این از فضائل که سالها بنهایت نخواهد رسید، البته یقین خواهی داشت که فاطمه از بیشتر خلق خدا حتی انبیا و مرسلین افضل بوده چه پیغمبر افضل از همه است و حکم

بعض وكل متعدد است.

بنت من ام من حلپله من
ویل لمن سن ظلمها و اذاها^۱

السلام عليك يا ثار الله و ائن ثاره.

سلام بر تو اي کسيکه خدای خونخواهی تو می کند و پسر کسيکه خدای خونخواهی او می کند.

شبدان که ثار در لغت عرب در اصل چنانچه از اساس و صحاح و مختار الصحاح و الفاظ کتابیه و غیر آنها مستفاد می شود بمعنى کین است و کین خواهی و بهمین ملاحظه بمعنى خون و خونخواهی استعمال شده و در قاموس تفسیر بهاین معنی کرده، ولی اصح آن است که ما ذکر کردیم در وجه استعمال. چه در اینگونه امور بر قاموس اعتمادی نیست و بهر صورت استعمال بمعنى دم و طلب دم مسلم است و معنی ثانی معنی مصدری است و می گویند: ثارت حمیمی و ثارت فلاناً بحمیمی. یعنی: خونخواهی کردم، قریب خود را یا بواسطه او. چنانچه در اساس البلاغة و غير او مذکور است.

پس مطالب ثائر است و قتيل مشتوري و مشتوريه و همجنين مطلوب که قاتل باشد مشتوري است در عبارت ثانی که ثارت فلاناً بحمیمی باشد و گاهی ثار را بمعنى طالب ثار می گویند. و این معنی را در نهايه محمول بر آن کرده که مضاف حذف شده باشد و اعراب او بمضاف اليه منتقل باشد و در مثل يا ثارات الحسين، بنابراین وجه تقدیر يا اهل ثارات الحسين است. یعنی: اهل طلب خون حسین. و گاهی ثار را بمعنى قاتل می آورند و در نهايه اين معنی را براين وجه تأويل کرده که بمعنى موضع ثار است يا بحذف مضاف يا مجاز بعلاقه ملابست و حلول. على هذا درمثال مذکور مراد ندائی قبيله است که بجهت تقطیع و تقریع ندا می شوند تا از دوستان جدا شوند و حالشان معلوم شود و زمخشري در اساس آورده که آنجا که بمعنى طالب است از قبیل استعمال مصدر است در اسم فاعل مثل عدل و در ثانی از قبیل استعمال مصدر است، در اسم مفعول مثل صید و در

۱- (او) دخت که؟ مادر که؟ همسر چه کسی است؟ وای بر آنکه ظلم و اذیت را بروی پایه گزاری کرد، از قصیده‌ای معروف از یکی از بزرگان مکه است که عده‌ای آنرا از جذوعنی میدانند ولی مرحوم امین عاملى در «مجالس السنیه» آن قصیده‌هارا نقل فرموده و انتسابش را به جذوعنی رد کرده است

یا الثارات العسین، ثار بمعنی نفس ذحل و دم است و ندای آنها بهاین جهت است که گویا می‌گفتند: ای خونهای حسین حاضر شوید که اکنون وقت طلب کردن شما است. و این کلام از صدر تا ساق در غایت متنانت و نهایت قوت است و حاجت بتکلفات ابن اثیر ندارد، و احتمالی دیگر در ثار بمعنی طالب داده که مخفف ثائر باشد مثل شاک که مخفف شائک و بنایر این همزه محدود است و الف فاعل باقی پس واجب است که بصورت الف تلفظ کند بخلاف وجود ساقه که چون کلمه مهموز است اصل در او همزه است و الف به جهت تخفیف است.

اگر چه غالب استعمال این کلمه با الف است و از این جهت در کتب مزار همه بصورت الف لینه ضبط شده و اشکالی ندارد و این احتمال اگر چه بعید است لیکن اولی تراز احتمال ابن اثیر است.

چون این مقدمه را دانستی، بدان که در این کلمه چند وجه محتمل است:

اول: آنچه از کلام فاضل متبحر محدث مجلسی قدس سره در مزار بحار می‌توان استفاده کرد که ثار بمعنی مصدری باشد و لفاظ اهل محدود و مقدر شود و اضافه ثار به الله اضافه مصدر بفاعل باشد. یعنی: ای اهل طلب کردن خدا خون ترا و این خلاف ظاهر است و تقدیر خلاف اصل.

ثانی: آنچه شیخ جلیل فخر الدین طریحی در مجمع البحرين احتمال داده که تصحیف ثائر باشد و در بحار هم مذکور است و تقریبی برای این وجه بهیچوجه نکرده‌اند و می‌شود اضافه ثائر به الله بتقدیر لام باشد. یعنی: در راه خدا و برای خدا خونخواهی کرد. و این به ملاحظه اصحاب و اولاد آن جناب است یا به ملاحظه خونهای ناحقی که در دولت معاویه و بیزید ریخته شد و بهمین تقریر و ابن ثاره توجیه می‌شود و اعتبارات دیگر هم در اضافه متمشی است که بسیار بعید است. و این وجه لفظاً و معناً خلی و واضح دارد. اما لفظاً التزام بتصحیف با توافق نسخ صحیحه غریب است، با اینکه حاجتی بهاین اعتبار نیست.

چه دانستی که ابن اثیر و زمخشری هر دو منطبق‌اند بر صحت استعمال ثار بمعنی ثائر و در کلام زمخشری دو وجه بود؛ و گویا این دو محدث علیم عبارت اساس و نهایة را ندیده باشند و اگر نه بسی مستبعد می‌آید که ملتزم بتصحیف شوند و اما بحسب معنی که ظاهر است که این لقب بهاین اعتبار نیست خصوصاً در بعض زیارات قرائی بر خلاف

این معنی یافت می‌شود؛ مثل اینکه لفظ فی السموات و الارض بعد از وتر موتور است که ظاهر یا جائز رجوع او بهر دو است که با این احتمال مناسب نیست و وجه دیگری. در مشکلات العلوم فاضل محقق نراقی مذکور است که محصلی جز همین معنی ندارد، اگرچه وجه دلالت را چنانچه باید بیان نکرده و ما بجهت اختصار از ذکر و انتقاد او صرف نظر می‌کنیم.

ثالث اینکه ثار بمعنی دم باشد و کلام مبتنی بر تنزیل و تقدیر شود. یعنی: اگر خدا خون داشت؛ تو بودی. از قبیل عین الله و جنب الله و ید الله. و این وجه را در جائی یاد ندارم که دیده باشم ولی بعيد است. چه ثار بمعنی مطلق دم نیست؛ بلکه آن خون ریخته شده قابل اقتصاص است چنانچه بر متبع مستانس هویداست، رابع اینکه ثار بمعنی مثور باشد، چنانچه در کلام زمخشری بود؛ ولی نه آن مثور که قاتل است بلکه آن مثور که قتیل است چنانچه ثارت حمیعی می‌گفتند.

و حاصل معنی آن می‌شود ای کسیکه خدا خونخواه تو است. و مؤید این معنی است عبارت زیارت منقوله در کامل الزیارة از یونس بن ظبیان، از صادق آل محمد علیهم السلام که فرموده: السلام عليك يا قتيل الله، یعنی قتلی که خدا خونخواه او است. و فی الجمله مبعد این احتمال است که در کلمات لغویین تصریح بهاین معنی در ثار نشده اگرچه قیاس لغوی مانع نیست و اشباه و نظایر او موجود و وافر است.

خامس اینکه: ثار بمعنی همان دم مطلوب باشد و اضافه به الله بجهت آن باشد که مخصوص بطالبه او و ولی حقیقی او است و این اوجه معانی است، و اضافه بنابرین بمعنی لام است بر وجه متعارف و عجب است که هیچکس را متعرض این وجه ندیدم با کمال استقامت و انتطاق بر قواعد و مناسبت با اذواق سلیمه.

وَ الْوِتْرُ الْمَؤْتُورُ

[ج] و ای کشته که خون کسانش ریخته شده

[هن] و تر عطف است بر ثار که منادای مضاف منصوب است و به تبعیت منصوب است و وتر در اصل بمعنی طاق و طاق کردن است و بمعنی ذحل که کینه و خون باشد آمده و بمعنی نقص و جنایت و کشتن نزدیکان هم آمده.

و در صحاح می‌گوید که لغت اهل عالیه^۱ آن است که وتر بمعنى فرد مكسور است و بمعنى ذحل بفتح و لغت حجاز بعكس است. و لغت تميم در هر دو کسر است^۲ و در صباح از ازهri عکس کلام صحاح را در لغت حجاز و عالیه نقل کرده و اصل در همه معانی مذکوره همان وتر بمعنى فرد است چه هر جفت که طاق شود. البته ناقص شود و همچنین اگر کسی کشته شود طاق شود و جنایت راجع بنقض است و ذحل که کین و خون باشد راجع به قتل اقرباء است و از عبارت اساس استفاده این ارجاع می‌توان کرد و موتور بمعنى طاق شده و فرد شده آمده و بمعنى کسیکه کسی از او کشته شده هم استعمال شده فی الصحاح المؤثر الذی قتل له قتیل فلم یدرك بدمه و از این باب استعمال است که می‌گویند فلان طلاب او تار و ترات و از این قبیل است. حدیث بکم یدرک اللہ ترہ کل مومن، و در مجمع البحرين تصحیفی شده که در ذیل شرح این عبارت مفصلانشاء الله خواهم شرح داد.

و در لفظ زیارت سه احتمال ممکن است. یکی اینکه وتر بمعنى یکانه و فرد باشد و موتور هم از آن معنی باشد و تاکید سابق شود مثل حجر محجور و برد و بارد و یوم آیوم و موت مائت ولیل اللیل و شعر شاعر و امثال آنها و این معنی را اگر چه در بحار و مشکلات العلوم ذکر کرده‌اند؛ در نظر این بنده بسی از صواب دور است چه هیچ مناسبت با کلمه سابق او ندارد و در زیارات مشارالیها هم وارد است السلام عليك يا وتر الله، و توجیه بمفرد وبكمالات و متمیز از نوع بشر در عصر خود با اضافه به الله بسیار ناملایم است؛ اگر چه در بحار است.

دیگر اینکه وتر بمعنى فرد باشد و موتور آنکه کسی از او کشند یعنی ای یکانه که اقرباء تو کشته شده‌اند، و این معنی در دو کتاب سابق مذکور است و از معنی اول اقرب ولی فقره زیارت مذکور منافی او است و فی نفسه بیرون غرابتی نیست.

سوم آنچه این بنده را بنظر آمده که وتر بمعنای همان خون ریخته باشد یعنی ای قتیلی که اقربا و اصحاب تراکشتند. چنانچه ترجمه را مبنی بر این کردیم و اضافه این به الله بسیار مناسب است؛ چه او کشته راه خداد است. چنانچه قتیل الله گفتندش.

۱- یکی از شهرهای لبنان.

۲- یعنی قبیله تمیم هم به فرد مكسور به ذحل و تر به کسر واو گویند.

فائدة استطرادية

در مجمع البحرين در ماده ثار می‌گوید که فی الحديث اذا خرج القائم يطلب بدم الحسین و يقول نحن اهل الدم طلاب الثره و مثله حدیث وصف الانمه بکم یدرک الله ثره کلّ مؤمن و در هیچ یک از کتب لغت ثره بناء مثلته منقول نیست و هیچ قیاسی مقتضی، تبدیل ثار مهموز به ثره نخواهد شد.

و خود این محدث متبحر در ماده و تر حدیث ثانی را ذکر کرده و این تصحیف بسیار غریبی است و ضرر او در لغت بیشتر از جای دیگر است چه کتب لغت موضوع برای احتجاجند و مرجع جمیع و اکثر اهل علم متتبه باینگونه تصحیفات نشده بنای احکام و علوم زیادی بر این کلمات می‌کذارند و گاه می‌شود خطاهای بزرگ در دین و دنیا بر او مترب شود و کمتر کتابی تاکنون دیدم که بقدر قاموس از کتب اهل سنت و مجمع البحرين از کتب شیعه اغلاظ و اشتباهات و تصحیفات داشته باشد، خصوصاً قاموس که کتابها در عیوب او نوشته شده و همین یک فقره بس که کمان استیفای لغت کرده و در تاج العروس بیست هزار لغت ذکر کرده که در او نیست و مع ذلك ففى الزوايا خبایا و کمک ماده از صحاح دیده می‌شود که زیادی فایده از قاموس نداشته باشد.

بالجمله محض تذکره ما يکي دو از تصحیفات قاموس و مجمع برای نمونه و نشانه در اینجا می‌نویسم تا ادب‌ها و اهل کمال هم بهره داشته باشند در قاموس در ماده خور می‌گوید: الخور و ادوراء برجیل. و اصل این عبارت آن است که خور بر وزن غور موضعی است در ارض نجد از دیار بنی کلاب حمید بن ثور الھلائی او را در شعر خود ذکر کرده آنجا که گفته:

سقی السروة المحلال مَا بین زابن الی الخور و سمی البقول المدیم
و فاضل متبحر ادیب محدث سید علیخان ره در طراز از اویی نقل کرد که او گفته
خور واد وزابن جبل و صاحب قاموس لفظ وزابن را و رأبیر کرده و جبل را جبل ارمیانه
متولد شد که خور وادی باشد عقب بر جبل و عجب اینکه هیچ تصور نکرده که بر جبل
یعنی چه و اسم چه چیز است حیوانی است یا جمادی است یا ملکی است و الحق
خوب فرموده سید که این تصحیف زن بچه مرده را بخنده می آورد و از مصیبت غافل
می کند.

دیگر در ماده قوقس گفته که قاقیس بن صعصعة بن ابی الخریف محدثی است و این تصحیف شنیع کم از تصحیف سابق نیست؛ چه عبارت منقوله از ذهبانی در مشبه الانساب چنین است که در حریف ذکر کرده. اولاً عبد‌الله بن ریبعه السوالی تابعی یکنی ابا الحریف بفتح الحاء المهمله ضبطه الدولابی و خالقه بن الجارود فاعجمها و بمجمعه و فاقاً یعنی در حاء خلاف است که بمجمه است یا بهممه و در زاء وفاق است که معجمه است که زای باشد از آن پس گفته قیس بن صعصعة بن ابی الخریف و این فاضل مدقق تدقیق نظر کرده و فای از کلمه و فاقاً را وفاء خوانده و قاف و الف بقیه را که قا باشد حیران مانده که چکنند بسر قیس بیچاره گذاشته و او را بخلعت شریف قاقیسی مخلع ساخته و از این قبیل تحریفات و تصحیفات در کتاب قاموس بیش از حد احصا و احاطه است و در مجمع در ماده حنف بحاء مهمله و نون فرموده اولاد الاحناف هم الاخوة من ام و احده و اباء متعدده و جمیع علماء لغت این لفظ را در ماده خیف بخاء معجمه و یاء مثناء تحتانیه که آخر حروف است ضبط کرده‌اند و گفته‌اند اگر اولاد از یک پدر و چند مادر باشد ابناء غلات هستند و اگر از یک مادر و چند پدر باشد، ابنا اخیافتند و اگر از یک پدر و یک مادر باشد، ابناء اعیانند و اصل خیف بروزن حول اختلاف رنک دو چشم است که یکی سیاه و دیگری کبود باشد و از این باب است که صنعتی در بدیع که التزان باعجام کلمه باشد و اهمال دیگری خیفاء نام دارد؛ مثل این عبارت حریری در مقامه مراغیه الكرم ثبت‌الله جیش سعودک یزین و اللؤم غض الدهر جفن حسودک یشین. و هم در مجمع است در کتاب قاف باب ما اوله النون فی الخبر نهی عن النجقاء فی الاوضاعی قال این الاعرابی النجق ان يذهب البصر و العین مفتوحة. و تركيب نجق در لغت عرب وارد نیست بلکه اجتماع جیم و قاف از علائم تعریف است، چنانکه جلال سیوطی در مزهر اللغة و شهاب خفاجی صاحب ریحانه در شفاء العلیل تنصیص کرده‌اند مثل جوزق و منحنیق و این لفظ نجق و نجقاء بیا موحّده و خاء معجمه است، چنانچه صریح اساس و نهایة و تاج المصادر بیهقی و صحاح و مختار الصحاح و قاموس است و مطابق نسخ معتمده از سامی میدانی و فقه اللغة ثمالي و غير اینهاست.

و این دو تصحیف اگر چه بغرابت تصحیف قاموس نیستند ولی مفسده آنها کمتر نیست و متتابع متأمل از این باب در این کتاب بسیار می‌آید و از غرایب آنچه در مجمع وارد شده عبارتی است که در ذکر زیبر آورده که خلط و مزج کرده بین احوال زیبر بن

العام و زبیر بن عبدالمطلب و از این اجتماع معجون غریبی پیدا شده چنانچه صاحب کشف الظنون در لفظ تفسیر الطوسی خلط بین ترجمه شیخ طوسی و شیخ طبرسی نموده و مرکبی غریب اختراع کرده و صدیق حسنخان بهویالی معاصر در ایجاد العلوم در احوال نجم الائمه خلط بین احوال او و حالات سید رضی کرده و ترکیبی عجیب کرده و شرح این اشتباهات خارج از وظیفه این مختصر و بیرون مناسبت این موضع است و همین قدر که متعرض شدیم بر عایت آن استلذاذ و ابتهاجی است که در اذهان متوقده و طباع رقیقه باستطرادات لطفیه ادبیه و افتتانات غریبیه علمیه دست می دهد.

السلامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ يَقْنَائِكَ وَ آتَاكَتْ بِرَحْلِكَ.

سلام بر تو باد و بر آن روانهایکه در آستان تو جا گرفته‌اند و در ساحت قرب تو فرود آمدند.

﴿ش﴾ ارواح جمع روح است و اصل روح چنانچه از ابو عبیده نقل شده بمعنى طیب و طهارت است و این جهت روح انسان را روح گفته‌اند و ملائکه مطهرين را روح نامند و جبرئيل را روح القدس خوانند و ملک اعظم را که در کریمه: يوم يقوم الروح^۱، مذکور شد روح گویند و عیسی را روح الله لقب دهند و نسبت بملائکه و جن را روحانی بضم گویند و همچنین هر ذی روحی را روحانی گویند و روح بفتح را با این معنی مشارکت است چه می گویند. مکان روحانی، یعنی طیب. و زیادة نون در نسبت برخلاف قیاس از تغیرات نسب است مثل ربی و دهری و ربانی و رحوي بفتح راء و رحیم بمعنى باد ماخوذ از او است.

لهذا جمع او بر ارواح است چه معنی او باطیب و خوشی مناسبت دارد و چنانچه روح بمعنى نسیم است و راح و ریاح بفتح که بمعنى خمر است نیز از این معنی ماخوذ است و ریحان بمعنى کل هم از وجوده تقلبات همین معنی است و روح آدمی را که روح گفته‌اند به ملاحظه طهارت و طبیی است که در بد و تکوین و اصل خلقت دارد قبل از تلوث بعلایق جسمانیت و تدنیس بلوازم هیولانیت وبالجمله استعمال روح در انسان و بوجوهی چند می شود و ظاهراً مراد از او در این جا نفس ناطقه انسانی است که

جوهری است لطیف ملکوتی که بعد از فنای بدن باقی است، و از امر خدای تعالی است. و در تجرد و مادیت او خلاف است و شارح مقاصد قول بتجرد را نسبت بمحققین اهل اسلام و فاضل مقداد نسبت بمحققین متکلمین داده‌اند و از علماء امامیه طایفه بزرگ مثل صحابی متکلم عظیم الشان رفیع المنزلة نقه مسلم هشام بن الحكم رضی الله عنه؛ چنانچه شیخ مفید ازو حکایت کرده و خود شیخ مفید و عامه بنی تویخت از متکلمین امامیه و استاد البشر خواجہ نصیرالدین طوسی و فاضل محقق کمال الدین بن میثم رحمه‌الله در شرح صد کلمه صریحاً اگر چه جماعتی نسبت خلاف باو داده‌اند و ظاهراً ناشی از غفلت باشد و شیخ بهائی و سید الحکماء و المجتهدین میرداماد و فقیه حکیم محدث متوحد متبحر کاشانی و تلمیذ عارف محقق محدث او قاضی سعید قمی و فاضل محقق نراقی اول و فرزند محقق علامه او نراقی ثانی و سید اجل اعظم رئیس الفرقة فی عصره الحاج سید محمد باقر الرشتی الاصفهانی و مریبی مشایخ عصره حجۃ الطایفه رئیس الفرقه زعیم الشیعه شیخ الدنیا استاد العالم شیخنا المرتضی، چنانچه والد فعل محقق ما که ترجمان صادق و لسان ناطق او است از او حکایت کرده و هم خود آن علامه متبحر ارتضا و اختیار فرموده قدس الله اسرارهم و غیر ایشان از اعاظم فقها و جمهور حکماء متشرعنین امامیه مثل صدر المتألهین و محقق لاھیجی و محقق مقدس ورع نوری و حکیم فقیه فاضل زنوی رحمهم اللہ و جز ایشان از اساطین اهل دیانت و صیانت قائل بتجرد او هستند و ظواهر آیاتی چند و اخباری بسیار موافق او است و برآهینی عقلیه بر او اقامه کرده‌اند.

و طایفه دیگر که اکثر متکلمین شیعه و محدثین باشند از علماء ترجیح جانب مادیت داده‌اند این طایفه نیز ظواهری از اخبار و ایات متمسک دارند و ادله چند عقلیه دلیل کرده‌اند و علامه مجلسی در سماء و عالم اظهار تردید کرده و فرموده فما یحکم به بعضهم من تکفیر القائل بالتجدد افراد و تحکم کیف و قد قال به جماعتة من علماء الامامیه و نحار پرهم^۱ انتهي.

بالجمله مسئله نظری و به غایت مشکل است اگر چه بحمدللہ حلّ عقال این اشکال

۱- پس حکمی که بعضی ایشان کرده‌اند و به تکفیر معتقدان به تجرد (روح) نظر داده‌اند زیاده روی و زورگویی است، چگونه میتوان این نظر را پذیرفت در حالیکه آنرا جماعتی از علماء امامیه و دانایشان گفته‌اند.

بر طریق نظر و استدلال برای این بی‌بصاعت ممکن است ولی خوض در تحقیق این نوع مباحثت؛ اوّلاً محل اهتمام نیست، و ثانیاً خارج از قانون این شرح است و گاه روح را بمعنی جسم با روح استعمال می‌کنند به علاقهٔ حال و محل یا ملابت، چنانچه عرب فعلاً می‌گویند شال روحه یا می‌گویند جرح روحه و در عراق و حجاز این استعمال متعارف است و خود شنیده‌ام و نظیر او در فارسی در لسان عموم مردم متعارف است که می‌گویند جانش را پوشید یا جانش زخم شده و این علاقه‌ای است فصیح و منزل براین است عبارت دعای ندبه و عرجت بروحه الى السماء چه ضرورت قائم است بر معراج جسمانی و برہان نیز مساعد او است چنانچه در جای خودش مقرر شده و روح را اطلاقات دیگری است، در لسان اخبار و عرف عرفاء و اصطلاح اطباء که حاجت به بیان آنها نیست.

و حلول و حل و محل فرود آمدن است، چنانچه در منتهی‌الارب و تاج المصادر گفته فناه بکسر فاء بر وزن کسae گشادکی است در اطراف خانه از بیرون که مردم و شتران در آنجا می‌افتدند و نازل می‌شوند و اناخه که از باب افعال از اجوف واوی است فرو خوابانیدن شتر است رحل جای بودن آدمی و رخت و اسباب همراهی او است و در این فقره چند وجه محتمل است؛ یکی اینکه مراد به این ارواح خصوص ارواح ملائکه و انبیا و اولیائی باشد که در واقعه طف حاضر بودند چه از بعض اخبار مستفاد می‌شود که در یوم عاشورا ارواح ملائکه مقربین و انبیا و مرسلین و شهداء و صدیقین همه حاضر بودند تا این جان فشانی و سربازی را مشاهده کنند و شکفتی کنند و در یوم مشهود شاهد این مقام محمود باشند و این معنی بسیار بعيد است چه ظاهر رجوع این سلام به اصحاب است که مقتول شدند بلکه این زیارت مطلقاً اختصاص بقتلی دارد. لهذا احدی احتمال نداده که علی بن الحسین مذکور در این زیارت امام رابع علیه السلام باشد و عبارت زیارت اربعین جابر بن عبد الله رضی الله عنه که در خطاب اصحاب گفته: السلام على الارواح المنية بقبر ابی عبد الله^۱ قرینه مدعی است و ظاهر لفظ حلول و اناخه نوع استقرار و اقامتی است که مناسب حال حضور انبیا و اولیا که مخصوص به همان زمان شهادت بوده نیست و اوضح از او عبارت زیارت عاشورائی است که در اقبال سید اجل طاب ضریحه

۱- سلام بر ارواح بارفکنده بر قبر ابی عبد الله.

از کتاب مختصر منتخب حکایت شده.

**السلام عليك و على الأرواح التي حلّت بفنائك و اناخت بساحتك و جاهدت
في الله معك و شرت نفسها ابتلاء مرضات الله فيك!**

علاوه بر آنکه اصل حضور انبیا و غیرهم بطريق صحیح یا معتمد ثابت نشده پس جزم به تنزیل این عبارت بر او وجهی ندارد، چنانچه از بعضی شنیده شده.

وجه دیگر آنکه مراد عموم ارواح مکرمه و نفوس مقدسه باشد که در صقع وجود علوی حسینی واقعند و بر حسب حقیقت اتصالی بی تکیف بی قیاس با آن گوهر پاک و عنصر تابناک داشتند و دارند و بنابراین رحل و فنا مراد از او معنی لبی واقعی است نه رحل و فنای جسمانی ظاهری و این وجه از جهتی از سابق بعد و از جهتی اقرب است و بهر صورت خلاف ظاهر و به غایت بعید است.

وجه سوم آنکه مراد اصحاب باوفای آن جناب باشد چه از اقربا و خویشاوندان و چه از دوران ظاهری که به قرب معنوی از بسیاری از خویشان پیش افتادند و این وجه به حسب نظر قاصر معین است ولی نسبت حلول و اناخه با آنها بچند اعتبار جایز و در نظر صحیح می آید یکی اینکه مراد از ارواح همان اجسام مقدسه طاهره باشد چنانچه اشاره شد که روح بداین معنی استعمال می شود و چون اصحاب آن جناب، البته حیات جاویدانی دارند که قدر متین و مصدق حقیقی از مقتول فی سبیل اللہ اند و خدای تعالی می فرماید ولا تحسّبَنَ الذِّيْنَ قُتُلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ امْوَاتًا بَلْ احْيٰءَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْزُقُونَ؟^۱ لهذا اطلاق روح و اراده این اجسام مکرمه مانع ندارد و مؤید این وجه است فقره زیارت جابر که المنیخه بقبر ابی عبد الله گفته است، و بنابراین مراد از رحل و فنا همان قبر و حائر است که شیخ مفید رضی الله عنه در ارشاد می فرماید که ما شک نداریم که اصحاب آن جناب از حائر بیرون نیستند اگر چه خصوصیات قبور آنها را ندانیم و قبر حضرت عباس عليه السلام اگر چه دوراست ولی داخل در فنا و رحل سید الشهداء است و

- ۱- سلام بر تو و بر اروحی که در کنار منزل تو جای گرفتند و دربارگاهت فرود آمدند و در راه خدا همراه توجهاد کردند و جانشان را برای دستیابی به خشنودی خدا فروختند.
- ۲- (آل عمران ۱۶۹)

تواند بود که مراد همان حلول جسمانی در ایام حیات باشد که در رحل آن حضرت نازل شدند و بساحت او باز انداختند و این معنی با ظاهر رحل و فنا انسب و اقرب است و عبارت زیارت اقبال شاهد این احتمال می‌شود چه ظاهر عطف جهاد و شراء تاخر وقوع او از حلول و اناخه است.

دیگر آنکه باعتبار همان نفس ارواح مقدسه باشد اگر چه وصف بحلول و اناخه بنابراین خالی از بعدی نیست چه این اوصاف ظهوری در حالات جسم دارند هر چند بحسب وضع لغت اختصاص معلوم نیست،

سوم آنکه مراد از فنا و رحل حظیره قدس و محل قرب و محفل ملکوت که بزم انس آن جناب است باشد چه البته و بلا شک اصحاب در درجه انجنابند و نزدیک بمقام آن حضرت و در نواحی و حواشی منزل آن امام عالی مقام جای دارند چنانچه از اخبار متکا ثره معلوم می‌شود که فرمودند: شیعتنا معنا و فی درجتنا فی الجنة و بنابراین ارواح همان نفس ارواح است یا باعتبار مصاحبত ابدان مثالیه و اجساد برزخیه و می‌شود مراد از فنا مقام نفس و درجه روحانی کمالی حضرت سید الشهداء باشد که بحسب قرب بجناب احادیث و جلالت در حضرت روییت دارد چه لابد این اصحاب ببرکت آن امام بزرگوار و بقوت جذبه هدایت آن ولی با اقتدار نزدیک بآن رتبه رسیدند چنانچه فرموده اصحابی بهتر و باوفات از این اصحاب ندیده ام و چنین است که فرموده چه این طیفه چنان متابعت پیشوای خود کردند که چشم عقل خیره شد و کوش هیج شنونده نشنیده و نخواهد شنید.

المؤلف:

فی و ابی هم من نفوس زکیة غدت فی سپل اللہ منهکات

تنبیه

عدد قتلای کربلا که در رکاب سعادت نصاب سید الشهداء عليه السلام شهادت یافتند محل خلاف عظیم است و معروف و مشهور بین مورخین که شیخ مفید قدس سره در کتاب ارشاد و ابن اثیر در کامل و دیار بکری در خمیس و قرمانی در اخبار الدول وغیره و ظاهر محکی از بلاذری و واقدی و مدائینی و طبری و سایرین از مهره صناعت بر او اعتماد کردند، آن است که هفتاد و دو نفر بودند و سی و دو نفر سواره و چهل نفر پیاده.

و در عقد الفرید عبارتی از زحر بن قیس جعفی لعنه الله نقل می کند که دلالت دارد بر اینکه هفتاد و هشت نفر بودند.

و در حیات الحیوان و تاریخ خمیس همان عبارت را به شمر نسبت داده و در ارشاد و فصول المهمه نیز از زحر نقل کرده اند که هفتاد و هشت نفر بودند قال و رد علینا الحسین فی ثمانیة عشر من اهل بيته و سنتين من شپعته^۱ و این مطابق آن است که در بحار از محمد بن ابیطالب نقل کرده که عدد سرها هفتاد و هشت بود و از عبارت کشی در ترجمه حبیب چنان ظاهر می شود که هفتاد مرد بودند که بذل اموال و اعطای امان در حق ایشان شد و قبول نکردند و جبال حدید و حدود سیوف و رماح را بنحو و صدر^۲ در محبت سید الشهداء تلقی نمودند، و البته چند نفر صبیان هم بودند و این خبر با روایت هفتاد و هشت اقرب است.

و در مطالب السئول و فصول المهمه هشتاد و دو نفر گفته اند.

و در مروج الذهب و شرح ابوالعباس شریشی بر مقامات حریری هشتاد و هفت نفر ذکر شده.

ابن جوزی در رساله رد علی المتعصب العنید و سبط او و شیخ محمد صبان در تذکره و اسعاف صد و چهل و پنج نفر اختیار کرده اند چهل و پنج سوار و صد پیاده و این عدد را سید در ملهوف نسبت بحضرت باقر علیه السلام داده.

و هم در تذکرة الخواص گفته که قومی گفته اند که هفتاد سواره و صد پیاده بودند.

و در کتاب اقبال سید اجل از هد ابن طاووس رضی الله عنہ به سند حسن زیارتی از ناحیه مقدسه روایت فرموده که اسمی شهدا و قتلہ ایشان غالباً و اشاره بعضی و قایع بعضی از ایشان در او هست و ما از جهت تبرک با آن زیارت کریمه و عموم نفع عین آن زیارت را از نفس کتاب اقبال^۳ نقل می کنیم:

۱- حسین (ع) با هیجده نفر از خاندانش و شصت تن از پیروانش بر ما وارد شد.

۲- کوههای آهنین و تیزی شمشیرها و نیزه‌ها را به گلو و سینه ...

۳- عبارت اقبال چنین است: فصل، فيما نذكره من زيارة الشهداء في يوم عاشورا رويناها باسنادنا الى جدی ابی جعفر محمد بن حسن الطوسي رحمه الله قال: حدثنا الشیخ ابو عبدالله محمد بن احمد بن عیاش (الظاهر احمد بن محمد بن عیاش لانه معاصر الشیخ، لكن نسختی من الاقبال ومن البحار کما ذکرت، فتتبع - منه نور الله قلبه) قال حدثنا الشیخ الصالح

(ابایه دو مقدمه بیان)

السلام عليك يا أباً قتيلٍ من قتيلٍ خيرٍ سليلٍ من سلالة إبراهيم الخليل صلى الله عليه وعليه أبيك إذ قال فبك قتل الله قوماً قتلوك يا بنى ما أجر لهم على الرحمن و على إثباتك حزنة الرسول على الذئبة بعذتك العفا كاتي بك بين يديه مائلاً وللكافرين قائلًا أنا على بن الحسين بن علي :

أطغنكُم بالرُّمْحِ حَتَّى يَنْشَأُ
أصْرِبُكُم بِالسَّيْفِ أَخْمَى عَنْ أَبِي
وَاللهُ لَا يَحْكُمُ فِينَا ابْنُ الدَّاعِي

حتى قضيت تحيبك و لقيت ربك أشهده أنك أولى بالله و رسوله و أنك ابن رسوله و ابن حجته و أمضيه حكم الله على قاتلك مرأة بن منقذ بن النعمان العبدى لغنة الله و أخواه و من شركه في قاتلك و كان عليك ظهيراً أصلحهم الله جهنم و سائب مصيراً و جعلنا الله من ملأ قتك و مراقبتك و جدتك و أبيك و عمتك و أخيك و أختك المظلومة و أبزء إلى الله من قاتلك و أسلئ الله مراقبتك في دار الخلود و أبزء إلى الله من أعدائك إلى الجحود و السلام عليك و رحمة الله و بر كاته السلام على عبد الله بن الحسين، الطفل الرضيع الترمي الضربي المتشحط بما المصعد دمه في السماء المذبوح بالسمم في حجر أبيه لعن الله زامية حملة بن كاهل الأستى و ذويه السلام على عبد الله بن أمير المؤمنين مبني البلاء و المندى بالولاء في

ـ مدحهـ

ابو منصور بن عبد المنعم بن النعمان البغدادي رحمة الله، قال: خرج من الناحية سنة اثنين و خمسين و ماتين على يد الشيخ محمد بن غالب الاصفهاني حين وفات أبي رحمة الله و كنت حديث السن و كتبت استاذن في زيارة مولاي أبي عبدالله و زيارة الشهداء رضوان الله عليهم فخرج إلى منه: بسم الله الرحمن الرحيم اذا اردت زيارة الشهداء رضوان الله عليهم فقف عند رجلى الحسين صلوات الله عليهما فاستقبل القبله بوجهك فان هناك حومة الشهداء عليهم السلام و اوم و اشر الى على بن الحسين عليه السلام و قل السلام ... الى آخر الزيارة، (و ظاهرا مراد به ناحية حضرت امام حسن عسگري است. چنانچه در کثیری از اخبار این اطلاق شایع است، چه این تاریخ سابق بر ولادت امام زمان است) منه دام مجده.

عَوْصَةٌ كَرْبَلَاءَ الْمَضْرُوبِ مُقْبِلًا وَ مُدِيرًا لَعْنَ اللَّهِ قَاتِلَهُ هَانِي بْنُ ثُبَيْتِ الْحَضْرَمِيِّ الْسَّلَامُ
عَلَى أَبِي الْفَضْلِ الْعَبَاسِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الْمُؤَاسِيِّ أَخَاهُ يَنْقُسِيهِ الْأَخِذُ لِغَدِيمٍ مِنْ أَمْسِهِ
الْفَادِي لَهُ الْوَافِي الْسَّاعِي إِلَيْهِ بِنَائِيَّهِ الْمَقْطُوعَةِ يَدَاهُ لَعْنَ اللَّهِ قَاتِلَيْنِ يَزِيدَ بْنَ الرَّفَادِ
الْجِبْتِيِّ وَ حَكِيمَ بْنَ الطَّفْلِ الْطَّائِنِ الْسَّلَامُ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الصَّابِرِ يَنْقُسِيهِ
مُحْتَسِبًا وَ النَّاثِي عَنِ الْأَوْطَانِ مُغْتَرِبًا السَّسْتَسِلِمُ لِلْقِتَالِ الْمُسْتَقْدِمُ لِلْتَّرَازِ الْمَكْثُورِ
بِالرِّجَالِ لَعْنَ اللَّهِ قَاتِلَهُ هَانِي بْنُ ثُبَيْتِ الْحَضْرَمِيِّ الْسَّلَامُ عَلَى عُثْمَانِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
سَمِّيَ عُثْمَانُ بْنِ مَظْعُونَ لَعْنَ اللَّهِ زَامِيَّهُ بِالسَّهْمِ خَوْلِي بْنِ الْيَزِيدِ الْأَصْبَحِيِّ الْأَيَادِيِّ وَ
الْأَبَانِيِّ الدَّارِمِيِّ الْسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قَتِيلُ الْأَيَادِيِّ الدَّارِمِيِّ لَعْنَ اللَّهِ
وَ ضَاعَفَ عَلَيْهِ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدَ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ الصَّابِرِينَ
الْسَّلَامُ عَلَى أَبِي بَكْرِيْنِ الْحَسَنِ الزَّكِيِّ الْوَلِيِّ الْمَؤْمِنِ بِالسَّهْمِ الرَّدِيِّ لَعْنَ اللَّهِ قَاتِلَهُ
عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عَقْبَةِ الْغَنْوِيِّ الْسَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلَى الزَّكِيِّ لَعْنَ اللَّهِ
قَاتِلِهِ وَ زَامِيَّهُ حَوْمَلَةُ بْنِ كَاهِلِ الْأَسْدِيِّ الْسَّلَامُ عَلَى الْقَاسِمِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلَى
الْمَضْرُوبِ هَامِتِهِ الْمَشْلُوبِ لِأَمَّةَ هِينَ ثَادِيِ الْحُسَيْنِ عَمَّهُ فَجَعْلَاهُ عَمَّهُ كَالصَّقْرِ وَ هُوَ
يَفْحَصُ بِرِجْلِيهِ التَّرَابُ وَ الْحُسَيْنُ يَقُولُ بَعْدًا لِلْقَوْمِ قَتَلُوكَ وَ مَنْ خَضَّمْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
فِيهِكَ جَذَلُكَ وَ أَبْوَكَ ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَاللَّهُ عَلَى عَمَّكَ أَنْ تَذَعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ أَوْ يُجِيبُكَ وَ أَنْتَ
قَتِيلٌ جَدِيلٌ فَلَا يَنْفَعُكَ هَذَا وَ اللَّهُ يَوْمُ كَفَرٍ وَ اِرْتَهَ وَ قَلَّ نَاصِرٌ جَعَلَنِي اللَّهُ مَعْكُنًا يَوْمَ
جَمِيعِكُنَا وَ بَوْانِي مَبْوَثِكُنَا وَ لَعْنَ اللَّهِ قَاتِلَكَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ بْنُ عَرْوَةَ بْنِ نَفِيلِ الْأَزْدِيِّ
وَ أَضْلَالَهُ جَحْيِمًا وَ أَعْدَالَهُ عَذَابًا أَلِيمًا الْسَّلَامُ عَلَى عَوْنَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الطَّيَارِ فِي
الْعِتَانِ حَلِيفِ الْإِبْنَانِ وَ مَنَازِلِ الْأَقْرَانِ النَّاصِحِ لِلرَّحْمَنِ التَّالِيِّ لِلثَّانِيِّ وَ الْقُرْآنِ لَعْنَ
اللَّهِ قَاتِلِهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ قُطْبَةِ النَّبَهَانِيِّ الْسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الشَّاهِدِ
مَكَانَ أَبِيهِ وَ التَّالِيِّ لِأَخِيهِ وَ وَاقِيَّهُ بِنَدَنِهِ لَعْنَ اللَّهِ قَاتِلَهُ غَامِرِيْنَ نَهْشَلِ التَّمَسِيِّ الْسَّلَامُ
عَلَى جَعْفَرِ بْنِ عَقِيلٍ لَعْنَ اللَّهِ قَاتِلَهُ وَ زَامِيَّهُ بُشَرَيْنَ خُوطِ الْهَمَدَانِيِّ الْسَّلَامُ عَلَى عَبْدِ

الرَّحْمَنِ بْنِ عَقِيلٍ لَعْنَ اللَّهِ قَاتِلَهُ وَرَامِيَةً عَمْرَبْنَ خَالِدِ بْنِ أَسْدِ الْجَهْنَى السَّلَامُ عَلَى
 الْقَتِيلِ بْنِ الْقَتِيلِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْلِمٍ بْنِ عَقِيلٍ وَلَعْنَ اللَّهِ قَاتِلَهُ عَمْرَبْنَ صَبَيْحٍ وَقِيلَ غَامِدٌ
 بْنِ صَعْصَعَةَ (وَقِيلَ اشِيدٌ بْنُ) مَالِكٌ السَّلَامُ عَلَى ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْلِمٍ بْنِ عَقِيلٍ وَ
 لَعْنَ اللَّهِ قَاتِلَهُ وَرَامِيَةً عَمْرَبْنَ صَبَيْحٍ الصَّيْدَاوِي السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ بْنَ أَبِي سَعِيدٍ بْنِ
 عَقِيلٍ وَلَعْنَ اللَّهِ قَاتِلَهُ لُقِيطُ بْنُ ثَانِيرِ الْجَهْنَى السَّلَامُ عَلَى سَلِيمَانَ مَوْلَى الْحُسَيْنِ بْنِ
 أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَلَعْنَ اللَّهِ قَاتِلَهُ سَلِيمَانَ بْنِ عُوفِ الْحَضْرَمِي السَّلَامُ عَلَى قَارِبِ مَوْلَى
 الْحُسَيْنِ بْنِ عَلَى السَّلَامُ عَلَى مُنْعِجِ مَوْلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلَى السَّلَامُ عَلَى مُسْلِمٍ بْنِ
 عَوْسَاجَةِ الْأَسْدِي الْقَائِلِ لِلْحُسَيْنِ وَقَدْ أَذْنَ لَهُ فِي الْأَنْصِرَافِ أَنْخُنْ تَحْلَى عَنْكَ وَبِمَ
 نَعْتَذِرُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ أَدَاءِ حَقِّكَ لَا وَاللَّهِ حَتَّى أَكْسِرُ فِي صَدُورِهِمْ رُمْحِي هَذَا وَأَضْرِبُهُمْ
 بِسَيْفِي مَا ثَبَتَ قَائِمَةً فِي يَدِي وَلَا أُفَارِقُكَ وَلَوْ لَمْ يَكُنْ مَعِي سَلَاحٌ أَفَاتَلُهُمْ بِهِ لِقَدْفُتُهُمْ
 بِالْحِجَارَةِ وَلَمْ أُفَارِقُكَ حَتَّى أَمُوتَ مَعَكَ وَكُنْتُ أَوَّلَ مَنْ شَرِى نَفْسَهُ وَأَوَّلَ شَهِيدًا شَهَدَ
 اللَّهُ فَفَرِزْتَ وَرَبَّ الْكَعْبَةِ شَكَرَ اللَّهُ لَكَ إِشْتِقَادَمَكَ وَمُؤَاسَاتَكَ إِمَامَكَ إِذْ مَشَى إِلَيْكَ وَ
 أَنْتَ صَرِيبَ فَقَالَ يَرْحَمَكَ اللَّهُ يَا مُسْلِمٍ بْنِ عَوْسَاجَةَ وَقَرَأَ وَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى تَجْبِهَ وَمِنْهُمْ
 مَنْ يَسْتَظِرُ وَمَا يَدْلُوا تَبَدِّلًا لَعْنَ اللَّهِ الْمُشْتَرِكِينَ فِي قَتْلِكَ عَبْدِ اللَّهِ الضَّبَانِي وَعَبْدِ اللَّهِ
 بْنِ خَشْكَارِ الْبِحْلِي وَمُسْلِمٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الضَّبَانِي السَّلَامُ عَلَى سَعِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنَفِي
 الْقَائِلِ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ أَذْنَ لَهُ فِي الْأَنْصِرَافِ لِأَوَّلِ اللَّهِ لَانْخِلِيكَ حَتَّى يَعْلَمَ
 اللَّهُ إِنَّا قَدْ حَفِظْنَا عَيْنَتَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي الْكِرامَةِ
 حِنَامِي دُونَكَ وَكَيْفَ أَفْعُلُ ذَلِكَ وَإِنَّمَا هُنَّ مَوْتَةً أَوْ قَتْلَةً وَاحِدَةً ثُمَّ بَعْدَهَا هُنَّ الْكِرامَةُ
 الَّتِي لَا إِنْتِضَاءَ لَهَا أَبَدًا فَقَدْ لَقِيتَ حِنَامِكَ وَوَاسَيْتَ إِمَامَكَ وَلَقِيتَ مِنَ اللَّهِ الْكِرامَةَ
 فِي دَارِ الشَّامَةِ حَشَرَنَا اللَّهُ مَعْكُمْ فِي الْمُسْتَشِهِدِينَ وَرَزَقْنَا مُرَاقَّتُكُمْ فِي أَعْلَى عِلَيْنَ
 السَّلَامُ عَلَى يُشْرِبِنِ عَمَرِ بْنِ الْحَضْرَمِي شَكَرَ اللَّهُ لَكَ سَعِيدَكَ بِقَوْلِكَ لِلْحُسَيْنِ وَقَدْ
 أَذْنَ لَكَ فِي الْأَنْصِرَافِ أَكَلَتْنِي إِذْنُ السَّبَاعِ حَيَاً إِنْ كَانَ فَارِقُكَ وَأَشْئَلَ عَنْكَ الرُّكْبَانَ

وَأَخْذُكَ مَعَ قِلَّةِ الْأَعْوَانِ لَا يَكُونُ هَذَا أَبْدًا السَّلَامُ عَلَى يَزِيدِ بْنِ حُصَيْنِ الْهَمَدَانِيِّ
 الْمُشَرِّفِ فِي الْقَارِئِ الْمُجْدِلِ السَّلَامُ عَلَى عُمَرَ بْنَ كَعْبِ الْأَنْصَارِيِّ السَّلَامُ عَلَى تَعْصِيمِ بْنِ
 الْعِجْلَانِ الْأَنْصَارِيِّ السَّلَامُ عَلَى زُهَيرِ بْنِ الْقِينِ الْبَجْلِيِّ الْقَائِلِ لِلْحُسَيْنِ وَقَدْ أَوْنَ لَهُ فِي
 الْإِنْصَافِ لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ ذَلِكَ أَبْدًا أَتَرَكُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ أَسِيرًا فِي يَدِ الْأَعْدَاءِ وَ
 أَنْجُو إِنِّي لَا أَرَانِي اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمُ السَّلَامُ عَلَى عُمَرَ بْنِ قُرْطَةِ الْأَنْصَارِيِّ السَّلَامُ عَلَى
 حَبِيبِ بْنِ مُظَاهِرِ الْأَسْدِيِّ السَّلَامُ عَلَى الْحَرَّ بْنِ يَزِيدِ الرِّيَاحِيِّ السَّلَامُ عَلَى
 عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمِيرِ الْكَلَبِيِّ السَّلَامُ عَلَى ثَافِعِ بْنِ هَلَالِ بْنِ ثَافِعِ الْبِجْلِيِّ الْمَزَادِيِّ السَّلَامُ
 عَلَى أَسِنِ بْنِ كَاهِلِ الْأَسْدِيِّ السَّلَامُ عَلَى قَيْسِ بْنِ مُسْهِرِ الصَّيْدَاءِيِّ، السَّلَامُ عَلَى
 عَبْدِ اللَّهِ وَعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ تَنِي عُزْوَّةِ بْنِ حَرَّاقِ الْفَقَارِيِّيِّ السَّلَامُ عَلَى جَوْنِ بْنِ جَوَى مَوْلَى
 أَبِي ذِرِ الْفَقَارِيِّ السَّلَامُ عَلَى شَبِيبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ النَّهَشَلِيِّ السَّلَامُ عَلَى الْحَجَاجِ بْنِ زَيْدِ
 السَّعْدِيِّ السَّلَامُ عَلَى قَاسِطِ وَكَوْدَوِسِ^۱ إِنْقَنِي زُهَيرِ التَّغْلِيَّتِيِّ السَّلَامُ عَلَى كَثَانَةِ بْنِ عَتِيقِ
 السَّلَامُ عَلَى ضَرْغَامَةِ بْنِ مَالِكِ السَّلَامُ عَلَى حَوَى بْنِ مَالِكِ الصَّبَعِيِّ السَّلَامُ عَلَى
 عَمِرو بْنِ ضَبَيْعَةِ الضَّبَعِيِّ السَّلَامُ عَلَى زَيْدِ بْنِ ثَبَيْثَتِ الْقَيْسِيِّ السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ وَ
 عَبْدِ اللَّهِ إِنْقَنِي يَزِيدِ بْنِ ثَبَيْثَتِ الْقَيْسِيِّ السَّلَامُ عَلَى غَامِرِ بْنِ مُسْلِمِ السَّلَامُ عَلَى قَفَنِ بْنِ
 عَمْرَ وَالثَّمْرِيِّ السَّلَامُ عَلَى سَالِمِ مَوْلَى غَامِرِ بْنِ مُسْلِمِ السَّلَامُ عَلَى سَيْفِ بْنِ مَالِكِ
 السَّلَامُ عَلَى زُهَيرِ بْنِ بُشْرِ الْغَنْتَمِيِّ السَّلَامُ عَلَى زَيْدِ بْنِ مَفْقِلِ الْجُفْفِيِّ السَّلَامُ عَلَى
 الْحَجَاجِ بْنِ مَشْرُوقِ الْجُفْفِيِّ السَّلَامُ عَلَى المَسْعُودِ بْنِ الْحَجَاجِ وَإِبْرَيْهِ السَّلَامُ عَلَى
 مَجْمَعِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْفَائِدِيِّ السَّلَامُ عَلَى عَمَارِ بْنِ حَسَانِ بْنِ شُرِيعِ الطَّائِيِّ السَّلَامُ عَلَى
 حَيَّانِ بْنِ الْحَارِثِ الْسَّلْمَانِيِّ الْأَزَدِيِّ السَّلَامُ عَلَى جَنْدَبِ بْنِ حَبْرِ الْخَوَلَانِيِّ السَّلَامُ عَلَى
 عُمَرِ بْنِ خَالِدِ الصَّيْدَاءِيِّ السَّلَامُ عَلَى سَعِدِ مَوْلَاهِ السَّلَامُ عَلَى يَزِيدِ بْنِ زِيَادِ بْنِ مُظَاهِرِ
 الْكِنْدِيِّ السَّلَامُ عَلَى زَاهِرِ مَوْلَى عَمْرَو بْنِ الْحَمْقِ الْغَرَاعِيِّ السَّلَامُ عَلَى جَبَلَةِ بْنِ عَلَى

۱- در نسخه کِرْمَش آمده است.

بْنُ الشَّيْبَانِيَ السَّلَامُ عَلَى سَالِمٍ مَوْلَى بْنِي الْمَدِينَةِ الْكَلَبِيِ السَّلَامُ عَلَى أَشَلَمِ بْنِ كَثِيرِ
الْأَزْدِيِ الْأَعْرَجِ السَّلَامُ عَلَى زُهَيْرِ بْنِ سَلِيمِ الْأَزْدِيِ السَّلَامُ عَلَى قَاسِمِ بْنِ حَبِيبِ الْأَزْدِيِ
السَّلَامُ عَلَى عُمَرِ بْنِ جَنْدَبِ الْحَضْرَمِيِ السَّلَامُ عَلَى أَبِي ثَمَامَهِ عُمَرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ
الصَّابِدِيِ السَّلَامُ عَلَى حَنْظَلَةِ بْنِ أَسْعَدِ الشَّيْبَانِيِ السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ
بْنِ الْكَدَرِ الْأَرْجَبِيِ السَّلَامُ عَلَى عَمَارِ بْنِ أَبِي سَلَامَةِ الْهَمَدَانِيِ السَّلَامُ عَلَى عَابِسِ بْنِ
شَبِيبِ الشَّاكِرِيِ السَّلَامُ عَلَى شَوَّذَبِ مَوْلَى الشَّاكِرِيِ السَّلَامُ عَلَى شَبِيبِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ
سَرِيعِ السَّلَامُ عَلَى مَالِكِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَرِيعِ السَّلَامُ عَلَى الْجَرِيْعِ التَّامَوْرِ سَوَارِ بْنِ
أَبِي حُمَيْرِ النَّهَمَيِ الْهَمَدَانِيِ السَّلَامُ عَلَى الْمُرَّاثِي مَعْهُ عَمَرُو بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْجَسْدَنِيِ
السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا خَيْرَ أَنْصَارِ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عَقْبَى الدُّارِ بِوَأْكُمُ اللَّهُ مُبَوَّ
الْأَبْتِرِ أَشْهَدُ لِقَدْ كَشَفَ اللَّهُ لَكُمُ الْغِطَاءَ وَمَهَدَ لَكُمُ الْوِطَاءَ وَأَجْزَلَ لَكُمُ الْقَطَاءَ وَكُنْتُمْ
عَنِ الْحَقِّ غَيْرَ بَطَاءٍ وَأَنْتُمْ لَنَا فُرْطَاءٌ وَنَحْنُ لَكُمْ خُلْطَاءٌ فِي دَارِ الْبَقَاءِ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ
رَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

و این زیارت مؤید روایت ابن طلحه و ابن صباح است چه مجموع اسماء مذکوره در او هشتاد و دو اسم است از آن جمله هفده نفر از طالبین هستند این روایت اشهر است. چنانچه از حضرت باقر عليه السلام روایت شده که هفده نفر از اولاد فاطمه کشته شدند و ابن عبدر به در عقد بواسطه روح از زحرین قیس جعفری لعنه الله در مجلس یزید نقل کرده و هم این عبد ربه بواسطه ابوالحسن مدائی از حسن بصری نقل کرده که قتلای اولاد ابوطالب شائزده نفر بودند و مؤید این است شعر سراقه باهلى که می گوید

عين بکی بعبرة و عویل و اندبی ان ندبیت ال رسُول

تسعة منهم لصلب عليٰ قد اصپیوا و سبعة لعقیل^۱

و در بخار از مناقب قدیمه از بستان الطرف همین خبر را نقل کرده و فرموده و بطريق دیگر روایت شده که حسن هفده نفر گفته. و در روایت عيون و امالی از ریان بن شبیب

۱- بگر ای دیده و اشک بریز همراه ناله بلند و اگر شیون میکنی بر خاندان پیامبر شیون کن نه تن از آنها از تیره پشت حضرت علی بودند و هفت از آنها از تیره پشت عقیل بودند.

که خال معتصم خلیفه عباسی بوده از حضرت رضا^{علیه السلام} هیجده نفر مذکور است و سبط ابن جوزی می‌گوید.

حاصل روایات و اقوال آن است که نوزده نفر کشته شده و خبری از محمد بن الحنفیه مطابق دعوای خود نقل کرده و ابن ابی الحدید در ذیل کلام جاخط در مفاخره بنی هاشم بکثرت قتلی می‌گوید. جاخط تجاهل و تعصب کرده که از قتلای کربلا چشم پوشیده و آنها بیست نفر بزرگوار بودند؛ کشته شدند. از یک خانواده در یک ساعت و این واقعه‌ای است که در دنیا واقع نشدن در عرب و نه در عجم.

و از ابوالفرج در مقاتل الطالبين نقل شده که قدر مسلم بیست و دو نفر شهید شدند و از ابن شهرآشوب و محمد بن ابیطالب و صاحب مناقب نقل شده که اکثر اقوال بیست و هشت نفر است.

و در مصباح شیخ طوسی خبر از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که سی نفر از آل رسول کشته شدند.

و اکثر این کلمات را آن قدر که حجت یا مظنون الاعتبار است می‌توان جمع کرد چه در بعضی اولاد فاطمه مذکور است. و ظاهر این است که مراد فاطمه بنت اسد باشد تا مساوی طالبی شود و در بعضی آل رسول و این اعم است از اولاد ابوطالب چه اولاد ابولهب هم داخل می‌شود. چه در بعض اخبار است که اولاد او هم بودند و زیارت ناحیه صریح در انحصار نیست، ولی در این جمله آنچه بنظر این بنده اقوی است روایت عیون و امالی است چه سند او صحیح و معتمد است و مطابق اقوال زحر و شمر است.

به روایت ارشاد و حیات الحیوان و فضول المهمة و تاریخ خمیس که در آن رزمکاه حاضر بودند و موافق این است.

روایتی که سید در آخر کتاب ملهوف از سید الساجدین علیه السلام آورد که فرمود: من پدر و برادر و هفده نفر از اهلیت خود را صریح و مقتول دیدم که بر خاک افتاده بودند.

و روایتی که در بحار از دلائل الامامة از سعید بن مسیب نقل کرده که چون خبر قتل حسین و هجده تن از اهل بیت او به عبدالله بن عمر رسید بجانب شام رفت و از یزید مواخذه کرد و یزید کاغذ پدر او را باو نشانداد و راضی و ساکت شد به تفصیلی که موقع ذکر او نیست.

و روایت محمد بن حنفیه را می‌شود به‌این ارجاع کرد چه او گفته است نوزده نفر جوان کشته شد که همه از بطن فاطمه بیرون آمدند، و این عنوان شامل خود سیدالشهدا هست و لفظ شاب که در خبر است؛ البته تغلیب است چه یقیناً بعضی از آنها صبی و رضیع بودند و می‌شود آنها که هفده تن گفتند عبدالله رضیع را در شمار نیاورده باشند پس راجع به‌این قول می‌شود و شعر سراقه باهلى را می‌توان گفت. در کلمه ثانی هم تسعه باشد. چنانچه در اول و این تصحیف قریب الوقوع است از این جهت در بعض کتب مقاتل جدید التصنیف هر دو را سبعه نوشته است.

و این موافق نسخ متعدده معتمده درست نیست و اشتباه سبعه به تسعه و سبعین به تسعین بسیار است؛ از این جهت سیوطی را دیدم که در ادب المحاضره و در السحابه مکرراً تقیید می‌کند لفظ را و می‌گوید سبعین بالسین قبل البا و از این باب است علی الظاهر تصحیف خمسه و تسعین یوماً بعد وفات النبی که مطابق سیم جمادی الشانیه می‌شود و موافق روایت مفید و ابو جعفر طبری و این طاووس و علامه و شهید و کفعی در وفات حضرت فاطمه علیه‌سلام الله بخمسة و سبعین یوماً که روایت معروفة است و تفصیل موکول بمقام دیگری است و الله اعلم بالصواب.

عَلَيْكُمْ مِنِّي جَمِيعًا سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِيتُ وَبِقُلْلِ اللَّيلِ وَالنَّهَارِ.

بر شما باد از قبل من سلام و رحمت خدای عز اسمه همیشه و مستمر مدام که

من زنده باشم و شب و روز پاینده

ش] جميع منصوب است بحالیت و موکد عموم مستفاد از ضمیر جمع است و در حال موکده تقیید مضمون جمله لازم نیست بلکه متشی نمی‌شود و از این قبیل است: لآمِنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا^۱ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا^۲، و تصریح بموکدیت جميع کرده در صحاح و باینکه نصب بحال است در کشاف و تفسیر قاضی و غیر آنها و در تصریح اینکه حال موکده در این مثال تاکید عموم مستفاد از قضیه می‌کند از تنبهات ابن هشام شمرده‌اند.

ظاهر این است که ماخوذ از ابود معنی اقامه در مکانی باشد و معنی دهر و دائم و

قدیم همه از این جهت استعمال می‌شود و در این مقام بمعنی دائم است که همیشه باشد و این دوام که در این عبارت ماخوذ شده ظاهراً حقیقی اعتبار شده باشد بدلیل و بقی اللیل واللّهار چه اوکنایه از تایید است چنانچه در اشیاه و نظایر او از این الفاظ مقصود است و نصب ابدًا بظرفیت است و ماء در ما بقیت زمانیه مصدریه است یعنی مدت بقائی و بقاء اللّیل واللّهار و این کلمه جایز است که برای تایید سلام باشد و قید مبتدا شود چنانچه تاییدات و شریطهای^۱ متعارفه در قصاید از این قبیل است و این معنی اقرب و انساب است و تواند که برای تایید معنی مستفاد از علیکم منی یعنی اهداء و ارسال باشد یعنی همیشه از جانب من سلام خدای بر شماها باد و این معنی بر این وجه می‌شود که حال من چنین است که در تسلیم بر شما استمرار و دوام دارد بر وجهی که اگر همیشه باشم مسلم هستم و این سلام اجمالي دائمی نازل منزله سلام مستمر تفصیلی است عرفا و شرعا اعتباراً و این معنی بعيد است؛ چنانچه ظاهر و هویداست و در لفظ منی سلام اللّه دو احتمال است. یکی اینکه آدمی خود را بر سبیل تنزیل و ادعاء حامل سلام خدای کند و سلام خدای را برساند به این اعتبار که گوید سلام خود را شایسته این بارگاه نداند بلکه سلام خدای می‌رساند. چنانچه در این شعر معروف که شیخ بهائی در دیباچه بعض رسائل انشاد کرده تصریح بدایین جهت شده.

سلام من الرّحمن نحو جنابکم فانَّ سلامي لا يلپق ببابکم

و این شعر اگر چه رکیک است لکن استشهاد معنی او بود.

وجه دیگر آنکه چون سلام اللّه علیک دعاست، بسلام فرستادن خدا و چون سبب این رحمت و تسلیم توجه دعا کننده است لهذا در حقیقت این سلام مبتدی از داعی می‌شود و به این وجه جائز است که بگوید متی و در سلام دو احتمال است یکی اینکه مثل صلوٰة مراد از او رحمت باشد چه سلام تحيیه است و تحيیه خدا اکرام و اعظام از

۱- شریطه یا تایید، دعا یا نفرینی است که شاعر در اواخر قصیده خود به صورت «تا فلان هست فلان باد» می‌اورد مثل این شعر منوچهری:

تا شیر در میان بیابان کند خروش	تا مرغ در میان درختان زند صفیر
روز تو باد فرخ چون دلث مهربان	دست تو باد با قدح و لبّت با عصیر
تا به دریا است رفت و آمد فُلک	باد جاوید اعتصام السلک

و مصنف محترم هم نمونه‌هایی از آن را در ادبیات عرب به زودی ذکر خواهد کرد.

جانب او و ایصال بدرجه قرب و نزول امطار رحمت بر اراضی ارواح و اشباح است.
و دیگر اینکه سلام بمعنی تسلیم باشد بهاین معنی که خدای او را از جمیع تقایص و عیوب متصوره سالم بدارد و از فقد کمالات مترقبه محفوظ کند و بمعارج رفیعه برساند و در حدی از کمال که افزونتر از او نیست صیانت و وقايت فرماید و چون چنین شد البته حرم امن و وسیله محکم خواهد شد و بهاین سبب ربطی تام و مناسبی ثابت حاصل می شود بین مسلم و مسلم عليه که موجب رجای شفاعت و امید و صول مثوابات عظیمه خواهد شد و در باب جواز سلام بر غیر نبی و انتفاع ایشان بسلام بحثی است که اولیتر آنکه در شرح کلمه صلی الله علیه و آله که در زیارت مذکور است تقریر شود.

تبیه

این عبارت شریفه از صنایع بدیع مشتمل بر صنعت التفات است که عبارت از انتقال از اسلوب خطابی بغایبی یا از یکی از آن و به تکلم یا عکس باشد و این انتقالا در اهتزاز خاطر مستمع و تطرب نشاط و توقد ذهن و حسن تصدی استماع دخلی تام و تأثیری غریب است و در نظم و نثر فارسی و عربی کثیر الورود است و در قران کریم از این نمط بسیار است چنانکه در جائی است: **وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّئَاشَ فَتُثِبُّرُ سِخَابًا قَسْقُنَاهُ إِلَى بَلْدِ مَيَّتٍ**^۱

و هم در قرآن است **حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلُكِ وَجَرِينَ بِهِمْ بِرِيعٍ طَيِّبَةٍ**^۲

و در شعر جریر است:

متئ کان الخیام^۳ بذی طلوح سقیت الفیث ایتها الخیام
و شمس الشعرا سروش راست:
زکلک او یکی خط خطه را زیر حکم آرد

الا ای کلک خواجه قوت و فعل و قدر داری
و چند شعری دیگر در این قصیده است که مشتمل بر همین صنعت است و اشتمال عبارت شریفه بر این صنعت حاجت به بیان ندارد چه ذکر اصحاب در او بر سبیل غیاب

۱- (فاطر ۹) ۲- (یونس ۲۲)

۳- آنگاه که خیمه‌ها در ذی طلوح بود از باران سیراب شدید ای خیمه‌ها

بود و بعد از او منتقل شده از غیاب بخطاب و مورد سلام کرد چه بعد از ذکر اصحاب توجه بایشان بیشتر می‌شود تا اینکه آنها را در ذهن حاضر ساخته مورد خطاب می‌نماید چنانچه در ایاک تعبد، قریب به‌این وجه مذکور است.

فایدة

اشاره کردیم که در این عبارت تایید است و الفاظی چند در السنہ فصحاء و عبارت^۱ عرب عرباً متداول است که در مقام تایید ایراد می‌نمایند ما معدودی از آنها که مستعدب و فصیح و دائر و قریب بافهای است در اینجا ذکر می‌کنیم.^۲

۱ لا افعل ذلك ابداً ما اختلف العصران.

ب ما كر الجديدان.

ج ما اختلف الملوان.

د ما اصطحب الفرقدان

ه ما تعاقب العصران و الفتیان

و مالاح النیران

ز ما حنت النیب

ح ما اورق العود

ط ما دعا الله داع

ى ما عن في السماء نجم

يا ما طلع فجر

يـب ما بـلـ بـحـ صـوـفـه

يـعـ ما هـفـتـ حـمـامـه

يد ما لـاحـ عـارـضـ

يهـ ما ذـرـ شـارـقـ يـوـ مـاـنـاحـ قـمـريـ

این جمله سی کلمه‌اند که بنده از کتاب مزهر اللّغة جلال سیوطی و کتاب الفاظ کتابیه عبدالرحمن بن عیسیٰ الهمدانی انتخاب کرده‌ام و در کلمات ارباب فصاحت و بلاغت

یافہم و الفاظ دیگر هست که جامع شرایط مذکوره نیست.^۱ اگر استقصا بخواهند به این دو کتاب و اصلاح منطق ابن السکیت و تهذیب الاصلاح خطیب تبریزی رجوع نمایند.^۲

يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لَقَدْ عَظُمَتِ الرَّزِيَّةُ وَ جَلَّتِ الْمُصِبَّةُ يَكَ عَلَيْنَا وَ عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ
الإِسْلَامِ

﴿ ای ابو عبدالله هر آینه و تحقیق که بزرگ شد سوگواری تو و عظیم شد مصیبت بواسطه تو بر ما و بر جمیع اهل اسلام

﴾ جلال و عظمت موافق آنچه از کثیری از کتب لغت و غیر آنها استفاده می شود متراکمند و هر دو بمعنی بزرگیند ولی آنچه بحسب استعمال به دست آمده آن است که عظمت در مقابل صغیر استعمال می شود و جلالت مقابل دقت چنانچه می گویند: ماله دق و لا جل و لا دقیقه و لا جلیله و اتیته فما ادقني و لا اجلنى و علماء می گویند: نظر دقیق و نظر جلیل اگر چه کثیری اشتباه کرده نظر جلی می گویند.

و فیومی در مصباح می گوید: الدقيق خلاف الجلیل. اگر چه جای دیگر غلیظ را ضد دقیق گرفته و این بمعیان نظر درست نیاید. چه لازم او آن است که غلیظ و جلیل معنی باشند، چنانچه ظاهر فارابی در دیوان الادب همین است چه عظم را بضمانت تفسیر کرده و ضمانت را بغلظت تفسیر کرده اند. ورفع این اشكال چنان است که بنای علمای لغت بر تحقیق و تحديد معانی حقیقیه نیست چه غالباً این مطلب از یک استعمال به دست نمی آید و گاه می شود که اگر آدمی خود اصل معنی را بداند عبارتی که وافی باو باشد ندارد که در مقام افهام تعبیر باو کند.

۱- عبارات سی گانه فوق در دلالت بر ابدیت و دوام با هم مشترکند و بعضی از آنان کلمات متفاوتی هستند و معنی واحدی را می رسانند مثلاً معنی شماره های:

۱-ب-ج-ه-ک-کو-این است: تا شب روز آن دو شد دارند که اختصاراً از ترجمه باقی خودداری شد.

۲- جملات دیگری در همین کتاب صفحه ۱۷۰ از قول امام صادق (ع) نقل میکند که صلوات بر پیامبر و خاندانش باد، مالا حجدیدان، ما اطرد الخاقان، ما حدی الحادیان، ما عسعن لیل، ما ادلهم ظلام، ما تنفس صبح، ما اضاء فجر.

لهذا لغوین بلوازم معانی یا معانی قریبه از مقصود که در حوالی مراد باشد باختلاف افهام و تفاوت سلق در عبارت و نظم تعبیر می‌کنند این است که گاه می‌شود که اختلاف فاحش بین دو لغوی در معنی لفظ واحد حاصل می‌شود با اینکه محقق بصیر می‌داند که خلافی نیست بلکه هر یک لازمی را ادا کرده‌اند که ملزم مشترک است و حق معنی او است و غالباً ادبائی که نسبه لغت و فقهی لسان عرب‌اند، این معانی را بزمت و تتبع تحصیل کرده بیان می‌نمایند و اگر کسی بطريقه آنها مأتوس و خود در لسان عرب و وجوده تقلبات و انتقالات عرب در معانی متتبع باشد و بنظر علمی تحقیقی نه نظر قشری حفظی تعلمی تأمل نماید، می‌تواند خود در کثیری از موارد غیر منصوصه استفاده و جوه لطیفه و اسرار بدیعه نماید. و بداین بیان که ما در اینجا کردیم فتح باب عظیمی در فهم لغات می‌شود و اختلافات کثیره بین کلمات لغوین که در فهم کتاب و سنت از برای فقهاء مرجع هستند رفع خواهد شد. هان نیک متفطن باش و غنیمت شمار.

مصبیت اسم فاعل از اصابه است و در اصل معنی رسیدن است لکن غالب شده بر مصبیت استعمال در بلیه که بکسی برسد بر وجهی که اگر موصوفی نداشته باشد متبار از او این معنی است بخلاف صورت بودن موصوف مثل افکار مصبیه و سهام مصبیه و توهم اشتراک بین این دو معنی غلط است.

روزیه در اصل رزئیه بهمراه است و بجهت تخفیف همزه قلب بیا می‌شود مثل خطیه و خطیه وا هم معنی مصبیت است. و مناسب آن است که یکی دو فقره از اخبار و آثار عظم مصبیت آن جناب در اسلام بنویسم، اگر چه متامل بصیر شاهدی بر این دعوی نخواهد چه از اول دنیا تاکنون بعد از مراجعه تواریخ و سیر واقعه بداین بزرگی ندیدیم که امتنی پیغمبرزاده خودشان را با اصحاب و اهلهیت یک روز بکشند و رحل و متاع او را غارت کنند و خیام او را بسوزانند و سر او و اصحاب او و اولاد او را با عیال و اطفال شهر بشهر کوی بکوی بیرند پشت پای بملت و دینی که اظهار انتساب باو می‌کنند بزنند و سلطنت و قوت ایشان باستاند بهمان دین باشد، نه دین دیگر و ملت دیگر و مطابق و مصدق این معنی است روایت امالی از صادق آل محمد علیه السلام که:

امام حسین علیه السلام روزی بر امام حسن علیه السلام وارد شد، چون چشم وی بر برادر افتاد گریست فرمود: ای ابا عبد الله چه ترا بگریه در آورد گفت گریه من به جهت آن بلائی است که بر تو می‌آید امام حسن ع. گفت: آنچه بامن می‌کنند سُمی است که بمن می‌دهند؛

ولكن روزی چون روز تونیست، سی هزار نفر بسوی تو آید؛ همه مدعی آن باشند که از امت جد تویند و منتقل دین اسلامند و اجتماع بر قتل و ریختن خون و انتهاک حرمت و سبی نساء و ذرای و غارت مال و متاع تو می‌کنند، و در این هنگام لعنت بر بنی امیه فرود می‌آید و آسمان خون می‌بارد و هر چیز بر تو می‌گرید؛ حتی وحوش در بیابانها و ماهیها در دریاها.

و ما سه خبر غیر از این در اینجا نقل می‌کنیم:

ا. - شیخ اجل اقدم اوثق ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه القمی رضی الله عنه و ارضاه در کامل الزيارة سند بصادق آل محمد علیہما فرمود: چون حسین کشته شد اهل ما شنیدند که منادی نداشتند: **الیوم نزل البلاء على هذه الامة، امروز بلانا زل شد بر این امت و از این پس فرحتی نخواهد دید، تا قائم شما (عج) قیام کند، و سینه های شما را شفا دهد و دشمنان شما را بکشد و بواسطه خون ریخته شما خونها بریزد و اهلبیت ما از این ندا بفرغ در آمدند و گفتند ناچار واقعه باید دست داده باشد که ما ندانیم بعد از چندی خبر شهادت حسین علیه السلام رسید چون حساب کردند، آن ندار همان شبی بود که حسین کشته شده بود در روز او.**

ب. در علل الشرایع از عبدالله بن الفضل روایت کرده که بصادق آل محمد علیہما گفتم: یابن رسول الله چگونه روز عاشورا روز مصیبت و غم و جزع و بکا شد و روز وفات رسول خدای و فاطمه و امیر المؤمنین و حسن علیهم السلام بهاین مرتبه نشد؟ فرمود: همانا روز کشتن حسین مصیبت او اعظم از سایر ایام است. و جهت این آن است که اصحاب کسا که اکرم خلق بودند پنج تن بودند و چون پیغمبر صلی الله علیه وآلہ رفت، تسلی مردم به علی و فاطمه و حسین علیہما بود. چون فاطمه علیه السلام رفت؛ به امیر المؤمنین علیہما و حسنین علیہما و چون امیر المؤمنین رفت، بحسنین علیہما و چون حسن رفت و به حسین علیہما و چون حسین علیہما رفت، یک تن از اصحاب کسا نماند که تعزی و تسلی خلق باو باشد. و رفتن او چون رفتن جمیع آنها شد چنانچه بقايش چون بقای

جمعیع بود پس از این جهت روز قتل حسین اعظم ایام شد. از جهت مصیبت.

راوی می‌گوید: گفتم یابن رسول الله چرا در علی بن الحسین عز او سلوه خلق نبود چنانچه در آباء کرام او بود؟ فرمود: بلى علی بن الحسین علیہما سید عابدان و امام زمان و حجت خدای بر خلق بعد از پدران خود بود، ولکن او ملاقات رسول علیہما نکرده و تلقی

سماعی که علی و حسین بن علی را بود، برای او نبود. و علمش بوراثت بود و امیر المؤمنین و فاطمه و حسین بن علی را مردم با رسول خدای در احوال متولیه دیده بودند و بهر یک نظر می‌کردند متذکر حال او با رسول ص، و اقوال او در حق ایشان و برای ایشان می‌شدند چون همه رفتن خلق فاقد مشاهده آن جماعت شدند که اکرم خلق بودند؛ بر خدای تعالی و در هیچ یک فقد همه نبود، مگر در فقد حسین بن علی چه آخر همه رفت از این روی روز قتل او اعظم ایام شد، بحسب مصیبت.

در این حدیث مبارک چند جا تصریح کرده باینکه مصیبت سیدالشهداء اعظم مصائب است بر مسلمین.

و مؤید مضمون این حدیث است کلامی که از عالمه غیر متعلّم عقیله رسالت و رضیعه ثدی عصمت حضرت زینب ارواحنا لتراب اقدامها الفداء در ارشاد شیخ مفید رضی الله عنه و جز او منقول است که در شب عاشورا به سیدالشهداء علی عرض کرد واثکلاه لیت المؤت اعد منی الحینة الیوم ماتت امی فاطمة و ابی علی و اخی الحسن یا خلیفة الناضی و ثنال الباقی.

ج : در خصال از عمر بن بشر نقل می‌کند که بابوسحق گفتمن یعنی صادق آل محمد علیهم السلام چه این از کنای آن جناب است چه وقت مردم ذلیل شدند فرمود: آن روز که حسین کشته شد. و ادعاء شد زیاد و کشته شد حجرین عدى.

و شرح واقعه ادعای زیاد انشاء الله در حال عبیدالله بن زیاد لعنة الله خواهد مذکور شد. و از این منقوله اخبار که دلالت بر عظم این مصیبت در اسلام داشته باشد بسیار و بی‌شمار است و مقتضای اختصار استقصای آنها نیست.

وَ جَلَّ وَ عَظُمَتْ مُصِيبَتُكَ فِي السَّمْوَاتِ عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ

و بزرگ و عظیم شد سوگواری تو در آسمانها بر تمامت اهل آسمانها

در اخبار و آثار فرقه جلیله امامیه و اهل سنت و جماعت چندان از ظهور آثار غریبه در آسمان و زمین از وقوع این خطب جلیل ورزه عظیم واقع شده که از حد احصاء و اندازه استقصاء بیرون است و ما در شرح این فرقه خبری چند که دلالت کند بر عظم مصیبت آن جناب در آسمان و بر ملائکه در دو فصل می‌نویسیم و پاره دیگر از این اخبار انشاء الله در فقره دیگر که تعلق به عموم مصیبت این مظلوم دارد مرقوم می‌داریم

با رعایت شرط اختصار.

فصل

در ذکر تاثر و بکاء ملائکه عموماً و جبرئیل خصوصاً؛ و شاید در ضمن بعضی ذکری از تغییرات کلیه نیز بشود و در اینجا محدودی می‌نویسیم و تفصیل در بحار و مدینة المعاجز سید محدث جلیل بارع سید هاشم بحرانی است.

ا. در کامل الزيارة از ایان بن تغلب رضی الله عنہ نقل می‌کند که گفته صادق آل محمد علیهم السلام فرمود: همانا چهار هزار ملک فرود آمدند و می‌خواستند در رکاب حسین کار زار کنند، اذن بایشان داده نشد بازگشتند. باسمان تا اذن بگیرند و هبوط کردند در حالتی که حسین کشته شده بود. از این روی ایشان نزد قبر او هستند پریشان حال و آشفته مو و گردآورد.

و در کامل الزيارة چهارده حدیث دیگر باسانید متفاوت و عبارت متقابله در این معنی روایت کرده و البته ملاحظه آنها موجب حکم بتواتر این مضمون خواهد شد و همه آن اخبار در بحار مذکور است.

ب. در بحار از محسن برقی روایت فرموده از حضرت صادق صلی الله علیه که خدای تعالیٰ موکل فرموده به حسین هفتاد هزار ملک که صلوات می‌فرستند بر او هر روز آشفته و غبارآلوده از وقتی که کشته شد تا هر وقت که خدای خواهد.

ج. در کامل الزيارة حدیث مفصلی است که مشتمل است بر اینکه ملائکه مطیف به حایر حسین طیلاً شب و روز گریه می‌کنند و فتوری ندارند، جزو وقت زوال و وقت طلوع فجر که در این دو وقت با ملائکه آسمان که به زیارت قبر حسین می‌آیند گفتکو می‌کنند و از اخبار آسمان پرسش می‌نمایند.

و ذیل حدیث انشاء الله در فقره دیگر مذکور می‌شود و این محصل بعضی بود که نقل معنی شد نه ترجمه تام.

د. هم در کامل الزيارة است که صفوان جمال گفت بحضور حضرت صادق علیه عرض کردم در راه مدینه در حالیکه ما عازم مکه بودیم چرا محزون و غمنده و شکسته خاطری فرمود: اگر بشنوی آنجه من می‌شنوم هر آینه باز می‌داشت ترا از این سوال. گفتم: چه می‌شنوی فرمود: ابتهال ملائکه را بسوی خدا بر قتلہ امیر المؤمنین و قتلہ حسین و نوحه

جن و بکاء ملائکه را که حول او هستند، و شدت جزع او شأن را دیگر که مستلزم و متغم
بطعامی یا شرابی یا خوابی می شود.

ه هم در کامل الزيارة سند با حق بن عمار می رساند که می گوید بحضرت صادق
علیهم السلام گفتم در شب عرفه در حایر بودم و نماز می کردم در آنجا قریب به پنجاه هزار نفر مرد
با رویهای جميل و روحهای طیب دیدم و تا صبح تلاوت می کردند چون فجر طالع شد
سجود کردم. آنگاه سر از سجده برداشت و کسی ندیدم. فرمود: پنجاه هزار ملک در حال
قتل حسین بر او مرور کردند و عروج نمودند خداشان وحی فرستاد که بر پسر حبیب
من مرور کردید در حالتی که مقتول می شد و نصرت نکردید هان هبوط کنید بزمین و
اشعش و اغیر نزد قبر او باشید تا قیام کند قائم.

و. در عيون و امالی است از حضرت رضا علیه السلام در حدیث ریان بن شبیب که
چهار هزار از ملائکه برای نصرت حسین بزمین فرود آمدند و او را کشته یافتد از این
روی ایشان آشفته و گردآورد نزد قبر او هستند تا قائم قیام کند و از انصار او باشند.

ز. در کامل الزيارة از سلمان نقل شده که باقی نماند در آسمان ملکی که نازل نشود بر
رسول خدا و تعزیه ندهد او را در فرزندش حسین و خبر ندهد او را بثواب خدای و
حمل نکند تربت او را بسوی او.

ح. هم در کامل از ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده که اول ملکی که بحضرت
رسالت آمد و خبر قتل حسین آورد جبرئیل روح الامین بود که با بالهای گشوده گریه
کنان و صیحه زنان آمد و از تربت او حمل کرده بود که رایحه مشک داشت.
و در کامل به سند دیگر این روایت را نقل کرده.

فصل

در آثار و انقلابات که در فلک و فلکیات در آن مصیبت عظمی^۱ و خطب فادح^۲ روی داد و ذکر محدودی از اخبار امامیه ضاعف الله اقتدارها و نصر من لدن انصارها در این باب.

ا. در تفسیر جلیل شیخ اجل او تقدیم قدوة الطائفه علی بن ابراهیم بن هاشم القمی رضی الله عنہ و ارضاه در ذیل این آیه مبارکه **لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلٍ سَيِّئًا**^۳.

از جابر روایت می‌نماید که باقر علوم التبیین فرمود یحیی بن زکریا پیش از خود و حسین بن علی همنامی نداشت پیش از خود گریست آسمان برایشان چهل صباح، و همچنین آفتاب برایشان گریست. و گریه آفتاب آن بود که طلوع و غروب بحال سرخی داشت و گفته شد که بگانی آسمان بکاء اهل او است که ملانکه باشدند. و این جمله از کلام خود علی باید باشد و اشاره بضعف او کرده تعبیر بلفظ قیل و البته ضعیف است چه دلیلی بر این تأویل نیست بلکه اخبار صریح در معنی حقیقی است چنانچه در تضاعیف این شرح معلوم خواهد شد.

ب. در کامل الزيارة روایت می‌کند که امیر المؤمنین علی علیه السلام در رحبه کوفه این آیه مبارک تلاوت می‌فرمود: **فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ**. ناگاه حسین از دره‌ای از دره‌ای مسجد در آمد فرمود: اما انّ هذا سیقتل و ییکی علیه السماء والارض^۴.

ج. در امالی و علل است که می‌تم تمار بجبله فرمود که ای جبله بدان که حسین بن علی سید شهیدان است و مر اصحاب او را بر سایر شهیدان درجه‌ای است یا جبله آنگاه که نظر کنی بافتاب که سرخ باشد چون خون تازه؛ بدان که سید الشهدا مقتول شده. جبله گفت روزانه از حجره بیرون آمد آفتاب را دیدم بر دیوارها چون چادرهای معصر صیحه زدم و گریه کردم و گفتم سوگند با خدای که سید ما حسین بن علی کشته شد.

د. در امالی و عیون از ریان بن شبیب نقل کرده است که حضرت رضا فرموده که

۱- کار بزرگ

۲- سوره مریم، آیه ۷

۳- سنگین و عظیم

۴- دخان - آیه ۲۹.

هان (آگاه باشید) همانا این بزودی کشته خواهد شد و آسمان و زمین بر او می‌گریند.

آسمانهای هفتگانه و زمینها بر حسین بگریستند.

ه در کامل الزيارة مسندًا از مردی از اهل بیت المقدس نقل کرده که بعد از قتل حسین دیوارها سرخ شد مانند خون بسته و سه روز باران خون تازه آمد.

و. شیخ اجل اعظم او نق عبد الله بن جعفر الحمیری در قرب الاستناد از حنان روایت کرده که صادق آل محمد فرمود: زُوروا العسین و لا تجفووه فانه سید الشهداء و سید شباب اهل الجنة. و شیبیه یحیی بن زکریا^۱ و برایشان گریه کرد آسمان و زمین.

ز. در کامل الزيارة از علی بن مسهر القرشی حدیث کرده که جده من حسین را دریافت کرده وقتی که کشته شد و گفته یک سال و نه ماه بزیستیم و آسمان مانند خون بسته بود و آفتاب چون خون می نمود.

ح. هم در کامل الزيارة است که داود بن فرقان از صادق آل محمد علیه السلام حدیث می کند که فرمود: سرخ شد آسمان در قتل حسین یکسال. و فرمود: گریست آسمان و زمین بر حسین بن علی. یکسال و بر یحیی بن زکریا. و گریه او سرخی او است.

ط. در کامل سند بمحمد بن سلمه می رسانند: عمن حدثه قال لما قتل الحسين امطرت السماء ترابا احمر.^۲

ی. هم در کامل الزيارة سند به سید الساجدین می رسانند که فرمود آسمان نگریست از آن وقت که آفریده شد، مگر بر یحیی بن زکریا و حسین بن علی. گفتم: گریه او چیست؟ فرمود: هرگاه جامه را مقابل او نگاه می داشتند اثر براغیث از خون بر جامه پدیدار می شد.

واز این قبیل اخبار زیاد است پاره از این مقوله در ذکر عموم مصیبت مذکور می شود و در این مقام و این مختصر مقتضی تفصیل و احاطه به جمیع آنها نیست و همین قدر که در این مقام مذکور شد کفایت است.

۱- زیارت کنید حسین را و بر او جفا نکنید چون بی گمان او سرور شهیدان و آقای جوانان بهشت و شیبیه یحیی بن زکریا است

۲- از کسی که حدیث کرده نقل میکند که هنگامی که حسین (ع) کشته شد آسمان خاک سرخی بارید.

فَلَعْنَ اللَّهُ أَمَّةً أَسَسَتْ أَسَاسَ الظُّلْمِ وَالْجَوْرِ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ.

﴿پس خدای دور کناد از رحمت خود جماعتی را که تأسیس اساس ظلم و جور بر شما اهلیت نمودند.﴾

﴿ش فاء برای تفریع است و حقیقت تفریع افاده مدخلیت حکم سابق است در لاحق و در این مقام چون عظم مصیبت را منتذکر شده موجب تهییج نفس و نوران عداوت کشته در صدد لعن اعدا برا آمده. پس بزرگی رزیت و جلالات خطب را داخلی در این لعن است و حقیقت معنی آن است که چون چنین است پس خدای لعن کند این گروه را وفای تفریع عکس فای تعییل است. مثل اضربه فقد قام. و این بنظر ظاهری نحوی است و بتدقیق ادبی و تأمل اصولی هر دو یکند و حقیقت هر دو افاده علیت است غایه الامر در یکجا سابق علت لا حق است و در دیگر جای عکس آن است.

لعن: چنانچه از اساس و نهایة و دیوان الادب و غیر آنها استفاده می شود بهمنی طرد و تبعید است، و لعنت از خدای طرد از مقام قرب و تبعید از جوار رحمت است و در خلق چنانچه در نهایه است بهمنی دعا و سب است.

و این بنده را عقیده چنان است که از قبیل جزاه خیرا باشد و این کلام اجمالي از او در لفظ سلام گذشت و نظیر آن در لفظ صلووات خواهد آمد بهمنه وجوده.

آمة: بهمنی گروه و جماعت است و گاه بهمنی یک نفر استعمال شود، چنانچه در حدیث معروف یحشر قس آمة واحدة وارد شده، و مراد قس بن ساعدة الایادی است که بفصاحت شهرة آفاق است و مثل افصح من قس اشاره بحال وی است و او قبل از بعثت خبر داده نبوت پیغمبر و امامت ائمه اثناعشر و اشعار او در کتب مسطور است و معاصر مورخ را در تفسیر این کلمه خطای و واضح دست داده که حدیث را تنزیل بر حضرت ابوطالب کرده و قس را بی مساعده عرف و لغت کنایه از آن جناب گرفته.

و همچنین در کریمه: اَنْ اِبْرَاهِيمْ كَانَ اَمَّةً قَانِتاً للهُ^۱، گفتہ‌اند و بعض علماء را در این تاویلی دیگر است، و آن چنین است که هر پیغمبری بحکم ریاست و احاطت بمقام است کل امت است و ایشان منزله اجزاء اویند. پس هر چیزی که باوشان رسد باورسد و بزرگی ایشان بزرگی او است و همچنین بحکم آن نوع از یگانگی که بین کل و جز

است مجموع امت را از کمالات نبی نصیبی است از این جهت است که امت مرحومه خیر الامم شدند.

و این بیانی است که در کلیه رؤسا هر چند ریاست ظاهریه باشد باعتبار عرفی متمشی خواهد بود چه هر رئیسی بلحاظ مطاعیت جهت احاطه و تسلطی بر مرؤسین دارد که با آن اعتبار آنها را جزء خود فرض می کند و این جزئیت تقدیریه منافی بساطت نیست و لازمه احاطت هست و از این روی کار آنها را بخود نسبت می دهد و یا آنها را با خود فرض می کند و می گوید ما چنین کردیم و ما چنین گفتیم.

تأسیس چنانچه در تاج المصادر و منتهی الارب و مصباح است: بنیاد نهادن است و اساس بنیاد است و نسبت تأسیس به اساس مبنی بر تحرید است، مثل اسری بعده لیلا. پس معنی مطلق جعل است و اساس بلسان مشهور نحویین مفعول است و در امثال این عبارت اشکالی است که مجمل او آن است که مفعول به عبارت از چیزی است که اثر فاعل باو برسد و بر او واقع شود پس وجود مفعول به قبل از فعل لازم است تا بتواند متتحمل آن اثر شود و در جاییکه ذات شیبی بنفس فعل فاعل حادث شود در آنجا نمی شود او را مفعول به اعتبار کرد، چنانچه عبدالقاهر و صاحب کشاف و اتباع او در مثل خلق الله السّموات والارض در خاطر دارم که این اشکال را ایجاد کرده‌اند و در جواب ملتزم شده‌اند که اینگونه منصوبات مفعول مطلق‌اند و دلیلی نیست براینکه مفعول مطلق مصدر باشد چه مفعول مطلق آن است که فعل فاعل باشد و اثر او چه حقیقت مفعول و آنچه از فاعل حاصل شده او است و در مثل ضربت زیداً مفعولی حقیقی ضرب است و زید من فعل به الضرب است لهذا او را مفعول به گفتند و نایب فاعل که لفظ مفعول باید باشد در این عبارت ثانیه مصدر آن فعل است که ضرب باشد. مثلاً غایة الامر این است که در اغلب مواضع اثر از مقولهٔ معانی واحدات است و گاه از مقولهٔ ذوات است، چنانچه در خلق و جعل و ایجاد و اشیاء او است. چنانچه حافظ شیرازی می‌گوید:

گفتم این جام بلوین بتوكی داد حکیم گفت آن روز که این گنبد مینا می‌کرد که نفس گنبد را کار اعتبار کرده چه فیض جاعل و اثر فاعل ذات گنبد است نه وصف او و این اشکال در عربیت نظری اشکالی است که در آلهٔ وارد شده در حمل وجود بر اشیاء که با قاعدةٌ فرعیت که اثبات معنی برای شیبی فرع ثبوت مثبت له است تنافی دارد از این جهت بعضی انکار قاعدهٔ فرعیت کردند و با ضرورت عقول مخالفت نمودند و طایفه

چون محقق دوانی و اصحاب او تخصیص قاعده فرعیت بغیر وجود دادند و محققین مثل شیخ رئیس ابوعلی و استاد البشر خواجه قدس سره و جز ایشان گفتند که وجود ثبوت شیبی نیست بلکه ثبوت شیبی است پس در حقیقت حمل وجود تخصص است نه تخصیص و این حق و تحقیق است و در موضع خود ما مفصلان تقریر کرده‌ایم و همچنین است در این مسئله که اینجا فعل شیبی بشی نیست بلکه فعل الشیبی است و فرق نیست مایین فعلت الضرب و جعلت الاساس ای خلقته و فعلته و اوجدته.

و این سخن اگر چه بر ظاهريين از نحاه و بي نظران سخت مشکل آيد ولی اهل تحقیق بعد از تأمل چندان بعيد نشمارند چنانچه زمخشری که استاد فن بлагت و مؤسس فهم معانی الفاظ است بدین ملتزم شده و اشاره کرده است، ولی جواب این اشکال بر وجه تحقیق عربیت و مناسب مذاق حکمت آن است که در جمیع این موارد این الفاظ مفعول به باشد با التزام بهمین تقریر که در فوق کردیم چه هر ماهیت را باقطع نظر از وجود توان اعتبار کرد و به این ملاحظه لوازمی دارد که آنها را الازم ماهیت گویند و در این اعتبار خود اجزائی دارد که متألف و ملتئم از آنها است و به این لحظ تقرر ماهوی حاصل می‌شود چنانچه ملتئم مثلاً ماهیتی دارد که متألف از سطح و خط است که دو ضلع و یکوترا او باشد و بعد از این ملاحظه وجود عارض او می‌شود و این عروض در عقل مسلم کل است خواه قائل باصالت ماهیت باشند و خواه قائل باصالت وجود چه فرق بین این دو مذهب بحسب اعتباریت و اصلیت در خارج و نشاه ترتیب آثار است نه در لحظ عقلی و اعتبار ذهنی و مرکوز در اذهان عرفیه و ملحوظ در اوضاع لغویه این معنی است و به این ملاحظه احراز موضوع در استصحاب حیات وجود می‌کنند چنانچه در فن اصول فقه تقریر داشته‌ایم؛ بلکه بالاتر از این می‌توان گفت که اوهام عوام و اذهان عرف منطبق بر مذهب جعل انصاف است.

بالجمله به این ملاحظه گفته‌یم در مثل خلق و جعل و اوجد و اشباه اینها ماهیت را مفعول به می‌گیرد و وجود را اثر چنانچه در قضیه زید موجود و زید معدوم همین ملاحظه در عقل می‌شود والا یا اجتماع نقیضین خواهد شد، و یا حمل ذاتی غیر مفید چه اگر زید را معدوم اعتبار کنند اول است و اگر موجود ملاحظه شود ثانی است و جواب این است که صرف المهیه موضوع است که از هر دو طرف در حد ذات خالی است و منتقلش بهر دو نقش و مکتسی بهر دو لباس می‌شود و تحقیق این مطالب را ما

بعون اللہ تعالیٰ در محال خود از اصول و حکمت الهی کرده‌ایم و این مقام مقتضی بیش از این بسط نیست.

و صلاح صدی در شرح لامية العجم در تفسیر این بیت که والدھر یعکس امالی. اباظیلی چند ملتفق کرده و رحل شبھه مذکوره که با هیچ یک از اصول و قواعد علمیه راست نیاید و اگر طول سخن موجب ملال نبود تعرض خصوص کلمات او می‌کردیم و مخالفت آنها را با قواعد کلامیه و اصول عربیت بیان می‌نمودیم و امثال او معذورند در جهل بتحقیق این مطالب

فانَّ لكُلَّ صناعةً أهلاً	و لكُلَّ كرِبْمةً فحلاً
خلقَ اللَّهُ للحروبِ رجَالًا	و رجَالًا لقصْعَةٍ و ثرَيْدًا ^۱

ظلم در اصل لغت چنانچه در دیوان الادب و صحاح و مصباح و قاموس و منتهی الارب است؛ بمعنى وضع چیزی در غیر موضع خودش است. و در نهایه گفته اصل او عدول از طریق است و وجه اول اقوی است به جهت تطابق جماعتی و مساعدت قرائتی و گاه شود که بمعنى نقض آید. چون ولم يظلم منه شيئاً^۲ و گاه بمعنى منع آید چنانچه ما ظلمت ان تفعل ای ما منعک و از این معنی ماخوذ است ظلمت چه او سد بصر و منع باصره از ابصار و روئیت می‌کند.

جور بمعنى عدول از طریق آید و بمعنى تعدی نیز هست و اصل اول است چنانچه بزرگان فن تصريح کرده‌اند.

اَهْلُ الْبَيْتِ مُنْصُوبٌ بِاَخْتِصَاصٍ اَسْتَ اَفْرَجْ چَ بَعْدَ اَزْ ضَمِيرِ خَطَابِ وَاقِعُ شَدَهُ، چَنَانْجَه
در بَكَ اللَّهُ نَرْجُو الفَضْلِ مُلْتَزِمٌ شَدَنَدُ وَ اَيْنَ تَرْكِيبُ دَرَادِعِيهِ وَ زَيَارَاتِ مَا تُورَهُ اَزْ اَهْلِيَّتِ
مُتَكَرِّرٌ اَسْتَ وَ حَكْمُ نَحَّاهُ بِشَذُوذٍ اَفْرَجْ بِحَسْبِ قِيَاسِ اَسْتَ مُسْمَوْعٌ اَسْتَ وَ اَفْرَجْ بِحَسْبِ
اسْتِعْمَالِ اَسْتَ يَا وَرَوْدَ مَنْعُونَ وَ مَادِرَ مَحْلَ خَوْدَشِ اَثْبَاتِ حَجَّيَّتِ الْفَاظِ اَئْمَهُ بِرَقَانِينَ
مُشْتَرِكَهُ عَلَمِيهِ كَه اَخْتِصَاصِي بِقَوْلِ شَيْعَهُ كَه قَائِلِ بِعَصْمَتَنَدِ نَدَاشَتَهُ باشَنَدَ کرده‌ایم. بِرَ
وَجْهِيَ كَه سَبَقَتْ نَكْرَفَتَهُ كَسَى باَوْ بَعْونَهُ تَعَالَى وَ مَرَادَ بَه بَيْتِ رسَالَتِ وَ نَبَوَّتَ اَسْتَ كَه
بَه جَهَتِ عَهْدِ تَعْرِيفِ شَدَهُ چَنَانْجَه در آیه تَطْهِيرِ اَسْتَ وَ فَيِ الْجَمْلَهُ بَعْدَ اَز اَيْنَ اَشَارَه

۱- هر حرف‌ای اهلی دارد و هر کریمه مردی، خداوند مردانی را برای جنگها و مردانی را برای کاسه و ترید خوردن آفریده.
۲- کهف - آیه ۳۳

خواهیم کرد بمنه وجوده و در این عبارت چند فقره است که در ضمن چند مسئله اشاره اجمالیه با آنها می شود.

مسئله

مراد از آن امت که تاسیس اساس ظلم کردند یا عموم آنها هستند که در روز وفات پیغمبر هنوز جسد مبارک را حمل نکرده و غسل نداده؛ بطلب ریاست باطل و حطام زایل رو به سقیفه بنی ساعدة گذاشته مخالفت با نصوص مسموعه و آیات مشهوده و مبالغات غیر معددوده که حضرت رسالت کرده ملک و خلافت را از خانواده وحی و تنزیل بپرون بردن و دست به دست ما بین تیم وعدی و امیه و سایرین گرداندند و جمیع مفاسد که در دنیا واقع شد؛ حتی کفر کفار مستند بآنها است، چه اگر حق را تمکین می کردند و با هلش می رسانندند و خود تصرف نمی نمودند اعلاء کلمه حق و املاء لاء مطلق می شد و عدل روی زمین را فرو می گرفت و شوکت اسلام قاهر کفر می شد و ائمه هدی نشر احکام و اقامه نظام می فرمودند و این ظلم و فسق که روی زمین را گرفته و دول باطله که مستولی شده اند نبود و اتفاق خونهای باطل که در حروب ریخته شد و معاصی عظیمه که گفتند و نوشتنی نیست و واقع شد و می شود نمی شد. چنانچه شیخ کشی رحمة الله از داود بن النعمان روایت فرموده که کمیت بن زید الاسدی بر حضرت صادق عليه السلام وارد شد و در اثناء مجلس عرض کرد: یا سیدی سوال می کنم از تو مسئله و آن حضرت تکیه داده بود، برخاست و مستوی بنشست و وساده را در سینه مبارک بشکست که تکیه گاه خود نماید، آنگاه فرمود: پرسش کن عرض کرد: سوال می کنم ترا از حال آن دو مرد فرمود: ای کمیت بن زید ریخته نشد در اسلام اندازه یک محجمه^۱ از خون و نه کسب شد مالی از غیر حلال و نه نکاح شد فرجی از حرام، مگر اینکه در گردن آن دو است تا روزی که قیام کند قائم ما و ما طایفه بنی هاشم امر می کنیم کبار و صغار خودمان را بسبب آن دو و برائت از آن دو؛ بلکه در بعض اخبار وارد شده که کنایه اوّلین و آخرین در کردن سامری این امت است که عجل را دعوی ریاست تلقین کرد و بعد از رفتن موسی مردم را از هرون منصرف کرد: قال الشیعی لعلی انت متی بمنزلة هرون من

۱- شیشه یا شاخ حجامت.

موسیٰ.

استناد افعال آخرین باو ظاهر است و اما پشتیبان استناد افعالشان بآنها بهمان نمط است که خیرات سابقین مستند بوجود محمد و آل محمد است چه هر کس در صفتی لاحق و بیان این مسئله شایسته این موضوع نیست.

و محتمل است که مراد از امت همان شخص باشد. چه او مثیر فتنه و مؤسس این بدعت بوده و اول کسی بود که بیعت کرد در سقیقه و از این جهت علماء عامه گفته‌اند: اجماع منعقد شد بر خلافت فلان به بیعت فلان و بر عوم مسلمین واجب شد متابعت او و این سخن را برای تصحیح اجماع گفته‌اند، چه مسلم و متفق عليه نزد خود ایشان است و در صحاح ایشان وارد شده که امیر المؤمنین علیه السلام و بنی هاشم و جماعتی از خواص صحابه مثل زبیر و عمار و سلمان و حذیفه و ابوذر و جز ایشان مadam حیات فاطمه علیها السلام بیعت نکردند و با وجود تخلف آنها اجماع منعقد شد به بیعت همان یکنفر و از این جهت براینان واجب بود متابعت و برای آنان جایز بود سوختن خانه فاطمه برای حفظ نظام امت و صلاح خلق اگر چه علی و حسین و فاطمه علیهم السلام در آن خانه بودند؛ چنانچه ابن عبد ربه در عقد و صاحب روض المناظر تصریح کرده‌اند و مسعودی در مروج الذهب در ذکر فتنه عبدالله بن زبیر روایت کرده.

و همچنین از تاریخ و اقدی و طبری و ابن حربه و صاحب کتاب انفاس الجواهر نقل شده و قاضی القضاة در معنی در عبارت منقوله در شافعی گفته این تهدید بجهت مصلحت جایز است *نحوَّذَ اللَّهَ مِنَ الْخَزِيرَ وَ الْخَذْلَانَ دَرَكَدَامَ مَذَهَبَ رَوَاسِتَ كَهْ سُوكَتَنَ* خانه پیغمبر و دختر پیغمبر و داماد پیغمبر و فرزندان پیغمبر و اقربای پیغمبر و خواص پیغمبر جایز باشد برای رعایت بیعت یک نفر اعرابی جاهل با چون خودی بمخالفت آیات کتاب و نصوص متعدده از خود پیغمبر. ما سمعنا بهذا فی ابائنا اوّلین سبخانک ان هذا إلّا اخلاق! .

۱- آیه هفتم سوره ص است و آیه به اینصورت است : ما سمعنا بهذا فی المّلة الآخرة ان هذا إلّا اخلاق.

مسئلة

جواز لعن بر آن جماعت را که ظلم حق آل محمد کردند و تاسیس این اساس و تهیید این قیاس از آیات قرآن بضمیمه اخبار صحاح اهل سنت استفاده می‌توان کرد و آنها که تخلف کردند مخالفت حکم قرآن در این مطلب هم نمودند.

وما در این جای به یک دلیل اکتفا می‌کنیم چه عمومات لعن بر ظالمین و کاذبین در قرآن بسیار است و اثبات این هر سه عنوان از برای آن طایفه سهل است بلکه مراجع در اخبار و آثار قاطع بظلم و افتراء آنهاست و بداین که آنها از دین بر کشتنده و به آخرت پشت پای زدند و شرح آن دلیل آن است که خدای تعالی در کتاب کریم می‌فرماید: آنَ الَّذِينَ يُوذُونَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ لَعْنُهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ وَاعْدَلُهُمْ عَذَابًا مُّهِمَّا.

در صحیح بخاری وارد است که پیغمبر فرمود: فاطمة بضعة منی فمن اغضبها اغضبني.

و در صحیح مسلم روایت کرده به یک طریق که رسول خدای فرمود درباره او ابنتی بضعة منی یربیبنی ما زابها^۱

و در صحیح ترمذی حدیث کرده که نبی فرموده: «انما فاطمة بضعة منی یؤذینی ما آذاها و ینضبئی ما أنضبها، در نسخه ینضبئی ما انضبها.

محصل مضمون این اخبار که از این سه صحیح که حال تأليف از صحاح سته حاضر بود بلاواسطه استخراج کردم آن است که: فاطمه پاره تن من است غصب او غضب من است و اذیت او اذیت من و تعب او، تعب من، رنجوری او، رنجوری من.

هم در صحیح بخاری درباب غزوه خیر است که عایشه می‌گوید: فاطمه دختر پیغمبر کس فرستاد بسوی ابوبکر که طلب میراث رسول کند از آنچه از فی مدینه و فدک و بقیه خمس خیر داشت. ابوبکر گفت رسول خدا فرمود: لأنورث ما ترکناه صدقه انما یا کل آل محمد فی هذَا النَّالَ سوگند با خدای تغییر نمی‌دهم چیزی از صدقه رسول را از حالی که در عهد رسول داشت و عمل می‌کنم در او به عمل رسول خدای پس ابا کرد. ابوبکر از اینکه بر کرداند به فاطمه چیزی از آنها را پس غضبناک شد فاطمه بر ابوبکر، در

-احزاب - آیه ۵۷-

۱- این روایت و چهارده روایت بعدی را مؤلف محترم اجمالاً به ترجمه آنها اشاره کرده، لذا از ترجمه خودداری شد.

انکار و ترک کرد او را وبا او سخن نگفت تا وفات کرد و شش ماه بعد از رسول بزیست و چون وفات کرد، شوهرش شب او را دفن کرد و ابوبکر را بجنازه خبر نداد و خود نماز گذاشت بر او، و علی تا فاطمه زنده بودی آبروئی در مردم داشت، چون فاطمه در گذشت در نظر مردم منکر آمد و بی اعتبار شد از این روی خواستار بمصالحت و مبایعت ابوبکر شد و او کسی نبود که در حیات فاطمه بیعت کند.

وذیل حدیث اگر چه نافع بحال شیعه است ولی ربطی بمطلوب ماندارد شکر خدا را که از این اخبار صحیحه معلوم شد که ابوبکر فاطمه را غصب آورد و اذیت کرد و اذیت و غصب فاطمه اذیت و غصب رسول خداست.

هم آیة الله العلامه قدس سره از مستند احمد بن حنبل روایت کرده و ابن روز بهان تقریر نموده که پیغمبر فرمود: من اذی علیاً فقد اذانی ایها الناس من اذی علیاً بعث یوم القيمة یهودیاً او نصرانیاً!

چون این مقدمه را با مضمون آیه ضمیمه کنی قیاسی بر این صورت ترکیب می‌شود که ابوبکر اذیت علی و فاطمه کرد و هر که اذیت علی و فاطمه کرد اذیت رسول کرده نتیجه قیاس می‌شود که ابوبکر اذیت رسول کرده پس نتیجه این قیاس را صغای قیاس دیگر کنیم. و گوئیم ابوبکر اذیت رسول کرد و هر که اذیت رسول کند خدای او را در دنیا و آخرت لعنت کرده و عذاب مهین برای او اعداد کرده دیگر تصریح بنتیجه می‌کنیم تو خود تأمل نما تا نتیجه این قیاس چه خواهد شد. واحدی از اهل سنت در هیچ یک از مقدمات این دو قیاس توانند مناقشه کرد، مگر آنکه از قرآن یا صحیح بخاری که اصح کتب است بعد قرآن پیش ایشان دست بردارند و چشم بپوشند.

والحمد لله على وضوح الحجة و از همین جا حال سایرین که مساعدت با او کردن معلوم می‌شود چه همه شریک در اذیت علی و فاطمه علیهم السلام الله بوده‌اند و معاون بلکه مباشر ظلم در کثیری از وقایع چنانچه خود آن مظلومه جایجا در کلمات خود تظلم اظهار و تالم از آن جماعت کرده و در کتب معتبره اهل سنت موجود است، چنانچه عزالدین ابو حامد عبدالحمید بن ابی الحدید المدائینی در شرح نهج البلاغه مکرم از

۱- کسیکه علی را بیازارد مرا آزرده، ای مردم هر که علی را بیازارد روز قیامت بر انگیخته می‌شود یهودی یا نصرانی.

كتاب سقیفه ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری نقل کرده و در وصف او گفته.

عالی محدث کثیرالادب نقه ورع اثنی علیه المحدثون و رو واعنه مصنفاته و هم شیخ
جلیل کبیر و وزیر خطیر بھاء الدین علی بن عیسی الاربیلی قدس سره در کشف الغمہ از
نسخه مقوه بر مصنف از آن کتاب که در ربيع الآخر سیصد و سی و دو بروی قرائت شده
رویت فرموده و این هر دو خطبه معروفه مسجد رایا کلامی که در جواب زنان انصار
فرموده که در احتجاج و بحار و ناسخ التواریخ و جز آنها مذکورند از آن کتاب ایسراد
کرده‌اند و آن کلمات سراپا اظهار تاذی روحانی و تصدم نفسانی است از آن جمله
می‌فرماید: **بئس ما قدّمت لهم ان سخط الله عليهم و في العذاب هم خالدون!**
و همین کلمه در اثبات مدعی کافی است و اگر خواهی تفصیل این مقال را یکی از
كتب مشارالیها را که متضمن خطبه یا ترجمه‌او است ملاحظه کن که از تأمل او تصدیق
و جدای خواهی کرد به حدیث مقطوع الصدور منقول در کتب امامیه مستفیضاً بل متواتراً
را که صادق آل محمد فرمود:

**لما مات رسول الله ارتد الناس الا ثلاثة و في رواية الا اربعة سلمان و ابوذر و
المقداد و حذیقہ و اما عمار فانه خاص حیصة ثم عاد.**

و بعداز ملاحظه این اخبار نیکو ملتفت می‌شود چگونه ارکان عموم الصحابه کلهم
عدول متزلزل شد و بنیان این اصل مهد خراب و منهدم گشت و مناسب است ما در این
مقام اخباری چند از خصوص کتاب بخاری در ارتداد صحابه و فتن ایشان و بدع
مستحدمه که رسول در زمان حیات اخبار کرده ایراد نمائیم بر وجه اختصار محضر
تسجیل صواب و تحصیل ثواب و ما آن اخبار را بالفاظها ایراد می‌کنیم و به ترجمه
نمی‌پردازیم.

الف. روی البخاری فی باب الحوض عند عبدالله رضی الله عنه عن النبي ﷺ قال انا
فروطكم على الحوض وليرفعن رجال منكم ثم ليختلجن دوني فاقول يا رب اصحابي
فيقال انك لا تدری ما احدثنا بعدك.

ب. عن حذیفه مثله

ج. عن انس عن النبي ﷺ ليردن على ناس من اصحابي حتى اذا عرفتهم اختلفوا

دوني فاقول اصحابي فيقول لا تدري ما احدثوا بعدك.

د. ابو حازم ابن سهل بن سعد قال قال النبي صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اني فرطكم على الحوض من مرّ على شرب و من شرب لم يظماً ابداً ليردن على اقوام اعترفهم و يعرفونني ثم يحال بيتي و بينهم قال ابو حازم قسمعني النعمان بن ابي عياش فقال هكذا سمعت من سهل فقلت نعم فقال اشهد على ابي سعيد الخدري لسمعته و هو يزيد فيها فاقول انهم مني فيقال انك لا تدري ما احدثوا بعدك فاقول سحقاً سحقاً لمن غير بعدي و قال ابن عباس سحقاً بعد ايقال سحق بعده سحقه و سحقه ابعد.

ه عن ابي هريرة انه كان يحدث ان رسول الله صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال ليردن على يوم القيمة رهط من اصحابي فيجلون عن الحوض فاقول يا رب اصحابي فيقول انك لا علم لك ما احدثوا بعدك انهم ارتدوا على ادبائهم القهري.

و. عن ابن المسيب انه كان يحدث عن اصحاب النبي ﷺ ان النبي قال يرد على الحوض رجال من اصحابي فيحثئون عنه فاقول: يارب اصحابي فيقول انك لا علم لك بما احدثو بعدك انهم ارتدوا على ادبائهم القهري و قال شعيب عن الزهرى كان ابو هريرة يحدث عن النبي ﷺ فيجلون و قال عقيل فيحثئون.

ز. عن ابي هريرة عن النبي ﷺ مثله ح ابي هريرة عن النبي قال بينما انا قائم فاذا زمرة حتى اذا عرفتهم خرج رجل من بيني وبينهم فقال هل قلت اين قال الى النار والله من بيني و بينهم فقال هل قلت اين قال الى النار والله قلت ما شانهم قال انهم ارتدوا بعدك على ادبائهم القهري فلا اراه يخلص منهم الا مثل حمل النعم.

ط. عن ابن ابي مليكه عن اسماء بنت ابي بكر قالت قال النبي ﷺ اني على الحوض حتى انظر من يرد على منكم وسيؤخذن الناس من دوني فاقول يارب مني و من امتى فيقال هل شعرت ما عملوا بعدك والله ما برحا يرجعون على اعقابهم فكان ابن ابي مليكه يقول اللهم انا نعوذ بك ان نرجع على اعقابنا او نفتن عن ديننا.

و. روی فی کتاب الفتنه عن ابن ابی مليکه عن اسماء عن النبي ﷺ قال انا على حوضی انتظر من يرد على فیؤخذ بناس من دونی فاقول امتی فيقول لا تدري مشوا على القهري قال ابن ابی مليکه اللهم انا نعوذ بك ان نرجع على اعقابنا او نفتن قلت يمكن التعدد فی الاستماع من اسماء و يجوز ان تكون اسماء غیر بنت ابی بکر و الظاهر الوحيدة لكن لفظ الثاني اوضح و اصرح.

ى. عن أبي حازم مثل ما مرفى باب الحوض.

يا. عن عبدالله قال قال النبي ﷺ انكم سترون بعدي اثرة و امورا تنكرونها قالوا فما تامرنا يا رسول الله قال ادوا اليهم حقهم و استئن الله حقكم قلت فيه اخبار باستیثار اعداء الله بقى اهل البيت كما يوضحه كون الخطاب لا بن عباس و في ذيله امر بالتقىه و لزوم الصبر كما فيما قبله عن عبدالله بن زيد اصروا حتى تلقوني على العوض

يب. عن اسامة بن زيد قال اشرف النبي ﷺ على اطم من اطام المدى فقال هل ترون ما ارى قالوا لا قال فاني لارى الفتنة تقع خلال بيوتكم كوقع القطر.

يع. عن ابن المسيب عن أبي هريرة ستكون فتن القاعد فيها خير من القائم والقائم فيها خير من الماشي والماشي فيها خير من الشاعي من تشرف لها تستشرفه فمن وجد فيها ملجأ او معاذا فليعذبه.

يد. أبو سلمة بن عبد الرحمن عن أبي هريرة مثله.

و اخبار دیگر در صحیح مسلم و ترمذی و سایر کتب اوضح و اصرح از اینها دیده ام و همین قدر برای منصف با دیانت کافی است و از مجموع این چهارده حدیث که در صحیح بخاری است معلوم می شود که رسول خدا خبر از ارتداد جماعتی از صحابه داده و فرموده فتنهای چند حادث می شود که نشسته در آنها بهتر از ایستاده است و فرموده فتنه در خانه های مدینه چون دانه های باران واقع خواهد شد و فرموده به اهل بیت که بعد از من حقوق شما را خواهند برد و شما صبر کنید و تحمل فرمائید.

دیگر منصفی احتمال می دهد که اشاره بغير از غصب خلافت و ظلم فاطمه عليها السلام باشد و فتنه عام و بلای شامل جز این و نتایج این کی در اسلام حادث شده و شیعه که لعن می کنند بر مرتدین و کفار و ظالمین لعن می کنند والا آخیار صحابه و خواص ایشان مثل سلمان و ابوذر و مقداد و حذیفه و عمار و ابوالهیثم بن التیهان و عمر و بن الحمق و حجر بن عدی و عدی بن حاتم سلام الله عليهم احب خلقند نزد شیعه بعد از ائمه صلوات الله عليهم و در سر و علاته تعظیم و تکریم آنها را واجب می شمارند و البته اگر کسی العیاذ بالله سبّ عموم صحابه کند کافر خوانند و تبری ازو واجب دانند. على هذا نسبت سبّ صحابه مطلقا بشیعه دادن از مکاید اعداست سبحانک هذا بهتان

عظیم^۱.

بلى چون حال صحابه مختلف است چنانچه شنیدی و از آیات متکا ثره که مشتمل بر حال منافقین است نیز معلوم می شود چه بالضرورة بموت نبی صلی الله علیه و آله منافقین نمردند، پس بعد از وفات پیغمبر ﷺ حال مردم متشابه بود و تمیزی نداشتند بد از خوب و منافق از مؤمن و ثابت از مرتد معلوم نشد آری رسول صلی الله علیه و آله بنفس نفیس میزانی صحیح و قسطاسی مستقیم از برای اینکار تعیین فرمود چه متواتراً از طرق فریقین منقول است که فرمود: آئی ثارک فیکم الشقلین ما ان تمسکم بهما لن تضلوا.

و در جای دیگر فرمود: مثل اهل بیتی کسفینة نوع من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق.

و در جای دیگر فرمود: الحق مع على و على مع الحق. رواه ابن مardonیه الحافظ کما فی غير واحد.

و در جای دیگر فرمود: اللهم ادر الحق معه حیثنا دار.
رواہ الترمذی فی صحيحه و بعما رفرمود: وان سلک الناس کلهم وادیاً و سلک علی وادیاً فاسلك وادیاً سلکه علی و خلّ الناس طرّا یا عمار ان علیاً لا يزال علی هدی یا عمار ان طاعة علی من طاعته و طاعتی من طاعة الله^۲.

رواہ العلامة من طرق الجمهور و علمای ایشان مثل ابن ابی الحدید و ابن حجر و غیر ایشان بصحت این احادیث اعتراف کردند: پس میزان هالک و ناجی و فاروق حق و باطل علی و اولاد او باشند، هر کس از صحابه با ایشان همراهی کرد و متابعت ورزید او ناجی است و هر که مخالفت کرد هالک و نصیب حزب مالک خواهد بود وقد اجاد القائل :

راز بکشا ای علی مرتضی	ای پس از سوءالقضايا حسن القضا
چون تو بایی آن مدینه علم را	آفتایی آن ش ساع حلم را

۱- سوره نور - آیه ۱۶

۲- اگر همه مردم به راهی رفتند و علی به راهی، توراهی را برو که علی رفته و همه مردم را رها کن، ای عمار همیشه علی بر هدایت است ای عمار طاعت علی طاعت من است و طاعت من طاعت خدا است.

باز باش ای باب رحمت تا ابد	بسارگاه ماله کفواً احمد
تو ترازوی احمد خود بوده‌ای	بل زبانه هر ترازو بوده‌ای
و فی ذلك اقول فی موشحة طنانة نیروزیة علویة:	
هو شاهین لمیزان الرشاد	بل هو المیزان فی یوم المیعاد
و علی عرفانه تجزی العباد	بل هو الاخذ من هذا الذک
یوم یدعوا کلهم بالغبن	

و در اینجا لطیفه‌ای است منقول در رجال شیخ مقدم معظم ابوالعباس نجاشی رضی الله عنہ که حکایت فرموده از عبدالرحمن بن الحجاج رضی الله عنہ که فرموده در مجلس ایان بن تغلب رضی الله عنہ بودیم که جوانی آمد و با او گفت ای ابو سعید خبر ده مرآکه چند نفر از اصحاب نبی با علی بودند. ایان فرمود گویا تو می خواهی فضل علی را بتابع او بشناسی. یعنی اگر بهینی اصحاب بیشتر متابعت او کردند یقین کنی بجالات قدر او. گفت آری چنین است. ایان فرمود و اللہ ما نشناختیم فضل صحابه را مگر بتابع ایشان علی را. فقط هر که با علی بود فضیلت داشت نه دیگران.

فقال ابوالبلاد عض ينظر امه رجل من الشيعة في اقصى الارض و ادناها يموت ايان لا يدخل مصيبة عليه قال فقال ايان له يا ابا البلاد اتدرى من الشيعة الشيعة الذين اذا اختلف الناس عن رسول الله اخذ و اقول على و اذا اختلف الناس عن على عليه السلام اخذ و يقول جعفر بن محمد عليه السلام.^۱

بلکه در این موضع کلامی است بالاتراز این و اجمالی او آن است که شیعه هیچیک از صحابه را سب نکنند و آنان که شیعیان لعن ایشان را جایز دانند از صحابه نیستند چه صحابی کسی است که ملاقات پیغمبر کرده باشد و با ایمان از دنیا رفته باشد و اطلاق اصحاب بر غیر اینان بعلقه حالت سابقه است و مجاز و لهذا اخبار فضایل صحابه همه را تصدیق می کنیم و می گوئیم این جماعت از عنوان صحابه بیرونند و شاهد این کلام نص حضرت خیر الانام است، یا نکه قاتلین عمار از صحابه من نیستند و شک نیست

۱- پس ابوالبلاد به ایان گفت به فرج مادر چسبید؟!... ایان پاسخ داد: آیا می دانی شیعه کیست؟ شیعیان کسانی هستند که وقتی مردم بعد از رسول خداگر فتار اختلاف شدند به سخنان علی عليه السلام چنگ زدند و چون مردم بعد از علی اختلاف کردند به قول جعفر ابن محمد (ع) روی آورند.

که معاویه و عمرو بن العاص و عبیدالله بن عمر و جماعتی دیگر از صحابه قاتلین او بودند لازم این کلام آن است که معاویه و اضراب و اتراب او اصحاب نباشد.

و اما حدیث مشارالیه آن است که ابو عمر و احمد بن عبد ربه المالکی الاندلسی در کتاب عقد سند به ام سلمه رضی الله عنها می‌رساند که پیغمبر بعمار فرمود: یا بن سمیه لا تقتلک اصحابی ولکن تقتلک الفتنه الباغیه.^۱ و این استفاده و استنباط از مواهب الهیه است در حق این بند که در کتابی ندیده‌ام و از کسی نشنیده‌ام و الله المؤْفَق.

بالجمله دخول در اینگونه مطالب وظیفه کتب کلامیه است و در این شرح مختصر بیش از این بسط سزاوار نیست و جمله از کلمات ایشان در این باب در تضاعیف فصوّل آتیه مذکور می‌شود و بحمدالله لباب کلام در عدول اصحاب و جور ایشان بر خانواده رسالت مذکور شد.

مسئلة

اشکالی نیست در اینکه لعن اعداء خدا موجب ازدیاد عذاب ایشان است و سید محمدث جزایری در بعض تالیفات خود اشکالی در این باب نقل کرده و چند جواب داده و ترجمه کلام او چنین است در اینجا اعتراضی قوی است و حاصل او اینکه لعن فعل لاعن است و فعل کسی چگونه موجب عقاب دیگری شود چه منافی قواعد عدل است و تقریر جواب او از چند وجه است.

یکی اینکه خدای تعالی چون تقریر احکام کرد عذابی مقرر کرد در مقابل فعل و ترک و دیگری بازاء لعن لاعنین و هر دو را بمکلفین شناوند پس هر که اجتناء بران فعل کرد خود را عرضه دو عقاب کرده و ظلمی نیست.

دوم اینکه این عقاب از قبیل اقتصاص حق است چه اعداء ایشان چون منع از مراتب ایشان کردند و ایشان از خوف پنهان شدند جهل فاش شد و احتیاج بارزاق معنویه وحسیه پس ایشان از هر لاعنی حقی غصب کردند و عذاب بازاء او است.

سوم اینکه هر محب ایشان چون بشنود آنجه اعداء ایشان کردند متالم شود و دلش سوخته آید از اندوه و آن عذاب در مقابل این تاثر و الم است این است محاذی عبارت

۱- ای پسر سمیه اصحاب من تورانمی کشند ولی گروه ستمگر تو را خواهند کشت.

سید و این اشکال و جواب به غایت غریب است و نمی‌دانم چگونه اعتراض را قوی شمرده چه این معنی شایسته تعرض علمانیست و اهل نظر نباید اینگونه حرفهای واهم را متعرض شوند و جواب دهنند مگر اینکه بر طریقه اصحاب حدیث که سید مذکور از ایشان است قوتی داشته باشد چه ایشان را عادت بر تعاطی مشکلات و حلّ معضلات نیست و اگر نه جنبش اشاره به این سخن کرده بود ابداً نوشتم و حاصل سخن این بنده آنکه آنچه منافی عدل است آن است که عقاب کارکسی راجع بدیگری شود چنانچه در قرآن مجید است **وَلَا تَزِرُ فَاعِزَةٌ وَزَرَ أُخْرَى**^۱. ولی اگر کسی در ماده مستحق برای لعن و عقاب دعا کند و از خدا بخواهد که عذاب او زیاد شود و خدای به جهت استحقاق آن مدعو علیه عذاب او را زیاد کند عین عدل و رعایت حال مظلومین است و از اینجا معلوم می‌شود که جوابهای مذکور هیچیک ربطی بسؤال ندارد خاصه اول که عین اشکال اصل بر او متوجه است چنانچه متأمل بصیر می‌داند و اصل این اشکال در خبر معروف آن **الْمَيْتَ لِيَعْذَبَ بِبَكَاءِ الْحَقِّ عَلَيْهِ**^۲، وارد است و سید اجل مرتضی سلام الله عليه در تأویل خبر سیم از مجلس بیست و سیم از امالی خود مشروحًا متعرض شده هر که خواهد از اهل فضل بآنجا رجوع فرماید.

مسئلة

مراد از اهل بیت گاهی خصوص آل عباست چنانچه در آیه تطهیر موافق نقل فریقین چنین است و ظاهر عبارت شیخ اجل امین الاسلام قدس الله نفسه الزکیه.

در مجمع البیان آن است که بنای شیعه کلیه برین مذهب است در کریمه تطهیر و گاهی خصوص ائمه اثنتی عشر است چنانچه در اخبار تمسک و وجوب متابعت است چه تمسک و متابعت بقول غیر معصوم جایز نیست مطلقاً و معصومی غیر از این چهارده نفر بالاجماع نیست و گاهی مطلق قرابت رسول است وهم من تحرم عليهم الصدقه چنانچه در اخبار مودت فی الجمله و اعانت و تعظیم و تکریم وارد شده و در فقره زیارت هر سه معنی جایز است و اولی اول و ثانی است و خطاب اگر چه به سید الشهداء

۱- سوره انعام ۱۶۴.

۲- بی شک مرده با گریه زنده بر او عذاب می‌کشد.

علیه السلام است ولی منافات با این ندارد ورود خطاب بصیغه جمع چه متعارف است در خطاب بشخصی که از قبیله‌ای است که سایرین از آن جماعت را استحضار کنند در ذهن و در مخاطبه تشریک نمایند گاه برای تشریف و گاه بفرض دیگر و از این جهت در زیارت جامعه با این که مخاطب واقعی یک نفر است چنانچه فقره یا ولی الله شاهد است بهمه ائمه علیهم السلام خطاب کرده و امام مخاطب را با او ضمیمه ساخته به جهت اعلان بشرافت فضل و جلالت قدر او السلام علیکم یا اهل بیت النبوة می‌گویند.

وَ لَعْنَ اللَّهُ أُمَّةً دَفَعْتُكُمْ عَنْ مَقَامِكُمْ وَ أَذَّلَّتُكُمْ الَّتِي رَأَيْتُكُمُ اللَّهُ فِيهَا
﴿۴﴾ و خدای لعنت کناد گروهی را که دفع کردند شما را از مقام خودتان و دور

نمودند شما را از مراتب ریاستی که خدای شما را در آنها مرتب نموده.

﴿۵﴾ دفع دور کردن و راندن است چنانچه در منتهی الارب گوید.

مقام در اصل مکان قیام است و توسعًا در مجلس و مکان و آنجه در مجلس واقع شود یا حاجت بقیام داشته باشد یا مکانت و منزلت معنیه استعمال می‌شود چنانچه مطرزی در حاشیه مقامات گفته: الا انهم اتسعوا فيها و استعملوها استعمال المکان و المجلس قال الله خير مقاما و احسن ندينا^۱ الى ان قيل لنا يقام به من خطبة او ما اشبهها مقامه كما يقال له مجلس و قریب منه ما في الأساس.

و سید شارح صحیفه تصریح به تعمیم مذکور کرده اگر چه از غایت ظهور حاجت باستشهاد ندارد.

ازاله دور کردن است. چنانچه بیهقی تصریح کرده.

رتوب استادن است و ثبات چنانچه در تاج المصادر و منتهی الارب است. رتب رتوباً ایستاد و ثابت شد و از این معنی ماخوذ است. ترتیب، یعنی بجای ایستاده کردن و مرتبه، اسم مکان از این است.

و راجع بهمین معنی است، معنی معروف ترتیب که تعریف شده بوضع الشیئ فی مرتبه و مراد از دفع از مرتبه و اخراج از مقام آلهی همان تمکین نکردن است از ریاست ظاهریه و ولایت صوریه نه حقیقت امامت و واقع خلافت چه او قابل غضب نیست و

هزار مرتبه بالاتر از آن است که دست مخالفین بدامان او برسد چه او منصبیت الهی و کمالی است نفسانی، درجه‌ای است وهبی و اینکه بعض منتقلین اسلام گفته‌اند ولایت زوجه ائمه بوده، و غاصبین بیاطل او را تزویج کرده و ناصبین از اولاد ولایت بعیه بوده‌اند و اخبار عدم طیب ولادت ناصبین را بر این تنزیل نموده و گفته زوج بر حق ولایت ائمه علیهم السلام بودند که خدای تعالی در آسمان تزویج کرده بود ولایت را برای ایشان این سخن بسی یاوه و ناپسندیده است و ماننده بكلمات میر سمین و اصحاب سود است و اولیتر آنکه او را هذیان القلم نام دهیم و پیش از این تعرض او و اشاره بفسادش بهیج وجه لائق شان علما و شایسته درجه اهل فضل نیست چنانچه حکما گفته‌اند:

از سخن پر در مکن همچون صدف هر کوش را
قفل کوهر ساز یاقوت زمرد پوش را
در جواب هر سؤالی حاجت گفتار نیست

چشم بینا عذر می‌خواهد لب خاموش را
و از اشعاری که حضرت رضا علیه السلام در محضر مأمون انشاد فرمود و نسبت
بعض فتیان آل عبدالمطلب داده چنانچه در عيون است این دو بیت است:

و اذا ابتليت بجاهل متکلف يجد المحال من الامور صوابا

اوليته مني السكوت و ربها كان السكوت عن الجواب جوابا^۱

بالجمله این فقره زیارت مساوی فقره دعای صحیفه است که امام سجاد علیه السلام اشاره بعيد اضحی و جمعه و صلوة عیدین و خطبه می‌نماید و عرض می‌کند: اللهم ان هذا المقام لخلفائك و اصفيائاك و مواضع امنائك في الدرجة الرفيعة التي خصتهم بها قد ابتنوها

و این ابتزاز و ازاله و دفع همه ناشی از افعال صدر سالف و قرن اول است که عدول صحابه باشند و عدالتshan با ظلم اهل بیت و ایداء فاطمه و احراق خانه او و مخالفت علی علیه السلام و بعض حسنین منافات نداشت چنانچه شمه از او را شنیدی و شاید در

- مبتلایان به برسام یعنی التهاب در پرده‌بین کبد و قلب.

۱- هنگامی که با جاهلی و زورگوئی مواجه می‌شوم که امور محال و مشکل را می‌پسندد بهتر آن است که با او به سکوت بگذرانم چه بسا سکوت از پاسخ گونی خود پاسخ است.

شرح فقرات آتیه نیز اشارتی بجمله از آنها شود بلکه منافی با تغییر کلیه فروع و اصول احکام و هدم اساس شریعت مقدسه علی الصادع بها الف سلام نیست چنانچه از تأمل اخبار مبتوثه در مطاوی کتب معتمده و اصول صحیحه ایشان متبین می شود.

سید محقق ثقة امین شارح صحیفه مقدسه از جمع بین الصحیحین در مسند ابی الدرداء در حدیث اول از اخبار بخاری نقل کرده: قالت ام الدرداء دخل علی ابو الدرداء و هو مغضب فقلت ما اغضبك فقال و الله ما اعرف من امر محمد شيئا الا انهم يصلون جمیعا.

و در حدیث اول از صحیح بخاری از مسند انس بن مالک آورده عن الزهری قال دخلت علی انس بن مالک بدمشق و هو بیکی فقلت ما بیکی قال لا اعرف شيئا مما ادراکت الا هذه الصلة وهذه الصلة قد ضيعت^۱ و در طریق دیگر است که گفته ما اعرف شيئا ممما کان علی عهد رسول الله پیل فالصلة قال ایس صنعتم ما صنعتم فیها.

چه این شهادت صریح است از ابو الدرداء و انس بن مالک که از اکابر صحابه‌اند نزد اهل سنت در تغییر کلیه احکام شرع شریف و تبدیل عامه شرایع دین حنیف حتی صلوة که اظهر واجبات و اعرف فرایض است و این جمله بر دست صحابه و تابعین جاری شده که در حق ایشان روایت کرده‌اند: خیر القرون قرنی ثم القرن الذي يلپه^۲. اگر حال قرن اول و قرن ثانی که خیر القرون است، چنین شد: فكيف بقرون لاحقه و اعصار تابعه که هر روزه حالشان در تبدیل و امرشان در تنزل است باعتراف خودشان و بمقتضای همان حدیث سابق الذکر مصراع خذ جملة البلوى ودع تفصیلها^۳

وَلَعْنَ اللَّهِ الْمُتَّهِدِينَ لَهُمْ بِالثَّكَبِينِ مِنْ قِتَالِكُمْ.

﴿ وَ خَدَى لَعْنَتَ كَنَادَ كَرْوَهِيرَا كَهْ تَهِيَّهِ اسْبَابَ وَ تَمَهِيدَ أَمْوَرَ قَاتِلِينَ شَمَارَ كَرْدَنَدَ تَابَدَانَ مَا يَهِ مَتَمَكَنَ ازْ بَیْکَارَ شَمَا شَدَنَدَ ﴾

﴿ تَمَهِيدَ مَا خَوَذَ اسْتَ ازْ مَهَادَ بَعْنَى بَسَاطَ وَ فَرَاشَ يَا ازْ مَهَدَ بَعْنَى گَهْوارَهَ وَ اِنَّ

۱- مضمون این حدیث و حدیث بعدی این است که از اسلام غیر از نمازی که ضایع شده چیزی نمانده.

۲- بهترین نسلها نسل من است و سپس نسلی که بدنبال آن می آید.

۳- مجلمل جریان را بگیر و تفضیلش را رها کن.

هر دو راجع باصل واحدند و در اساس البلاغه تنصیص نموده که تمہید بمعنی توطنه و تسهیل امر و اصلاح که مراد در امثال این موقع است و تمہید عذر که بمعنی بسط و تهیه قبول است از معانی مجازیه است و باء از بالتمکین برای سبیت است علی الظاهر تمکین بمعنی اقدار و ممکن ساختن است و ظاهر این است که اشتقاد مکان از این باشد بحسب لفظ و بحسب معنی ظاهر اشتقاد از کون است قتال بمعنی کشتار کردن و پیکار نمودن است.

بالجمله مقصود از مهدین شامل کسانیکه از اول امر تسهیل سبیل و توطنه امر و تمہید اساب ظلم کردن، هست. چه اگر ایشان این طریقه را مسلوک نمی داشند البته اینان راه به این ظلم نمی یافتد و این اصح وجوه است در فقره معروفه المقتول فی يوم الجمعة او الاثنین چه سقیفه در روز دوشنبه بود و قد اجاد الشاعر المفلق الحاج هاشم الكعبی حیث قال:

يَا سَنَانَ وَانْ جَلَّ الَّذِي ارْتَكَبُوا
رَبَّ الْعَالَمِي وَابْنَوَاءِ
اصابك النفر الماضی بما بتدعوا
وَلَأَتَزَالَ خَيْولُ الْحَقْدِ كَامِنَةً
فَادْرِكِ الْكُلَّ مَا قَدْكَانَ يَطْلُبُه
كَفْ بِهَا أَمْكَ الْزَهْرَاءَ قَدْضَرُوا
وَانْ نَارُوغَى صَالِيتَ جَمْرَتَهَا
وَلِيَكَ يَوْمَكَ مِنْ يَيْكِيكَ يَوْمَ غَدوَاءِ
وَاللَّهُ مَا كَرِبْلَا لَوْلَا السَّقِيَةُ
وَالْحَيَاءُ تَعْلَمُ لَوْلَا النَّارُ مَا الْحَطَبُ^۱

۱- و چه نیکو سروده شاعر مبتکر و نفر سرا حاج هاشم کعبی آنجا که گفته است:
بخانه شمشیر شمر و نه دستهای سنان بتومی رسید اگر چه گناه بزرگی مرتکب شدند -
اگر نبودند آنانی که بغضب درآورند خدا را و نص درباره ولايت را نادیده گرفند و حق
مرتضی را غصب کردن. در حقیقت همان گذشتگان بودند که به بدعتهای خود با تو سیز
کردن، و راستی آیا مُسَبَّب بدون سبب می تواند باشد؟ اسبهای کینه پیوسته در نهان بودند تا
آنکه فرصتی یافتند و یورش بردن و هر کسی به آنچه می خواست دست یافت. آری مقصود
(باقیه ... مسلط بشه)

و در اخبار کثیره لعن قاتلین و مقاتلین سید الشهداء رسیده شاید در فقرات بعد اشاره بپاره از آنها شود و در اینجا یک حدیث می‌نویسم تا ادای حق این موضع بشود و یکسره از این مقوله اخبار خالی نماند.

در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام است که چون کریمہ: و اذا خذنا ميثاقكم لا تسفكون دمائكم^۱. نازل شد در پاره یهود یعنی آنانکه نقض عهد خدای و تکذیب انبیا و قتل اولیا کردند رسول خدای فرمود خبر ندهم شما را باشباء ایشان از یهود این امت گفتند: چرا ای رسول خدای فرمود قومی از امت من باشند که انتحال ملت من کنند می‌کشنند افضل ذریت و اطائب قرابت مر او تبدیل شریعت و سنت من می‌نمایند و دو فرزند من حسن و حسین را شهید می‌کنند، چنانچه اسلاف یهود زکریا و یحیی را کشتنند. هان همانا خدای ایشان را لعنت فرماید: چنانکه آنان را لعنت کرد، می‌انگیزد بر بقایای نسل ایشان پیش از روز قیامت هدایت کننده هدایت شده را از اولاد حسین مظلوم که می‌سوژاند ایشان را بشمشیرهای دوستانش و روانه جهنم می‌کند. همانا خدای لعنت کند کشند کان حسین و دوستان ایشان و یاران ایشان را، و آنان را که از لعن اینان بی‌تقبیه ملزم سکوت ورزند. همانا خدای صلوات فرستد بر گریه کشند کان بر حسین از روی رحمت و شفقت و صلوات فرستد بر آنان که لعنت کنند بر دشمنان اهل بیت و بر آنها که پرشده‌اند از غیظ و حسد اهل بیت.

هان درستا که رضا دهنده‌گان به قتل حسین شرکاء قتل اویند.

هان درستا که قتلله او واعوان و اشیاع ایشان و مقتدیان با یانان برینند از دین خدای همانا که خدای هر آینه می‌فرماید ملانکه مقربین را که اشکهایی که در مصیبت قتل حسین از دیده‌ها فرو ریخته‌اند گرفته بخازنان بهشت رسانند تا آب حیات را با او

ابیه او سلفه (ص)

آدمی آنگاه که طلب آن مقدور باشد، حاصل شود، دستی که با آن مادرت زهرا زندن، همان بود که زیورهای خواهرت را با خود به یغما بردن، آتش جنگی که تو در گدازه‌های سوزان آنگرفتار آمدی هیزمها یاش با دست آن جفا پیشه فراهم شد. امروز آن کسی که بر تو می‌گرید باید بر آن روزی نیز بگرید که امیر مؤمنان را پیشاپیش خود بیزور بردن و دختر مصطفی (ص) را زندن. به خدا سوگند اگر سقیفه نبودند کربلا نبودند و همه انسانهای ذی شعور می‌دانند که اگر آتش نباشد زغال درست نمی‌شود

آمیخته دارند و گوارائی و خوشبوئی ان آب هزار چندان شود و همانا ملاتکه آبهای دیده‌های آنان که فرحت و شادمانی کردند و در قتل حسین بخندیدند تلقی می‌کنند و یا حمیم و صدید و غساق و غسلین جهنم بر می‌آمیزند تا حرارت و عذاب بزرگ او هزار چندان شود و موجب شدت عذاب اعداء آل محمد علیهم السلام گردد.

اللَّهُمَّ أَجِرْ دَمْوعَنَا فِي مَضَابِ الْحَسِينِ وَ وَقْفَنَا لِلْعَنِ قَتْلَتِهِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ
اللَّهُمَّ عَنْهُمْ لَعْنًا وَ بِيَلًا وَ عَذَابًا عَذَابًا لِمَا لَا تَعْذِبُ بِهِ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ وَ صَلَّى عَلَى
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ مِنَ الْيَوْمِ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.

بَرَثْتُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَيْكُمْ مِنْهُمْ وَمِنْ أَتْبَاعِهِمْ وَأَشْنَاعِهِمْ وَأَؤْلِئِكُمْ

[ج] بیزاری می‌جوییم بسوی خدا و بسوی شما از ایشان و پیروان و همراهان و دوستان ایشان

[ش] بره از باب سمع یعنی بیزار شد و تبری معنی بیزاری کردن است و این معنی ماخوذ از کتب لغت فارسیه از قبیل منتهی الارب و تاج المصادر و ترجمة قزوینی بر قاموس است و در کتب عربیه حقیقت معنی برائت را بیان نکرده‌اند و بره من مرضه‌ای تنقی و عوفی و بره من دینه‌ای سقط عنه طلبه هر دو ماخوذ از این معنی است.

و در تفسیر مجمع البیان و مفاتیح الغیب ابن الخطیب رازی برائت را تفسیر باقطع عصمت نموده‌اند و این تفسیر بالازم است و بعض منتبین بعلم برائت را بامتناع تفسیر کرده‌اند و بعد از فحص کامل وجهی برای این تفسیر بنظر نیامد و تعدی بالی مبنی بر اشراط معنی توجه و انعطاف عزیمت است چون متبره از کسی که تقرب بدیگری کند. البته در حال ادب‌بار از اقبال بآن دیگری که بطلب قربت و رعایت محبت او بیزاری کرده دارد و لابد همین معنی متصحح دخول الی در آن ظرف است ضمیر در منهم راجع به جمیع طوائف مذکوره است و مراد از آن عنوانین اشخاصی هستند که مدخلیت تامه در آن امر داشته‌اند که آن افعال نحوی از استناد بایشان داشته تا عنوان اتباع و اشیاع خارج از او باشد و عنوان مستقل دیگری شود تبع تبعاً و تباعة از پی کسی راه رفت و تبع بر وزن فرس معنی تابع است بر مفرد و جمع اطلاق می‌شود مثل آن‌اکنالکم تبعاً^۱ و جمع او اتابع

است و تباعت اگر چه بحسب وضع اصلی مخصوص بمشی ظاهري است ولی از بابت توسع در پیروی معنوی استعمال می شود در امثال این سخنی است بر مذاق ارباب معرفت که این مقام مقتضی شرح آن نیست.

شیعه عبارت از انصار و اتباع است چنانچه در مصباح و غیر او تصریح کرده و اشتقاد او از مشایعت است که بمعنی متابعت و نصرت باشد و او مأخذ از تشییع و مشایعت بمعنی همراه کسی رفتن به جهت تعظیم او است چنانچه در مشایعت و تشییع اموات استعمال می شود و حقیقت هر دو مأخذ از شیوع است بمعنی ظهور چه مشیع و مشایع هر دو امر ضیف و میت را مثلاً ظاهر کند و نام او را شایع و شرف او را معلوم دارند بالجمله جمع شیعه شیع است و جمع شیع اشیاع و فیروزآبادی در قاموس اشتباہی سخت ظاهر کرده که گمان نموده اشیاع و شیع هر دو جمع شیعه‌اند چه قیاس عربیت اقتضا نمی‌کند که فعله بر افعال جمع شود و تصریح کرده باشند ما گفتایم.

فیومی در مصابح المنیر.

ولی مأخذ از ولی است و معنی حقيقی او نزدیک شدن است و در قرابت نسبی و قرب روحانی که محبت باشد و قرب احاطی که ریاست باشد هم استعمال می شود. و بدآن که چنانچه حفظ صحت مریض بدوجزء است یکی تلقیه که دفع اخلاق فاسد باشد و آن دیگر تقویت که حفظ بنیه و بقاء مزاج که صورت خامسه حاصله از تفاعل کیفیات اربعه متداعیه بانفکاک و انفصال است منوط و مشروط باشد.

و چنانچه تحصیل کمال انسانی و ترقی نفسانی بسلوک اخلاقی بدوجزء است. یکی دفع رذائل از قبیل حسد و لوم و قساوت و حب جاه و دیگری کسب فضایل از جنس عفو و سماح و رقت قلب و اعراض از خلق همچنین ایمان که مصحح جمیع اعمال و میزان هر نوعی از کمال است مرکب است از دو جزء یکی برائت از اعداء خدا. و دیگری ولایت و محبت خدا و اولیای خدا و این معنی علاوه بر نصوص متواتره از کتاب و سنت فی الجمله و در خصوص جماعتی معین از طریق اهلیت عصمت و طهارت ارواحنا لهم الفداء مشهود همه قلوب صافیه و نفوس زاکیه است که هیچ خردمند هوشیاری توهم نکند که دوستی کسی با دوستی دشمنانش جمع تواند شد چنانچه شاعری در حکمت

شعریه گفته:

تحبّ عدوی ثم تزعم ائمّی صدیقک انّ الرای عنک لغائب
واز برای تأمل ارباب بصیرت همین آیت مبارکه کافی است که حق سبحانه و تعالی
می فرماید:

لَا تجِدُ قوماً يُؤْمِنُ بِاللهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُؤْمِنُونَ مِنْ خَادِّ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ لَوْ كَانُوا
أَبْأَةً هُمْ أَوْ ابْنَاهُمْ أَوْ أَخْوَانَهُمْ أَوْ عُشِّيرَتِهِمْ أَوْ لِئَكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِبْلَانُ وَ اِيَّدُهُمْ
بِرُوحٍ مِنْهُ وَ يَدْخُلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ
رَضِيَ عَنْهُمْ أَوْ لَئَكَ حِزْبُ اللَّهِ إِلَّا أَنْ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ^۱.

حاصل ترجمه او چنان است که نخواهی یافت گروهی که ایمان بخدای آورده‌اند
دوستی با آنان کنند که دشمنی کرده‌اند با خدای رسولش اگر چه پدران ایشان باشند یا
پسران و برادران و عشیره ایشان باشند آن گروه نوشته خدای در قلوب شان ایمانرا و
تایید کرده ایشان را بروحی ازو و داخل می‌کند ایشان را دریهشتہائی که از زیر آنها
نهرا جاری است و خالدند در آنها خدا راضی است از ایشان و ایشان راضی هستند از
خدا آنها حزب خدایند درستا که حزب خدای رستکارانند.

و در این آیه مبارکه وجوهی از تاکید در منع از مواده و دوستی اعدای خدای شده
است و در حدیث منقول در عیون که بطرق متعدده نقل شده حضرت رضا صلی الله
علیه برای مامون نوشته که از محض ایمان برائت از اعداء خدا و منکرین ولايت است
بشرحی که شاید اشاره ببعضی از او در مقام دیگر شود.

يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنَّى سَلَمَ لِمَنْ سَالَّتُكُمْ وَ حَزَبٌ لِمَنْ حَازَّبَكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ.

﴿۱﴾ ای ابو عبدالله درستا که من مسالت می‌کنم با هر که با شما مسالت کرد و
پیکار دارم و جنگجویم با هر که با شما جنگجوی و پیکار کرد تا روز قیامت.

﴿۲﴾ سلم بمعنى مسالت و سازکاری و صلح آمده چه او بمعنى مسالم و سازکار
آمده چنانچه در قاموس و غیر او است و ظاهر عدم اشتراک است بلکه از باب استعمال
مصدر است بمعنى اسم فاعل که یا محمول بر مبالغه است یا بتقدیر ذو چنانچه ادبا

- دشمن را دوست داری، آنگاه گمان می‌کن من دوست هستم، همانا نظرت دور از
حقیقت است.
۱- مجادله ، آیه ۲۲

تصویری کرده‌اند و این معنی اگر چه قیاسی نباشد بلکه موقوف است بر مناسبت مقامات خاصه که ادیب به ممارست می‌فهمد، چنانچه آمدی در موازنی بین ابی تمام و بحتری می‌گوید اگر چه استشهاد به امثاله که می‌کند حالی از مناقشه نیست ولی میزان در این موضع محقق است.

و همچنین است سخن در لفظ حرب و اظهر در نظر این بنده این است که مراد از اینها همان معنی مصدری باشد و از جهت اظهار کمال مطاوعت و توغل در بندکی و متابعت باید بگوئیم ما در این مقام به حدی رسیده‌ایم که حقیقت سازش شده‌ایم با سازکاران شما و مصداق واقعی جنگ و پیکار شده‌ایم با محاربین شما.

یوم: به حسب اصل لغت یا از اول طلوع آفتاب است تا غروب او چنانچه مشهور لغوین است و مطابق با اصطلاح حکماء فرس و علمای هیئت و حساب یا از اول طلوع فجر است تا غروب چنانچه ابن هشام در شرح کعبیه تصویری به او کرده و ظاهر این است که تفسیر ثانی تحدید یوم شرعی است نه تعیین معنی لغوی و این بی‌بضاعت در منظومه میزان الفلك تلویحی به‌این معنی کرده می‌گوید:

و الیوم من طلوع جرم الشّمس	الى غسرویها بسزعم الفرس
كذاك فى النجوم و الحساب	وذاك في السنة والكتاب
يؤخذ من طلوع فجر صادق	إلى ذهاب حمرة المشارق

و تفصیل این جمله که غایت نهار زوال حمرت است کما هو الحق المعروف من مذهب الامامیه یا غروب قرص چنانچه مذهب اهل سنت است و شرذمه از علمای شیعه نظر باخبری که محمولند بر تقيه یا اخبار قول سابق مفسر و حاکم بر آنها است مائل یا قابل باو شدن بیرون وظیفه این شرح است و گاه باشد که یوم در مطلق زمان استعمال شود چنانچه ابن هشام در شرح کعبیه تصویری باو کرده و از سیبویه نص باو حکایت شده و استشهاد نموده باینکه می‌گویند انا الیوم افعل کذا و وقت حاضر را اراده می‌کنند و از این قبیل است تلک ایام الهرج. چنانچه بعض شراح قاموس گفتنداند و اکثر لغوین و ادبیین به این معنی تنصیص نموده‌اند و استعمال او در لفظ یوم القيمه اظهر این است که مبني بر همین معنی باشد نه به ملاحظه طلوع و غروب که وقوف بر ظواهر عبارات مذکوره اخذ آنهاست در حقیقت یوم اگر چه ممکن است که بگوئیم که حقیقت یوم مدت ظهور شمس است در نصف مرئی فلك و اخذ طلوع و غروب به جهت اشاره

به حال افراد معهوده از او است در خارج و بنابر اين يوم در يوم القيمه از مصاديق معنی
اول است و الله اعلم بالصواب.

قيامت على الظاهر مصدر قيام است می گويند قام قیاماً و قیامه چنانچه بعض از
متبحرين لغويين نقل كرده اند اگر چه در كثيري از كتب مذكور نيسست و اطلاع يوم القيمه
بنابرین بر يوم حشر يا به جهت اين است که کافه خلائق به جهت عرض اکبر از مضاجع
خود برمی خیزند يا به ملاحظه قيام عموم خلق است در محضر عدل خداوندي جلت
عظمته كما في قوله عز من قائل: يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْفَالَّمِينَ^۱.

و بعضى احتمال داده اند که معرب قيما باشد که در سريانيه بمعنى روز حشر است و
این به غایت بعيد است و اصح اول است و ظاهر اين است که برعيات همين معنی روز
جمعه را يوم القيمه می گويند: لقيام الخطيب فيه بالخطبة او لقيام الثاں فيه كافة بالصلوة
او لقيام امر الـدین فيه او لتنذكاره با مر يوم القيمة و الله اعلم.

فائدة

در اخبار كثيره از طریقین وارد شده که حضرت رسالت ﷺ به فاطمه زبینه و
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: حربک حربی و سلمک سلمی. و هم باهل عبا فرمود: انا سلم
لمن سالکم و حرب لمن خاربکم. یا قریب بدان لفظ. چنانچه ترمذی در جامع خود
سند بزید بن ارقم می رساند:
ان رسول الله صلی الله عليه و آله قال لعلى و فاطمة و الحسن و الحسین عليهم السلام
انا سلم لمن سالمتم و حرب لم حاربتم.
واز اين حدیث بر اصول و قواعد خود اهل سنت ثابت می شود کفر معاویه و
اصحاب جمل و اصحاب واقعه کربلا جمیعاً چه محارب پیغمبر ﷺ بالاتفاق و بنصوص
كتاب و سنت کافر است و اگر محارب اين جماعت محارب رسول باشد البته کافر
خواهد بود.

۱- مطففين، آية ۶

وَلَعْنَ اللَّهِ أَلَّا زِيَادٌ

﴿ وَ لَعْنَتْ كَنَادْ خَدَائِيْ آلَ زِيَادِ رَا

﴾**ش** تواند بود که وا برای عطف باشد و این جمله دعائیه عطف بر لعن‌های سابق باشد و بر این وجه متنضم‌ه است اظهار برائت و استسلام و متابعت معتبرض بین عاطف و معطوف است و نکته اقحام آنها آن است که چون زایر در ضمن لعن اعدا متذکر اعمال شنیعه و آثار فظیعه آن جمع پریشان روزگار شد و جد کامن و شوق ساکن بهیجان آمده بی اختیار اظهار تبری و بیزاری از ایشان و تابعان ایشان کرده و آنگاه از غایت محبت و فرط ارادت مخلصانه بحضرت امام مظلوم خطاب کرده و کمال مسالمت و همراهی خود را با صفاتی باطن و خلوص نیت عرضه داشت حضور مقدس می‌نماید و از این کلام که استطراداً در بین آمد باز عدول کرد بحثیت اول که لعن اعداء بوده رجوع نمود و اعیان ظالمین را که بالعباشره یا تسبیب در این خطب فادح و رزء جلیل دخلی و معاونتی داشتند یک یک مفصلأً عطف بر آنها می‌کند تا شفای صدر و ذهاب غیظ. فی الجمله از این شرح و تفصیل بشود و تواند بود که وا برای استیناف باشد و بهر وجه نکته ذکر تفصیلی همان است که اشاره شد

و معنی آل انشاء الله بعد این مذکور خواهد شد.

و زیاد مذکور به لعن همان زیاد پدر عبیدالله است که معروف به زیاد بن ابیه و زیاد بن امہ و زیاد بن عبید و زیاد بن سمیه است و بعد از استلحاق معاویه مشهور به زیاد بن ابی سفیان شد و عبید و سمیه هر دو از موالی کسری بوده‌اند و آنها را کسری به ابوالخیر بن عمرو کنندی که از ملوک یمن بوده عطا کرده، و ابویکر بن درید در مقصورة معروفه اشاره کرده می‌گوید:

و خامرت نفس ابی الخیر جوی حتی حواه الخنف فیمن قد حوى
و شرح حال او در شروح دریدیه و غير آنها مذکور است و در شرح دریدیه است که او بجانب کسری آمد و استظهار و استنصار از او کرد کسری مددی باو داد و جماعتی از سواران عجم را بملازمت او امر کرد و او آمد تا به کاظمه رسید عجمان چون وحشت بلاد عرب را دیدند از عزیمت موافقت بازگشتد و سعی باو دادند چون او مریض شد از او اذن مراجعت گرفتند و نوشته بکسری خواستند ابوالخیر برای ایشان نوشت و بازگشتد و خود بجانب طایف شد و در آنجا حارث بن کلده طبیب عرب سکنی داشت

وی را علاج کرد و او عبید سمیه را بحارث بن کلده داد. و این موافق نقل ابن عبدربه و ابن خلکان است.

و ابن اثیر در کامل و ابن خلدون در عبر می‌گویند سمیه کنیز دهقانی بود از اهل زنده‌رود که او را بعنوان حق العلاج بحارث بن کلده بخشید و طریق اول اتفاق است و امتن حاصل اینکه سمیه نزد حارث بماند و نافع را بزاد و او نفی کرد آنگاه ابوبکره که صحابی معروفی است بر فراش او آورد باز حارث او را نفی کرد از خود و اقرار بولدیت او نکرد و سمیه را تزوییج کرده با عبید مذکور بالاتفاق و این سه تن با شبیل بن معبد که هم از اولاد سمیه بودند آناند که شهادت به زنای مغیره بن شعبه علیه اللعنة دادند نزد عمر و زیاد باشاره عمر تجلیع کرد و عمر مغیره را حدّ نزد؛ بلکه بر شهداد اقامه حد کرد و این حد از اعظم مطاعن او است بشرحی که در کتب کلامیه مسطور است.

و در عقد الفرید می‌گوید که زنان زانیه را در جاهلیت چنان رسم بود که علمهای نصب می‌کردند که معروف شوند و جوانان زناکار بطلب آنها برایند و طریقه اکثر مردم چنان بود که کنیزهای خود را اکراه و الزام به زنا می‌کردند تا حطام فانی و عرض زایل حیات دنیا را نائل شوند. چنانچه خدای تعالی اشاره می‌فرماید در کتاب مجید؛ ولا تکرهو فَتَيَاكُمْ عَلَى الْبَغَاءِ إِنَّ أَرْدُنَ تَحْصُنَا لَتَبْغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَنْ يَكْرَهْنَ
(برید فی الجاهلیة) فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ اكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَّحِيمٌ^۱ (برید فی الإسلام).

و در مروج الذهب است که این سمیه از ذوات الاعلام^۲ بود و ضریبه^۳ بحارث بن کلده می‌داد. و در طایف در محله که موسوم بحارة البغا^۴ بود منزل داشت.

یک روز ابوسفیان بجانب ابومریم سلوی که خماری بود شتافت و مست شد و از او زانیه خواست. ابومریم گفت جز سمیه کسی نیست. ابوسفیان گفت بیار، اگر چند زیر بغلهای تن^۵ دارد و پستان بلند.

و از این کلمه معلوم می‌شود که قبل از او باز دیده بود. او را و بعد از فراغ گفت،

۱- سوره نور، آیه ۲۳.

۲- پرچمداران یا ذوات الرایات. فواحشی که به سر در خانه خود پرچم می‌زدند به نشانه

آمادگی برای فحشاء.

۳- عوارض.

۴- بد بو.

۵- محله فواحش.

پرسیدم چگونه بود؟ جواب داد اگر استرخای ثدی^۱ و نتن نکهت نداشت، عیی نبود. و سمیه، زیاد را در سال اول هجرت بر فراش عبید بزاد او و معروف بود به زیاد بن عبید. و ابن امه و ابن ابیه و ابن سمیه و چون اندکی رشد کرد، کاتب ابو موسی اشعری شد و عمر او را بکاری امر کرد و نیکو قیام با آن عمل نمود.

یک روز در مسجد بیامد و خطبه ادا کرد که به غایت معجب بود عمر و عاص گفت اگر این جوان قرشی بود شایسته ریاست بود. ابوسفیان گفت سوگند با خدای من می شناسم که او را در رحم مادرش گذاشت. با وی گفتند که بود گفت: من.

این ببود تا امیر المؤمنین علیه السلام بخلافت بنشست و زیاد به جهت اینکه بظاهر کاری ناشایسته نکرده بود و پکفایت و فطانت ممتاز بود، از قبل آن حضرت حکمران حدود فارس شد و معاویه هر چه خواست او را فریب دهد. توانست و زیاد بعد از نوشتن معاویه به او خطبه کرد و گفت: تعجب من این اکله الاکناد و راس النفاق يخوّقني بقصده ایای^۲، و در آن خطبه ثنای بلیغ بر امیر المؤمنین علیه السلام کرد.

و آن جناب منشوری بوی کرد و از فریب معاویه او را بیم داد. و او ثابت قدم بماند تا خلافت آن جناب منقضی شد.

آنگاه معاویه شبکه ابلیسی بگشود و خبائث فطریه و دنائیت مولد مدد کرد و بمعاونت مغیرة بن شعبه که رأس نفاق و معدن نصب بود زیاد را فریفت و او را ادعاء کرد و برادر خود قرار داد و زیاد بحب دنیا و میل جاه اقرار به حرامزادگی کرد و اخوت معاویه و بنت ابوسفیان را بخود پسندید و ابوبکره برادر مادری او قسم یاد کرد دیگر با او مکالمه نکند چه زنای سمیه را ثابت کرد و نسبت او را نیز مقدوح ساخت و چون رأی هر دو طرف مستقر شد، جویریه خواهر خود را معاویه فرستاد نزد زیاد و موی خود را نمود و گفت تو برادر منی، چنانکه ابومریم خبر داد مرآ. آنگاه در مسجد محضri کردند و معاویه بر فراز منبر نشست و زیاد را یک پله فروتر نشاند.

آنگاه ابومریم سلوی که اولاد خماری بود در طائف و آخرًا از اصحاب معاویه شد برخاست و اداء شهادت کرد و گفت گواهی می دهم که ابوسفیان در طائف نزد ما آمد و

۱- فروافتادگی پستان.

۲- تعجب می کنم از پسر زن جگر خوار و سر کرده از نفاق که مرا از اینکه آهنگ مرا دارد می ترساند.

من خماری بودم در جاهلیت، و گفت زانیه برای من بیار نزدیک او آمد و گفتم زانیه جز سمیه جاریه حارث بن کلده نیاقتم. گفت بیار او را با قذارت و بدبویی که دارد زیاد گفت: آرام باش ابومریم که ترا بشهادت خواستند نه برای شتم. ابومریم گفت: اگر از من عفو می‌کردند و این شهادت نمی‌طلبیدند نیکوتر بود برای من. ولی من شهادت ندادم جز باانچه معاینه کردم و سوگند با خدای دیدم که ابوسفیان استین پیراهن سمیه را گرفت و در را بست و من متھیرانه نشسته بودم هنوز مکثی نکرده بودم که بیرون آمد و پیشانی خود را مسح می‌کرد گفتم هان ای ابوسفیان چگونه بود گفت مثل او ندیدم اگر استرخای پستان و کند دهان نداشت.

و به روایت کامل گفت: فخرجهت من عنده و ان اسکیتها لتقطران منیا و اگر فضائی اعدای اهلبیت نبود نقل این فقره نمی‌کردم ولی چون چنین است ترجمه هم می‌کنم. ابومریم گفت سمیه مادر زیاد از پیش ابوسفیان بیرون آمد و از اطراف فرج او منی متقاطر بود و گویا متتبی در حق او گفته است:

اقم المسالح حول شفر سمية انَّ المُنْتَى بِحَلْقَتِهَا خَضْرَم

خلاصه سخن اینکه معاویه زیاد را به این شهادت برادر خود خواند و یونس بن عبید برخاست و گفت ای معاویه رسول خدای حکم کرد و گفت الولد للفراس و للعاهر الحجر تو حکم کردی که فرزند از زنا کار است و برای فراش سنک است از روی مخالفت کتاب و انصراف از سنت رسول بشهادت ابومریم بر زنای ابوسفیان.
و الحق این عاری است که بهیج آب شسته نمی‌شود و طعنی است که در هیج کتابی جوابی ندارد.

و فضل بن روزبهان در رد نهنج الحق اولاً در باب مطاعن معاویه ملتزم به جواب می‌شود چون سخن باینجا می‌رسد ملتزم می‌شود که معاویه خلیفه بر حق نبوده و توجیه افعال او لازم نیست. و این قصه در جمیع کتب معتبره اهل سنت مذکور است و هیچکس انکار نکرده و اهل آن عصر در اشعار خود از دور و نزدیک مطاعن عظیم در اشعار خود بر معاویه و زیاد توجیه کرده از آن جمله عبدالرحمن بن الحکم برادر مروان می‌گوید:

مغلولة عن الرجل اليماني الاَبْلَغُ مَعْوِيَةُ بْنُ حَرْبٍ

و ترضی ان يقال ابوک زانی اتغضب ان يقال ابوک عف

كرحم الفيل من ولد الاتان فاشهد ان رحmk من زیاد

و اشهد آنها حملت زیادا
و خالد بخاری گوید:

ان زیاد او نافعا و ابا
ان رجلا ثلاثة خلقوا
ذا قرشی فیما يقول وذا
و اشعار یزید بن مفزع جد سید حمیری در هجاء عباد بن زیاد معروف است و ابن زیاد گفته از هیچ چیز آنقدر متالم نشدم که یزید بن مفزع گفته.

فکر فی ذاک ان فکرت معتبر هل نلت مكرمة الابتامپر
عاشت سمیة ما عاشت و ما علمت ان ابنها من قريش فی العجمانہر
و زیاد را چند پسر بود که از آن جمله عباد است و ریش او به غایت بلند بود و در هجو او یزید بن مفزع گوید:

الأیت اللھا کانت حشیشا
فتعلفها خیول المُسلِّمین^۱

واز آن جمله عبیدالله است، لعنة الله تعالى. و در هجاء این هر دو گوید:

عباد ماللھ عنک محول ولا
لک ام من قریش ولا اب
و قل لعبيدالله مالک والد بحق و لا یدری امرؤ کیف تنسب^۲
و اشعار یزید در این باب بسیار است و در مطاوی کتب ادب و تواریخ مذکورند
وابن زیاد کسی است که شیعیان امیر المؤمنین علی علیه السلام را در بصره و کوفه گرفت و
بکشت و دست و پا برید و کور کرد و میل در چشمنشان کشید. چه خود سابقاً در عداد
شیعیان بود و معارف ایشان را خوب می شناخت. و اول کس است که به قتل صبر در
اسلام رفتار کرد و عبدالرحمن بن حسان را به محبت امیر المؤمنین علیه السلام.
- به روایت ابن خلدون و ابن اثیر - زنده دفن کرد و اول کس است که ولایت
عراقین کرد و اول کس است که سب امیر المؤمنین را در عراقین تشیید و ترویج کرد و
بعضی گمان کرده اند که این عبارت نهنج که فرموده: سیظهر علیکم رجل رحب البلعوم

۱- هان ای کاش آن ریشهای علف بود تا اسیهای مسلمانان آنرا می چریدند.

۲- ای عباد بر سرزنش تو مانع و باز دارنده ای نیست و ترا از قریش مادری و پدری
نیست

و به عبدالله بگو حقاً تو پدر نداری و هیچکس نمی داند چسان نسبتی است ترا.

مند حق البطن يأكل ما يجد و ما لا يجد فاقتلوه و لن تقتلوه الا و ائن سيامر بستي و
البزائة عنی^۱ اشاره باوست و اظهر اشاره به معاویه است و می گویند: دهاه^۲ و محتالان^۳
عرب چهار نفر بودند زیاد و مغیره بن شعبه و معاویه و عمرو بن عاص چنانچه صلاح
صفدی در شرح لامیه العجم این شعر را نسبت ببعضی در تعداد اسماء ایشان می دهد:

من العرب العرباء قد عدد اربع دهاه فنا یؤتی لهم بشبیه

معاویه عمرو بن عاص مغیره زیاد هو المعروف بابن ابیه^۴

علیهم اللعنة و این هر چهار حرامزاده ولدالزن بودند و مستقى الكلمه در عداوت
امیرالمؤمنین علیه السلام و بدعا و فتن زیاد در اسلام بیش از آن است که بتوان حصر و
احصا کرد.

ابن ابی الحدید می گوید زیاد خواست بر اهل کوفه عرض کند برائت از علی
علیه السلام و لعن او را العیاذ بالله و بکشد هر که قبول نکند و خانه او را خراب کند
خداآند او را در همان روز مبتلى به طاعون کرد و بعد از سه روز بدار البار رفت و این
واقعه در ایام معاویه بود.

و مؤید نقل ابن ابی الحدید است خبر مروی در امالی ابن الشیخ به سند معتبر از کثیر
بن الصلت که زیاد بن سمیه مردم را فراهم آورد تا ایشان را بر برائت از امیرالمؤمنین
علیه السلام عرضه بدارد و مردم را از این کار کربی عظیم عارض و مرا در این حال
خواب در ریود در واقعه کسی را دیدم که مایین زمین و آسمان را مسدود کرده بود با وی
گفتم تو کیستی؟ گفتم من نقاد ذوالرقبه ام که فرستاده شده‌ام بسوی صاحب قصر یعنی
زیاد لعنه الله. پس از خواب بیدار شدم ناگاه دیدم یک تن از غلامان زیاد از قصر برآمد
و گفت اینک امیر از شما مشغول است و فریاد از اندرون قصر بلند شد و من در این واقعه
این شعر سرودم:

۱- آگاه باشید بزودی شخصی پس از من در میان شما حکومت خواهد کرد که گردنی
کلفت و شکمی بزرگ دارد، هرچه بدست می آوردم می خورد و بدبیال چیزی می گردد که بدست
نمی آورد، باید او را بکشید و نمی توانید بکشید، بدانید که او بشما دستور می دهد مرا لعن کنید و
از من بیزاری جوئید.

۲- جمع داهی: تیز فهم.

۳- حیله گران.

۴- نفر از تیز فهمان عرب شمرده شده‌اند که مثل آنان نیامده: معاویه و عمر بن عاص و
مغیره و زیاد که به «ابن ابیه» (پسر پدرش) معروف است.

ما کان متهیاً عما ارادبنا
حتی تناوله السقاد ذوالرقبه
فاسقط الشق منه ضربة ثبتت كما
تناول ظلماً صاحب الرّحبه^۱
و ظاهر این است که شطر اول از بیت ثانی اشاره به همان طاعون است و مراد از
صاحب رحبه امیر المؤمنین علیه السلام است.

تفصیله

ابن اثیر در اسد الغابه به تبعیت ابن عبدالبر و ابن منده ابونعیم و ابوموسی زیاد را از
صحابه شمرده با اینکه او نه صحبت با پیغمبر داشته و نه روایت کرده چه ده ساله بوده در
وقت وفات و در مکه نبوده و به مدینه نیامده و اگر باشد همان قدر است که پیغمبر را
دیده باشد و تعریف صحابی بنابر قول مشهور اهل سنت که مختار حاجبی و عضدی و
تفتازانی و ابن السبکی در جمع الجواع و جلال محلی در شرح و بنانی در حاشیه وغیر
ایشان است بر او صادق است به اعتقاد آنها اکثر چنانچه در کتب مذکور است بر عدالت
صحابه‌اند مطلقاً بلا فحص.

والبته باید زیاد عادل باشد اگر چه سب امیر المؤمنین کند و خیار مسلمین و صحابه
را ببسی بکشد و بخاری روایت کرده: من اذی لی ولیا فقد اذنته بالحرب حالیا^۲. یا
باید قتل و سب را اذیت نشمارند یا امیر المؤمنین و اولاد او و کبار صحابه از شیعیان او
را اولیای خدا ندانند و سایر صحابه که از آن جناب منحرف بودند ولی بشمارند چه
بهاين روایت در کتب اصول و کلام استدلال بر حرمت سبّ صحابه می‌کنند، علاوه بر
همه ایمان در حال ملاقات شرط صدق صحابی است زیاد را مؤمن می‌دانند در نه
سالکی و در اثبات سبق اسلام امیر المؤمنین بر ابوبکر می‌گویند اسلام صبی مقبول نیست
و اسلام علی وقتی مقبول است که بالغ باشد و بلوغ او بعد از اسلام ابوبکر است پس
ابوبکر اسبق است در اسلام؛ نعوذ بالله من الضلال والخذلان.

۱- رها کننده نبود تصمیمی را که درباره ما داشت تا اینکه او تقاض ذوالرقبه درر بود، پس
با یک ضربه او را به دو نیم کرد، همانگونه که او بر صاحب رُحبه (امیر المؤمنان علیه السلام) ستم روا
داشت.

۲- کسی که مرا بیازارد، همانا اذن دادم جنگیدن با او را.

فائدة

در لعن بر آل زیاد البته زیاد داخل است و این یا از بابت مناط منقح است که لعن آل زیاد از جهت انتساب به زیاد و رضای بافعال او و عبیدالله است پس زیاد بالاولویه داخل لعن است و یا از جهت دعوای شمول لفظ آل است. چنانچه بعض علماء ادعاء کرده‌اند و ما انشالله در شرح صلوات بر آل محمد صلی الله علیه و آله اشاره به این مقام خواهیم کرد و الله الموفق.

و اولاد زیاد چنانچه ابن قتبیه در معارف می‌گوید عبد الرحمن و مغیره و محمد و ابوسفیان و عبیدالله و عبدالله که مادر این دو مرجانه بود و سلم و عثمان و عباد و ربیع و ابو عبیده و یزید و عنیسه و ام معاویه و عمر و غصن و عتبه و ایان و جعفر و سعید و ابراهیم و این جمله بیست و یک پسر و دختر بودند.

لَعْنَ اللَّهِ جَمِيعًا وَ آلَ مَزْوَانَ

﴿ وَ آلَ مَرْوَانَ رَا

﴿ هُمْ أَوْ مَرْوَانُ بْنُ الْحَكْمَ بْنُ أَبِي الْعَاصِ بْنِ أَمِيَّهٖ وَ أَوْ مَرْوَانٌ مَعْرُوفٌ بْنُ أَبِي الطَّرِيدِ
اسْتَ وَ مَلْقُبُهُ وَ زَغٌ وَ مَشْهُورٌ بِهِ خَيْطٌ بَاطِلٌ وَ أَوْ اَشَدَّ نَاسٍ اسْتَ در عداؤت خدا و
رسول و آل رسول خصوصاً أمير المؤمنین عليه السلام که از زمان عثمان تا آخر ایام
حیات خودش همواره در اخفای مناقب و افتراقی مثالب برای آن جناب کوشش داشت
و پدر او حکم عم عثمان بن عفان است و او دشمن پیغمبر بود که مجاهرت بعد او است و
تصریح به شنستان رسول خدای می‌کرد و او طرید رسول الله است بالاتفاق با جماعتی از
اهلبیتش و در سبب طرد او وجود مختلفه ایراد کرده‌اند و اشهر آن است که او در کوچه‌ها
در قفای پیغمبر راه می‌رفت و حرکتهای ناشایسته می‌کرد و حرکات آن جناب را از در
استهزا بخود می‌بست و از این سوی بآن سوی متعائل می‌شد پیغمبر او را بدید و فرمود
فکذلک فلتکن این چنین بمان و او از اثر نفرین آن جناب مبتلى بمرض اختلاج شد و تا
زنده بود گرفتار این درد بود و از این روی پیغمبر او را طرد کرد و بطائف فرستاد به
روایت معروف مورخین و در اصل ابو سعید عصفری که این بندۀ بحمدللہ از نفس آن
اصل اخذ کردم از حماد بن عیسیٰ العبسی از بلال بن یحییٰ از حدیفه ابن الیمان روایت
می‌کند که پیغمبر فرمود:

اذا رایتم معاویة بن ابی سفیان علی المنبر فاضربوه بالسیف و اذا رایتم الحکم بن ابی العاص فاقتلوه ولو تحت استار الکعبه قال و نفاه رسول الله ص الى الدھلک ارض من ارض الحبشه قال فلما ولى ابوبکر کلموه په قال فابی ان ياذن له الحديث و مروان^۱.

به روایتی در طائف متولد و قولی بولادت او در مکه است و به عقیده بعضی او با حکم بود و طفل بود که نفی شد و ظاهر بعض روایات لعن او این است که در مدینه متولد شده باشد چنانچه خواهم اشاره کرد انشاء الله و مادر حکم زرقاء دختر موهب است و چنانچه این اثیر در کامل التاریخ آورده از ذوات الاعلام بوده و مشهور به زنا و در تعییر مروان و آل مروان در اخبار و اشعار و کلمات مردم این نسبت وارد است از آن جمله سید در کتاب ملهوف در واقعه طلب بیعت از حضرت سیدالشہداء در مدینه در اول خلافت یزید نقل می کند که مروان ولید را اشاره به قتل آن جناب کرده بود و آن حضرت در خطاب او فرمود: ویلی علیک یابن الزرقاء انت تامر بضرب عنقی.

و در کافی در ذیل حدیثی است که حسین علیه السلام در حق مروان فرمود: ویلی علی ابن الزرقاء دباغة الادم^۲.

و در بحار از تفسیر فرات بن ابراهیم نقل می کند که مروان سب امیر المؤمنین علیه السلام کرد و خبر بحسین علیه السلام رسید آن جناب در غضب شد گفت: یابن الزرقاء و یابن اکله القمل انت الواقع فی علی^۳؟

و ابو مخنف در حدیث اخذ بیعت نقل کرده که سیدالشہداء فرمود: یابن الزرقاء انت تقتلنى کذبت یابن اللخاء^۴.

۱- هرگاه معاویة بن ابی سفیان را بر منبر دیدید با شمشیر بزنیدش و هرگاه حکم بن العاص را دیندی بکشیدش اگرچه زیر پرده کعبه باشد و (راوی) گفت که پیغمبر او را به دھلک سر زمینی از زمینهای حبشه تبعید فرمود و (راوی گفت): هنگامی که ابی بکر بخلافت رسید با او درباره حکم صحبت کردند (راوی) گفت ابی بکر حاضر نشد اجازه (ورود به مدینه) بدهد.

- سرزنش

- وای بر تو ای پسر زرقاء تو به زدن گردن من دستور می دهی؟

-۲- وای بر پسر زرقاء زن دباغ پوست:

-۳- وای بر تو ای پسر زرقاء وای پسر زن شپش خوار تو بدگوئی از علی می کنی.

-۴- ای پسر زرقاء تو مرا می کشی دروغ گفتی ای پسر کنیز کثیف بدبو.

وازایین فقرات معلوم می‌شود که ما در حکم کمالات دیگر هم از قبیل دباغت ادیم و اکل قمل و لخناه بودن که بمعنی کنیز بد بوی بی‌نظافت باشد داشت و احتمال دارد و بعض صفات راجع بهادر مروان باشد که ظاهر عطف در روایت فرات بن ابراهیم است و نجابت مروان به‌این سبب بیشتر می‌شود و بعضی توهمند که زرقاء وصف است و اسم شخص معینی نیست و این غلط است چه مطلع بر سیر و تواریخ شکی در این مسئله ندارد و عدم تعرض مجلسی طاب ضریحه در بیانات بحار شرح لفظ زرقا را شاهد طرفی نمی‌شود، اگر موجب توجه اشکالی که اخلالی به‌این امر مهم باشد بر مؤلف نشود بالجمله مروان با پدرش در طائف بماند تا پیغمبر ﷺ از دنیا برفت عثمان به ملاحظه قرابت و امور دیگر در نزد ابوبکر شفاعت او کرد قبول نشد چون کار با عمر شد هم شفاعت کرد قبول نشد، چون خود بر مستند حکمرانی مستقر شد حکم و مروان را با کسان ایشان به مدینه رد کرد و مخالفت صریح با امر رسول خدای نمود.

و این از اعظم مطاعن او شد بر صحابه و مسلمین دیدار حکم و مروان گران آمد و به تلافی رد حکم امر اخراج ابوذر کرد و صد هزار درهم از فئی مسلمین بوی عطا کرد و خمس افریقیه را که موافق نقل جماعتی صد هزار دینار بود و همه مسلمین در او شریک بودند به اعتقاد خودشان در یک مجلس به مروان بداد و فدک را تیول وی کرد و خراج بازار مدینه را که رسول خدای صدقه مسلمین کرده بود.

به روایت ابن قتبیه در معارف بحارث بن الحكم داد و هم مروان را به وزارت و کتابت سر خود اختیار کرد و او در ایام خلافت عثمان احداث عظیمه و فتن موحشه و بعد غریبیه بر طبق اهواه باطله خود با دید آورد و آخر الامر سبب قتل او شد به عقیده اهل سنت که نوشتند کاغذ قتل محمد بن ابی بکر را که به خاتم عثمان بود و به دست غلام خاص و بر مرکب مخصوص او سوار بود به اسم عبدالله ابن ابی سرح والی مصر به مروان نسبت دهند و گویند عثمان بری بود از این امر باطل، چنانچه در محل خودش مسطور است و مروان در جنگ جمل همراه عایشه بود و در آن جنگ، طلحه را تیری زد که جان داد و بعد از فتح اسیر شد و حسنین عليهما السلام را شفیع کرد و امیر المؤمنین عليهما السلام او را رها کرد. عرض کردند بیعت بگیر از او. فرمود: مگر بیعت نکرد با من بعد از قتل عثمان مرا حاجت به بیعت او نیست. اَنْهَا كَفَّ يَهُودِيَه لَوْبَا.

يعنى: بکفه غدر بسبیته امّا ان له امرة كالعقة الكلب انفه و هو ابوالاکبش الاربعة و

ستلقی الامة منه و من ولده يوماً أحمر.

فرمود: همانا دست او دست یهودی است چه یهود به غدر معروفند اگر به دست بیعت کند بسبته خود غدر کند و مر او را امارتی است مختصر و بی قدر. چنانچه سگی بینی خود را بلیسد و امت را از او و اولاد او روزی سخت شدید خواهد دست داد و از آن پس ملحق به معاویه شد.

و در شحناء وبغضه امیر المؤمنین عليه السلام به حکم خبث مولد و سوء عقیدت جد و جهد نمود و بعد از وفات امیر المؤمنین عليه السلام دو مرتبه حکومت مدینه یافت و به روایتی که جمعی از مورخین اختیار کردند عبدالرحمن بن الحکم در ولایت او بر مدینه این شعر بگفت:

فوالله ما ادری و ائی لسائل حلپله مضروب القفا کیف یصنع
لحالله قوما امروا خیط باطل علی النّاس يعطی مَا یشأ و یمنع
و برخی گفته‌اند که این شعر را در خلافت او گفته و مروان را از آن روی خیط باطل
لقب دادند که بلند بود و مضطرب القامة و خیط باطل به حسب لغت کنایه از هباء مبتوث
در شمس است و از لعاب شمس که شعاع ممدود و خط شعاعی باشد و از تار عنکبوت
که او را مخاط الشیطان نیز می‌گویند و هر وقت که در جائی امارت می‌یافت در تشییع
سب امیر المؤمنین عليه السلام مجد و مضر بود، چنانچه ابن اثیر می‌گوید که در هر جموعه
بر منبر رسول بالا می‌رفت و در محضر مهاجرین و انصار مبالغه در سب امیر المؤمنین
علیه السلام می‌کرد و بعد از هلاک یزید در شام خلیقتی یافت و نه ماه حکمرانی کرد و
در سنه پنجم و شش هجری ملحق با سلاف اجلاف خود شد.

و اخبار در لعن او از طریق اهل حق و اهل سنت بسیار است ما دو سه حدیث از
طریق اهل سنت از کتب معتمده ایشان به جهت اتمام حجت ایراد می‌کنیم:
ابن اثیر در اسد الغابه و ابن ابی الحدید از استیعاب ابن عبدالبر در ذیل این شعر که
عبدالرحمن بن حسان بن ثابت در هجو مروان گفته و اشاره بجنون و ارتعاش حکم
کرده:

انَّ اللَّعِينَ أَبَاكَ فَادَمْ عَظَامَه ان ترم ترم مخلجا مجنونا
يَمْشِي خَمِيصَ الْبَطْنِ مِنْ عَمَلِ التَّقْنَى ويظلّ من عمل الخبيث بطينا
روایت کرده‌اند که عایشه بمروان گفت شهادت می‌دهم که رسول خدای لعن کرد

پدرت را در حالتی که تو در صلب او بودی.

و در تاریخ الخلفای سیوطی از بخاری و نسائی و ابن ابی حاتم در تفسیرش و در تفسیر فخر رازی این حدیث نقل شده و بعد از او هست که عایشه گفت: وانت بعض من لعنه الله. و تقریب او این است که مروان جزء حکم بود، در حال لعن پس ملعون خواهد بود.

و از در المنشور سیوطی نقل شده که عبید بن حمید و نسائی و ابن منذر و حاکم و ابن مردویه با شهادت به صحت از محمد بن زیاد نقل کرده‌اند که عایشه گفت: رسول الله لعن ابا مروان و مروان فی صلبه فمروان فقض من لعنة الله.

وابن اثیر در نهایه می‌گوید: و منه حدیث عایشه لمروان انَّ النَّبِيَّ لَعْنَ أَبَاكَ وَأَنْتَ فقض من لعنة الله ای قطعة و طائفه منها و رواه بعضهم فظاظة بظائف من الفظیظ ماء الكرش و انکره الخطابی و قال الزمخشري افظوظت الكرش اعتصرت مائتها کانه عصاره من اللعنة او فعاله من الفظیظ ماء الفحل ای نطفة من اللعنه.

و فیروزآبادی در قاموس می‌گوید: الفضض محركة کل متفرق منتشر و منه قول عایشه لمروان فانت فقض من لعنة الله و روی فقضض كعنق و غراب ای قطعة منها.

و در حیوة الحیوان و تاریخ خمیس از حاکم در مستدرک نقل کرده‌اند که عبدالرحمن بن عوف گفت: هیچ مولودی متولد نمی‌شد مگر این که می‌آورددند او را در نزد رسول خدای تا دعا کند برای او مروان را آورددند نزد آن حضرت. فقال: هو الوزغ بن الوزغ الملعون بن الملعون. او چلپاسه پسر چلپاسه و ملعون پسر ملعون است. آنگاه حاکم گفت که این حدیث صحیح الاسناد است و مناسب این روایتی است که ثقة الاسلام در کافی ایراد فرموده مستنداً از صادق آل محمد علیهم السلام که عبیدالله بن طلحه می‌گوید سؤال کردم از آن جناب از حکم وزغ فرمود رجس است و هرگاه او را بکشی غسل کن، همانا پدرم در حجر نشسته بود و با او مردی بود که حدیث می‌کرد او را ناگاه وزغی زبان خود را متحرک کرد با آن مرد فرمود می‌دانی این وزغ چه می‌گوید: عرض کرد علم ندارم به کلام او. فرمود می‌گوید: و الله اگر عثمان را بیدی یاد کنی هر آینه علی را سب خواهم کرد همیشه تا از اینجا برخیزی. آنگاه فرمود: پدرم گفت نمی‌میرد از بنی امیه میتی مگر این که مسخ می‌شود به وزغ.

چه از این خبر معلوم می‌شود که وزغ را با بنی امیه سنخیت و اتحادیست که در

طريقه مودت عثمان و عداوت با امیرالمؤمنین عليه السلام موافق با ایشان است و اموات ایشان مسخ به صورت او می شوند و از این جهت پیغمبر صلی الله علیه و آله حکم و مروان را وزغ لقب داد و تصریح به این مناسبت شده در حدیثی که در کافی از عبدالرحمٰن بن ابی عبدالله نقل می کند که می گوید: شنیدم از ابو عبدالله که فرمود: بیرون آمد رسول خدای از حجره خود در حالیکه مروان و پدرش استماع حدیث او و استراق سمع می کردند: فقال له الوزغ بن الوزغ قال ابو عبدالله فمن يومئذ ترون ان الوزغ يستمع الحديث و از آن روز می بینید که گویا وزغ گوش می دهد حدیث را.

و از این خبر شریف معلوم می شود که حقیقت مروان و وزغ یکی بود و اختلاف در صورت بود پیغمبر مطلع بر حقایق اشیاء و مشرف بر ماهیات موجودات خبر از این داد و شاهد صدق موافقت مروان و وزغ است در این صفت محسوسه که استراق سمع باشد، و بعضی گمان کرده اند سبب طرد مروان این واقعه بود.

فخر رازی گوید پیغمبر ﷺ در خواب دید اولاد مروان بر منبر او بالا می روند و خواب خود را برای ابیکر و عمر نقل کرد و با ایشان در خانه خود خلوت کرده بود چون برخاستند شنید که حکم خواب را نقل می کند و پیغمبر عمر را متهم کرد در افشاء سر خود چون معلوم شد که حکم گوش داده بود او را طرد کرد.

از اینجا معلوم می شود یا پیغمبر العیاذ بالله مرد مؤمن صادق العقیده را متهم می ساخت و معرض تهمت و سوء ظن می کرد یا عمر امین و مؤمن نبود و از اهل نفاق و مظنه افشاء سر رسول خدای بود.

اگر فخر رازی احتمال اول را قبول کند یا بی الله ذلک و المؤمنون، و اگر ثانی را اختیار کند فنعم الوفاق والحمد لله.

بالجمله حکم به این لقب که وزغ باشد معروف بوده چنانچه ابوالفرج اصبهانی که خود مروانی است در اغانی در ذیل قصه و فود مروان بر معاویه بعد از عزل از ولایت مدینه و مکالماتی که بین ایشان تردید شد می گوید معاویه برآشافت و گفت: یابن الوزغ لست هناك. مروان گفت چنین است که گفتم و من اکنون پدر ده نفرم و برادر ده نفر و عم ده نفر و نزدیک است عده کامل شود. یعنی چهل نفر و ابوالفرج می گوید: این اشاره به حدیث نبوی است: اذا بلغ بنوا ابی العاص اربعین رجلاً اتّخذوا مال الله دولًا و عباد الله خولاً.

و اولاد ابی العاص منظر این وقت بودند.

و هم در آخر حکایت از معاویه این حدیث را نقل می کند که احنف از او پرسید چرا چندین تحمل از مروان کردی و کلام مروان اشاره به چه بود وی این حدیث را روایت کرد: و قال فوالله لقد تلقاها مروان من عین صافیه.

و در نهايه در ماده دخل می گويد: الدخل العيب و العناد و الغش و منه حدیث ابی هریره اذا بلغ بنو ابی العاص ثلثین كان دین الله دخلاً و عباد الله خولاً و حقيقته ان يدخلوا في الدين اموراً لم تجربها السنۃ.

و در خول می گويد: الخول حشم الرجل و اتباعه و منه حدیث ابی هریرة كان عباد الله خولاً ای خدماً و عبیداً يعني انهم يستخدمونهم و يستعبدونهم.

بالجمله در حیوة الحیوان از مستدرک حاکم حدیث می کند که از عمر و بن مر جهنی که صحابی است روایت کرده که حکم بن ابی العاص استیدان دخول بر حضرت رسالت کرد فرمود اذن دهید مر او را برابر او باد و بر هر که از صلب او بیرون آید لعنت خدای مگر مومن از ایشان و کمند مؤمنین ایشان در دنیا ترّفة و تنعم کنند و در آخرت ضایع باشند صاحب مکر و خدیعتند در دنیا عطا می شوند و در آخرت نصیبی ندارند.

وابن اثیر در کامل می گوید که اخبار در لعن او بسیار است ولی در سند او بحث است. و بعد از تصحیح حاکم و روایت جمعی که در کلام سیوطی شنیدی و نقل او خود بنفسه در اسدالغابه با شهادت بتعدد طرق مجالی برای مناقشه او نمی ماند و از عجائبه که هوش از سر مرد عاقل می برد این است که مثل مروان که پیغمبر پدرش را طرد کرد و خود عمری بعد اوت اهلیت رسالت کذراند و سب امیر المؤمنین و حسنین علیهم السلام را تجویز و تشییع می کرد و بر منبر رسول هر روز جموعه در خطبه مواظیبت داشت و پیغمبر او را لعن کرد و وزع لقب داد و امیر المؤمنین علیهم السلام فرمود دست او دست یهودی است و او طلحه را که باعتقاد اهل سنت صحابی و از شره مبشره است تیر زد و بکشت و روی با ابیان بن عثمان کرد و گفت یکی از قتلہ پدرت را کشتم با این همه عیوب و مساوی عادل می دانند و از او اخذ احکام می کنند.

و در صحیح بخاری و صحیح مسلم که اصح کتب بعد از کتاب الله می دانند از او حدیث نقل می کنند و در کشف الظنون است که اجماع کردند بر عدالت جمیع رجال صحیحین و از معروفات محدثین اهل سنت است من روی له الشیخان فقد جاز القنطرة

از این جهت ابن اثیر در کامل استدلال بر عدالت مروان کرده بروایت بخاری و به اینکه حسین بن علیهم السلام با او نماز می‌کردند و اعاده نمی‌کردند یا للعجب بی‌شرمی بکجا رسیده که گمان می‌کنند حسین بن علیه السلام با مروان نماز می‌کردند و اعاده نمی‌کردند و ازینجا اثبات عدالت می‌خواهند کنند و این استدلال بر طریقہ خودشان هم واهمی است چه عدالت در امام جماعت در مذهب اهل سنت شرط نیست، بلکه در شرح عقاید نسفیه نظیر همین کار را شاهد کرفته و گفته دلیل بر مدعی نماز کردن ائمه دین است با خلفاً با ظهور جور و انتشار فجور از ایشان ازینجا معلوم می‌شود که این طایفه که از اهلیت علیهم السلام اعراض کردن بچه کونه مردم متمسک شدند و از که اخذ احکام کردند و حال صحاح ایشان هم معلوم شد که رجال آنها مثل مروان و عبدالملک و مغیرة بن شعبه و معاویه و عمرو بن العاص و اتراب ایشان که همه حرامزاده و همه بشهادت رسول خدای علیهم السلام کافر و منافق و ملعون بودند، چه میزان همه این امور علیه السلام است و از متواترات است که پیغمبر فرمود:

يا على لا يغضنك الاً منافق ولا يحبك الاً مؤمن.

و عمده این است که ضعف دین و فساد مبنای ایشان را بتوفیق خدای تعالی از کتب خود ایشان ثابت می‌کنم، و معنی: وَإِنْ جَنَدُنَا لَهُمُ الْمُنْصُرُونَ^(۱)، واضح و مبین و معلوم و مبرهن می‌شود و الحمد لله علی وضوح الحجة.

فایده

مروان خود یقیناً مشمول لعن در این دعا هست و اولاد او نیز داخلند و وجوده اولاد او چهار نفرند عبدالملک که به او مکنی بود و خلیفتی روی زمین یافت و عبدالعزیز که والی مصر شد و محمد که ولایت جزیره یافت و بشر که حکمران عراقین بود و اکبیش اربعه در کلام علیه السلام را ابن ابی الحدید اشاره بینها گرفته و اشهر و اظهر آنست که اشاره باولاد عبدالملک باشد که همه خلیفه شدند و روزگار امت در عهد ایشان سیاه و حالشان تباہ شد که ولید و سلیمان و یزید و هشام باشند و اتفاق نیفتاده که چهار برادر

۱- مخفی نماید که مصنف محترم باتکاء به حافظه می‌خواسته به آیه ۱۷۲ و ۱۷۳ سوره صفات اشاره کرده باشد و آیه این چنین است إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمُنْصُرُونَ وَإِنَّ جَنَدُنَا لَهُمُ الْفَالُوبُونَ.

جز ایشان خلافت کرده باشند و سایر خلفای بنی مروان چه آنان که در مشرق خلافت کردند که اولشان عبدالملک و آخرشان مروان حمار باشد و چه آنان که در اندلس و ناحیه مغرب خلافت داشتند که اولشان عبدالرحمن بن معاویه بن هشام بن عبدالملک است و آخرشان هشام بن محمد ملقب بمعتمد بالله است داخل در عنوان آل مروان هستند و ظاهر حال همه رضای بافعال است خودشان و دعوی استحقاق خلافت بوده و همین قدر در استحقاق لعن وجوب تبری کفايت است.

وَلَعْنَ اللَّهِ بَنِي أُمَيَّةَ قَاطِبَةً

[ع] و لعنت کناد خدای بنی امية را یکسره.

[ش] قاطبة حال است چنانچه در جمیعاً کذشت و معنی او جمیع است و اسم است چنانکه در صحاح آورده و از عبارت اساس معلوم می‌شود که مجاز است و امية بنابر مشهور پسر عبد شمس بن عبد مناف است و بنی امية دو فرقه‌اند یکی اغیاض که ابوال العاص و عاص و ابوالعیص و عیص و اولاد ایشان باشند و دیگری عنابس که اولاد حرب بن امية باشند چه اسم حرب عنیسه بود و اخبار در لعن بنی امية و ذم ایشان از طریق فریقین بیش از حد احصا است و تعداد آنها خارج از طور این مختصر است و ما خبری چند از کتب اهل سنت ایراد می‌کنیم که انصار و اشیاع ایشانند و ایشانرا خلفای رسول و امرای مؤمنین و ائمه امت و اولی الامر واجب الاطاعه می‌دانند تا اتمام حجت و قطع عذر برایشان شود و از باب تیمین و تبرک خبری چند از طریق اهل بیت عليهم السلام نیز درج می‌کنیم تا مایه انتشار صدور و انبساط قلوب باشد و اولیتر آنکه؛ اوّلاً آیاتی چند از قرآن مجید که تصریح بلعن و ذم ایشان در آنها شده ایراد نمائیم آنگاه بذكر اخبار فریقین بپردازیم از جمله این آیت مبارک است:

وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَ الشَّجَرَةُ التَّلْعُونَةُ فِي الْقُرْآنِ وَ
نُخْوِفُهُمْ فَنَّا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا.^(۱)

خلاصه معنی چنانست که ما قرار ندادیم خوابی که تو دیدی مگر امتحان مردم و همچنین شجره ملعونه در قرآن را و می‌ترسانیم ما ایشان را و زیاد نمی‌کند ایشان را،

یعنی: نمی‌بخشد برای ایشان مگر طغیان بزرگ.

فخر رازی در تفسیر کبیر می‌گوید سعید بن المسیب روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله در خواب دید که بنی امیه بر منبر او جست و خیز می‌کنند چنانچه بوزینه جست و خیز می‌کنند، پس محضون کرد او را این کار و هم در آن تفسیر است که ابن عباس رضی الله عنہما گفته شجره ملعونه در قرآن مراد به او بنی امیه‌اند حکم بن ابی العاص و اولاد ایشان و کلام او در قصه این رؤیا و اتهام عمر والزام طریقی که بمدد الله و فضل ائمه اطهار ایراد کردیم در احوال مروان گذشت.

و نیشابوری در تفسیر خود از ابن عباس روایت کرده که شجره ملعونه بنی امیه‌اند. و بیضاوی می‌گوید که قولی چنین است که رسول ﷺ قومی از بنی امیه را دید که بر منبر او بالا می‌روند و جست و خیز می‌کنند چنانکه بوزینه فرمود این حظ ایشان است در دنیا که به جزای اسلام ظاهری به ایشان داده می‌شود کنایه از آنکه در آخرت نصیبی ندارند. و قریب به این کلام در کشاف است با نسبت به روایت.

و در بخار از عمه‌این بطریق از تفسیر ثعلبی به دو طریق این حدیث را روایت کرده.

و ابن ابی الحدید از امالی ابو جعفر محمد بن حبیب آورده در ذیل حدیثی مبسوط که عمر از کعب پرسید در اخبار شما آمده که خلیفتی از آن کیست گفت بعد از پیغمبر و دو نفر از اصحابش به دشمنان او رسید که با ایشان جنگ کرد و ایشان با او جنگ کردند عمر گفت: انا لله و انا اليه راجعون و روی به ابن عباس آورد و گفت شنیدم از رسول خدای شبیه این کلام شنیدمش که می‌گفت: لیصعدن بتوامیة علی منبری و لقدر رایتهم فی منامي ینزلون علیه نز و القردة و فیهم انزل و ما جعلنا... الایة.^(۱)

و در منشوری که معتقد بالله عباسی نوشته و امر کرد که در بلاد بخوانند که ما انشاء الله در ذیل احوال بنی امیه او را به عینه می‌نویسم^(۲) می‌گوید آنگاه خدای قرآنی در شان ایشان فرستاد و فرمود: الشجّرة الملعونة في القرآن ولا خلاف بين احدها... يرپد بنی امیه یعنی احدی خلاف نکرده که مراد بنی امیه است.

- ۱- بی گمان بنی امیه بر منبر من بالا خواهند رفت و همانا آنان را در خواب دیدم که همانند بوزینه‌ها بر منبرم جست می‌زنند و درباره آنان نازل شد آیه و ما جعلنا... الخ.
- ۲- در صفحه ... همین کتاب.

و در رساله مفاخره بنی هاشم و بنی امية که تصنیف جاحظ است مذکور است که بنی هاشم را عقیده آنست که شجره ملعونه بنی امية هستند و ناچار بنی هاشم قاطبة تا حدیث صحیح نداشته باشند چنین گمان نکنند و هم در آن رساله است ولی مسروج است به کلام ابن ابی الحدید و خصوص این فقره اظهر آنست که کلام جاحظ باشد و اگر هم نباشد کلام ابن ابی الحدید است که می گوید جمیع مفسرین چنین گفته اند و در این باب اخبار کثیره روایت کرده اند و شما یعنی بنی امية قدرت بر انکار او ندارید و از اینجا معلوم می شود که مثل بیضاوی که این روایت را تعبیر بقول می کند از غایت تعصب است و بسی روشن است که شجره ملعونه را تاویل بزقوم کردن از انحراف و بی امانتی است و در اخبار اهلیت علیهم السلام این تفسیر قطعی الصدور است، چه در تفسیر علی بن ابراهیم و تفسیر مجمع البیان و در بحار و صافی از تفسیر عیاشی بطرق متعدده و الفاظ متقاربه روایت شده و در بعض آنها الحق تیم و عدى شده چنانچه در تفسیر صافی مذکور است.

واز محاسن این تفسیر و بداعی این تاویل جمله: *فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا* است چه محتمل است یزید اسم باشد و حمل طغیان بر او بمعنیه است و بدعاوی این که او چندان طاغی است که گوئی از افراد حقیقت طغیان شده و ذکر خصوص او به جهت انکار عظیم و گناه بزرگ و داهیه هایله است که در وقوع طف از او سرزد و از جمله آیاتی که ماؤل به بنی امية شده است این آیت مبارکه است: *الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفَّرَوا وَ أَكْلُوا قَوْمَهُمْ ذَارَ الْبَزَارَ جَهَنَّمَ يَصْلُوْنَهَا وَ يَسْتَقْرَبُونَ الْقَزَارَ*^(۱)

چنانچه از عده ابن بطريق رضی الله عنه در بحار نقل می کند که او از تفسیر ثعلبی روایت کرده می گوید که عمر بن الخطاب گفت: *هُمَا إِلَّا فَخْرَانَ مِنْ قَرْيَشَ بْنَوَ الْمُغَيْرَةِ وَ بْنَوَ امِّيَهِ امَّا بْنَيَ الْمُغَيْرَةِ كَفَىْتُ شَدِيداً از شر ایشان در یوم بدر و اما بنو امية مهلت داده شدند تا روزی.*

واز تفسیر عیاشی این حدیث از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده ولی بدون تقسیم مذکور و هر دو آیه را در مقدمه صحیفه کامله بتفصیل مذکور روایت می کند و مراد بنعمه الله در این آیه امام علیه السلام است چه جمیع ما سوی الله ببرکات وجود ایشان خلق

شده پس هر خیری بهر کس رسید و هر انتفاعی از هر چه یابد بواسطه علی و اولادش علیهم السلام است و نعمت حقیقیه ایشانند که بنی امیه کفران کردند و تبدیل نعمت خدای نمودند و قوم خود را در دارالبوار و بئس القرار جای دادند.

و موافق این است اخباری که از صادقین علیهم السلام در تفسیر کریمه: **ثُمَّ لَتَسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ.**^(۱)

در صافی روایت کرده: عن العیاشی عن الصادق عليه السلام انه سئل ابو حنیفه عن هذه الاية فقال له ما النعيم عندك يا نعمان قال القوت من الطعام والماء البارد فقال لئن اوقفك الله يوم القيمة بين يديه حتى يسئلوك عن كل اكلة اكلتها او شربة شربتها ليطولن وقوفك بين يديه قال فما النعيم جعلت فداك قال نحن اهل البيت النعيم الذي انعم الله بنا على العباد و بنا اختلفوا بعد ان كانوا مختلفين وبنا الف الله بين قلوبهم وجعلهم اخوانا بعد ان كانوا اعداء و بنا هدیهم الله للإسلام وهو النعمة التي لا تقطع والله سائلهم عن حق النعيم الذي انعم به عليهم وهو النبي صلوات الله عليه و عترته.

وفي رواية انه صلوات الله عليه قال له بلغني انك تفسر النعيم في هذه الاية بالطعام الطيب والماء بارد في اليوم الصايف؟ قال: نعم، قال: لو دعاك رجل واطعمك طيباً وسقاك ماء بارداً ثم امتن عليك به إلى ما كنت تتسبه قال إلى البخل قال افتبخل الله تعالى قال فما هو قال حبّاً اهل البيت.

وفي العيون عن الرضا قال في الدنيا نعيم حقيقي فقال له بعض الفقهاء من حضره فيقول الله تعالى ثُمَّ لتسئلنَّ يومئذ عن النعيم ما هذا النعيم في الدنيا هو الماء البارد فقال له الرضا صلوات الله عليه وعلا صوته كذا فسرتموه انتم وجعلتموه على ضروب فقالت طائفة هو الماء البارد وقال غيرهم هو الطعام الطيب وقال اخرون هو طيب النوم ولقد حدثني أبي عن أبيه أبي عبد الله صلوات الله عليه أن أقوالكم هذه ذكرت عنده في قول الله عز وجل و لتسئلنَّ يومئذ عن النعيم ففضض وقال إن الله عز وجل لا يسئل عباده عما تفضل عليهم به ولا يعن بذلك عليهم والامتنان بالانتقام مستقبح من المخلوقين فكيف يضاف إلى الخالق عز وجل ما لا يرضي المخلوقون ولكن النعيم حبّنا اهل البيت و موالاتنا يسئل الله عنه بعد التوحيد والنبوة لأنّ العبد اذا وفى بذلك اراه إلى نعيم الجنة الذي لا يزول.

و في الكافي عن الصادق في هذه الآية قال إن الله عز وجل أعز و أكرم أن يطعمكم طعاما فسوغكموا فيسئلوك عنك ولكن يسئلوك عمّا انعم عليكم بمحمد وآل محمد.

و في رواية عن الباقر عليهما السلام إنما يسئلوك عمّا انتم عليه من الحق.

و في المحاسن عن الصادق قال ثلاثة لا يحاسب العبد المؤمن عليهن: اطعام يأكله، و ثوب يلبسه، و زوجة صالحة تعاونه، و يحسن بها فرجه.

و في رواية قال: إن الله أكرم من أن يسئل مؤمنا عن أكله و شريبه.^(١)

بالجملة واز آیاتی که در ذم بنی امیه وارد شده سُوره مبارکه انا انزلناه است چه مراد از الف شهر دولت بنی امیه است که هزار ماه بود از برکات ليلة القدر محروم بودند و خیر اخروی یک شب قدر از خیر دنیوی هزار ماه ریاست بنی امیه بیشتر است، چنانچه فخر رازی در تفسیر کبیر و ابن اثیر در اسد الغابه از حضرت امام حسن علیه السلام نقل می کند که رسول خدای در خواب دید بنی امیه را که پای بر منبرش می گذارند و می گوید روایتی آمده که فرمود دید جست و خیز می کنند بر منبرش چون بوزینگان و شاق شد بر آن جناب این کار پس خدای تعالی این آیت فرستاد: انا انزلناه تا فی الف شهر. یعنی ملک بنی امیه.

قاسم که راوی حدیث است می گوید حساب کردیم دیدیم ملک بنی امیه هزار ماه است. آنگاه رازی می گوید قاضی طعن در این وجه زده چه ایام بنی امیه ایام مذمومه بودند و فضیلتی از برای شب قدر در ترجیح بر ایام بنی امیه نیست و خود جواب می دهد از قاضی که چون ایام بنی امیه سعادات دنیویه داشتند از این روی عظیم بودند و شب قدر در سعادات دینیه بیش از انست که این هزار ماه در سعادات دنیویه و همین حدیث با خلاف یسیری در صحیح ترمذی مذکور است در باب تفسیر قرآن.

و مسعودی رحمة الله در مروج الذهب که مقبول علمای عامیه و اصل جلیل و رکن وثيق ایشان است می گوید: جميع ملک بنی امیه تابیع ابوالعباس سفاح هزار ماه کامل

۱- خلاصه مضمون روایات فوق اینست که عده‌ای مانند ابوحنیفه گمان می کردند منظور از نعیم در آیه شریفه آب و غذا است و معصومین می فرماید: اگر کسی شما را دعوت کند و آب و غذا بدهد و بعد بر شما منت بگذارد او چگونه فردی است؟ گفته بخیل حضرت فرمود بخل به خدا میدهید، خدا کریم تر از آن است که از اعطایاتی خوراکی خود سوال کند، پرسیدند پس منظور چیست؟ فرمود محبت و ولایت ما اهل البيت.

بود؛ نه زايد و نه ناقص. چه ايشان نود سال و يازده ماه و سيزده روز ملک داشتند. آنگاه می‌گويد مردم خلاف کردند در تاریخ ایام ايشان و تعویل و اعتماد بر آنست که ما ذکر می‌کنیم او صحیح است نزد اهل بحث و معتبرین بتاریخ این جهان.

معاوية بیست سال. یزید سه سال و هشت ماه و چهارده روز. معاویه بن یزید یک ماه و يازده روز. مروان هشت ماه و پنج روز عبدالملک بن مروان بیست و یک سال و یک ماه و يازده روز، ولید بن عبدالملک نه سال و هشت ماه و دو روز. سلیمان بن عبدالملک دو سال و شش ماه و پانزده روز. عمر بن عبدالعزیز بن مروان دو سال و پنج ماه و پنج روز. یزید بن عبدالملک چهار سال و سیزده روز. هشام بن عبدالملک نوزده سال و نه ماه و نه روز. ولید بن یزید بن عبدالملک یک سال و سه ماه. یزید بن الولید دو ماه و ده روز.

می‌گويد: اسقاط کردیم ایام ابراهیم بن الولید بن عبدالملک^(۱) را چنانکه ابراهیم بن المهدی را اسقاط کردیم از خلفای بنی عباس و مروان بن محمد بن مروان پنجسال و دو ماه و ده روز؛ تا بیعت سفاح واقع شد و این جمله نود سال و يازده ماه و سیزده روز می‌شود. اضافه می‌شود به این مدت هشت ماهی که مروان در آن مدت با بنی عباس مقاتله می‌کرد تاکشته شد. پس ملک ايشان نود و یک سال و نه ماه و سیزده روز می‌شود. نقص می‌کنیم از او ایام خلافت امام حسن علیه السلام را که پنج ماه و ده روز باشد، هم نقیصه می‌کنیم از او ایام عبدالله بن الزبیر را تا وقتی که کشته شد و او هفت سال و ده ماه و سه روز بود؛ پس باقی بعد از کسر این دو فقره هشتاد و سه سال و چهار ماه است که هزار ماه تمام می‌شود. آنگاه می‌فرماید و قومی گفته‌اند که تاویل قول خدای عز و جل لیله القدر خیر من الف شهر این است که ما گفتیم. تمام شد کلام مسعودی و در اخبار اهلیت عصمت این معنی متکرر الورود و متکثر الوجود است.

و در کافی و در تفسیر علی بن ابراهیم رضی الله عنهم مقول است که مراد از الف شهر ایام ملک بنی امیه است که در آنها لیله القدر نیست و ظاهر این است که مراد آن باشد که ثواب لیله القدر به بنی امیه و اتباع ايشان داده نمی‌شود؛ چه کثیری از اخبار

۱- ابراهیم بن الولید چهار ماه ریاست داشت، و گاهی او را بخلافت می‌خوانند و گاهی سلام بخلافت نمی‌کردند تا مروان الحمار او را خلع کرد (منه دام ظله)

فضل ليلة القدر در ایام ایشان وارد شده و درین اخبار ایام عثمان از ملک بنی امیه محسوب نشده اگر چه در عموم اخبار شجره ملعونه داخل و آیات و اخبار دیگر او را شامل است و آیات دیگر در مذمت بنی امیه در قرآن مجید نازل شده، ولی چون من بنده غالباً درین کتاب مبارک دوست دارم از اموری که محل اتفاق فریقین است نقل کنم؛ چه این زیارت شریفه مشتمل بر لباب عقاید شیعه از اصول تولی و فضول تبری است و البته نشر اخبار مخالفین در این باب در الزام ادخل و در قلوب اوقع است، به همین قدر اکتفا کردم باضيق مجال و قلت اسباب وکثرت مشاغل نظریه و تعدد شواغل فکریه.
اکنون یکی دو حدیث علاوه بر آنچه در تفاسیر آیات نقل شد از کتب ایشان برآورده می‌نگارم:

و مثالب شهد المحب بنقصها و النقص ماشهدت به الاحباب^(۱)

۱. در حیوة الحیوان و جز آن از مستدرک حاکم نقل شده که می‌گوید عن مسلم الرابعی عن العلاء عن ابی هریره قال قال النبی ﷺ رایت فی منامی کان بنی الحكم بن ابی العاص ینزون علی منبری کما ینزو القردة فما رأى النبی ﷺ مستجمعاً ضاحكا حتی مات.

یعنی: ابو هریره گفت پیغمبر فرمود: در خواب دیدم گویا اولاد حکم بن ابی العاص می‌جهند بر منبر من چنانچه بوزینه می‌جهد، پس دیده نشد پیغمبر در مجمعی که بخندد تا وفات کرد.

آنگاه حاکم می‌گوید که صحیح الاستناد است بر شرط مسلم.
و دانستی که در اخبار دیگر مطلق بنی امیه بودند که شیخ ایشان ثالث بود و دور نیست خواب پیغمبر ﷺ متعدد باشد یا الحق خصوص بنی سروان از تحریف رواة باشد، در زمان معاویه به جهت اخراج آل حرب و لن يصلح العطار مَا افسد الدّهر.
ب. آیة الله العلامہ اجزل الله تشریفه و اکرامه، در نفع الحق از صاحب کتاب الهاویه که از علمای اهل سنت است روایت می‌کند که از ابن مسعود نقل کرده: لکل شئ آفة و آفة هذا الدين بنو امیه. هر چیزی را آفتشی است و آفت این دین بنی امیه است.

۱- عیوبی که دوست به نقصان آن آگاهی دهد و نقصان آن است که دوستان بر آن گواهی دهند (نقطه مقابل و مناقب شهدت عدو بفضلها)

ج. در صحیح مسلم روایت می‌کند پیغمبر فرمود هلاک امتی علی ید هذا الحی. و این خبر را بعد از ذکر خبری نقل می‌کند که متضمن ذکر بنی امیه است و نقل او قرینه می‌شود بر اراده بنی امیه از هذا الحی و علماء چنین فهمیده‌اند از این جهت ابن بطریق علیه الرحمۃ او را از اخبار مذمت بنی امیه شمرده؛ چنانچه در بحار از او حکایت کرده و خبر بخاری مؤید و معین این معنی است.

د. ابن حجر در رساله تطهیر اللسان می‌گوید: به سند حسن روایت شده که پیغمبر صلی اللہ علیہ و آله فرمود شر قبایل العرب بنو امیة و بنو حنیفہ و ثقیف.

ه هم ابن حجر در ان رساله آورده که در حدیث صحیح است که حاکم گفته بشرط شیخین است کان بعض الاحیاء او الناس الى رسول الله (صلعم) بنو امیه.

و. بخاری در صحیح خود عنوان می‌کند باب قول النبی ﷺ هلاک امتی علی یدی اغیلمه سفهاء حدثنا موسی بن اسعمل حدثنا عمرو بن یحیی بن سعید بن عمر و بن سعید قال اخبرنی جدی قال كنت جا لسامع ابی هریرة فی مسجد النبی ﷺ بالمدینه و معنا مروان قال ابو هریره سمعت الصادق المصدق يقول هلکة امتی علی یدی غلمه من قریش فقال مروان لعنة الله علیهم غلمه فقال ابو هریرة لو شئت ان اقول بنی فلان و بنی فلان لفعلت فكنت اخرج مع جدی الى بنی مروان حين ملکوا بالشام فاذا راهم غلمانا احدا ثا قال لثا عسى هولاء ان یکونوا منهم قلنا انت اعلم.

خلاصه آنکه ابو هریره گفته از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود هلاک امت من بر دست جوانانی است از قریش. مروان گفت لعنت باد بر آن جوانان. ابو هریره گفت اگر خواهم بگویم بنی فلان و بنی فلانند، می‌گویم. کنایه از این که بنی حرب و بنی مروانند. عمر و بن یحیی که راوی حدیث است، می‌گوید: با جدم که سعید بن عمر و باشد بجانب بنی مروان در شام می‌رفتیم و چون آنان را جوان نورس می‌دیدیم می‌گفت شاید این‌ها از ایشان باشند؛ می‌گفتم تو داناتری.

و از اینجا معلوم می‌شود که ابو هریره روایت کرده هلاک امت بر دست بنی مروان است که شعبه‌ای از بنی امیه هستند و از عنوانی که باب را مترجم به او کرده معلوم می‌شود که پیغمبر ﷺ این طایفه را سفهاء خوانده و چنین است چه دین بدنیا فروختند،

و پیروی معارف^(۱) و ملاعب کردند. مثل ولید فاسق که چنانچه در تاریخ خمیس است یک روز بخانه در آمد و دید دخترش را با دایه‌اش نشسته بر زانوی وی بنشست و از الله بکارت وی کرد، دایه او گفت دین مجوس را پیشه کردی. این شعر را بخواند:

من راقب الناس مات هما
و فاز بالله الجسور^(۲)

و ابن ابی الحدید در طی اخبار حمقای عرب نقل می‌کند که یک روز سلیمان بن یزید بن عبدالملک که برادر ولید باشد در مجلسی گفت خدای لعنت کند برادرم ولید را که همانا فاجر بود و مرا تکلیف بفاحشه کرد. یعنی اراده لواط بوی کرد کسی از خویشان وی باوی گفت ساكت باش؛ به خدای سوگند که اگر او قصد کرده باشد همانا کرده است. و اجمال این خبر را جلال سیوطی در تاریخ خود ذکر کرده و در غالب کتب اهل سنت مذکور است که یک شب مؤذن اذان صبح گفت و ولید برخاست و شراب خورد و جاریه هم مست بود با وی در آویخت و وی را بسیوخت و قسم یاد کرد که با مردم نماز نکند، جزاً او. پس لباس خود را به وی پوشانید و آن جاریه را مست با آلایش جنابت و منی به مسجد فرستاد، با مردم نماز گذاشت.

و هم در تاریخ خمیس و جزو است که عزیمت سفر حج کرد و اراده کرد بر با مکعبه تجرع کوس عقار^(۳) و نیل لذت بوس و کنار کند و در اکثر کتب مذکور است از آن جمله ادب الدین و الدنیا که از مؤلفات ماوراء است بلکه از متواترات است که یک روز به قرآن تفال کرد این آیه آمد: و استفتحوا و خاب کل جبار عنید^(۴) قرآن را بر هم گذاشت و چندان کتاب خدای را تیر زد که پاره پاره شد و این شعر بخواند:

فها انا ذاک جبار عنید	تهددنی بـجبار عنید
فقل یا رب مـرقـنـی الـلـپـدـ ^(۵)	اذـا مـا جـئـتـ رـبـکـ يـومـ حـشـرـ

۱- جمع معرفه ، نوعی ساز است.

۲- کسیکه ملاحظة مردم را کرد از غصه مرد و فرد گستاخ و بی ملاحظه به لذات رسید.

۳- جرعه نوشی پیاله‌های شراب.

۴- ابراهیم ۱۴ آیه ۱۵.

۵- مرا به «جبار عنید» تهدید می‌کنی پس بدان که من همان جبار عنیدم، هنگامیکه نزد پورده‌گار رفتی در روز حشر بگو خدایا ولید مرا پاره کرد.

و در حیوة الحیوان و جز اوست که در باع خود مصنوعی یعنی حوضی ساخته بود پر از شراب و هر وقت راغب شهوات می‌شد خود را در آن حوض می‌افکند و چندان می‌خورد که نقص در اطراف آن حوض ظاهر می‌شد و ابن ابی حجله او را در دیوان الصبابه در شمار خلفائی یاد می‌کند که در عشق خلیع العذار و گسته مهار بودند و داود انطاکی در تزیین الاسواق ذکر می‌کند که ولید عاشق نصرانیه شد و مراسله با وی کرد و معشوقه ابا نمود نزدیک شد عقلش از سرش برودتایک روز عید لباس مبدل پوشید و با صاحب باغی که دختران نصاری به تنّه و تفرّج در آن می‌رفتند قرارداد که در آن باع برود چون داخل باع شد معشوقه روی باب‌آب کرد و گفت این کیست؟ بواب گفت: مصیبت زده است از در ترحم باوی مزاح بسیاری کرد تا اندکی بنظر آرام شد، آنگاه با معشوقه گفتند می‌شناسی این کیست؟ گفت نه. گفتند: این خلیفه است از این رو تن در داد و زن ولید شد و این شعر را ولید در حق او می‌سراید

صبا قدیما للحسان صیودا	اضحى فوادك يبا ولپد عمپدا
برزت لثا نحو الكنیسة عیدا	من حبّ واضحه العوارض طفلة
حتى بصرت بهاً تقبل عودا	ما زلت ارمّتها بعيوني وامق
منكم صليباً مثله معبودا	عود الصليب فويح نفسى من راي
واكون فى لهب الجحيم وقودا	فسّلت ربي ان اكون مكانه
	اجاب الله مسئلته. ^(۱)

و هم در حق این نصرانیه می‌گوید: بعد از این که سرش فاش و امرش مشهور شد:
الْأَحْبَدَا سَعْدِي وَ إِنْ قَيْلَ أَنْتَي **كَلْفَتْ بِنَصْرَانِيَّة تَشْرُبُ الْخَمْرَا**
يَهُونُ عَلَيْنَا إِنْ نَظَلَّ نَهَارَنَا **إِلَى اللَّيلِ لَا أَوْلَى نَصْلِي وَ لَا عَصْرَا^(۲)**

۱- ای ولید! قلب تو عاشقی شیدا شده و از دیر باز به شکار خوب رویان گرايش داشته است، از جمع دختران نیکروی، کودکی بیرون آمد و این در روز عید در کلیسا روی داد، من با چشمان مهربان خود پیوسته او را زیر نظر داشتم تا آنکه دیدم بر چوبی بوسه می‌زند، چوب صلیب، عجباً راستی چه کسی چون این صلیب، معبدی (خوشبخت) را دیده است در حال بود که از خدایم خواستم که بجای آن چوب می‌بودم و در گدازه‌های آتش دوزخ نیز هیزم می‌شدم. (خداؤند دعايش را اجابت فرماید)

۲- هان خوشاب نیکبختی من! اگر چه گفته که من در عشق دختری نصرانی که شراب می‌نوشد، گرفتار آمدم. آری برای ما آسان است که روزمان را به شب برسانیم در حالی که نه

و مسعودی ره در مروج الذهب روایت می کند که یک وقت ابن عایشة مغنى، نزد ولید آمد و این بیت تغنى کرد:

آنی رایت صبیحة النحر
حورا نعین عزیمة الصبر
مثـل الـکـواـکـبـ فـی مـطـالـعـهـ
عـنـدـ الـعـشـاءـ اـطـفـنـ بـالـبـدرـ
وـ خـرـجـتـ اـبـغـیـ الـاجـرـ مـحـتـسـبـاـ
فـجـرـعـتـ مـوـفـورـاـ مـنـ الـوزـ^(۱)
ولـیدـ گـفـتـ اـحـسـنـتـ وـ الـلـهـ وـ اوـ رـاـ بـهـ حـقـ عـبـدـ الشـمـسـ سـوـگـنـدـ دـادـ تـاـ اـعـادـهـ کـنـدـ. اـجـابـتـ
کـرـدـ. باـزـ شـوـگـنـدـ بـهـ حـقـ اـمـیـهـ دـادـ. اـعـادـتـ کـرـدـ. هـمـچـنـینـ اـینـ شـجـرـهـ مـلـعـونـهـ رـاـ پـدرـ بـرـ پـدرـ
یـادـ کـرـدـ، وـ اـسـتعـادـهـ نـمـودـ. اـبـنـ عـایـشـهـ اـجـابـتـ کـرـدـ تـاـ بـهـ خـودـشـ رـسـیدـ وـ گـفـتـ بـجـانـ منـ کـهـ
بـازـ بـخـوانـ. باـزـ بـخـوانـ. حـالـتـ طـرـبـ دـرـ وـیـ اـثـرـ کـرـدـ وـ دـرـ روـیـ اـبـنـ عـایـشـهـ بـیـفتـادـ وـ یـکـایـکـ
اعـضـائـ اوـ رـاـ بـوـسـهـ زـدـنـ گـرـفـتـ، تـاـ بـمـذـاـکـیرـ اوـ رـسـیدـ وـ خـمـ شـدـ کـهـ اوـ رـاـ بـیـوسـدـ اـبـنـ عـایـشـهـ
رـانـهـایـ خـودـ رـاـ فـراـهمـ آـورـدـ وـ اوـ رـاـ مـسـتـورـ کـرـدـ. ولـیدـ گـفـتـ وـ الـلـهـ دـستـ بـرـنـمـیـ دـارـمـ تـاـ
نـبـوـسـ. پـسـ حـشـفـهـ اوـ رـاـ بـوـسـیدـ. آـنـگـاهـ مـسـتـانـهـ فـرـیـادـ زـدـ وـ اـطـرـیـاـهـ، وـ اـطـرـیـاـهـ؛ وـ لـبـاسـ خـودـ رـاـ
یـکـسـرـهـ اـزـ بـرـ بـگـرـفـتـ وـ بـرـ اـبـنـ عـایـشـهـ بـیـفـکـنـدـ؛ وـ خـودـ عـرـیـانـ وـ مـجـرـدـ بـاـیـسـتـادـ تـاـ لـبـاسـ
جـدـیدـ بـرـایـ اوـ آـورـدـنـ وـ اـمـرـ کـرـدـ کـهـ هـزـارـ دـینـارـ زـرـ سـرـخـ بـرـایـ اـبـنـ عـایـشـهـ بـیـاـورـدـنـ. وـ
اـسـتـرـیـ فـرـمـانـ دـادـ تـاـ آـورـدـنـ وـ اـبـنـ عـایـشـهـ رـاـ سـوـارـ کـرـدـ وـ گـفـتـ: بـایـدـ بـاـ اـسـتـ بـرـ بـسـاطـ منـ
مشـیـ کـنـیـ؛ کـهـ آـتـشـیـ پـایـنـدـهـ درـ جـگـرـ منـ اـفـرـوـختـیـ.

آنـگـاهـ مـسـعـودـیـ مـیـ گـوـیدـ: اـبـنـ عـایـشـهـ اـینـ شـعـرـ رـاـ بـرـ بـیـزـیدـ پـدرـ وـلـیدـ هـمـ بـخـوانـدـ وـوـیـ رـاـ
بـطـرـبـ آـورـدـ، وـ گـوـینـدـ اوـ مـلـحـدـ شـدـ، دـرـ طـرـبـ خـودـ وـ کـفـرـ گـفـتـ وـ بـهـ سـاقـیـ گـفـتـ ماـ رـاـ بـهـ
آـسـمـانـ چـهـارـمـ شـرـابـ دـرـ دـهـ. وـ لـیدـ اـینـ طـرـبـ رـاـ بـهـ اـرـثـ اـزـ بـرـ بـرـدـهـ. تـمـامـ شـدـ کـلامـ اوـ.
هـمـ دـرـ مـرـوـجـ الـذـهـبـ وـ کـاملـ مـبـرـدـ استـ کـهـ وـلـیدـ سـوـءـ عـقـيـدـتـ خـودـ رـاـ اـفـشاـ کـرـدـ اـینـ
شـعـرـ بـخـوانـدـ:

تـلـعـبـ بـالـخـلـافـةـ هـاشـتـیـ	بـلاـ وـحـیـ اـثـاـهـ وـلـاـ کـتـابـ
فـقـلـ لـلـهـ يـمـعـنـیـ طـعـامـیـ	وـقـلـ لـلـهـ يـمـعـنـیـ شـرـابـیـ

نـماـزـ ظـهـرـ رـاـ بـخـوانـیـمـ وـ نـماـزـ عـصـرـ رـاـ

- ۱- در بامداد روز عید قربان زنانی سیاه چشم را دیدم که طاقت از کفرم ریودند، آنها مانند ستاره‌هایی بودند که شب هنگام طلوع می‌کنند و در گردانگرد بدر می‌چرخند. آری من به امید پاداش الهی او از [خانه] بیرون آمدم و با باری پر از گناه گشتم.

و انا استغفرالله من حکایت شعره و کتابه کفره^(۱) و ولید این کفر مخصوص را از یزید روایت می‌کند و وی از ابوسفیان چنانچه انشاء الله من بعد اشاره به کلمات ایشان خواهد شد.

واز صفات معروفة او آنست که کنیزهای پدرش که منکوحه او بودند و اولاد ازاو آورده بودند و طی کرد. و معروف بوده در زمان خلفای لا حق و در السنّه مورخین اهل سنت به ولید فاسق و ولید زندیق.

و در تاریخ الخلفاء است که معافی جریری کتابی در سخافت و فجور و الحاد و زندقه ولید تصنیف کرده.

و در تاریخ خمیس از ذهبي روایت کرده که رسول خدای فرمود: لیکوننَ فِي هَذِهِ الْأَمَّةِ رَجُلٌ قَالَ لِهِ الْوَلِيدُ هُوَ أَشَدُّ لِهَذِهِ الْأَمَّةِ مِنْ فَرْعَوْنَ لِقَوْمِهِ أَمْرٌ عَجِيبٌ وَخَطِيبٌ فَظِيعٌ.^(۲) این است که ولید با این همه شقاوت و شرور زندقه و فجور را امام مفترض الطاعة و خلیفه رسول و امیرالمؤمنین می‌گویند: بلکه از قاضی عیاض نقل شده که او یکی از خلفای اثنی عشر است که در حدیث متواتر التقل متفق علیه بین الخاصة و العامه منصوصند.

و در تاریخ الخلفاء از ابن حجر عسقلانی معروف به شیخ الاسلام شارح صحیح بخاری و صاحب اصحابه و غیر او نقل کرده که تفسیر قاضی عیاض احسن وجوه و ارجح اقوال است یا للعجب چگونه می‌شود مسلمانی بلکه انسانی راضی شود که این گونه مردم را امام شمارد و اطاعت کند، و معرفتشان را واجب بداند. این‌ها اثر خذلان و بی‌ توفیقی است. والا عاقل تجویز اینگونه امور نمی‌کند. و بعون الله و حسن مشیته در ذیل ذکر یزید شطری صالح از تتمه این باب بیان می‌کنم و عین عبارت قاضی عیاض و پاره مطالب دیگر مذکور خواهیم داشت و ما در این مقام اگر چه توطیل کلام کردیم؛ ولی از غرض اصلی خارج نشدیم که شرح مثالب و نشر معاایب بنی امیه باشد. چه سایر

۱- شخصی هاشمی (پیغمبر) خلافت (رسالت) را بازیچه قرار داد با آنکه نه او را وحیی آمده بود و نه کتابی، به خدا بگو که غذا و آشامیدنی مرا ندهد، و من (مصنف کتاب) از اینکه شعرش را نقل کردم و کفرش را نوشتم از خدا طلب بخشش می‌کنم.

۲- در این امت من حتیا شخصی خواهد آمد که او را ولید گویند، او برای این امت (زیانش) بیشتر است از (زیان) فرعون بر قومش.

این طایفه هم از این قبیل و سالک این سبیل بودند و کفر زندقه و الحاد و فسق و فجور و جور و طغیان بتوارث از ابو سفیان و حکم در ایشان از پدر به پسر منتقل می شد و اگر کسی بتاریخ و سیر رجوع کند شکی در اینها نکند خصوصاً تواریخ اهل سنت و جماعت که شبیه تعصّب در آنها نمی‌رود و مهماً امکن در صدد اخفاک عیوب خلفای خود هستند ولی باز به تائید الله و امداد سماوی جایجاً و کتاب به کتاب حق بر زبان ایشان جاری می‌شود و اعتراف به فضایل ائمه هدی و رذائل دشمنان خدا می‌کنند. چنانچه علماء شیعه عموماً و فضلاء اند، ایدهم الله؛ خصوصاً در استقصاء این کلمات حظ موفور و سعی مشکور دارند و این بنده با عدم فرصت و قلت بضاعت گاه گاه بر سبیل استطراف و استطراد برخی از آنها را درین مختصر تضمین می‌کنم و گوش زد سامعین می‌نمایم.

و از محاسن کتب و بدایع رسائل منشوری است که معتقد عباسی فرمان داد بنویسنده در سنہ دویست و هشتاد و چهار هجری و بر منابر بخوانند و منع کرد سقايان را از ترحم بر معاویه که مرسوم بود، چنانچه از تاریخ محمد بن جریر الطبری در شرح نهج حدیدی مذکور است و آن منشور مشتمل است بر طائفه از اخبار و آثار در مساوی بنی امية عموماً و خصوصاً و اکثر اخبار مذکوره را حاوی است و سایر بدع و فتن ایشان را بنحو اشاره و اجمال متنضم است و چون قول خلیفة از خلفای سنیان است البته اطاعت او واجب است که در آنجا تحریض و تحریص بر لعن بنی امية و برائت از معاویه و اضراب او کرده است و چون عبارت آن منشور در غایت فصاحت و اتقان و عربیت است اولیتر آنکه ما عین آنرا درین مختصر نقل کنیم و بترجمه آن نپردازیم چه جمل مطالب او در مواضع متعدده این کتاب مذکور شده و خواهد شد انشاء الله^(۱). و از برای علماء و اهل فضل مطالعه او مایه مسرت و ابتهاج خواهد شد و فیه:

بعد الحمد والصلوة اما بعد فقد انتهی الى امير المؤمنین ما عليه جماعة العامة من شبهة قد دخلتهم في اديانهم و فساد قد لحقهم في معتقدهم و عصبية قد غلبت عليهم اهواهم و نقطت بها السننهم على غير معرفة ولا رؤية قد قلدوا فيها قادة الضلال بلا بينة ولا بصيرة و خالفوا السنن المتبعة الى الاهواء المبتدعة قال الله تعالى ومن اظلم ممَّن اتبع هواه بغير

۱- ما نیز بهمین جهت و به جهت پرهیز از اطاله از ترجمه خود داری کردیم.

هدی من الله ان الله لا يهدي القوم الظالمین خروجا عن الجماعة مشارعة الى الفتنه و ايشاراً للفرقه و تشتيتا للكلمة و اظهاراً الموالاة من قطع الله عنه الموالاة و تبرء منه العصمة و اخرجه من الملة و اوجب عليه اللعنة و تعظيمها لمن صغر الله حقه و اوهن امره و اضعف رکنه من بنی امية الشجرة الملعونة و مخالفه لمن استنقذهم الله به من الهلکة و اسبغ عليهم به النعمه من اهل البركة و الرحمة و الله يختص برحمته من يشاء والله ذو الفضل العظيم فاعظم امير المؤمنین ما انتهى اليه من ذلك و رای ترك انکاره حرجا عليه في الدين و فساد المن قلده الله امره من المسلمين و اهمالا لنا او جبه الله عليه من تقویم المخالفین و تبصیر الجاھلین و اقامه الحجة على الشاکنین وبسط الید على المعاندین و امير المؤمنین يخبركم.

معاشر المسلمين ان الله جل ثنائه لما ابعثت محمد^{صلی الله علیه و آله و سلم} بدنیه و امره ان يصدع بامرہ بدا باهله و عشيرته فدعاهم إلى ربہ و انذرهم و بشرهم و نصح لهم و ارشد هم فكان من استجاب له و صدق قوله و اتبع امره نفريسيير من بنی ایهه من بين مؤمن بما اتی به من ربہ و ناصر لکلمته و ان لم يتبع دینه اعزازاً و اشفاقاً عليه فمؤمنهم مجاهد ب بصیرته و کافرهم مجاهد بنصرته و حمیة يدفعون من نابذوه يقهرون من عازه و عائدہ و يتوقون له من کافه و عاضده و بینايعون له من سمح له بنصرته و يتجمسون اخبار اعدائه و يکیدون له بظهر الغیب كما یکیدون له برای العین حتى بلغ المدى و حان وقت الاهتداء فدخلوا في دین الله و طاعته و تصدقیق رسوله و الایمان به با ثبت بصیرة و احسن هدی و رغبة فجعلهم الله اهل بیت الرحمه و اهل البیت الذین اذهب عنهم الرجس و طهّرهم تطهیراً معدن الحکمة و ورثة النبوة و موضع الخلافة او جب الله لهم الفضیله و الزم العباد لهم الطاعة و كان من عائده و کذبه و حاربه من عشيرته العدد الكثیر و السواد الاعظم يتلقونه بالضرر و التحرب و يقصدونه بالاذى و التخویف و ينابذونه بالعداوه ينصبون له المحاربه و یصدون عن قصده و یئالون بالتعذیب من اتبعه و كان اشدهم في ذلك عداوة و اعظمهم له مخالفه او لهم في كل حرب متأصبة و راسهم في كل اجلاب و فتنه لا يرفع على الاسلام رایة الاکان صاحبها و قائدھا و رئيسها ابا سفیان بن حرب صاحب احد و الخندق و غيرھنا و اشیاعه من بنی امية الملعونین في كتاب الله ثم الملعونین على لسان رسول الله^{صلی الله علیه و آله و سلم} في مواطن عدة لسابق علم الله فيهم و ماضی حکمه في امرهم و کفرهم و نفاقهم فلم یزد لعنه الله يحارب مجاهدا و یدافع مکائدا و یجلب منابذا حتى قهره السيف

وعلاً أمير الله وهم كارهون فنحوذ بالاسلام غير منظوظ عليه واسر الكفر غير مقلع عنه فقبله وقبل ولده على علم منه بحاله وحالهم ثم انزل الله تعالى كتابا فيما انزله على رسوله يذكر فيه شأنهم وهو قوله تعالى والشجرة الملعونة في القرآن ولا خلاف بين احد من انه تبارك و تعالى ارادبها بنبي اميته.

وما ورد من ذلك في السنة ورواية ثقات الامة قول رسول الله ﷺ فيه وقد راه مقبلا على حمار و معاویه يقتوده و يزيد يسوقه لعن الله الراكب والقائد والسائق و منه. ما رأوه الرواية عنه من قوله يوم بيعة عثمان تلقفوها يا بنى عبد شمس تلقي الكرة فوالله ما من جنة ولا ناروا هذا كفر صراح يلحقه اللعنة من الله كما لحقت الذين كفروا من بنى اسرائيل على لسان داود و عيسى بن مريم ذلك بما عصوا و كانوا يعتدون.^(١)

و منه ما يروى من وقوفه على ثنية أحد من بعد ذهاب بصره و قوله لقائده هيهنا رمينا محمدا و قتلنا اصحابه.

و منها الكلمة التي قالها للعباس قبل الفتح وقد عرضت عليه الجنود و لقد اصبح ملك ابن أخيك عظيما فقتل له العباس و يحكى انه ليس بملك أنها النبوة و منه قوله يوم الفتح و قدر اي بلا بلا على ظهر الكعبة يؤذن و يقول اشهد ان محمدًا رسول الله لقد اسعد الله عتبة بن ربيعة اذلم يشهد هذا المشهد.

و منها الرؤيا التي رأها رسول الله ﷺ فوجم لها قالوا فما رأى بعدها ضاحكاراي نفرا من بنى اميته ينزلون على منبره نز و القردة و منها اطراط رسول الله ﷺ الحكم بن أبي العاص لمحاکاته ايام في مشيته و الحقه الله بدعاوة رسول الله افة باقيه حين التفت اليه فرأه يتخلج يحكيه فقال كن كما انت فبقي على ذلك سنين عمره.

هذا الى ما كان من مروان ابنه في افتتاحه اول فتنة كانت في الاسلام و احتقامه كل دم حرام سفك فيها اواريق بعدها.

و منها ما انزل لله تعالى على نبيه ﷺ ليلة القدر خير من الف شهر^(٢) قالوا ملك بنى اميته.

و منها ان رسول الله ﷺ دعا معاوية ليكتب بين يديه فدافع بامرها و اعتل بطعامه فقال

ص لاشبع الله بطنه فبقي لا يشبع ويقول والله لا ترک الطعام شيئاً ولكن أعياء، ومنها أن رسول الله صلى الله عليه و آله قال يطلع من هذا الفجع رجل من أمتي يحشر على غير ملئي قطع معاوية.

و منها أن رسول الله ﷺ قال اذا رأيتم معاويه على منبرى فاقتلوه.

و منها الحديث المشهور المروي عنه ﷺ قال ان معاوية في تابوت من نار في أسفل درك من جهنم ينادي يا حنان يا منان فيقال له الان وقد عصيت قبل وكنت من المفسدين.^(۱)

و منها انتزاه بالمحاربة لا فضل المسلمين في الاسلام مكاناً و اقدمهم اليه سبقاً و احسنهم فيه اثراً و ذكرها على بن ابي طالب ينأزعه حقه بياطله و يجاهد انصاره بضلاله و اعوانه و يحاول ما لم يزل هو و ابوه يحاولانه من اطفاء نور الله و جحود دينه و يابي الله الآن يتم نوره ولو كره المشركون و يستهوي اهل الجهة و يموه لاهل الغباوة بمكره و بغية الذين قدم رسول الله ﷺ الخبر عنهم فقال: لعمار بن ياسر تقتلنكم الفئة النساغية تدعونهم الى الجنة و يويدعونك الى النار مؤثراً للعاجلة كافراً بالاجلة خارجاً من ربقة الاسلام مستحلاً للدم الحرام حتى سفك في فتنته و على سبيل غوايته و ضلالته ما لا يحصى عدده من اخيار المسلمين الذاين عن دين الله و الناصرين لحقه مجاهداً في عداوة الله مجتهدًا في ان يعصي الله فلا يطاع و يبطل احكامه فلا تقام و يخالف دينه فلا يدان و ان تعلوا كلمة الضلال و ترتفع دعوة الباطل وكلمة الله هي العليا و دينه المنصور و حكمه الثابت و امره الغالب و كيد من عاده و حاده المغلوب الداهض حتى احتمل او زار تلك العروب و ما اتبعها و تطوق تلك الدماء و ما سفك بعدها و سن سنن الفساد التي عليه انها و انم من عمل بها و اباح المحارم لمن ارتكبها و منع الحقوق اهلها و غرتهم الامال و استدرجهم الاموال و كان اوجب الله عليه به اللعنة قتلها من قتل صبراً من خيار الصحابة والتابعين و اهل الفضل والدين مثل عمرو بن العاص و حجر بن عبدى الكندي فيمن قتل من امثالهم على ان يكون له العزة و الملك و الغلبة ثم ادعائه زياد بن سمية اخاً و نسبته ايه إلى ايه و الله تعالى يقول ادعوه لأبنائهم هو اقسط عند الله و رسول الله يقول ملعون من ادعى الى غير ايه او انتهى الى غير مواليه و قال الولد للفراس

و للعاشر الحجر فخالف حكم الله تعالى و رسوله جهاراً و جعل الولد لغير الفرائض و الحجر لغير العاشر فاحل بهذه الدعوة من محارم الله و رسوله في ام حبيبه ام المؤمنين و في غيرها من النساء من شعور و وجوه وقد حرمها الله و اثبت بها من قربى قد ابعدها الله ما لم يدخل الدين خلل مثلك و لم يتل الاسلام تبديل يشبهه و من ذلك اثناره بخلافة الله على عباده ابنه يزيد السكير الخمير صاحب الديكه و الفهد و القردة و اخذ البيعة له على خيار المسلمين بالتهرو و السطوة و التوعده والاخافة و التهديد و الرهبة و هو يعلم سفهه و يطلع على رهقه و خبيثه و يعاين سكراته و فعلاته و فجوره و كفره فلما تمكن قاتله الله فيما تمكن منه طلب بشارات المشركين و طوائفهم عند المسلمين فاقع باهل المدينة في وقعة الحرجة الواقعة التي لم تكن في الاسلام اشنع منها ولا افحش فشفي عند نفسه غليله و ظن انه قد انتقم من اولياء الله و بلغ الشار لاعداء الله فقال مجاهاً بکفره و مظهراً لشركه:

جزع الخزرج من وقع الاسل ليت اشيخي ببدر شهدوا

قول من لا يرجع الى الله ولا الى دينه ولا الى رسوله ولا الى كتابه ولا يؤمن بالله و بما جاء من عنده ثم اغاظ ما انتهك و اعظم ما اخترم سفكه دم الحسين عليهما بن على عليهما مع موقعه من رسول الله و مكانه و منزلته من الدين و الفضل و الشهادة له ولا خير بسيادة شباب اهل الجنة اجراء على الله و كفراً بدينه و عداوة رسوله و مجاهرة لعتره واستهانة لحرمه كانما يقتل منه و من اهل بيته قوماً من كفراً الترك و الدليم و لا يخاف من الله نعمة و لا يرافق منه سطوة فبتر الله عمره و اخبت اصله و فرعه و سلبه ما تحت يده و اعدله من عذابه و عقوبته ما استحقه من الله بمعصيته.

هذا الى ما كان من بنى مروان من تبديل كتاب الله و تعطيل احكام الله و اتخاذ مال الله بينهم دولاً و هدم بيت الله و استحلالهم حرامة و نصبهم المجانيق عليه و رميهم بالنيران اياد لا يالون له احرقا و اخراها و لما حرم الله منه استباحة و انتهاكاً و لمن لجأ اليه قتلا و تنكيلا و لمن امنه الله به اخافة و تشيردا حتى اذ أحقت عليهم كلمة العذاب و استحقوا من الله الانتقام و ملاوة الارض بالجور و العدوان و عموا بلاد الله بالظلم و الاقتسار و حللت عليهم السخطه و نزلت بهم من الله السطوة اتاح الله لهم من عترة نبيه و اهل وراثته و من استخلصه منهم لخلافته مثل ما اتاح من اسلافهم المؤمنين و آباءهم المجاهدين لا وائلهم الكافرين، فسفك الله به دماءهم مرتدین كما سفك بابائهم دماء ابائهم مشركين و قطع الله دابر الذين ظلموا و الحمد لله رب العالمين.

ایها الناس آنما امر لیطاع و نمل لیمتّل و حکم لیفعل قال سبحانه و تعالیٰ ان الله تعالیٰ لعن الكافرین و اعدّ لهم سعیرا^(۱) و قال اولئک يلعنهم الله و يلعنهم اللاعنون^(۲) فالعنوا ایها الناس من لعنه الله و رسوله و فارقو من لا تنالون القربة من الله الا بمقارقته اللهم العن ابا سفیان بن حرب بن امیه و یزید بن معاویه و مروان بن الحکم و ولده و ولد ولدہ اللهم العن ائمه الكفر و قادة الضلال و اعداء الدین و مجاهدی الرسول و معطلی الاحکام و مبدلى الكتاب و منتهکی الدم العرام اللهم آنابرء اليک من موالة اعدائک و من الاغراض لاهل معصیتك كما قلت لا تجد قوماً يؤمنون بالله و اليوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله^(۳).

ایها الناس اعرفوا الحق تعرفوا اهله و تأملوا سبل الضلاله تعرفوا سابلها فقفوا عند ما وقفکم الله عليه و انفذوا کما امرکم الله به و امیر المؤمنین یستعصم بالله لكم و یستله و توفیقکم و یرغب البه في هدایتکم والله حسبه و عليه توکله و لا قوة الا بالله العلي العظيم.

و اگر بیش از این بر مساوی بنی امیه می خواهی مطلع بشوی نظر کن بر رساله مفاخره بنی هاشم و بنی امیه که در شرح مذکور با اضافه فوائدی از خود شارح نقل شده چه جا حظ با اینکه از اعداء امیر المؤمنین است و رساله‌ای در اثبات امامت مروانیه نوشته و اسم او را کتاب امامت امیر المؤمنین معاویه گذاشته، در رساله مفاخره شطري مقتض و فصل مثبت از خبث اعراق و سوء اخلاق و دنائت حسب وردائت نسب این شجره ملعونه و طایفه مشئومه یاد کرده است. ولله در ابی القسم المغری ره حیث قال:

ثم امتطاها عبد شمس فاغتدت	هزء او بدل ربحها بخسار
و تسقلت في عصبة اموية	ليسو باطھار ولا برار
ما بين مآفون الى متزندق	ومداهن و مضعف و حمار

قال ابن ابی الحدید فاما قوله في بنی امیه ما بين المافقون فما خوذ من قول عبدالملک وقد ذکر الخليفة فقال اني والله لست بالخليفة المستضعف ولا بالخليفة المداهن ولا بالخليفة المافقون عنی بالمستضعف عثمان وبالمداهن معاویه وبالماافقون یزید فزاد هذا

۱- احزاب ۳۳، آیه ۶۴

۲- بقره، آیه ۱۵۹

۳- مجادله ۵۸، آیه ۲۲

الشاعر فيهم اثنين و هما الزنديق و هو الوليد و الحمار و هو مروان بن محمد بن مروان.

تبنيه

در بحار از کامل بهانی که از مصنفات عmad الدین حسن بن علی الطبری است که معاصر محقق و استاد البشر قدس سر همای بوده و برای بهاء الدین محمد جوینی در عصر هلاکو نوشته، چنانچه از ریاض العلمای فاضل متبع میرزا عبدالله معروف به افندی، تلمیذ علامه مجلسی قده استفاده می شود نقل شده که گفته:

امیه غلام رومی بوده، عبدالشمس را و چون اورازیرک و کیس دید تبّنی کرد و پسر خود قرار داد مشهور شد به امیه بن عبدالشمس، چنانچه می گفتند زید بن محمد قبل از نزول آیه وَ مَا كَانَ مُحَمَّدًا أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ، از این روی روایت شده از صادقین علیهم السلام یعنی اهل البیت در تفسیر آلم غلبت الرؤوم که ایشان بنی امیه‌اند و ازینجا ظاهر می‌شود نسب معاویه و عثمان و کفایت می‌کندا ایشان را در عدم استحقاق خلافت؛ چه رسول خدای فرمود: الائمه من قریش.

و هم در بحار از الزام النواصی حکایت می‌کند که امیه از صلب عبدالشمس نبوده بلکه از رومیان بوده و عبدالشمس او را استلحاق کرد و منسوب بوی شده و بنو امیه تماماً از صمیم^(۱) قریش نیستند بلکه ملحق به ایشانند و مصدق این خبر کلام امیر المؤمنین علیهم السلام است که فرمود بنی امیه لصاقند و صحیح النسب تا عبد مناف نیستند و معاویه متمكن از انکار نشد و محقق محدث کاشانی قدس الله سره النورانی از صاحب کتاب استغاثه فی بدع الشلة که علی التحقیق چنانچه محقق نحریر شیخ اسدالله شبستری به نقل تلمیذ متبع او شیخ عبدالنبی کاظمی در حاشیه نقد الرجال متعرض شده و مستمد از اشاره شیخ یوسف بحرانی شده از مصنفات علی بن احمد کوفی صاحب کتاب انبیا و کتاب اوصیا است و این کتاب در رجال نجاشی مذکور است باسم کتاب بدع محدثه و شهادت می‌دهد بر این روایت او بلاواسطه از جعفر بن محمد بن مالک الكوفی و با وجود این محقق متبحر مذکور در صافی و محدث متبحر مجلسی در مقدمه بحار الانوار نسبت باین میثم داده‌اند و هذا غریب جداً منها مع سعة باعهما و

کثرة اطلاعهما.

و بالجمله در كتاب مذكور است که روایت شده از علماء اهل بیت در اسرارشان و علومشان که به علماء شیعه ایشان رسیده این که قومی منسوب به قریش می‌شوند و از ایشان نیستند در حقیقت نسب و این از خبرهای است که نمی‌دانند او را جز معدن نبوت و ورثه علم رسالت و این مثل بنی امية است که گفتند ایشان از قریش نیستند و اصل ایشان از روم بوده و در ایشان است تاویل این آیت اللَّمْ غَلَبَتِ الرُّؤْمُ^(۱) معنی او چنانستکه غلبه کردند بر ملک و زودا که غلبه کند بر ایشان بنی عباس و این تاویل چنانکه در صافی است مناسب قرائت غلبت به صیغه معلوم است که در شواذ قرائت شده و در بحار از کنز القوائد علامه کراجچی به دو طریق یکی از این عقده و دیگر از محمد بن العباس الماهیار صاحب تفسیر معروف قریب به این معنی را روایت کرده است و می‌توان اشاره به این ضعف نسب بنی امية باشد اشعاری که ابو عطاء سندي که از مشاهیر شعرای مخضرمین^(۲) دولتين است در هجای بنی امية گفته است که ذکر آنها فی نفسه مرغوب است اگر چه اشاره به این جهت ضعف نباشد.

فلله دره و على الله بره فلقد اجاد ماشاء

و بنو امية انزل الاشرار	انَّ الْخَيَّارَ مِنَ الْبَرِّيَّةِ هَاشِمٌ
ولهاشم في المجد عود نصار	و بنو امية عودهم من خروع
و بنو امية من دعاء النار	اما الدعاة الى الجنان فهاشم
و بنو امية كالسراب الجبار ^(۳)	و بيهاشم زكت البلاد واعشت

فایده

طايفه از بنی امية اگر چه در مغرب خلافت یافتند و خود را خلیفه ملقب کردند ولی

- ۱- سورة روم، آیه ۱ و ۲.
- ۲- مخضرمین آنانکه دوره جاهلیت و اسلام هر دو را درک کرده و در هر دو دوره شعر سروده‌اند
- ۳- همانا بهترین مردم روزگارها شمیین هستند و پست‌ترین اشرار بنی امية‌اند نردنیان ترقی اینان از ساقه گیاهان سست ساخته شده و اساس مجد و بزرگی آنان از تئدرختان قوی درست شده است دعوت کنندگان به بهشت بنی هاشمند و بنی امية از دعوت کنندگان به آتشند، بوسیله بنی هاشم شهرها رشد و پاکی یافتند و سرسیز شدند اما بنی امية مانند سراب هستند.

اعتدادی بایشان نیست و در شمار نمی‌آیند چه ایام ایشان مضطرب بوده غالباً و مملکتی منظم نداشتند و تمام اندلس بلادی چند بیش نیست از این روی نظر بایشان نشده و ملک ایشان از آیام خلافت بنی امية محسوب نشده چنانچه ایام خلافت عبدالملک که در روزگار عبدالله بن الزبیر بود محسوب نشده چه خلافت او مخصوص به اردن که دمشق و حوالی او باشد بود و همچنین معاویه در زمان خلافت ظاهری حضرت امام حسن با این که حکمران مصر و شام بود خلیفه بشمار نرفت پس قلت ملک وضيق مملکت موجب عدم اعتداد و قلت اعتناه است نه اختصاص بمشرق و مغرب، چنانچه در بخار است که وجه عدم التفات بایشان این است که نظر بمشرق است چه محل اعتنا او است و این وجه اگر ممکن الرجاع بوجه اول باشد صحیح است والا ضعیف و موهون است.

توضیح

ظاهر عبارت زیارت با قطع نظر از تاکید و تعمیم بلفظ قاطبه که موجب اباء سیاق کلام است از تخصیص کشف می‌کند از این که بنی امية یکسره خبیث و مستوجب لعن اند چه ظاهر این که متکلم در عنوان حکم اخذ و صفو نکرد که عام معنون و منوع باو بشود این است که در افراد عام چیزی که قابل معارضه باشد نیست پس اگر شک کنیم در بعض افراد بنی امية که ایا ایشان بعقیده حقه و فطرت سلیمه در کذشتند یا نه به حکم این عموم مذکور می‌گوئیم فاسد العقیده بودند چون او ملعون بوده بمقتضای این نص و مؤمن مستوجب لعن نیست پس او مؤمن نیست و این چنانست که اگر مولائی بگوید همسایگان مرا اکرام کن با این که از حال او معلوم است که دشمنان وی را باید اکرام کرد عبارت مذکوره کاشف است از این که هیچیک از همسایگان او دشمنش نیستند.

و این مطلب را ما در اصول تحقیق مستوفی کرده‌ایم و والد محقق ما قدس سره در کتاب مطراح الانظار شرحی وافی و تحقیقی کافی در این باب دارد و بالجمله در عبارت مذکوره اشکالی است که مقتضای او این است که هیچیک از بنی امية مؤمن نباشد با وجود این که جماعتی از قدماء و متاخرین ایشان ولایت اهلیت داشتند مثل خالد بن سعید بن العاص و ابوال العاص بن ریبع که از آنانند که از بیعت ابی بکر تخلف کردند و با

امیرالمؤمنین ثابت قدم بماندند؛ چنانکه از کتب عامه و خاصه معلوم می‌شود و اموی ابیوردی شاعر را شیخ حر قدس سره از علماء شیعه در امل الامل شمرده و همچنین به تبع معلوم می‌شود که جماعتی از رجال و نساء منسوبيين به این قبيله از اخيار بودند مثل امامه دختر ابوالعاصر که بعد از حضرت فاطمه علیها السلام بوصیت آن حضرت در حباله نکاح امیر علیها السلام آمد و مثل محمد بن ابی حذیفه که مادر او دختر ابی سفیان بود و او خود از خواص اولیای امیرالمؤمنین و در محبت آن جانب رنجها کشید و سالها در زندان معاویه که خال او بود بماند و با او موافقت نکرد.

و جواب از این اشکال بجند وجه می‌توان گفت یکی این که ظاهر از این کلمه موجودین در حال خطاب است علاوه بر این که اضافه به حسب وضع اولی حقیقت در عهد است و معهود موجودین است و این وجه ضعیف است چه اگر مراد موجودین حال صدور برای غیر امام است که زمان حضرت صادق علیها السلام باشد لازم آید خروج متقدمین بنی امیه و ایشان اکثر بنی امیه‌اند و قطع داریم به دخول یزید و معاویه و زیاد و اضراب ایشان در عموم این عبارت و اگر مراد جمیع ازمان سابقه است که صدور از هر امامی بامام دیگر ملاحظ شود اشکال در اخیار ازمان سابقه باقی است.

وجه دیگر این که ملتزم می‌شویم که بنی امیه به حسب فطرت اصلیه اعوجاجی دارند که اگر با استقامت فعلیه هم مجتمع شود عاقبت کار و خاتمه امر انحرافی از ایشان ظاهر می‌شود که با ارتداد از دنیا بیرون می‌روند و بر فرض قطع به استقامت سابقه احراز بقای حال او در وقت رحلت جز باستصحاب صورت نه بندد و دلیل مذکور که متکفل تجویز لعن است اماره کاشفه از استیعاب و استغراق افراد ایشانست به حکم خبائث پس حکم می‌کنیم بجواز لعن و تبری از ایشان ولیکن باید دانست که مراد از بنی امیه به حکم وضع و لغت با انصراف رجال منسوبيين از جانب اباء یامیه است پس ذکر امامه که دختر است و ذکر محمد بن ابی حذیفه که از جانب مادر انتساب دارد و اضراب ایشان وجهی ندارد و بلکه ابوالعاصر را از بنی امیه شمردن راهی ندارد اگر چه خبر ضعیف در این باب وارد است.

و در رساله مفاخره جاخط هم چنین مذکور است که بنی امیه در تکذیب خبر شجره ملعونه متمسک بوجود ابوالعاصر در ایشان شدند.

و این سخن در میزان تصحیح انساب سنجیده نیست. چه ابوالعاصر پسر ریبع بن

عبدالعزى بن عبد شمس بن عبد مناف است و او عبئنى است؛ چنانکه در اسدالغابه و غير او مذکور است.

و ذکر ابیوردی در شیعه هم وجهی ندارد؛ اگر چه شیخ حرقدس سره در امل الامل فرموده چه او براین دعوی اقامه شاهدی نکرده و از اشعار و افتخار با مریت و تأسف بر فوت مملکت و انقضای ایام ایشان ظاهر می شود، و این معنی البته منافی تشیع بلکه مقتضای فطرت خبیثه امویت است.

و از این قبیل اشتباہات از شیخ حرسیار شده چنانچه ابوالقرج اصبهانی که مروانی است هم از علمای امامیه شمرده چه او بالاتفاق امامی نبوده بلکه از علماء زیدیه است و اشتباہ او از لفظشیعه مذکور در کلام بعضی شده و مرویات او غالباً با امامیت منافات دارد. چنانکه از استقصای تتبع در اغانی ظاهر است و هرگز امامی مستدین راضی نمی شود به عبدالله بن جعفر ذی الجناحین که در عصر خود تالی حسین و ثالث قمرین بود نسبت استماع غنا بددهد با این که حضرت زینب سلام الله علیها که عقیله خدر رسالت و محجوبه ستر امامت و رضیعه ثدی زهد و عصمت و لَوْیه و ریسیه حجر علم و حکمت نبویه است حلیله او بود و در خانه او ماوی داشت و همچنین از قبیل این ترهات و خزعلات در کتاب اغانی بسیار است و نسبت ندم سید الشهداء علیه السلام از سفر کربلا در روز عاشورا به او معروف و کتاب مقاتل الطالبین او مشهور است، و این قدر تعرض حال او اگر چه بر سبیل استطراد آمد؛ ولی اگر تأمل کنی از اجزاء مراد بود بالجمله این شعر را از اموی در این مقام که دلالت بر اختلال عقیده دارد می نویسم:

سلکنا اقالیم البلاّد فاذعنٰت	لنارغبة او رهبة عظامؤها
فلما انتهت ايامنا علقت بنا	شدائد ايام قلپ رخاؤها
و كان اليافي السرور ابتسامها	فصار علينا بالهموم بكاؤها
و صرنا نلاقى الثنائيات با وجه رقاق	الحواشى كاد يقطر ماوها
اذا ما همنا ان نبُوح بما جنت	علينا الليالي لم يدعنا حياؤها ^(۱)

۱- مالک شدیم ممالک زمین را و بزرگان آن سرزمین ها از روی میل یا ترس اعتراف به بزرگواری ما کردند و هنگامی که روزها (عظمت) ما پایان رسید روزگارانی سخت که آسودگی آن کم بود به ما روی آورد در روزگار شادیها، لبخند زمانه به سوی ما بود، پس از آن گریه او در غمها بر ما بود، و ما با ناملایمات زندگی با چهره های خوش و شاداب مواجه می شدیم، و

و در این بیت که می‌گوید و صرنا نلاقی بخاطرم آمد شعر سید الشعرا و خاتم الادباء
شاعر ماهر و ادیب معاصر سید حیدر حلبی رحمة الله که می‌گوید و چه خوب می‌گوید:
من این تخلج اوجه امویه سکیت بلذات الفجور حیاؤها^(۱)

واز واضعی که بنسب خود افتخار می‌کند این ایيات است که در نجدیات اوست:
قالت لصحابی سرا اذرات فرسی من الذي تبعدي مهره خبیاً
فقال اعلمهم بی ان والده من كان يجهد اخلاف العلی حلبا
مامات حتى اقر الناس قاطبة بعزم و هو اعلا خندف نسبا^(۲)

کفايت نکرده او را که افتخار به انساب بنی امیه می‌کنند بلکه گمان کرده که ایشان
اعلای قبائل خندفند در نسب، با این که شنیدی که جمعی منکر قرشیت ایشان هستند و
نسب ابوسفیان و حال حمامه مادر او معلوم خواهد زهی خجلت و فضیحت از نسبی که
به ابوسفیان می‌رسد و متنهی به امیه می‌شود.

عوی الكلب من لؤم هذا النسب^(۳)

لذو مرة قطاعة للقرائن
بایض بتاک و اسمر مارن
باروع عبل الساعدین مخاشن
واجلین عن قرن الدُّمْشَاجِن

ولو قپل: للكلب امثاله

و در جای دیگر از نجدیات است:
وانی و ان کان الهوی يستفزنى
اروم العلی و السيف يخضبه دم
وان خاشتنى الثائبات تشبتت
اذا سمنه خسفا تلظئي جماحه

هنگامیکه میخواستم جنایاتی را که شبها (روزگار) بر ما روا داشته بود آشکارا حشمتش
نمی‌گذاشت.

۱- چهره‌های اموی که با لذت‌های گناهان حیائش ریخته شده از کجا (چگونه) خجالت
میکشید؟

۲- خندف نام لیلی بنت حلوان قضاعیه یمنیه مادر مدرکه ابن الیاس از جده‌های اعلای
رسول خداست که بعضی خیال میکردند از اولاد اویند و بیزید در آن اشعار کفرآمیز معروف
خود: «لیت اشیاخی بیدر...» الی آخر گوید: لست من خندف ان لم انتقم، برای شناخت بیشتر وجه
بسیمیه به خندف یعنی رفتار با ناز و تبخیر به اوائل منتهی الامال در شرح اجداد و جدات
پیغمبر مراجعه شود.

۳- و اگر به سگ مانند این گفته شود بفریاد در می‌آید و پارس می‌کند از زشتی این
نسبت.

لئن سلبتني نخوة اموية

قاتلله الله ما اشعره.

و در جای دیگر از نجديات خارج از ادب صباوت شده تحمس در تغزل می کند و می گوید:

بني حيتم اللّه اللّه في دمي
وطالبه اللّه الذي قوله الفعل
إلى الشرف الضخم الخلاف
وما بعده إلا الفرار أو القتل
فلا تريحصوه طلّه انه يغلوا
يُضلل من تجده بها الحزن والسهل^(۱)

از تأمل این اشعار جای تامل در عدم استقامت او نمی ماند و از همه صریحتر این مقطوعه اخیره بود که تذکر دم عثمان و افتخار به حروب جمل و صفین بود بلکه اشعار بواقعه طف داشت، چنانچه خواهی دانست که بنی امية بعنوان مطالبه خون عثمان این فتنه را انکیختند و بتلافي او بسیار کارها کردند.

و عجب آنست که مقطوعه اولی که ذکر کردیم در وفیات مذکور است و شیخ حرره در حالات او از کتاب مذکور نقل می کند و از مضمون این شعر غفلت کرده بالجمله تقریب وجه ثانی این بود که شنیدی و انصاف این است که التزام به این وجه بر وجهی که رفع ید از امور قطعیه بکنیم بر فرض تحقیق با تحکیم این دلیل بر استصحاب سلامت عقیده کاری بس مشکل است خاصه این که عمومات دیگر از فضائل مؤمنین در دست است که التزام بتخصیص آنها صعب متصعب است و خالی از تائید نیست.

روایت حیوۃ الحیوان که سابقاً گذشت که پیغمبر فرمود: مومنین ایشان کم‌اند چه این خبر به ملاحظه اشتمال بر ذم بنی مروان مظنون الصدق است و گمان ندارم کسی در حق خالد بن سعید با آن همه اظهار اخلاص و ایستادگی و حسن بیان در مسجد و معارضه با ابوبکر و امتناع از بیعت که در جمیع کتب مسطور است متمسک به این

۱- ای بنی حیثم! خدا را درباره خون من که خونخواهش همان خدایی است که گفته اش عین فعل اوست. و چه بسا نوجوانانی که سوار بر اسبان قوی پیکرنند. خون اموی که یگانگیش انکار نتواند شد و در برابر آن راهی جز کشته شدن و فرار نیست. آیا درباره عثمان برای مردم عبرت حاصل نشد، پس اجازه ندهید طلی که خون او بر آن ریخته شد بجوش آید.

حدیث شده. العیاذ بالله قدحی کند چه صحابی مؤمن مطیع اهل بیت بود و البته عمومات فضل صحابه و مداعیج مهاجرین در کتاب و سنت شامل او هست و دلیلی بر اخراج بالخصوص نیست علاوه بر این که وجه سوم موجب ظهور وهن و ضعف این وجه می شود.

وجه سوم: این که مراد از بنی امیه خصوص آن جماعت از ایشان اند که در غصب خلافت و اطفاء نور خدا و جحد کلمه ولایت همدست و همداستان شدند به تیغ و ستان و نوشته و زبان در بغض اهل بیت هراهی نمودند و مؤید این وجه آنستکه متبار با ذهان در خصوص این قضیه با ملاحظه اشکال مذکور همین معنی است و با ملاحظه این که عنوان بنی امیه مصدق واقعی کم دارد چه اولاد حقیقی امیه کم بودند. اما حکم اولاد او که همه حرامزاده بودند و امّا اولاد ابوسفیان هم متهم به خبث مولد بودند بلکه محققتاً حرامزاده بودند چنانچه من بنده انشاء الله در محل خود خواهم ذکر کرد.

و اما اولاد ابی معیط که اولاد ذکوان پدر ابو معیط باشند هم لصیق‌اند^(۱) چه ذکوان بعقیده جماعتی غلام امیه بوده و وی را به خود ملحق ساخت و تبنی کرد چنانچه در اسد الغابه اشاره کرده پس ناچار باید طایفه مراد باشند که خلفاء و امراء ایشانرا شامل شود و بنابر این لفظ بنی امیه عنوانی است عرفی به جهت اشاره با آن جماعت مخصوص و حقیقت بودن اضافه در عهد شاهد صدق این دعوی است و فی الجمله مؤید بلکه مصدق این معنی است.

خبری که در خصال درباب سبعه مذکور است که جهنم را هفت در است و یک در از بنی امیه است خاصه کسی مزاحم ایشان نیست که او باب لظی و باب سقو و باب هاویه است و در آخر حدیث محمد بن فضل رزمی که راوی است خدمت صادق آل محمد علیهم السلام عرض می کند این دری که از پدرت از جدت روایت کردی از آن بنی امیه است مخصوص مشرکین ایشان است یا آنان که اسلام آورده‌اند هم داخل می‌شوند فرمود لا اُمّ لَكَ مَگَرْ نَشِيدِي که می‌گوید یک در از آن مشرکین است و این دری که بنی امیه ازو داخل می‌شوند، همانا خاصه ابوسفیان و معاویه و آل مروان است: یدخلون فيها

تحطّمهم النار حطماً لا تسمع لهم فيها واعية ولا يحيون فيها ولا يموتون.

چه در این مقام بنی‌امیه را تفسیر به این جماعت مخصوصه کردند که تقمص سربال خلافت و تشیب با ذیال جلافت نمودند و این توجیه در نظر این بندۀ اقرب بتحقیق است و این تخصیص نیست تا بگوئی سیاق این عام به جهت تاکید ابی از تخصیص است بلکه تخصص است و مؤکد تاکید است و در این مقام کلامی است که شایسته بلکه لازم تعرّض اوست و اجمال او این است که از پاره‌اخبار و آثار فی الجمله مধحی از عمر بن عبد‌العزیز ظاهر می‌شود مثل این که بعد از قیام با مر خلافت سب امیر المؤمنین که در ایام خلافت بنی‌امیه رایج بود ترک کرد و کثیر غرّه وی را به این کار ستود و این شعر در حق او می‌گوید:

برّیاً ولم تتبع مقالة مجرم
تبیین ایات الهدی بالتكلّم
 فعلت فاضحی راضیاً كلّ مسلم
 من الاود البادی ثقاف المقوّم
 و فدک رارد کرد و ازال مروان بعد از آنکه عثمان تیول مروان کرده بود باز گرفت و
 احسان باهل بیت می‌کرد و متعرض ظلم ایشان نمی‌شد.
 از فاطمه دختر سید الشهداء نقل شده که اگر عمر عبد‌العزیز زنده بود ما محتاج
 نمی‌شدیم.

و در کتب عامه از باقر علوم النبیین علیه و علیهم السلام نقل شده که هر قومی را نجیبی است و عمر عبد‌العزیز نجیب بنی‌امیه است.
 و از مشهورات است که الناقص والاشبع اعد لا بنی مروان و ناقص یزید بن الولید بود که عطا‌یای پدر خود را کم کرد، و اشبع عمر است به جهت شبّه و شکافی که در سر او بود.

و در کتاب قرب الاستاد سند به صادق آل محمد علیهم السلام می‌رساند که از حضرت باقر علیهم السلام روایت کرده که چون عمر عبد‌العزیز ولایت یافت عطا‌یای عظیم بما عطا کرد، پس برادر وی بر وی در آمد و گفت همانا بنی‌امیه رضا ندهند از تو که بنی فاطمه را بر ایشان تفضیل دهی؛ عمر گفت: همانا بنی‌امیه رضا ندهند از تو که بنی فاطمه را بر ایشان تفضیل دهی، عمر گفت: تفضیل می‌دهم چه من چندان شنیده‌ام که

مبالات ندارم که من بعد نشnom، اینکه رسول خدای فرمود: فاطمه قطعه‌ای از من است مسرور می‌کند مرا آنچه او را مسرور کرد و بد حال می‌کند مرا آنچه او را بد حال کرد و من متابعت مسرت رسول خدای می‌کنم و مسانت او را برابر می‌اندازم.

و از اینگونه اخبار متبع می‌یابد و از این جهت است که بعض اکابر که فاضل متبحر میرزا عبدالله افندی صاحب ریاض العلما در کتاب مذکور تعیین کرده و کلام وی را حکایت می‌کند و این بند نخواستم در این کتاب اسم شریف او را در این مقام دعوی باطل ببرم در لعن خصوص او توقف کرده و این وجهی ندارد، بلکه لعن او از اوضاع واضحات و اوجب واجبات است چه معصیتی بالاتر از غصب خلافت و ادعای امامت که او کرد و در حال زندگی و مردکی تحمل این وزر عظیم را نمود نیست و ضرری بر امت بیش از منع ائمه حق از امر و نهی نیست و اگر احسانی کرد به جهت مصانعه و ملک داری بود. و الحق اهل سنت مدح خوبی از او کردنده که می‌گویند عمر ثانی بود و ما هم همین نحو او را وصف می‌کنیم، و همین اعتقاد رادر حق او داریم و او عدل تقدیری را از عمر به ارث برده بود چه مادر او دختر عاصم بن عمر بن الخطاب بوده.

بلی سیره ظاهریه او از سایر بنی امیه امتیازی تمام داشت و کلام حضرت باقر^{علیه السلام} اگر نسبت صحیح باشد محمول بر این معنی است چه فرمود عمر نجیب بنی امیه است. یعنی بالإضافة به این طایفه نجابتی دارد؛ اگر چه فی نفسِ ناجیب‌ترین خلق خداست و همین است قضیه معروفه اعدلا بنی مروان یعنی این دو نفر نسبت به سایر بنی امیه عادل بودند، اگر چه خود نسبت به عدول اهل حق ظالم باشند و چگونه می‌شود که عمر بن عبدالعزیز رضای حضرت فاطمه را طالب باشد و حق خلافت را تفویض به حضرت باقر^{علیه السلام} که امام واجب الاطاعة بود معجزات و کرامات و علوم وی روی زمین را فرا گرفته بود و چشم و گوش و دهان و دست دشمن را مملو می‌داشت و معاصر وی بود ننماید؛ ذلیک **هو الخسران المُبین**.

و در اصل عاصم بن حمیده حنّاط که نسخه او به عنایت حق جل ذکره نزد این قاصر موجود است روایت کرده از عبدالله بن عطا که گفت دست حضرت باقر علیه السلام را گرفته بودم در حالتی که عمر بن عبدالعزیز دو جامه مصری در برداشت پس حضرت باقر فرمود: هان زود است که او ولایت یابد آنگاه بمیرد و اهل زمین بر وی بگریند و اهل آسمان او را لعنت نمایند.

و این روایت در غایت اعتماد است، بلکه بنابر اصلی که ما در خبر واحد تاصلی^(۱) کرده‌ایم دارای مرتبه نصاب حجیت و صحّت است. چه عاصم بن حمید ثقة جلیل الشان در اصل خود از او روایت کرده و نصرین الصباح که کشی و عیاشی جابجا به اقاویل او استناد می‌کند وی را از نجباء اصحاب صادق علیه السلام شمرده و دلالت او بر جلالت ظاهر است.

و شهید ثانی قدس الله سره التورانی در درایه همین عبارت را در وصف او بدون نسبت بنصر بن صباح ایراد فرموده و این اماره اعتماد و علامت اعتمداد است و موافق است این خبر با عمومات لعن غاصبین و منحرفین از اهلیت و اعداء و احبابی اعدادی ایشان و عموم مذکور در زیارت چنانچه بیان کردیم خود معقلی است حصین^(۲) و رکنی است وثیق از برای حال شک بلی انصاف این است که عمر بن عبدالعزیز کارهای خوبی مثل ترک سب و رد فدک کرد و ما شکر این کارها را از او می‌کنیم، چنانچه سید اجل اعظم رضی الله عنہ که خود از اکابر فقهاء و زهاد اهل بیت محسوب است، در دیوان شریف خود در خطاب بعمر بن عبدالعزیز می‌فرماید:

العين فتی من امية لبکیتک
ولوا مکن الجزا لجزیتک
من ان ارى و مَا حییتک
البدن ضرباً على الذری و سقیتک
خير میت من آل مروان میتک
ان تدائیت منک او قدنا تیک
تو همت انسنی قد رایستک
طُراً و ائنی ماقلیتک
الجور بهم فاجتبتهم و اجتیتک
نابک من طارق الردی لفديتک^(۳)

یابن عبدالعزیز لو بکت
غیر ائنی اقول انک قد طبت
انت ترهتنا عن السب و القذف
و لواني رایت قبرک لا تستعیت
وقلیل ان لو بذلت دماء
دیر سمعان لاغبک غاد
انت بالذكر بین قلبی و عینی
و اذا حرک الحشا خاطر منک
و عجیب ائنی قلیت بینی مروان
قرب العدل منک لشانی
فلو ائنی ملکت دفعا لعا

۲- پناهگاه

۱- اهمیت قائل شدن.

۲- ای پسر عبدالعزیز اگر بنا بود چشم برای جوانی از خاندان امیه می‌گریست حتماً بر تو می‌گریستم، جز اینکه می‌گویم همانا تو پاک شدی اگر چه خامدات پاکیزه نشد، تو ما را از

ارشاد

اخبار در لعن عموم بنی امیه از طریق اهلیت زیاد است و مستحب است که بعد از هر نماز فریضه بنی امیه را لعن کنند، چنانچه شیخ طایفه در تهذیب روایت کرده به سند خود از ابو جعفر باقر علوم النبیین علیهم السلام که به جابر جعفی فرمود: اذا انحرفت عن صلوة مكتوبة فلاتنحرف الاً بانصراف لعن بنی امیه.

یعنی چون از نماز فریضه باز کردی باز مگردد مگر به لعن بنی امیه.
اللّٰهُ العَنْ بَنِي امیه قاطبة.

وَ لَعْنَ اللَّهِ ابْنَ مَؤْجَاهَةً.

〔۲〕 و لعنت کناد خدای پسر مرجانه را

〔۳〕 مراد از ابن مرجانه ابن زیاد است و ذکر او بعد از آل زیاد و بنی امیه که شامل او است بتحقیق سابق به جهت خصوصیت او در قتل سید الشهداء است.
و مجلسی علیه الرحمة احتمال داده که به جهت خبث مولد او باشد.
پس عنوان آل زیاد و بنی امیه محیط بر او نخواهد شد. و ما گفتیم که بنی امیه این دو شعبه همه حرامزاده بوده‌اند، و اگر وجه این بود باید ذکر احاداد ایشان شود.
و اضافه او بمرجانه به جهت مزید انتقاد و تعییر و مذمت اوست، تا علاوه بر حال پدر حال مادر او هم معلوم شود و مرجانه از زوانی معروفه بوده و در اشعار اشاره شده چنانچه درین شعر سراقه باهله می‌گوید و خوب می‌گوید:

بد گونی و نسبتهای ناروا منزه کردی که اگر پاداش امکان پذیر بود یقیناً پاداشت می‌دادم، و اگر قبرت را می‌دیدم حتماً از اینکه می‌بینم و زندهات نمی‌کنم (قبرت را احیاناً نمی‌کنم) حیا می‌کرم. و اگر خون بدن را در بی اشکهای چشم فرو می‌باریدم و (قبرت) را با آن آبیاری می‌کرم، کاری اندک بود. ای دیر سمعان (مدفن عمر بن عبدالعزیز) هرگز هیچ روندهای تو را از یاد نبرد که بهترین مرده از خاندان مروان، مرده (مدفون در) تو است، تو در خاطر من بین چشم و قلم قراردادی چه نزدیکت باشم و چه از تو دور باشم، و هرگاه دل از تو یادی کند گمان می‌کنم که تو را دیده‌ام و عجیب اینکه من از بنی مروان منزجم ولی به تو خشمگین نیستم، عدل با تو قرین شد آن هنگام که ستم، آنان را (از انسانیت) دور کرد و بدینجهت من از آنها دوری گزیدم و تو را برگزیدم، آری من اگر می‌توانستم ضربه‌هایی را که بر تو وارد آمده دور کنم بی تردید به آنها دست می‌یازیدم.

لعن الله حيث حل زیناداً

جماعتی گفته‌اند مراد از عجوز ذات البعل^(۱) مرجانه است و ظاهر عبارت مرویه در رجال شیخ کشی در ترجمه میثم تمار رضی الله عنه: یقتله العتل الزئیم ابن الامة الفاجرة^(۲). نیز این است اگر چه می‌تواند اشاره بسمیه باشد بلکه از جهتی اظهر است. و در خطبه عاشورا مرویه در احتجاج است الا و ان الداعی ابن الداعی قد رکزلنا بین اثنین النج. و این عبارت صریح است که ابن زیاد هم خود ولدالزناست و هم پدرش و خواهی شنید که علماء اهل سنت گفته‌اند ولدالزن نجیبتر است و الحق آثار این نجابت بعد از ثانی از هیچکس بقدر عبیدالله بن زیاد نمودار نشد، وی علی الظاهر در سال بیست و هشت یا بیست و نه هجری متولد شد و در سنه شصتم که سی و دو ساله بود ولایت عراقین یافت و او اول کس بود که حکومت خراسان و آذربایجان و بحرین و عمان و هند و غالب ممالک ایران ضمیمه ولایت او شد، و بقولی زیاد پدرش اول کس بود که چنین شد، و در سال شصت و یکم هجری به قتل سید الشهداء ارواحنا له القدا پرداخت.

و در کتاب عقد الفرید است که در زمان زیاد مقاتله یعنی جنگیان لشکر کوفه شصت هزار تن بودند و از اینجا می‌توان دانست که آنچه در اخبار معتبره وارد شده که عدد جنود مخالفین در کربلا سی هزار بود غریب نیست، چه شصت هزار مرد جنگی را که لشگر حاضر رکاب باشند در مدت قلیله می‌توان سی هزار نفر از ایشان تعییه و تهییه کرد علاوه بر این که از مراجعه به تواریخ معلوم می‌شود که ابن زیاد مهیای حرب دیلم بود که واقعه کربلا در پیش آمد و او را مقدم داشت و بنابراین هیچ استبعادی نیست در کثرت جنود و تتابع جیوش او. فلعمه الله علیه و علی جنوده.

و در سنه شصت و هفتم هجری که سی و نه ساله بود به دست واسطه رحمت الهی و نعمت نامتناهی ابراهیم بن الاشت رضی الله عنهم رهسپار در کات جحیم شد. و در مقتل منسوب بابی مخفف در کیفیت قتل او واقعه عجیب نوشته که چون مستبعد بود نتوشتم با این که غرضی در ذکر این تفاصیل نیست چه تاریخ ظلم و عدوان و

۱- پیرزنی که دارای شوهران متفاوت است.

۲- می‌کشد او را شکمخواره لئیم و متهم در نسب، پسر کنیز زناکار.

کیفیت هلاکتش در کتب تواریخ و سیر مسطور است.

و از عجایب این است که روز قتل او روز عاشوراء بود، و سر او را وقتی که به خدمت حضرت امام سجاد سلام الله علیه برداشتند، آن حضرت مشغول ناھار شکستن بود، چنانچه حال آن مخدول بود با سر مبارک امام مظلوم، علیه و علی جده و ابیه و امه و ابنائے افضل الصلوٰۃ والتحیٰۃ والسلام ما هدر حمام و همرکام.

وَلَعْنَ اللَّهِ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ

﴿ وَ خَدَى لَعْنَتَ كَنَادِ عَمَرَ پَسْرَ سَعْدَ رَا

﴿ شَعْرَ عَمَرَ پَسْرَ سَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَاصِ اسْتَ كَه از صَحَابَه وَ اصْحَابَ شُورَى وَ مُتَخَلِّفِينَ از امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ طَهِّلَه وَ كَبَارِ رِجَالِ عَصْرِ خُودِ بُودَ وَ در نسب او کلامی اسْتَ مشهورَ کَه عَلَمَاء نسب متعرض شده‌اند.

و در این مقام کلامی در مروج الذهب مذکور است که ما استطراف و استطراد به نقل او می‌کنیم؛ و او چنین است که روایت می‌کند از محمد بن جریر الطبری که چون معاویه حج کرد و طواف نمود سعد با وی در حال طواف بود چون فراغت یافت مسرعاً به جانب دارالندوه شتافت و سعد را با خویشتن برسریر خود بنشاند و العیاذ بالله به سب امیرالمؤمنین و انتقاصل آن جناب مشغول شد. سعد خود را دور کرد و گفت مرا بر سریر خود نشاندی آنگاه شروع کردی در سب علی علیه السلام سوگند با خدای که اگر در من یک خصلت از خصال علی علیه السلام بود دوستتر بود نزد من از هر چه آفتاب بر او تاییده؛ و الله هر آینه دامادی پیغمبر و داشتن فرزندانی چون فرزندان علی احباب است نزد من از آنچه آفتاب بر او درخشیده؛ و الله اگر من چنین بودم که پیغمبر در روز خیر در حقم می‌فرمود: لا عطیئ الرّایة غذا رجلاً يحبّ اللّه و رسوله و يحبّه اللّه و رسوله کتاراً غير فرار يفتح اللّه على يديه. محبوب تر بود نزد من از آنچه مهر بر او تاییده و الله اگر چنین بود که رسول خدای در غزای توک در حق من می‌فرمود: الا ترضي ان تكون منّي بمنزلة هرون من موسى إلّا أَنَّه لَا تبْتَ بَعْدِي. احباب است نزدیک من از هر چه شمس بر او طلوع کرده و سوگند با خدای که دیگر در خانه تو داخل نشوم تازنده‌ام. آنگاه مسعودی رحمه الله می‌گوید و یافته‌ام در وجه دیگری از روایات و او در کتاب علی بن محمد بن سلیمان نوفلی در اخبار است از ابن عایشه و غیر او که سعد

چون این سخن بگفت و خواست که بپا شود معاویه بادی از خود رها کرد برای او و گفت بنشین تا جواب آنچه گفتی بشنوی. تاکنون نزد من لیم تراز امروز نبودی پس چرا یاریش نکردم و از بیعت او تقاضد ورزیدی چه من اگر می‌شنیدم از پیغمبر آنچه را تو شنیدم هر آیه خادم علی بودم، تازندگی می‌نمودم. پس سعد گفت والله که من احقرم به موضع تو؛ یعنی خلافت. معاویه گفت: ابا می‌کنند بر تو بسوعذر و سعید چنانچه می‌گویند فرزند مردی از بنی عذرہ بود. قال المسعودی قال التوفی و فی ذلک يقول

السید اسماعیل بن محمد الحمیری:

من كان اثبّتها في الدين أو تادا
علماء وأطهّرها أهلاً وأولاداً
تدعوا مع الله أو ثانًا و انداداً
عنها و ان بخلوا في ازمة جاداً
حلماً و اصدقها وعداً و ايعاداً
ان انت لم تلق للابرار حساداً
و من عدى لحق الله جحاداً
رهط العبيد ذوى جهل و اوغاداً
عن مستقيم صراط الله صدّاداً
لولا خمول بنى زهر ل manusada^(۱)

سايل قريشا بها ان كنت ذا عمه
من كان اقدمها سلماً و اكثراها
من وحد الله اذا كانت مكذبة
من كان يقدم في الهيجاء ان نكلوا
من كان اعدلها حكمها و اقسطها
ان يصدقوك فلم يعدوا ابا حسن
ان انت لم تلق من يتم اخاصلف
او من بنى عامرٍ او من بنى اسد
او رهط سعد و سعد كان قد علموا
قوم تداعوا زنيما ثم سادهم

۱- از قریش پرس که در میان ایشان ثابت قدمترین فرد در راه وی، پیشگام ترینشان در اسلام - داناترین ایشان، صاحب پاکیزه ترین فرزندان و خاندان که بود؟ چه کسی خدا را به یگانگی می‌پرستید آن هنگام که قریشیان پیامبر را تکذیب کردند و با خدا بتها و شریکانی را عبادت می‌کردند؟ چه کسی در جنگ حاضر بود آنگاه که اینان از جنگ تن می‌زدند. و اگر؟ چه کسی در داوری از همه عادلتر، در حلم از همه متعادلتر و در پایداری بر پیمان از همه راستگوتر بود؟ اگر قریشیان با تو صادق باشند جز ابوالحسن را معرفی نخواهد کرد، البته اگر تو باکسانی که در حق نیکان حسادت می‌کنند روپرتو نشوی، یا کسی از قبیله تم را که از حد خود تجاوز کرده اند نبینی و یا از مردم طایفه عدی که منکران حق بودند سؤال نکنی، یا با بنی عامر و یا بنی اسد، افراد و مردمی نادان که در راه حق را می‌بندد شناخته شده‌اند. آنها قوی هستند که فردی را که از ایشان نبود به خود نسبت دادند و سپس او را به سروی پذیرفتند و راستی اگر سستی بنو زهره نبود این فرد هرگز سیادت نمی‌یافت.

و از اینجا صحت نسب و پاکی فطرت عمر بن سعد علیهم اللعنة معلوم می شود که حرامزادگی را از والد منافق خود به میراث حیاگزت کرده بود.

و از تقریب ابن حجر حکایت شده که گمان کردند که او از صحابه است. و این غلط است چه یحیی بن معین جزما اخبار کرده که ولادت او در روز موت عمر بن الخطاب بوده و منافی نیست با این جزم آنچه در کامل است که بعد از قتل عثمان می خواست کار خلافت برای پدر مهیا کند چه از اینجا بیش از آن نتوان دانست که آن وقت طفل نبوده،

و هم در کامل از ابن سیرین آورده که علی علیه السلام روزی با ابن سعد گفت چگونه باشی روزی که مغایر شوی بین بهشت و دوزخ پس آتش را اختیار کنی. و روایتی که در امالی شیخ صدق است که از والد بزرگوار خود از کمندانی از ابن عیسی از ابن ابی نجران از جعفر بن محمد کوفی از عبید سمین از ابی طریف از ابن نباته روایت می کند که امیر المؤمنین علیه السلام خطبه می کرد و فرمود:

سلونی قبل ان تفقدونی. سعد بن ابی واقص برخاست و گفت یا امیر المؤمنین خبر ده مرا که در سرو ریش من چند موی است، فرمود هان سوگند به خدای مسئله پرسیدی که خلیل من رسول خدای مرا خبر داده بود که تو از من می پرسی و نیست در سرو ریش تو موئی مگر این که در بن او شیطانی نشسته و در خانه تو سخله یعنی بزغاله ای است که فرزند من حسین را می کشد.

و عمر بن سعد در آن روزگار طلفی بود که تازه به راه افتاده بود. این خبر به غایت ضعیف است. به جهت ضعف کمندانی و جعفر بن محمد الكوفی و جهالت عبید سمین بلکه جهالت ابن عیسی چه اگر چه رعایت طبقه مناسب تعیین احمد بن محمد بز عیسی است که واسطه بین کمندانی و ابن ابی نجران اوست ولی فی الجملة خلاف معهود است تعبیر از او باین عیسی بالجمله سند مقدوح است و قرایین بر خلافش یکی دو فقره گذشت و اوضاع از همه این که سعد از متخلفین از بیعت بوده بالاتفاق و در کوفه نیامد و در زیر منبر ننشست علاوه بر این که چون سعد از قدماء مهاجرین بود و بعد از خلافت عمر طرف تردید خلافت شد محترم بود و زمان امیر المؤمنین علیه السلام به جهت اختلال امور و عدم انتظام مقتضی این نوع تشدد در جواب او نبود بلکه او خود از اطراف تقيه و تاليف قلوب می شد علاوه بر این که جلالت صوری خود او مانع از این جلافت و این سوال

جاهلانه بوده و مؤید این آنستکه همین روایت در احتجاج با اختلاف یسیری مذکور است و در آنجا به جای فقام سعد فقام رجل آورده و تصریح به صیانت و صغیر آن سخله کرده که تازه به دست و پاراه می‌رفت و می‌توان مراد از او بیزید پدر خولی یا انس پدر سنان باشد چه ذی الجوشن پدر شمر اسلام نیاورد و شمر خود در زمان امیر المؤمنین از ابطال رجال بشمار می‌رفت. چنانچه عنقریب مذکور می‌شود.

بالجمله ابن سعد در روز عاشوراً سی و هفت ساله بود و در سنه شصت و شش هجری به دست کیسان ابو عمره به امر مختار کشته شد و سراو رادر مجلس آورده‌ند نزد پسرش حفص گذاشتند مختار پرسید: می‌شناسی؟ گفت: آری؛ زندگانی پس از او گوارا نیست. مختار به فرمود تا سر از وی بگرفتند. و گفت عمر بجای حسین و حفص بجای علی بن الحسین نه که اگر سه ربع قریش را بکشم بجای یک انمله از انانمل حسین عليه السلام حساب نشود و نفرین سید الشهداء که فرمود: سلط الله عليه من يذبحك في فراشك؛ مستجاب شد چه وی را در خانه خود با کمال امن بنهایت مذلت روانه درکات جحیم کردند.

نادرة

در تقریب ابن حجر است چنانچه حکایت کرده‌اند که عمر بن سعد بن ابی وقاری المدنی نزیل الكوفه صدوق لکن مقتله النّاس لکونه امیراً على الجيش الذين قتلوا الحسين من الثانية قتلہ المختار سنة خمس و ستین او بعدها و هم من ذکرہ فی الصحابة قد جزم ابن معین بانه ولد يوم مات عمر بن الخطاب انتهى.

از اینجا باید تعجب کرد که ابن سعد از طبقه تابعین به احسان می‌شمارد و تعدیل می‌کند و به حیله نسبت قتل ریحانه رسول خدا را از او می‌خواهد سلب کند که می‌گوید: کان امیراً و نمی‌گوید قتل الحسين عليه السلام الحق مقتضای آن دینی که بیزید را خلیفه واجب الاطاعه بدانند آنستکه ابن سعد را عادل صادق اللهمه بشمارند و از واخذ احکام کنند؛ و بعد از این انشاء الله اشاره خواهیم کرد که قواعد دین اهل سنت موجب آنستکه این اعمال مایه خروج از دین نشود؛ زهی شریعت و ملت زهی طریقت و کیش.

وَلَعْنَ اللَّهِ شَمْرًا

[۲] و خدای لعنت کناد شمر را

شمر هو ابن ذى الجوشن و قيل اسمه اوس و قيل اسمه شرجيل بن الاعور الضبابي.

ابن الاثير در اسد الغابه در باب ذال آورده که وي را ذو الجوشن گفتند، چه سينه وي تتوو بر آمده گي داشت می گويد بر رسول ﷺ وارد شدم بعد از غزوه بدر و كره اسبي که نام آن اسب قرحا بود به خدمت گذرانیدم. فرمود: مرا حاجتني نیست اگر بخواهی با دروغ^(۱) غنایم بدر تعویض کنم گفتم معاوضه نمی کنم. فرمود: پس من حاجتمند او نیستم سپس فرمان داد که مسلمان می شوی تا از اوائل این امت بشمار آئی گفتم نه. فرمود: چرا گفتم قوم تو در بي هلاک تواند. فرمود: نشنیدی که چندین تن به خاک در افتادند. گفتم: خبر شدم. فرمود: پس چه وقت هدایت می شوی؟ گفتم: آن روز که بر کعبه غالب شوی و منزل کنی. فرمود: تواند بود که اگر بپائی به بینی آن روز را. آنگاه بالا را فرمان داد که حقیبه^(۲) مرا بعجه که خرمای غالی^(۳) است انباشته دارد و چون بازگشتم بودم که سواری از مکه آمد و گفت محمد بروی غلبه کرد و جایگاه خود کرد وی را. با خود گفتم مادرم به عزایم نشیناد اگر آن روز اسلام آورده بودم و حکومت حیره را می خواستم او را اقطاع من می کرد. این خلاصه کلام منقول در اسد الغابه است.

آنگاه ابن اثير گويد و گفته شده که ابواسحق السیعی که راوی حدیث است از ذو الجوشن نشنیده بلکه این حدیث از شمر لعنه الله کرده و مادر شمر چنانچه از خطاب حضرت سید الشهداء عليه السلام با وي یا ابن راعية المعزی معلوم می شود به دنائت فطرت و خبث ذات معروف بوده، چه این کلمه چه حقیقت باشد چه مجاز دلالت بر مقصود دارد و شیهه در خبائث مولد و سوء نسبت و حرامزادگی شمر، بھیچوجه نیست و شمر لعنه الله خود از شجاعان نامدار کوفه بوده و نخست در لشگر امیر المؤمنین عليه السلام بود.

و در کتاب نصرین مزاحم است چنانچه غیر واحدی از مورخین عامه و خاصه از وي روایت کرده‌اند يك روز در مصاف درآمد، وادهم بن حجر از اصحاب معاویه باوي

۲- زبیل و خورجین.

۱- جمع درع، زرهها

۳- گران قیمت.

مبازرت کرد و ادهم ضربتی بر وی زد که بر جهبه آن مخدول فرود آمد و باستخوان رسید و فرو رفت شمر هم ضربتی بزد و کارکر نیفتاد پس باز لشکرگاه خود کشت و نیزه به دست گرفت و این کرت این شعر بخواند:

انسی زعیم لاخی باهله
و ضربة تحت الونغی فاصله
شبيهه بالقتل او قاتله
پس حمله بر ادهم آورد بطعنه وی را از اسب در افکند. و در بعضی کتب یاد دارم که دیده ام با خوارج ملحق شد و این بیود تا در روز عاشورا، کرد آنچه کرد.
و شمر مردی مبروص بوده، و در کتب عامه و خاصه مثل حیوة الحیوان و بحار و غیره ما از صادق آل محمد روایت شده که کسی عرض کرد تا چه وقت تعبیر رویا تأخیر می شود فرمود: پیغمبر صلی الله علیه و آله در خواب دید که سگی ابیع یعنی سیاه و سفید در خون او ولوع کرده. واو تعبیر شد به شمر.
و همچنین از سید الشهداء عليه السلام در بحار روایت کرده که با شمر فرمود که در خواب دیدم سگانی چند بر من حمله می آوردند و از آن میانه سگی ابیع بیش از همه بر من حمله و راست و آن توئی. فلعلة الله عليه لعناً يملاً أقطار السموات و افاق الارضين. و قد اطرف الحسین بن الحجاج البغدادی فی قوله و لعله یهجویه این سکره الناصبی خذله الله و ابرص من بنی الزوانی ملمع ابلق الیدين:

قلت وقدلچ فی اداء
و زاد ما بینه و بینی
یا عشر الشیعة الحقونی
قد ظفر الشمر بالحسین
بالجمله مختار بن ابی عبید در سنہ شصت و ششم هجری وی را بگرفت و بکیفر بکشت، چنانچه در کامل است یا به دست ابو عمره در قریۃ نزدیک کوفه کشته شد؛
چنانچه در رساله شیخ اجل این نما سقی الله قبره است.
واز ابوالحسن علی بن سیف مدائی مورخ معروف روایت شده و در امالی ابن الشیخ رضی الله عنهمانیز موجود است که شمر بن ذی الجوشن را کیسان ابو عمره در بادیه اسیر کرده و به خدمت مختار گسیل داشت وی به فرمود تا گردنش را بزدند و دیگی مملو از روغن به غلیان آوردنده وی را در او بیفکند و یکی از موالی آل حارثه بن مضرب سر و روی وی را لکدکوب کرد. ولی در نفح الطیب تألیف احمد بن محمد المقری المالکی المغربی در تاریخ اندلس مذکور است که شمر فرار کرد و با اهل خود به

شام رفت و از آنجا اولادوی به اندلس آمدند و صمیل بن حاتم بن شمر بن ذی الجوشن در آنجا امارت یافت و امارت صمیل اگر چه در عَبْرِ ابن خلدون و غیر او هم مذکور است، ولی فرار شمر به شام درست نیاید؛ چه مورخین مشرق بالاتفاق نقل قتل او کردند و تواند بود که در فرار اول او؛ چنانچه از ابن نما نقل کردیم. اهل و اولاد خبیث او به دست نیامده باشند و متواری شده به جانب شام که معدن نواصی بود رفته باشند. و از آنجا به ممالک اندلس که امروز معروف به اسپانیول و قدیما مشهور به اشبانیه بوده منتقل شده باشند. فلعلة الله عليه و على من انتسب بعمله اليه.

وَلَعْنَ اللَّهِ أَمَّةً أَشَرَّجْتُ وَالْعَمَّتُ وَتَنَقَّبْتُ وَتَهَيَّاتَ لِقَتَالِكَ

﴿۱﴾ و لعنت کناد خدای گروهی را که اسبهار ازین کردند و لگام زدن و براه افتادند و آماده شدند برای مقاتله تو.

﴿۲﴾ اسراج اشتقاد جعلی از لفظ سرج است که جامد است چه هر لفظ که سیلان مأخوذه در معنی حدث را فاقد باشد جامد نامند و اخذ از او بر خلاف اصل است چه آن معنی سیلان و تحوّل که لازمه مصادر است ندارد و این نوع از اشتقاد را جعلی می‌گویند و تعریف را که تعریف کرده‌اند: بجعل الشیی ذا مصدره مبتنی بر تغليب است یا مراد از مصدر مطلق مبدء است و معنی اسرج الفرس جعله ذا سرج کما لا يخفى.

الجام هم مانند اسراج است و مأخوذه از لجام است و او علی التحقیق معرب لگام است. چنانچه جوهری جزم کرده و تردید فیومی و خفاجی وجهی ندارد. ت نقیب چند وجه درین لفظ محتمل است که بعضی را علما ذکر کرده‌اند و پاره در نظر این بنده آمده.

وجه اول: این که مأخوذه از نقاب زنان باشد بر وجه حقیقت و اشاره باآن باشد که متعارف در ازمنه سابقه آن بوده که در حرروب نقاب می‌افکنند و این وجه را در بحار ابداء کرده.

وجه دیگر: این که مأخوذه از همان باشد بر وجه استعاره که چنانچه زنان چون مهیای خروج می‌شوند نقاب می‌بندند مردان هم که سلاح حرب در بر کرده مهیای خروج

می‌شوند تشبیه کرده باشند لامه هیجا^(۱) را بنقاب نسا و این وجه را کفععی در حاشیه مصباح ذکر کرده و هر دو به غایت بعید و منافی سلائق مستقیمه است خاصه ثانی که هیچوجه شبیه بین نقاب مرئه و تهیأ رجال نیست مگر علاقه تضاد اگر چه خود او متعرض بیان هم نیست.

وجه سوم: آنکه مأخوذه از تنقیب به معنی سیر در طریق باشد مثل *نقیوا فی البلاد* و این معنی قریب است و لفظاً بعید و این هم از کفععی عليه الرحمه است.

وجه چهارم: این که مأخوذه از نقیبه باشد که جامه شبیه شلوار است که برای او حجزه یعنی جای کره زدن قرار می‌گذارند و بند را از او می‌گذارند بی نیقه و از بعض موارد معلوم می‌شود که آن لباسی است که پاره اوقات سواری می‌پوشیدند به جهت سهولت او یا علت دیگر پس کنایه از همان تهیأ و اعداد خواهد بود و از موارد استعمال او این عبارت معروفه از عمر است که علماء لغت به تفاریق متعرض شرح او شدند و به تمامها در *شرح نهج البلاغه* مذکور است:

قال يذكر حال صباه فى الجahليّة لقدر ايتتى مرّة و اختالى نرعى ابوينا ناضحا لنا قد البستنا امنا نقبتها و زودتنا يمينتها من الهبيّد فنخرج بنا ضحنا فاذا طلعت الشّمس القيت النقبة الى اختى و خرجت اسعى عريانا فترجع الى امنا و قد جعلت لنا لفيته من ذلك الهبيّد فيا خصبا و منه يعلم حاله مع اخته فى البادية و حال الناس معه عريانا فتذكرة حدیث الامارة التي سبق الى ذكرها الاشارة و تامل حق التأمل فى هذه العبارة.^(۲)

وبنابر این آن عبارت بمنزلة آنستکه بگویند که جامه برکرد و یا شلوار پوشید و این احتمال اولاً بنظر این قاصر رسیده بعد اشاره به او در کلام کفععی دیدم.

وجه پنجم: هم بنظر این بنده آمد که مأخوذه از نقیب که به معنی رقت خف بعیر است باشد؛ چنانچه در شعر معروفست:

۱- زره جنگ.

۲- او بمناسبت یاد کرد دوران کودکیش در عهد جاهلیت می‌گوید: یکبار من و خواهرم شتر پدرم را به چرا برده بودیم. مادرم (نقیبه) جامه خود را به ما پوشانده بود و مقداری حنظل را برای ما بعنوان غذا تهیه کرده بود. هنگام طلوع خورشید من جامه را بسوی خواهرم افکندم و خود لخت می‌دویدم پس بسوی مادرمان بازگشتم و مادر از آن حنظل برای ما غذائی پخته بود آه که چقدر خوش بودیم، از اینجا وضع او و خواهرش در بیابان و رفتار مردم با او در لختی فهمیده می‌شود.

اقسم بالله ابو حفص عمر مامّسها من نقب ولاذر
و در اساس تصریح کرده به اینکه تنقیب به معنی تنقیب آمده و این کنایه از رنج بردن و
تعب کشیدن باشد در این کار.

وجه ششم: هم این بنده احتمال داده که مأخوذه از نقابت به معنی ریاست باشد و
معنی آن باشد که جمع لشکر و قود عسکر کردند.

وجه هفتم: این که مأخوذه از نقاب به معنی عریف و یا بصیرت باشد و اشاره به این
باشد که با خبر شدن و تحقق اسباب قتال و تعریف وجوه جدال کردند و تنقیب بمنزله
تجسس و تتبع باشد.

وجه هشتم: این که از نقیبه به معنی مشاورت اشتقاد شده باشد و این دو وجه اخیر
را هم در کلام کسی ندیدم و از این وجوه آنچه در لغت ثابت و مسموع است تنقیب مرئه و
تنقیب خف بعیر است سایر وجوه را هنوز در کتب لغت نیافتنم ولی چون این استعمال
ثابت است و اخلال به وجوده مشتقات از مزید و مجرد در کتب لغت از ستاره افرون و از
شماره بیرون است و هر یک از این محتملات خالی از مناسبتی نیست مانع ندارد اگر
چه انصاف این است که هیچیک از این معانی خالی از خللی نیست. و لعل الله یحدث
بعد ذلک امر.

تهیئ: مشتق از هیئت است که به معنی آن کیفیت حاصله از اکتفاف اعراض مختلفه
مثل وضع ولون و مقدار بر جسم است، و فرق ما بین او و صورت باختلاف بعرضیت و
جوهریت است، اصطلاحاً اگر چه در عرف صورت به معنی اعم استعمال می‌شود و
ظاهر این است که هیئت و هیئت از یک اصلند و با بدال این اختلاف حاصل شده و باب
ابدال و لغنه^(۱) باب واسعی است در لغت عرب و جماعتی در صدد استیفا بر آمدند باز
هم مستدرکاتی برا ایشان باقی است و فی الزوایا خبایا.

و این معنی بر صاحب قاموس غالباً مشتبه شده موارد ابدال را حمل بر تعدد لغت
کرده و از مواضع منصوصه ابدال همزه و هاء هیم الله و ایم الله در قسم است و هنا وانا
در ضمیر متکلم و هیا و ایادرند او لهنک و لانک در تاکید و هیه و ایه در استزاده و هال و

۱- گرفتگی زبان به وضعی که «س» را «ث» و «ر» را «غ» یا «ل» یا «ی» و نظائر آن
تلفظ کند مثلاً «رضا» را «غضنا» یا «لضا» را «یضا» و نظائر آن تلفظ کند.

آل و هداه و اداه و هر دت واردت و هراق و اراق در اراقه و هسد و اسد و هجیج و اجیج و هیاک و ایاک در خطاب و هوقه واوقه به معنی جماعت و باه و باه در جماع و ارجاه و ارجاء در تاخیر و بدء و دره و دره به معنی طلع و دفع الی غیر ذلک من الموضع و اصالت عدم وضع مؤید قول نافی تعدد است و مستانس بوجوه لغات عرب و اختلاف السنہ ایشان در زیاده و نقص و تغییر و تبدیل جازم یا مطمئن به صحت این دعوی است و بالجمله تهییو به معنی گرفتن هیئت امری و ساخته شدن و آماده کشتن برای ان کار است و تهییء اعطای هیئت و اعداد عددت و عدت امری است و الله العالم.

پایبی آئت و اُمی

پدر و مادرم فدای تو باد

این جمله در اصل وضع شده برای دعاء تقدیه و معنی آن چنانست که اگر بلائی یا آفتی بر تو وارد شود خدای جای پدر و مادر مرا قدیه و وقایه تو کند و روح آن دو نفر آماج تیر آن بلا شود. و این کلام دلالت دارد بر این که آن مفدى در نظر قائل اعزاز والدین او هستند و صحت او متوقف است بر حیوة مخاطب و حیوة والدین چه مرده نه مفدى می شوند نه مفدى به و این معنی بر ارباب هوش روشن است و از این معنی است که کمیت بن یزید اسدی رضی الله عنه در یکی از هاشمیات سبع در ذکر پیغمبر صلی الله عليه و آله می گوید:

انقذ اللہ شلونا من شفا النار به نعمۃ من المنعام
لوفدی الحی میتا قلت نفسی و بنتی الفدالتلک العظام^(۱)
و فيه نقد يعرفه من ذاق طعم الادب و نسل اليه ولو من حدب
بالجملة این کلمه نقل شده بغلبه استعمال یا از شهرت بسر حد ظهور رسیده در مطلق تعظیم و تجلیل کسی و او لازم معنی اول است و غالبا استعمال می شود و مقصود جز جلالت و بزرگی مخاطب نیست که بعبارت واضحه تعارف و رسمیست مثل الفاظی که در صدور مکاتیب و مبادی مراسلات در این زمان مرسوم شده می نویسنداز قبیل قدماک

۱- خداوند اعضاء ما را از پر تگاه آتش به احترام او (که نعمتی است از سوی خدای منان) بر هاند، هرگاه میشد که زنده ای فدای مرده ای شود، می گفتم من و پسرانم فدای آن استخوانها.

ما عداک و روحی فداک و غیر اين‌ها که مقصود کاتب ابدا از آنها فدای واقعی نیست بلکه مراد رعایت عظمت و ملاحظه قدر مكتوب الیه است و از اين قبيل است عبارت زيارت اگر چه مخاطب که امام است باعتقد ما حی است و سمیع و بصیر ولی فايده برای این معنی ندارد چه صحت اين کلام مبني بر حیوہ صوريه دنيويه است علاوه بر اين که فداء در بسياري از اوقات مرده است و کسی ابدا احتمال تفصيل در صحت اين خطاب نکرده و اين اشكال اگر چه بتنزيل و فرض رفع می شود که مراد چنان باشد که تو چنانی که اگر پدر و مادرم زنده بودند فدای تو می کردم؛ ولی در امثاله مذکوره مطرد نیست و در كثيري از مواضع استعمال اين عبارت جاييز نیست چنانچه در خطاب اصحاب سيد الشهداء در روایت منقوله از حضرت باقر علیه السلام :بابی انتم و امي وارد شده. و اگر احتمال بدھند که آن در مقام تعلیم بوده، و لازم نیست خود آن جناب فرموده باشد، با اينکه بعيد است، می توان دفع اين اشكال کرد به اينکه ائمه بعد يقيناً در عموم اين حکم داخلنده. پس برای ايشان مستحب است که اين زيارت را بخوانند و باصحاب بگويند: بابی انتم و امي. و پدران امام امام است و البته نمی شود فدای هيچيک از صحابه شود بالضروره و از اين قبيل است کلمات عقیله رسالت سلام الله علیها بابی المهموم حتی مضی تا آخر آنچه در نياحه بر امام مظلوم علیه السلام فرموده چه البته امير المؤمنین اشرف از سيد الشهداء است و ذکر پیغمبر و فاطمه و خدیجه در نياحه از جهت آنست که يا فقد سيد الشهداء را فقد آنها دانسته؛ چنانچه در شب عاشورا گفت: اليوم مات جدی رسول الله. پس نياحه بر همه فرموده يا از جهت آنست که در مقام نياحه متعارف است که صاحب عزا متذکر اشراف گذشتakan خود می شود و بر هر يك هر يك مستقلانو گري و سوگواري می کند. چنانچه اکتون مرسوم همین است و بهر حال چاره از اشكال در بابی خدیجه الكبرى مثلا جز همان وجه که اشاره کردیم نیست و منصف متبع متامل از رشاقت اين تحقیق خافل نخواهد بود.

يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لَقَدْ عَظُمَ مُضَابِيِّكَ

ج اي ابو عبدالله همانا بزرگ شد مصیبت من به واسطه تو

ش لام جواب قسم مقدر است و تأکید به قسم وقد که حرف تحقیق است از جهت اشارت به بزرگی مصیبت است و در لفظ مصاب دو احتمال جاييز است يکی اين که اسم

مفعول باشد و صله او که لفظ به است حذف شده باشد به این معنی که حرف جر را اسقاط کردند و نسبت عامل را به ضمیر مجرور دادند و این نوع از تعبیر را علمای بیان حذف و ایصال می‌نامند مثل لفظ مشکوک و مولود که به معنی مشکوک فیه و مولود فیه است و بنابراین مصاب و مصیبت به یک معنی می‌شوند، چه می‌گویند: اصیب زید بمرض مثلاً و زید مصاب است و مرض مصاب به است که به اعتبار دیگر نفس مرض را فاعل ملاحظه می‌کنند و زید را مفعول پس مرض مسمی بمصیبت می‌شود؛ تأثیث به تأویلی است و فرق بین اصاب الله زیداً بکذا و اصاب زیداً کذا در لب معنی و روح مطلوب نیست و اختلاف بوجوه اعتبارات است و بنابراین باء در بک برای سببیت است که او را متادین از ادب این لفظ نامیده‌اند و قدمماً بای استعانت می‌گفتند و چون این باء بر افعال خدای سبحانه هم داخل شود مثل خلق بکذا و انشاء بکذا مستلزم بود نسبت استعانت به خدای تعالیٰ داده شود و این از شریعت تadb و قانون تعبد بیرون بود.

بالجمله احتمال دیگر آنستکه مصاب مصدر میمی از اصابه باشد چه قیاس عربیت این است که از افعال مزید مطلقاً مصدر میمی و اسم مکان و اسم زمان بصیغه اسم مفعول باشد و این هیئت در این باب مشترک برای چهار معنی است و این اگر چه از واصحاتی است که حاجت به توضیح ندارد؛ ولی از ابن ابی الحدید خطی غریب سرزده که از باب استطراف و استطراد اشاره به او می‌شود.

در شرح این کلمه که فرموده‌الان اذ رجع الحق الى اهله و نقل الى منتقله، می‌گوید: در این عبارت حذف مضافی شده و تقدیر چنان است که الى موضع منتقله و منتقل مصدری است به معنی انتقال مثل این که ما معتقدک به معنی ما اعتقادک و در این کلام غفلتی سخت عجیب کرده چه منتقل خود اسم مکان است و حاجت بتقدیر مضاف ندارد بلکه اگر لفظ موضع مذکور بود در غایت سقوط و نهایت رکاکت می‌شد بخلاف موضع انتقاله و همچنین اگر منتقل را بانتقال تعبیر می‌فرمود عبارت منحط از رتبه فصاحت و نازل از درجه متعارفه بود و این جمله را شاهد برای تنبه گفتم و گرنه مدعی است شهاد نبوده غلط است چه معتقد به معنی ظاهر خود که اسم مفعول باشد مراد است یقال اعتقاده و اعتقاد به و در هر صورت سؤال از متعلق اعتقاد است از قبیل عدل و توحید و تشیع و جز این‌ها نه از نفس اعتقاد که از مقوله کیفیات حاصله در نفس است و

این که می‌گویند ما اعتقادک در او مجاز است و مراد ما معتقدک است به عکس آنچه او تخیل کرده و این اشتباه از مثل او که عمری را در تحصیل قواعد لغت و نحو صرف کرده و همه جا از ادعای غایة القصوای ادب اندکی فروتنمی آید غریب است. والله العاصم بالجمله لفظ مصاب بالخصوص در کلام فصحا به معنی اصابه وارد است چنانچه در

این بیت:

اهدى السلام تحية ظلم
اظليم ان مصابكم رجلا

به نصب رجل آمده گویند مغبیه در مجلس وائق بالله خلیفه عباسی به این بیت تغفی کرد و به نصب خواند. ادبای محضر اختلاف در رفع و نصب کردند و جاریه اصرار داشت که از ابو عثمان مازنی ره بنصب شنیده وائق فرمان داد تا وی را ز بصره بسامره بیاورند و از غرائب اتفاقات این بود که در همان ایام یک تن از اهل ذمه بجانب وی آمده بود و استدعای تدریس کتاب سیبویه کرده بود و مازنی امتناع فرموده با اینکه صد اشرفی زر سرخ تقدیم داشته بود مبرد با وی گفت با کمال حاجت و نهایت فاقت چرا قبول نکردي وی در جواب گفت این کتاب سیصد و چند آیه از کتاب خداوند دارد و شایسته نمی‌دانم که کافران را بر کتاب خدای مسلط نمایم. خلاصه سخن این که مازنی به حضرت وائق شتافت و از اعراب شعر مورد سوال شد تعیین نصب کرد کسی باوی مناقشه کرد و مازنی گفت این عبارت بمنزله آنست که بگوئی ضربک زیدا ظلم و ظفر برای مازنی اتفاق افتاد و اینکه امرکرد تا هزار دینار زر سرخ بوي دادند و در این واقعه کرامتی ظاهره برای قرآن است و بتامل او معلوم می‌شود که در ازمنه سابقه تا چه پایه رغبت در علم و ادب داشتند که به جهت تحصیل اعراب یک لفظ چه اندازه رنج و تعب می‌کشیدند و قیمت یک کلمه هزار دینار زر عیار بود ولی در این زمان چنانست که هزار مسئله معضله از علوم متفرقه را بیک دینار نمی‌خرند والله المستعان:

لی اهل عصر کان اللہ صورہم من طینۃ الجھل فیھا ماء انکار

فالمستجير بهم اذجل حادثه کالمستجير من الرمضاء بالنار^(۱)

و خفاجی گمان کرده که طرف معارضه مازنی در مجلس وائق یعقوب بن السکیت

۱- مرا اهل زمانهای است که گوئیا خداوند او را از گل نادانی سرشته است که در آن گل آب انکار است، اگر رویدادی مهمی پیش آید پناهندۀ به آنان مانند پناهندۀ از گزند گرمی به آتش است.

بوده اين به غایت بعيد است چه مازني و اين السکيت هر دواز ثقات عدول اصحاب ما هستند و در آن زمان با غلبه تقيه و قلة شيعه خلاف بين اين دو عالم متدين و تضييع يكديگر در مجلس خليفه راست نيايد. و حريري در حكايت اين قصه چند اشتباه كرده. يكى اين که شعر را ظلوم روایت كرده و صحیح این است که ظلیم است چنانچه ما روایت کردیم چه این از جمله غزلی است که در تشیب بظلیمه مکناة بام عمران زوجه عبدالله بن مطیع گفته و نام او را ترخیم نموده و ثقات اهل عربیت موافق آنچه ما گفتیم ایراد کرده‌اند.

ديگر اين که او را نسبت داده به عرجى که عبدالله بن عمرو اموی است و ابوالفرج که قدوه جمیع علمای این فنون است به حارث بن خالد مخزومی نسبت داده. دیگر اين که گمان کرده طرف معرضه مازني يزیدی نحوی بوده و يزیدی در زمان هارون بوده و در سنه صد و شصت و دو وفات کرده و واثق در سنه دویست و هفدهه انتقال کرده مگر اين که مراد از يزیدی بعض اولاد يزیدی معروف باشد که او را يزیدی می‌گفتند و اين خلاف ظاهر است.

حاصل مطلب اگر چه از مقصود دور افتادیم این است که مصاب در فقره زیارت اگر مصدر باشد باید مصدری مأخوذه از مبني للمفعول فرض شود فيصير محصل المعنى لقد عظم مصابیتی بک. و اظهر در باء بر این وجه این است که صله فعل باشد نه بای سبیت.

فَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَ مَقَامَكَ وَأَكْرَمَنِي بِكَ.

〔ج〕 پس مسئلت می‌کنم از خدائی که مقام ترا کریم کرد و مرا به برکت تو گرامی داشت.

〔ش〕 سؤوال در لغت عرب بردو وجه استعمال می‌شود گاه متعددی بدو مفعول به نفس و گاه بمفعول ثانی بكلمه مجاوزه متعددی می‌شود و در صورت اول معنی او طلب است می‌گویند: سئلته الدرهم یعنی خواستم از او درهم را. و بر فرض ثانی استعلام از حال یا مکان یا کیفیت چیزی است؛ چنانچه گویند سئلته عن الدرهم یعنی جستجو کردم از حال درهم که کجاست یا چگونه است یا چه چیز است.

و این که در قاموس وغیر او است که سئلته الشیئ و عن الشیئ به معنی غلط است به ظاهر چه بالضرورة ناظر در مجاری استعمالات عرب قاطع باختلاف این دو نوع از

سؤال است از این جهت است در سوره انفال که قرائت اهل البيت علیهم السلام و جماعتی دیگر یسئلونک الانفال است و قرائت دیگران یسئلونک عن الانفال است ابن جنی رحمة الله گفته قرائت معروفه راجع بآن قرائت است چه سوال ایشان از حال انفال به جهت آن بوده که متعرض آن بودند و طالب حیا زت آن شده بودند و در تاج المصادر است که سوال و مسئلت به معنی خواستن و پرسیدن است بلی ممکن است که بگوئیم هر دو در جنس طلب شریکند فرقی که هست این است که یکی طلب ذات شیء است و دیگری طلب علم لشیء و این توجیه در عبارت بعض لغوین اگر جاری باشد که تفسیر مطلق طلب کردہ‌اند در کلام فیروزآبادی متمشی نیست و دور نیست که منشاء اشتباه او عبارت جوهری باشد که گفته وسئلته الشیء و سئله عن الشیء و متعرض معنی نشده و او توهم کرده که هر دو یکند و این از عادات جوهری است که غالباً در موارد واضحه اکتفا بنفس نقل مورد استعمال می‌کند بی تنبیه بر معنی و اکثر آنست که عین عبارت خال خود که ابراهیم فارابی باشد در دیوان الادب ایراد می‌نماید و این دقیقه از فیروزآبادی فوت شده به این سبب تخیل اتحاد معنی هر دو استعمال کرده بالجمله وضوح این مسئله معنی از کثرت تعرض او است.

اکرام، گرامی کردن است چه به حسب واقع و چه به حسب معامله و رفتار؛ چنانچه تکریم بهر دو اعتبار نیز استعمال می‌شود.

و معنی مقام در فقرات سابقه مستوفی بیان شد و در شرح این فقره شریفه دو مطلب است:

مطلوب اول در اکرام سیدالشہداء علیهم السلام است که عبارت از الطاف الهی است که در حق آن جناب شده و آن بر سه قسم است جنسی و نوعی و شخصی.

قسم اول کرامات و مقاماتی که برای انبیا و اولیا از قرب بدرگاه احادیث و تصرف در هیولیات اشیاء به تغییر صور و انشاء خلق آخر باذن خدای تعالی و کمالات نفسانیه و لذایذ روحانیه مقرر است که آن جناب را از آن فضایل حظ اوفی و سهم او فراست و تعداد آنها اجمالا در کتب مفصله علماء موجود است.

قسم ثانی خصایصی که خدای تعالی ائمه اثناعشر را علیهم السلام از ریاست کلیه بشر و حکمرانی عموم موجوات و امامت بر ما سوی الله به برکت قربات انتساب جسمانی و نفسانی و روحانی به حضرت خاتم الانبیا صلی الله و علیه و آله و سلم

عنایت فرموده و به این لحاظ خواص و شرافاتی برای ائمه یا مقرر و ثابت است که بآن جهت بر انبیاء و اوصیاء سلف مقدم و مفضلند و فی الجمله از آن خواص باندازه که در حیز تحریر بیاید علماء امامیه رضوان الله علیهم بجد و چهد کامل باقتباس از مشکوٰة ولایت اهلیّیت و استمداد از علو همت آن بزرگواران در سمت تحریر کشیده‌اند و در مطاوی کتب شریفه خود نفعنا الله بعلومها مندرج فرموده‌اند و حضرت سید الشهاداء علیه السلام بعد از حضرت امیر المؤمنین و برادر بزرگوار خود علیهم السلام از همه ائمه علیهم السلام با جماعت امامیه بلکه اجماع است افضل است.

قسم ثالث جلالتهای خاص و بزرگیهای مخصوص است که خاصه آن جناب در بین ائمه علیهم السلام بآنها ممتاز و مکرم است و این جمله اموری است که خدای تعالی در عوض قتل آن جناب و بازاء سعادت شهادت بوی کرامت فرموده و آنچه علمای امامیه رضوان الله علیهم بعد از تبعی در اخبار ماثوره از معدن وحی و تنزیل تحصیل فرموده‌اند این نوع از خصایص چهار امر است:

اول - ابوت ائمه تسعه علیه السلام است که خدای عز و جل آن جناب را به این شرف برگزید و به این فضیلت مخصوص فرمود چنانچه در اخبار متکرره اشارت به این شرف خاص و مزیت مخصوص شده.

شیخ اجل اقدم عروة الاسلام رئیس المحدثین رضی الله عنہ در کتاب مبارک علل الشرایع سند بامام صادق علیه السلام می‌رساند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله تهییت تعزیت آمیز ولادت و شهادت آن جناب را به امیر المؤمنین علیه السلام داد علی علیه السلام تا سه کرت عرض کرد بچنین فرزندی حاجتمندی ندارم؛ آنگاه رسول فرمود: همانا در او و در اولاد او خواهد بود امت خلق و وراثت نبوت و خزانت وحی و علوم الالهی سپس کس نزد فاطمه علیه السلام فرستاد و پیام داد که خدای ترا بشارت می‌دهد به فرزندی که امت من پس از من وی را بکشند، فاطمه عرض کرد: مرا به چنین فرزندی حاجت نیست تا سه بار این خطاب و جواب معاودت شد آنگاه کس فرستاد که ناچار در وی خواهد بود امامت و وراثت و خزانت پس فاطمه علیه السلام راضی شد. و حسین علیه السلام بعد از ششمماه متولد شد.

و هم در تفسیر شیخ اقدم اعظم علی بن ابراهیم بن هاشم رضی الله عنہما در تفسیر

آید کریمہ وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالَّذِيْهِ إِحْسَانًا^(۱) وارد شده است که مراد از احسان رسول خداست و از والدین حسنین علیهم السلام است و حملته اُمّه صفت حسین علیهم السلام است و این چنان است که رسول خدای تعالیٰ بشارت داد به حسین قبل از حمل وی و بداینکه امامت در اولاد او است تا قیامت آنگاه به قتل وی خبر داد و عوض داد از شهادت او امامت فرزندان او را و خبر داد به رجعت او...

و خبر طولانی است محل حاجت همین قدر بود و ظاهر آن است که در عبارت کتاب تفسیر تحریفی شده باشد و بجای انسان احسان باشد و قرائت اهل البيت علیهم السلام بجای والدین ولدین باشد چه بجز این تاویل عبارت تفسیر مستقیم نخواهد شد؛ چنانچه علامه مجلسی قدس الله سره اشاره به این فرموده.

و در کافی نیز قریب به این اخبار روایت شده، چنانچه به حضرت صادق علیه السلام می‌رساند که جبرئیل دوبار هبوط کرد و تهنیت و تعزیت ولادت و شهادت حسین علیه السلام را ادا کرد و رسول خدا فرمود: لَا خَاجَةَ لِي فِي مَوْلُودٍ يُولَدُ مِنْ فَاطِمَةَ تَقْتَلَهُ أَقْتَلَتِي مِنْ بَعْدِي^(۲).

سوم بار جبرئیل فرود آمد و از جانب رب العزة ابلاغ سلام نمود و عرض کرد خدایت پشارت می‌دهد به اینکه در ذریت او امامت و ولایت و وصیت را قرار داده پس فرمود راضی شدم آنگاه کس به فاطمه علیها فرستاد وی نیز همان جوابداد تا پشارت ولایت و امامت و وصیت را بموی دادند خوشنود شد و قبول فرمود.

هم در کافی به طریق دیگر ذکر این پشارت منقول است در ذیل قضیه فطرس و مخفی نماناد که این اختصاص از برای آن جناب نسبت به حضرت امام حسن است اگر چه این دو بزرگوار انجب خلق و اشرف بشرند به حسب نسب چه هیچکس را از مخلوقات پدر به جلالت پدر و مادری بشرافت مادر و جدی به بزرگواری جد این هر دو امام نیست چنانچه این فقره به ضرورت ثابت شده پس به این ملاحظه می‌توان گفت چه حضرت سید الشهداء از حیثیت مجد که شرف مکتب از غیر است، اشرف از جمیع برایاست چه اگر چند از شرف طرف آباء شراکت با برادر بزرگوار خود دارد و التئنا

۱- احقاف ۴۶، آیه ۱۵.

۲- مرا نیازی نیست به مولودی که از فاطمه متولد می‌شود و او را امت من بعد از من می‌کشنند.

خیر ما بها قمراها^(۱) ولیکن از شرف طرف ابناء از آن جناب امتیاز یافته؛ پس هیچکس در این حیث من حجم المجموع انباز آن بزرگوار نیست:

منزه عن شریک فی محاسنه فجور الحسن فیه غیر منقسم^(۲)

دویم - اختصاص شفایه تربت مقدسه آن جناب است و چه خوب می‌گوید یکی از شعراًی عصر و فقه اللہ:

بر جلای بصر از کحل جواهر چه اثر باید از خاک در دوست غباری گیرند.

ثقة الاسلام قدس الله سره به سند صحيح در کافی از ابویحیی واسطی که نام وی سهل بن زیاد است و دختر زاده مؤمن الطاق و از جمله مدد و حین است نقل کرده که او از مردی روایت می‌کند که وی از صادق آل محمد علیهم السلام حدیث کرده که فرمود همه گلهای حرامند مانند گوشت خوک و هر کس گل را بخورد من بر وی نماز نمی‌کنم مگر گل قبر حسین که در وی شفاست او هر دردی؛ و هر کس او را از روی نشهی بخورد در وی شفائی نیست.

و ابن قولویه در کامل الزيارة و صدق در علل همین حدیث را روایت فرموده‌اند و هم ثقة الاسلام قدس سره از سعد بن سعد روایت کرده که می‌گوید از ابوالحسن یعنی موسی بن جعفر علی الظاهر سئوال کردم از حال طین فرمود خوردن طین حرام است؛ چنانچه میته و دم و لحم خنزیر مگر طین حایر حسینی که در او شفای از هر درد است و امان از هر بیم.

و شیخ در تهدیب این خبر را نقل فرموده و ابن الشیخ مفید ثانی در امالی و راوندی در خرایج به سند خود از شیخ به طریق امالی که فی الجمله اختلافی با طریق کافی دارد روایت فرموده‌اند.

هم در کامل الزيارة از سماعۃ بن مهران روایت کرده که صادق آل محمد علیهم السلام فرمود خوردن طین حرام است بر بنی آدم جز طین قبر حسین علیهم السلام که هر کس به جهت دردی او را بخورد خداش شفا دهد.

و در عيون اخبار الرضا از مسیب بن زهر حدیث فرموده که موسی بن جعفر

-
- ۱- بهترین چیزی که در آسمان است دو ماه (ماه و خورشید) آن است.
 - ۲- در نیکی‌هایش شریک ندارد - چرا که جوهر نیکویی که در اوست قسمت پذیر نیست.

علیه السلام بعد از این که مسموم شد فرمود از تربیت من چیزی نگیرید برای تبرک چه هر تربیتی از ما حرام است مگر تربیت جدم حسین بن علی علیهم السلام که خدای عز و جل او را شفا مقرر فرموده برای شیعیان و دوستان ما.

و هم در کامل الزيارة مسنداً از احدهما علیهم السلام که در اصطلاح محدثین در مقام تردید امام مردی عنہ بین حضرت باقر و حضرت صادق علیهم السلام استعمال می شود روایت کرده که خدای تبارک و تعالی آدم را از گل آفرید پس حرام فرمود گل را بر ذریه او گفتم چه می فرمایی در طین قبر حسین علیه السلام. روایت مشتمله بر جوابی است که حاصل او تجویز خوردن به قدر یک نخود است و صریح اخبار مذکوره اختصاص این حکم است به آن جناب چنانچه ظاهر فتاوی اقتصار بر طین قبر آن حضرت است اگر چه در بعض اخبار تسریه به قبر نبی و سایر ائمه علیهم السلام استفاده می شود مثل خبری که در کامل الزيارة مسنداً از ابو حمزه ثمالی رضی الله عنہ روایت کرده که از حضرت صادق علیهم السلام سوال کرد از طین حایر که آیا در او شفا هست فرمود استشفا می شود به او ما بین قبر تا سر چهار میل و چنین است قبر جدم رسول خدا و چنین است قبر حسن و علی و محمد تا آخر حدیث.

و ظاهر این است که قبر امیر المؤمنین از روایت سقط شده باشد چه در بخار و وسائل هم به همین وجه از کامل الزيارة نقل کرده اند و مراد از علی امام زین العابدین است و از محمد حضرت باقر علیه السلام و این که ذکر خود نفرموده یا به جهت حیوة است یا به ملاحظه دیگر پس ظاهر خبر عموم حکم است بسائر ائمه نیز چه اگر تسریه شود تا حضرت باقر علیه السلام می توان دعوای قطع بعدم فرق کرد.

و در کشکول شیخ بهائی نظرالله وجہ مذکور است که این حدیث را جدوی شیخ محمد جبعی از خط سید جلیل ظاهر ذی المناقب و المفاخر سید رضی الدین علی بن طاووس قدس الله سره نقل فرموده که آن سید بزرکوار از جزو ثانی کتاب زیارات محمد بن احمد بن داود القمی رضی الله عنہ این حدیث را از ابو حمزه نقل کرده و عبارت کشکول هم موافق این عبارت است.

و هم در کامل الزيارة و رجال کشی است در ذیل حدیث مفصلی که صادق آل محمد علیهم السلام به جهت شفای محمد بن مُسلم شربتی بوی داد و فرمود در این شربت گل قبر پدران من بود. و این دو خبر هر دو در غایت ضعف سندند چه جمله از روایتشان

مجهول اند یا مجروح و اگر نبود در سندشان مگر عبدالله اصم که نجاشی در حق او گفته عبدالله بن عبد الرحمن الاصم المسمعی بصری ضعیف غال لیس بشیئ لہ کتاب المزار سمعت من راه فقّال هو تخلیط^(۱) و علامه در حق وی فرمود ضعیف غال لیس بشیئ لہ کتاب فی الزيارات یدل علی خبیث عظیم و مذهب متهافت و کان من کذابة اهل البصره^(۲) کفایت می کرد و هر دو روایت در این راوی مشترکند و از اینجا معلوم شد که این دو روایت قابل احتجاج نیست اگر چه ظاهر عبارت جواهر این است که وهن آنها را منحصر در عدم عمل علماء دانسته با این که امر بعكس است.

و مجلسی علیه الرحمة که حکم به اعتبار سند این روایت کرده خالی از اشکالی نیست و اجماعات متواتره نقل شده بلکه اجماع محصل قائم است بر حرمت طین و اگر تواتر اخبار و قیام اجماع بر جواز استشفای بطین قبر سید الشهداء نبود البته به حکم عمومات حرمت طین محکوم به حرمت بوده و ما بر سبیل تنزل جواب این دو خبر را تغیر می کنیم و می گوئیم.

اما روایت محمد بن مسلم که دلالتی بر مدعی ندارد اگر چه می شود مراد از قبر آباء قبر سید الشهداء علیه السلام باشد و مستانس بمحاری استعمالات عرب مستوحش از این توجیه نیست با اینکه صریح آن روایت مزوج با آب است و مانعی در او نیست پس استشهاد به او برای تعمیم مدعی وقوعی ندارد اگر چه در وسائل و جواهر واقع است و اما روایت ابو حمزه ثعالی که تعرض خصوص اکل درونشده و متضمن غیر از وجود شفا نیست و مضایقه از آن نیست که حمل و استصحاب آنها موجب شفاء و برکت باشد بلکه ریختن آنها در آب و آشامیدن بر وجهی که صدق اکل طین نکند، چه آثار واقعیه او بروال صدق اسم عرفی زایل نخواهد شد و این مجملی است به غایت قریب و بسیار وجویه لهذا محدث مجلسی و محقق نراقی و جز ایشان اورا اختیار فرموده اند و در جواهر فرموده می توان که این خبر را بنابر جواز اکل تراب مطلقا حمل کرد بر حکم به حل اکل تراب قبور مقدسه ایشان به جهت استشافا نه طین آنها.

۱- ضعیف است و غلو کننده و چیزی به حساب نمی آید، کتابی در زیارت دارد که از کسی که آنرا دیده شنیده ام که می گفت درست و نادرست را بهم آمیخته است.

۲- ضعیف است و غلو کننده و چیزی به حساب نمی آید کتابی در زیارات دارد که دلالت بر خبات عظیم و اعتقاد اشتباه او می کند و یکی از دروغگویان اهل بصره بوده است.

و این کلام خالی از خللی نیست چه اگر چند جواز اکل تراب و حجر به جهت اختصاص ادله از نصوص و معاقد اجتماعات و ظواهر فتاوی بعنوان طین که عبارت است از گل که خاک با آب ممزوج باشد چه خشک و چه تر بدلیل صحت تقسیم و موافقت استعمال خالی از قوت نیست و از این جهت فتوای خود شیخ اجل قدس سره در جواهر بموافقت محقق اردبیلی و فتوای فاضل نراقی جواز اکل آنهاست؛ هر چند تعددی از طین بتراب بدعوى اتحاد مناط بلکه عدم التفات به خصوصیت در استعمال قولی است و جیه ولی با فرض عدم تعدد اقتصاراً على النصوص و عملا بالاصل کما هو الاقوى وجھی از برای حمل لفظ طین در خبر ابو حمزه بر تراب نیست با اباء سباق او از این تاویل والله اعلم و از خواص این تربت مقدسه که به حکم تبع در اخبار و فتاوی فقها استفاده شده چند امر است:

الف. استحباب تحنيک مولود یعنی برداشتن کام او بترتیب است چنانچه شیخ در تهذیب از حسین بن ابی العلا روایت فرموده که گفته شنیدم از حضرت صادق که می فرمود: **حَنَّكُوا أَوْلَادَكُمْ بِتُرْبَةِ الْحُسَيْنِ فَإِنَّهَا أَمَانٌ**^(۱).

ب. استحباب حمل و همراه داشتن او به جهت دفع خوف چنانچه شیخ در تهذیب و ابن قولویه در کامل الزيارة از حسن بن علی بن المغیره روایت کرده اند که او از بعض اصحاب ما روایت کرده و در امالی ابن الشیخ قدس سرهمما به طریق دیگر تعیین شده که حارث بن المغیره است و سند به جهت تکرار و غیر او در غایت اعتبار است بلکه حکم به صحت به ملاحظه احتمال اخذ از کتاب و تواتر او با وجود طرق صحیحه دیگر خالی از قوت نیست.

بالجمله حارث می گوید که به خدمت حضرت صادق عرض کردم که من درد و بیماری بسیار دارم و دوایی رانگذاشتم که تداوی به او نکنم. فرمود: چرا غافلی از طین قبر حسین طیللا که در اوست شفای از هر درد و امان از هر بیم. پس بگوی چون برداری او را: اللَّهُمَّ أَنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذِهِ الطِّينَةِ وَبِحَقِّ الْمَلَكِ الَّذِي أَخْذَهَا وَبِحَقِّ النَّبِيِّ الَّذِي قَبضَهَا وَبِحَقِّ الْوَصْتَ الَّذِي حَلَّ فِيهَا صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَّأَهْلِ بَيْتِهِ وَاجْعَلْ فِيهَا شَفَاءً مِّن

۱- کام فرزنداتان را با تربت امام حسین (ع) بردارید چون آن تربت (سبب) ایمنی است

کلّ ذاءٍ و امانًا من کلّ خوف^(۱)

آنگاه فرمود: اما ملکی که گرفته او را، جبرئیل است که نمود او را به پیغمبر و گفت این تربت پسر تست می‌کشند امت تو او را بعد از تو و پیغمبری که قبض کرده او را محمد است و وصیی که در او جای گرفته حسین بن علی سیدالشہدا است.

حارث می‌گوید عرض کردم دانستم که شفاء است از هر درد چگونه امان از هر خوف است؟ فرمود: هر گاه بیم کنی از سلطانی یا غیر او خارج مشواز خانه خود مگر این که با تو از طین قبر حسین باشد و بگوی چون برداری: اللهم هذه طین قبر الحسين ولیک و ابن ولیک اخذتها حرزاً الماء اخاف و لملا اخاف.

چه گاهی باشد که بر سد بلائی که بیم او نداشتی. حارث می‌گوید: پس خدای تعالی بدنم را صحیح کرد و تربت برای من ایمنی از هر خوف بود از آنچه ترسیدم و از آنچه نترسیدم؛ چنانچه امام فرمود پس از آن هیچ مکروهی ندیدم.

و از این سنخ اخبار که دلالت داشته باشد بر این که تربت امان از خوف است بسیار است ولی اکل در مقام خوف جایز نیست مگر این که خود خوف مرضی باشد.

ج. استحباب گرفتن تسبیح از او است؛ چنانچه در اخبار بسیار وارد شده از آن جمله در مزار بخار از مزار کبیر نقل کرده که به سند خود از ابراهیم ثقیل نقل نموده که پدرش از حضرت صادق حدیث می‌کند که فاطمه بنت رسول الله سبحه از ریسمان پشمین داشت که تاییده بود و بر او گرهی چند بود که شماره عدد تکبیرات به او می‌کرد چون حمزه سیدالشہدا شهید شد از تربت او سبحه‌ای گرفت و مردم استعمال او کردند و چون حسین علیه السلام کشته شد امر راجع به او شد و مردم استعمال تربت او کردند به جهت فضلى که در او است.

و در تهذیب سند به موسی بن جعفر علیهم السلام می‌رساند که فرمود شیعه ما مستغنى نیستند از چهار چیز سجاده که بر او نماز کنند و انگشتی که به وی تختنم نمایند

۱- خدا یا تو را سوگند می‌دهم به حق این خاک و به آن فرشته‌ای که آن را بر گرفته و آن پیغمبری که آنرا دریافت کرده و به آن وصی بی که در آن جای گرفته که درود بفرست بر پیامبر و خاندانش و در آن شفا فرارده از هر مرضی و ایمنی از ترس را.

- خدا یا این خاک قبر حسین (ع) ولی تو و فرزند ولی تو است بر گرفتم آنرا تا پناه باشد از هر آنچه میترسم و آنچه نمی‌ترسم.

و مسوکی که به او دندان خود را مسوک کنند و سبحة از قبر ابی عبدالله علیه السلام که در او سی و سه دانه باشد که هر وقت او را حرکت بدنهند بذکر خدای به هر دانه برای ایشان چهل حسنه بنویسنده و اگر حرکت بدنهند یعنی بگردانند در حال سهو که بخواهند با او بازی کنند، بنویسنده برای ایشان بیست حسنه.

و هم در تهذیب است مسند اکه حمیری از فقیه که کنایه از امام زمان علیه السلام است بالمکاتبه سوال کرد که آیا جایز است تسبيح به طین قبر سید الشهداء و آیا در او فضلى است؟ پس نوشته به خط مبارک و من خواندم و از روی او نقل کردم تسبيح کن که هیچ تسبيحی افضل از او نیست و از جمله فضل او اين است که مسبح تسبيح را فراموش می کند و سبحة را می گرداند و ثواب آن تسبيح برای او نوشته می شود.

۵. در استحباب وضع او با میت و خلط او به حنوط است؛ چنانچه در ذیل همین خبر است که حمیری گفت نوشتمن خدمت فقیه و سوال کردم از تربت که با میت در قبر می گذارند آیا جایز است یا نه پس به خط خود توقيع فرمود: يوضع في القبر مع الميت و يخلط بحنوطه انشاء الله و از فقره سوال معلوم می شود تداول این عمل مابین شیعه و اشتها او در آن عصر پس خود او دلیلی دیگر است و همچنین مستحب است نوشن آیات و شهادت به توحید بر کفن میت به تربت سید الشهداء علیه السلام.

و در مدارک از ذکری نقل کرده که روایت شده که زنی را قبر چند باره به خود نگرفت و بیرون افکند چه زناکار بود و اطفال خود را که به زنا متولد می شدند به آتش می سوزانید مادرش شکایت حال به حضرت صادق کرد و آن حضرت فرمود: همانا این زن بندگان خدارا به عذاب معذب می گردانید با او قدری از تربت حسین بگذارند چون چنین کردند قبر قبولش کرد.

ه استحباب سجود بر او است؛ چنانکه مطابق نصوص است و موافق فتاوی بلکه شعار امامیه است در این اعصار بلکه از سابق بر وجه سیره محققہ کاشفه قطعیه ابن بویه رضی الله عنہ در فقیه به نحو ارسال اعتمادی که کمتر از غالب مسانید نیست به حضرت صادق علیه السلام نسبت می دهد که فرمود سجود بر گل قبر حسین منور می کند تا زمینهای هفتگانه را و هر که با وی سبحة از طین قبر حسین باشد در حساب تسبيح

- با مرده در قبر گذاشته می شود و با حنوطش آمیخته می شود انشاء الله

کننده نوشته شود اگر چه به تسبیح به او نکند.

و شیخ ثقة امین احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی قدس سره در کتاب احتجاج که از مصنفات اوست علی التحقیق چنانچه ابن شهرآشوب که از تلامذه اوست در معالم العلماء کتاب احتجاج را از شمار مصنفات او یاد می کند و این معنی اگر چه واضح است بر ملا محمد امین استرآبادی با این همه طمطران و رعد و برق در اظهار معرفت به حدیث و احاطه به فنون متعلقه او مشتبه شده کتاب مذکور را به امین الاسلام صاحب مجمع البيان رضی الله عنہ در فوائد مدنیه نسبت داده. بالجمله در کتاب مذکور از حمیری نقل می کند که از امام عصر ارواحنا له الفداء سوال کرده بود از سجود بر لوحی متخذ از خاک قبر سید الشهداء علیه السلام یعنی مهر مرسم در این اعصار فاجاب علیه السلام یجوز ذلک و فيه الفضل و ظاهر تعریف فضل این است که فضل منحصر در سجود بر تربت سید الشهداء است در جمله ما یصع السجود علیه.

و در تهذیب به سند صحیح از معاویة بن عمار حدیث می کند که گفت صادق آل محمد علیهم السلام را کیسه بود از دیای زرد که در او تربت ابی عبدالله علیه السلام بود چون وقت نماز در می رسید آن تربت را بر سجاده خود می ریخت و سجده بر او می کرد. ثم قال ان السجود على تربة ابی عبدالله ع يخرق العجب السبع.

و ظاهر عبارت حدیث این است که این کلام از معاویة بن عمار باشد ولی بعید است هر چند اگر چنین هم باشد حجت است چه ظاهر این است که چنین محدث عظیم الشانی تکلم به این کلام که بنفسه شاهد بر صدور از امام است بدون سمع و تلقی نخواهد کرد.

و در وسائل از ارشاد دیلمی نقل کرده که كان الصادق علیه السلام لا يسجد الا على تربة الحسين .

و مراد از حجب سبع در حدیث معاویه بن عمار یا آسمانهای هفتگانه است که مراد صعود آن صلوة است به عالم بالا و وصول به درجه قرب حقیقی یا معاصی سبعه است که مانع از قبول اعمال است و حجاب آنهاست و آن هفت معصیتی است که جماعتی *

- سپس فرمود: همانا سجده بر قبر ابی عبدالله پرده‌های (موانع) هفتگانه را می درد.

- امام صادق (ع) هیچگاه سجده نمی فرمود مگر بر تربت امام حسین.

کبیره را منحصر در آنها دانسته‌اند چنانچه در کتب فقهیه مذکور است:

الف. شرك. ب. قتل نفس. ج. قذف محسنه. د. اکل مال یتیم. ه. زنا. و. فرار از زحف. ز. عقوق والدین.

و معنی خرق این حجب آنست که اگر قرون به توبه صادق و عزم ثابت شود به برکت آن تربت مقدسه خداوند گناهان گذشته راعفو و محو می‌فرماید انشاء الله و تواند بود که مراد حجب سبعه بر اصطلاح اهل اخلاق باشد که ادناس مقام نفس و جنود جهله‌اند بنابر مشرب بعضی از اهل علم که کلیات رذائل را منحصر در هفت جنس دانسته‌اند و سایر ملکات رذیله را متشعب از آن هفت گرفته‌اند، چه اصول ملکات عادله چهارند که عدالت و عفت و شجاعت و حکمت باشد و هر یک را از این چهار دو ضد باشد جز عدالت که یک طرف دارد ضد عفت شره است و خمود، و ضد شجاعت، جبن است و تهور، و ضد حکمت بلاحت است و جربزه، و ضد عدالت ظلم است؛ و این هفت صفت است که فی الحقیقہ طرق جهنماند. یک تن از اهل علم گفته:

همه اخلاق نیکو در میانه است	که از افراط و تفريط کرانه است
میانه چون صراط المستقیم است	ز هر دو جانبش قعر جحیم است
به باریکی و تیزی موی و شمشیر	نه روی کشتن و بودن بر او دیر
عدالت چون یکی دارد ز اضداد	همین هفت آمد این اضداد از اعداد
بزیر هر عدد سری نهفت است	از آن درهای دوزخ نیز هفت است
چنان کز ظلم دوزخ شد مهیا	بهشت آمد همیشه عدل را جا
ظهور نیکویی از اعتدال است	عدالت جسم را اقصی الکمال است
ولی تحقیق این است که برای عدالت هم دو ضد هست یکی ظلم که شنیدی و	
دیگری انظام است که تعبیر از او بضم می‌کنند تا وسطیت محقق شود چه وسط بلا	
طرف محال است بالضروره چنانچه در برهان وسط و طرف از براهین ابطال تسلسل	
مقرر شده و تحقیق این مسئله بر وجه بسط خارج از وظیفه این مقام است و این	
بی‌بصاعت در بعض مسودات خود به شرح تمام تبیین این مسئله کرده است.	
و بنابر مشرب طایفه از حکماء اسلامیین که در شمار ارباب معرفت مذکور می‌شوند	
می‌توان گفت که مراد از حجب سبعه حجب نورانیه باشد که مسمای به بلاد محبت و	
مراتب ولایت و منازل سفر باطنی اولیاء است و آن هفت مقام چنین است.	

الف. مقام نفس ب. مقام قلب ج. مقام عقل د. مقام روح ه. مقام سر و. مقام خفى ز. مقام اخفى.

و این امور به اعتبار ثبات و ملکه مقامند و به اعتبار زوال و تجدد حال اند و شاید اشاره به این امور باشد فقره مناجات معروفه شعبان که ابن طاوس رضی الله عنه، از ابن خالویه روایت کرده و علامه مجلسی قدس سره شهادت به اعتبار سند او داده که حضرت امیر المؤمنین و سایر ائمه علیهم السلام مواظبت برخواندن او داشتند: و هی هذه و آیز ابصار قلوبنا بضياء نظرها اليك حتى تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الى معدن العظمة و تصير ارواحنا معلقة بعزم قدسک.

و بنابراین مراد آنست که هر کس از سر صدق و در صفا ز خود گذشته او ز ما سوی رسته به توجه تام و اقبال تمام بمنماز آید و متمسک به حبل ولایت سید الشهداء علیه السلام شده بر تربت مقدسه آن جناب سجود آورد کشف غطاء و رفع حجاب او شده انسوار جمال محبوب حقیقی را به چشم بصیرت و حقیقت ایمان مشاهده نماید بلکه هر کس به این مرتبه رسیده به برکت او رسیده:

از رهگذر خاک سر کوی شما بود هر نافه که در دست نسیم سحر افتاد
این تقریر این احتمال بود بر این طریقه اگر چه خود او فی نفسه محل اشکالاتی چند است ولی ادای حق علم مقتضی آن است که هر طریقه به لسان اهل او بیان شود و ازو کم و کاست نشود آنگاه اشکالات و وجوده نظر در او ذکر شود
و مقام مقتضی بسط کلام در او نیست بلکه مراد شرح فضایل تربت مقدسه حسینیه است که همسنگ آب سلسیل و همنگ بال جبرئیل و غیرت آب حیوان و نکهت باع رضوان و کحل دیده غلمان و غالیه طرة حوران است.

لمؤلفه:

فیالها تربة یرقی بسجدتها	اقصی معارج توحید و عرفان
یضوع المسك من ذکری نوافجها	ولا تضوعه من ذکر نعمان
فمن یرصع بها اکلیل سودده	بنعله رصعت تیجان خاقان

- نورانی کن دیده دلهای مارا با روشنی نگاهش بتواتا دیده دلهای نور را بشکافند و بپیوندد به معدن عظمت و جانهای ما آمیخته گردد به (مقام) ارجمند قدست.

مرات اسکندر فی عین حیوان
بیضاء لا معة کف ابن عمران
ملک الحقایق اعلیٰ من سلیمان
فی سلسیل و لا فی روض رضوان
مرعی و لکنه لامثل سعدان^(۱)

ولو تاملها خضر العقول رای
کانتا مسحت یوماً بها فبدت
فمن يشاهد بها الاسرار کان على
فارغب اليها و لا تطلب لها بدلًا
فذاك ماء و كالصداء ليس وذا

بالجمله اشاره شده به اين دو خاصه در دعای شریف سوم شعبان که در مصباح کبیر
و اقبال سید و در بحار از آن دو نقل شده که توقيع وقیع از حضرت عسکری علیه السلام
بوکیل ناحیه مقدسه قاسم بن العلا صادر شد که روز سوم شعبان مولد حسین علیه السلام
است پس روزه بگیر و این دعا بخوان و از آن جمله است در وصف سید الشهداء طیله:
الموض عن قتلہ ان الائمه من نسله و الشفاء فی تربیته... إلی آخر الدعاء^(۲)

وما اگر چه در ذکر احکام تربیت خارج از طریقه اختصار شدیم ولی اگر ملاحظه قدر
این تربیت مقدسه بکنی و شرف او را در نزد خدا بدانی و ملتفت شوی که چگونه او را
عزیز و محترم داشت و آدمی را از اول ولادت تا بعد از وفات محتاج به او گردانید

۱- خدایا تو را سوگند می دهم به حق این خاک و به آن فرشتهای که آن را بر گرفته و آن
پغمبری که آنرا دریافت کرده و به آن وصی بی که در آن جای گرفته که درود بفرست بر پیامبر
و خاندانش و در آن شفا قرارده از هر مرضی و ایمنی از ترس را
مؤلف سروده: عجب خاکی که با سجدۀ بر آن به بالاترین پلۀ نردهان توحید و عرفان ارتقاء
داده میشود، بوی مشک از یادآوری نافذ آن منتشر می شود که از یادآوری نعمان هم چنین
عطیری منتشر نمی شود، هر کس با آن تاج بزرگی خود را زینت دهد با کفش خود زینت بخش
تاجهای پادشاهان می شود، و اگر خزر خرد ها در آن تامل کند آئینه اسکندر را در چشمۀ
زندگانی خواهد دید، مثل اینکه پدر عمران روزی این خاک را مسح کرده بود که کف دستش
درخشش یافته بود، هر کس اسرار این خاک را بنگرد از تسلط بر حقایق از سلیمان پیشی
می گیرد، بدنبال آن برو و جانشین آن رانه در سلسیل و نه در روضه رضوان مجوى، آن آبی
است ولی چون حَدَاء نیست و آن یک چراگاهی است ولی همچون سعدان نیست (این مثالی
است در زبان عربی برای افاده حَدَاء خوبی در چیزی).

البته گویا مؤلف در اینجا تشبيه بر عکس بکار برد است و نظر او آن بوده که حتی حَدَاء.
بهترین چشمۀ آب در بین عرب، و سعدان، بهترین گیاه برای شتر، نیز در ارزش به آن
نمی رسد)

۲- عوض داده شده از شهادتش اینکه امامان از نسل اویند و شفا در تربیت اوست....تا
آخر دعا.

خواهی دانست که مختصر تر از این شایستگی بهیچوجه نداشت.

امر سوم: اختصاص استجابت دعاست به قبة مبارکه و حوالی قبر مقدس آن جناب چنانچه در اخبار متواتره از عترت طاهره ماثور است و ما یکی دو خبر در این باب یاد می‌کنیم.

از آن جمله شیخ بزرگوار ابن قولویه رضی الله عنہ و ارضاه در مزار خود سند با بو هاشم جعفری می‌رساند که حضرت هادی ؓ کس به من فرستاد در بیماری خود و بمحمد بن حمزه او سبقت گرفت بر من و خبر داد مرا که همواره می‌فرمود: ابشعوا الى الغائر ابشعوا الى الغائر. یعنی: کس فرستید به حائز که دعا برای من کند من گفتم به محمد بن حمزه چرا نگفتی من به حایر می‌روم آنگاه خود به خدمت رسید و عرض کردم قربانت شوم من به حائز می‌روم فقال انظروا في ذلك ظاهر این است که امر بحجاب و خدم باشد که اعداد عده سفر^(۱) و تهیه اهبة رحیل^(۲) برای او کنند. آنگاه فرمود محمد بن حمزه از اهل سرّ نیست و از زیدبن علی است کنایت آنکه از شیعیان نیست و فرمود من کراحت دارم که بشنوید این را. جعفری می‌گوید این حدیث با علی بن بلال میان آوردم. وی گفت

آن جناب با حائز چکار دارد با اینکه خود حایر است. چون بسرمن زای برگشتم و به خدمت رسیدم خواستم برخیزم فرمان جلوس داد چون اثر مرحمت دیدم سخن علی بن بلال را عرضه داشتم فرمود چرانگفتی که رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم طواف بیت و تقبیل حجر می‌فرمود و حرمت نبی و مؤمن اعظم از حرمت خانه است و هم خدای امر فرمود نبی را که به عرفه وقوف فرماید همانا مواطنی هستند که خدای عزو جل دوست دارد که در آن مواطن یاد شود و من دوست دارم که دعا شود برای من جائی که خدای دوست دارد که دعا شود در آنها و حائز از آن موضع است.

و همین خبر را به تغییری یسیر در متن و سند باز نقل کرده و علماء متأخرین مثل مجلسی و شیخ حر عاملی و غیرها از او روایت فرموده‌اند.

و شیخ فقیه زاهد عارف احمد بن فهد حلی رضی الله عنہ در کتاب عدة الداعی روایت فرموده که حضرت صادق علیه السلام مريض شد و امر فرمود بکسان خود

۱- آماده کردن وسیله سفر

۲- بر مژده بمعنی توشه.

استیجار اجیری کند برای او که دعا کند برای آن جناب نزد قبر حسین علیه السلام پس کسی را یافتند و به او گفتند گفت می‌روم ولی حسین علیه السلام امام مفترض الطاعة است و او نیز امام مفترض الطاعة است پس برگشتند به سوی صادق علیه السلام و خبر دادند آن جناب را بکلام او آنحضرت در جواب فرمود امر چنان است که آن شخص گفته ولیکن ندانسته که خدای تعالی را بقدهای چند است که دعا در آنها مستجاب می‌شود و آن بقעה که قبر حسین علیه السلام باشد از ان بقدها است و در کامل الزياره سند بشیب عرقوقی می‌رساند که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که اجر و ثواب زائر قبر حسین چیست؟ قال یا شعیب ما صلی احمد عنده و دعا دعوا الا استجوب غاجلة واجلة^(۱)

و هم در کامل الزياره از مفضل بن عمر روایت کرده که حضرت صادق فرمود زائر حسین علیه السلام سوال نمی‌کند از خدای تعالی نزد قبر او حاجتی از حوائج دنیا و آخرت را مگر اینکه خدای به او عطا می‌فرماید.

و از این مقوله اخبار بیرون حد احصا روایت شده بلکه اختصاص استجابت دعا و شفای تربت در مذهب امامیه ضاعف الله اقتدارها و کثر الله انصارها در غایت وضوح و کمال ظهور بسر حد ضروریات اولیه رسیده بلکه کمتر از ظهور خاصه اولی که بودن ائمه از نسل او باشد نیست پس حاجت باستشهاد به اخبار واستمداد از کلمات علماء اخیار ندارد و قد اشارت الى هذه الخواص الثلاث في قصيدة حسینیه و مدحت التربة المبارکه الزکیه بما لم اعرف السبق اليه فلا باس بنقل ما يتعلق بذلك تطريز الدیناجة الكتاب و اذخار الجزيل الاجر و الثواب وهو:

قطضا و بسطا الى راحته.	و من فَوْضَ اللَّهِ أَمْرَ الْوَجُودِ
بيان الانئمة من عترتهم	وَمِنْ عَوْضِ اللَّهِ عَنْ قَتْلِهِ
اذما دعا الله في قبته	وَإِذَا دَعَا اللَّهُ فِي قَبْتِهِ
شفاء البرية في تربته	شَفَاءُ الْبَرِيَّةِ فِي تَرْبِتِهِ
نواجع للمسك في نفخته	فَيَاطِيَّهَا تَرْبِيَّةُ اخْجَلَتْ

۱- ای شعیب هیچکس نزد آن نمازی نخواند و دعائی نکرد مگر آنکه زود یا دیر مستجاب شد.

استقاء فمعمر في مدة
يرضع ثم يجاع على قسمته
يقياسي المتييم من صبوته
وها اثر الترب في جيئته^(۱)

اري الخضر قدس منا بما
ترى القدس منها لنيل الفخار
وينبغطها العرش شوقا كما
لقد عفر البدر فيها الجبين

خاصةً چهارم: اینکه ایام زیارت آن جانب از اعمار زائرین حساب نمی‌شود چنانچه در امالی ابن الشیعی رضی الله عنہما سند به محمد بن مسلم رسانیده که از حضرت باقر و حضرت صادق روایت کرده که فرمودند: ان الله عوض الحسین من قتلہ ان جعل الامامة فی ذریته و الشفاء فی تربته و اجابة الدعاء عند قبره و لا تعدد ایام زائرہ جائیا و زاجعا من عمره محصل اینکه عوض قتل این چهار خصلت به او داده شده که سه از آنها گذشت. و چهارم آن است که ایام زیارت در رفتن و بازگشتن از عمر زایر محدود نمی‌شود.

وابن فهد ره در عده الداعی می‌گوید و شیخ حر در وسائل از و نقل کرده: روی ان الله عوض الحسین من قتلہ اربع خصال جعل الشفاء فی تربته و اجابة الدعاء تحت قبته و الائمه من ذریته و ان لا تعدد ایام زائریه من اعمارهم.

و در اخبار کثیره مرویه در کامل الزيارة و مصباح و تهذیب و بحار و وسائل و غیرها وارد شده که ترک زیارت آن حضرت موجب قصور عمر است و زیارت شش موجب امتداد اجل و طول عمر و چون اخبار این خاصه به حسب ظاهر اشکالی دارد چند وجه جواب

۱- و اشاره کردم به این خاصیتهای سه گانه در قصیده حسینیه و ستایش کردم آن خاک مبارک پاکیزه را آنگونه که کسی را نمی‌شناسم که بر او پیشی گرفته باشد، پس مانعی ندارد آنچه را که به اینجا مربوط است نقل کنم تا هم مقدمه کتاب را زینت داده باشم و هم اندوخته باشم پاداش و ثواب را آن چنین است:

و کسی امر هستی را از نظر قبض و بسط خداوند به کف با کفايت او تفویض فرموده و آنکه خداوند در عوض شهادتش امامان را از اولاد او قرار داده و دعای ناله کشندۀ در قبة او مستجاب فرموده و بجهت امتیازی که بر او قائل شده شفا را در تربت او قرار داده، و عجب خاکی که نافه‌های مشک را در بوی خوش شرمنده ساخته و گویا می‌بینم که حضر از این خاک پاشیده بر آبی که نوشیده که این چنین عمر طولانی کرده و قدس را می‌نگری که برای رسیدن به مفاخر از آن خاک زینت می‌دهد تاجی که بر سر دارد و عرش از فرط بر او غبطه می‌برد و می‌خواهد در پای او افتاد همچون بت پرست که به پای بت می‌افتد و ماه صورت خود را بر این خاک سائیده و این اثر خاک است که بر چهره‌اش می‌باشد.

ازو به نظر رسیده یکی اینکه رزقی که در ان ایام به او رسیده از رزق مقدر او حساب نشود و کناء او به قلم نیاید پس مجازاً نفی عمریت از او شده به جهت نفی لوازم او و مؤید اوست اخبار عدم کتابت ذنوب زوار دیگری اینکه مراد این باشد که زیارت سبب طول عمر باشد مثل صلة رحم و صدقه پس گویا آن ایام از عمر محسوب نیست و مؤید این آن است که در اخبار وارد شده که حضرت صادق علیه السلام روی به اصحاب خود کرد: و فرمود باکی نیست که عمر بعضی از شما سی سال کم شده باشد اگر در هر سالی زیارت حسین عليه السلام نکردید این محصل روایت است که در خاطر دارم و اصل خبر در کتب مزار موجود است.

سوم اینکه: لفظ اجالهم در خبر به معنی اجال موت باشد یعنی در ایام سفر نعی میرند و این توجیه مبتنی بر این است که لفظ خبر اجال باشد نه اعمار و آنچه این بنده دیده همان است که نوشتمام.

چهارم اینکه: در قیامت این ایام را در معرض حساب برنمی‌آرند و این در واقع با توجیه اول یکی است و اولی توجیه ثانی است و آنهم اگر چه به حسب ظاهر مشکل به نظر می‌آید چه لازم او آن است که کسی لااقل در سفر زیارت تمیرد و این خلاف محسوس و مشاهد است. ولی جواب او:

اولاً آن است که این امور مستحبات و مکروهات که بعضی منافع و مضار دنیویه برای آنها مقرر است جز مقتضی بیش نیستند و علیت تامه ندارند و از این جهت الزام در مورد آنها نشده و عقل با اطلاع بر او ترجیح در ترک می‌کند چه مانع دارد که در بعض موارد با مانع مقترن شود یا مقتضی خلاف که اسباب نقص عمر باشد مثل قطع رحم و ترک صدقه و ظلم با او مجتمع شده باشد.

ثانیاً اینکه می‌توان گفت که خواص و آثار مستحبات که متعدد مذکور می‌شوند همه در جمیع موارد نباشد؛ بلکه هر یک در محلی است مثلاً یکی وسعت رزق بیاورد، یکی خشوع قلب، یکی طول عمر، یکی رفع بلا... به حسب تفاوت مصالح و اختلاف استعدادات و همچنین در بعضی هر دو و در بعضی همه و بنابر این اقتضاء در جمیع موارد هم متیقن نیست و احتمال وجود مقتضی و عدم مصادفه مانع کفایت در بعث و تحریک در فعل می‌کند.

و ثالثاً اینکه اینگونه سبیبات بر فرض تسليم مخصوصاً صند به امور مقدرة در لوح محو

وأثبات نه در مقدرات حتميه و از اين قبيل است که صدقه و دعا را در كثير از مقدرات تاثير مشهود است مانع نیست بلکه اولويت هست که زيارت سيد الشهداء علیهم السلام همان اثر داشته باشد و ما به حمد الله در موقع خود از علوم عقلیه حل عقده این اشكال بوجه احسن و نوع ابین کرده‌ایم و مقام مقتضی دخول در آن نیست.

نتئه مهمه

چون در اخبار تربت و اخبار دعا گاهی ذکر حائر و گاهی ذکر قبر و گاه بالفاظ دیگر تعبیر شده و حدی معین معلوم نیست برای تربت و دعا و این معنی مایه حیرت جمعی از محققین شده از جهت اختلاف اخبار و نزاع علماء در تحدید حائر خصوصاً در مسئله تخییر بین قصر و اتمام در اماكن اربعه که از مهمات مسایل فقهیه است و از اسرار ائمه و خواص امامیه شایسته چنان دیدم به قدر استعداد حوصله این مختصر اشاره به تحقیق این مطلب بشود بدان که حائر در لغت به معنی زمین پست است که آب در او می‌ایستد چنانچه ابن ادریس در سرائر فرموده و اصل او شاید از حور به معنی عمق و قعر باشد چه زمین پست لابد نسبت بارض مرتفعه عمیق واقع می‌شود و موضع قبر سید الشهداء علیه السلام چون در اصل انخفاضی دارد چنانچه از حال حالیه صحن مقدس معلوم می‌شود که از جانب باب زینبیه و باب قبله چه قدر انخفاض مشهود است او را حائر خوانند و اینکه مشهور است آن مکان را حائر گفتند به جهت اینکه متوكل چون امر کرد به حرث قبر مقدس آب از آن موضع پیش نرفت و از عبارت ذکری هم می‌توان استظهار این وجه کرد و جهی ندارد چه در اخبار کثیره صادره قبل از وجود متوكل لعنه الله اطلاق لفظ حائر شده و این معنی نیز واضح است که آن استعمالات نمی‌توان مبتنی بر این واقعه متأخره شود بهر وجه شبیه نیست که مراد از حائر موضع قبر سید الشهدا است و اخبار در تحدید او مختلف وارد شده.

از آن جمله در کامل الزیاره بدوسند از عبدالله بن سنان نقل کرده:

قال سمعت ابا عبدالله علیه السلام يقول قبر الحسين بن علي عشرون ذراعاً في
عشرين ذراعاً مكسر روضة من رياض الجنة.

همین خبر را شیخ در تهذیب روایت فرموده و در کافی و ثواب الاعمال و کامل الزیاره و مصباح متهجد جمیعاً از اسحق بن عمار روایت کرده‌اند که از حضرت صادق

شنیدم که موضع قبر حسین بن علی را حرمتی است معلوم که هر که بشناسد او را او مستجیر به او شود پناهش دهنده. گفتم وصف کن برای من موضع او را فدای تو کردم. فرمود: مساحت کن از موضع قبر او امروز بیست و پنج ذراع از جانب رجل و بیست و پنج ذراع از طرف پشت سر و بیست و پنج ذراع از جانب پیش و بیست و پنج ذراع از ناحیه سر مقدس.

در کامل زیاره و مصباح از حضرت صادق حدیث کرده: حرمه قبر الحسین فرسخ فی فرسخ من اربعة جوانب القبر.

و هم در کامل و مصباح از صادق آل محمد علیهم السلام حدیث کرده که: حریم قبر الحسین خمس فراسخ من اربع جوانب القبر.

و صدق رحمة الله بهمین روایت کرده و فرموده: حریم الحسین خمسه فراسخ من اربع جوانبه. و شیخ سند به صادق آل محمد علیهم السلام می‌رساند که التربة من قبر الحسین علی عشرة امتیال.

و در کامل زیارت سند بامیر المؤمنین علیه السلام می‌رساند: حریم قبر الحسین فرسخ فی فرسخ فی فرسخ.

و در کامل سند به حضرت صادق علیه السلام می‌رساند قال لو ان مریضاً من المؤمنین يعرف حق ابی عبدالله و حرمته ولايته اخذله من طینه علی راس میل کان له دوام و شفاء.

و در روایت دیگر که سابقاً اشاره به او شد فرموده: یستشفی بما بینه و بین القبر علی رأس اربعة امتیال.

و در کافی و کامل زیاره و مصباح متهجد و مصباح الزائر و بحار از جمیع کتب مذکور سند به صادق آل محمد علیهم السلام می‌رسد: یؤخذ طین قبر الحسین من عند القبر علی سبعین ذراعاً.

و در کامل زیاره همین خبر را به طریق دیگر روایت کرده: با تغییر یسیر و علی سبعین باعافی سبعین باعاً^(۱).

۱- باع فاصله بین دو انگشت بلند دست (وسطی) است هنگامی که هر دو دست کاملاً باز باشد.

و در بحار از مصباح الزائر نقل کرده که فرموده بعد از این حدیث و روی فی حدیث آخر مقدار اربعه امیال^(۱) و روی فرسخ فی فرسخ^(۲). و ظاهر خبر ابوسعید عصفری منقول در اصل او و در کافی و تهذیب نقلابنه در افتخار کربلا که الشفاء فی تربتی. این است که مطلق کربلا استشفاء به تربت او می‌توان کرد، اگرچه خصوص این فقره در نسخه که از نفس اصل شریف نزد این بی‌بضاعت است موجود نیست و باید سقط باشد و توجیه این اختلاف اخبار بعد از اینکه غالب آنها معتمد و معتبرند یا بجهت تکرار اسناد یا وثاقت رواة یا کثرت وجود در کتب معتمده یا اشتمال کتب اربعه یا توافق مضمون آنها یا مؤدی اخبار دیگر این است که تا پنج فرسخ از موضع قبر تربت محترم باشد. و تنجیس او حرام و مودی بکفر اگر خدای نخواسته برای توهین شود و هر چه نزدیکتر باشد افضل است تا بر سد به حدی که بیست ذراع شود بلکه بالضوره تراب واقع بر نفس قبر شریف افضل از او خواهد بود ولی به جهت توسعه مقدار افضل را تا آن حد قرار دادند و بعد از او بیست و پنج و بعد از او هفتاد و بعده از او هفتاد باع و بعد از و میل و بعد از او فرسخ و بعد از او چهار میل و هکذا و شیخ طایفه قدس الله ضریحه. در تهذیب و مصباح اشاره به این وجه فرموده و لفظ حائز که در بعض اخبار وارد شده می‌توان مراد ازا او را بگوئیم مطلق کربلاست اگرچه به حسب اصل همان موضع قبر مقدس باشد یا خصوص حرم اعم از خزانه و قتلگاه و مسجد چنانچه ظاهر عبارت سرائر است که ما دارسور المشهد و المسجد علیه گفته است یا مطلق صحن باشد چنانچه جماعتی قائل شده‌اند یا خصوص انقدر که از جانب قبله و یمن و یسار است که سمت باب سدر مستثنی شود؛ چنانچه در بحار از سید فاضل امیر شرف الدین علی مجاور نجف اشرف که از مشایخ اوست نقل کرده و سید مذکور از کبار شائیین^(۳) از اهل کربلا نقل کرده و شاهد صدق دعوای ما استعمال عامه عرب است فعلاً که حائز را به معنی کربلا استعمال می‌کنند و این اگرچه به معجاز باشد بعد از شیوع حمل^(۴) بر او در

۱- میل چهار هزار ذراع است که هر ذراع بیست و چهار عرض انگشت است و عرض هر انگشت مطابق عرض ۷ انگشت می‌باشد (عروة الوثقى)

۲- فرسخ عبارت از ۳ میل است و فرسخ شرعی ۵۶۲۵ متر است بنابر این میل از نظر متری ۱۷۸۵ متر می‌باشد.

۳- موی سپیدان، پیران.

۴- گسترده و منتشر.

مقام جمع اخبار ضرری ندارد و در السنة قدما و معاصرین ائمه علیهم السلام یا قریبی العصر بایشان در کتب اخبار و سیر این استعمال مثبت است بلکه در اخبار اهلیت علیهم السلام شاهد بر این می‌توان یافت.

بالجمله اگر این تقریب تمام شود رفع اختلاف اخبار تخییر هم می‌شود چه در بعض اخبار او تعییر به حرم الحسین شده مثل صحیحه علی بن مهزیار و در بعض اخبار عند قبر الحسین و در دیگری حائر الحسین چه شبہ نیست که مراد از حرم حسین خصوص آن بقیه مقدسه نیست چه سعه حرم دلیل جلالت صاحب حرم است و نمی‌شود که حرم سید الشهداء با آن سعه دایره جلال به این ضيق باشد که عبارت از خصوص قبه و مشهد شود و تحديد حرم تا پنج فرسخ شنبیدی و تا یک فرسخ هم ادله او را دیدی و تعییر از مکه و مدینه چنانچه در صحیحه علی بن مهزیار است به حرم الله و حرم رسوله شده چنانچه از کوفه و کربلا به حرم امیر المؤمنین و حرم الحسین تعییر کرده‌اند چه تفکیک بین این چهار حرم باراده نفس بلدین از اولین و مسجد و قبه از اخیرین بغایت رکیک است پس ظاهر این خبر شریف جواز اتمام است در مطلق بلد و لفظ عند قبر الحسین مجمل است و صدق بر قلیل و کثیر می‌کند و به حسب اختلاف عبارت مراد از او مختلف می‌شود؛ مثلاً اگر بگویند اقام عند قبر الحسین لیلا ممکن است که مراد کربلا باشد بلکه ظاهر اخبار این باب این است چنانچه به مراجعه کتب اخبار از جوامع سبع عظام^(۱) و غیرها معلوم می‌شود و لفظ حائر را که دانستی در این عصر عرب به معنی کربلا استعمال می‌کند و از عبارت سرائر هم استفاده می‌شود چه گفته و المراد بالحائر مادراس سور المشهد علیه و المسجد دون مادراس سور البلد علیه لان ذلک هو الحایر حقیقت چه تقيید به حقیقت مشعر به این است که استعمال بر غیر وجه حقیقت می‌شود و از عبارت قاموس که گفته الحائر موضع فيه قبر الحسین می‌توان استشمام رائحة این مطلب کرد.

و این خبر شریف که شیخ قدس سره از حضرت صادق نقل کرده: من خرج من مکة او مدینه او مسجد الكوفه او حایر الحسین علیهم السلام قبل ان ینتظر الجمعة نادیه الملائکه این تذهب لارذک الله. اشعاری باین دعوی دارد چه خروج از نفس قبه معنی ندارد، بلکه

۱- عبارت است از کافی، من لا يحضره الفقيه، تهذیب، استبصار، علل الشرائع، عيون اخبار الرضا، خصال صدوق

باید مراد بلده مقدسه باشد و بالجمله این احتمال قوتی دارد و بر فرض منع می‌گوئیم حکم دائر مدار عنوان حایر نیست بلکه ذکر حائز از قبیل عنوان خاص موافق است با عام و اصلاً تنافی ندارد و ظهور خبر علی بن مهزیار مقدم است و اصالت عدم جواز اتمام در سفر به این عموم منقطع است پس اقتصار بر قدر متین و جهی ندارد و اقوی جواز تمام است در جمیع بلد کربلا چنانچه صریح نراقی ثانی و محکی ابن حمزه و محقق در کتاب سفر و یحیی بن سعید است.

و در عبارت کامل الزيارة و منقول از سید و اسکافی محتمل است که تعبیر به مشاهد کرده‌اند و تحقیق این مسئله بیرون حوصله این مقام است و همین قدر بعنوان استطراد مرقوم افتاد و تعیین مراتب احتیاط تا بررسد به بیست ذراع حول قبر مقدس بعد از مراجعه آنچه گذشت محل حاجت نیست والله العالم به حقایق احکامه.

مطلوب دویم

در اکرام ماست بسید الشهداء این هم بر سه قسم است.

اول: اکرام بنعم وجود است چه هر چه بهر که رسد از برکت آن جنابست.

دوم: اکرام باسلام و ایمان و علم و ایقان است که هر جدولی که از کمال در حیاض فلوب اهل یقین جاری است منشعب از بحر فضل اوست.

سوم: خصوصیاتی که از برای مؤمنین با آن جناب است مثل ثواب گریه و ثواب مرثیه و ثواب ابکاء و ثواب زیارت و استجابت دعا تحت قبه و بودن شفاء در تربت مقدسه که بعض آنها از برکت آن وجود مقدس بالخصوص به شیعیان می‌رسد و تفصیل این نعمتها در کتب مفصله به تفاریق مذکور است و بعد از التفات با جمال آنچه ما ذکر کردیم حاجت به تطویل بیان نیست.

آن یَوْزُقْنِي طَلَبَ ثَارِكَ مَعَ إِمَامٍ مَّنْصُورٍ مِّنْ أَهْلِ بَيْتٍ مُّحَمَّدٍ.

﴿ اینکه مرزوق فرماید مرا که طلب خون تو کنم در رکاب امام نصرت یافته از اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله

﴿ رزق بفتح راء روزی دادن است و رزق بکسر راء نفس روزی است امام به معنی پیشوایت و اصل اشتقاء او ازام به معنی قصد است و جمیع تصاریف این ماده از قبیل

ام و امت و امام بفتح و ام به معنی طریق مستقیم و جز اینها راجع به این معنی است یا بواسطه یا بلاواسطه و مراد از امام در این عبارت خاتم اولیا و بقیه اوصیاء و حافظ دین خدا و خلف ائمه هدی غوث زمان و قطب دائره زمین و آسمان امام عصر عجل الله فرجه است و اختصاص آن جناب بلقب منصور از جهت آن است که ولایت ثار و طلب خون سید الشهداء در عهد شمشیری عالمگیر حضرت اوست چنانچه در اخبار کثیره اشاره به این معنی شده.

از آن جمله خبری است که در کامل الزیاره از حضرت صادق نقل کرده که در تفسیر کریمه و متن **فَقُتِلَ مُظْلومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا** فلا یسرف فی القتل اَنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا.

فرموده: او قائم آل محمد است، یعنی ولی دم خارج می شود و می کشد؛ به جهت ریختن خون حسین بن علی علیهم السلام پس اگر بکشد جمیع اهل زمین را اسراف نخواهد بود و اینکه خدای تعالی فرموده: فلا یسرف فی القتل؛ نه به جهت آن است که او کاری بکند که اسراف باشد. آنگاه فرمود: می کشد به خدا قسم اولاد قته حسین را به جهت کار پدرهای ایشان.

و در این خبر اشعاری است باینکه منصور لقب خدائی آن جناب است چه در قرآن استعمال شده و مراد آن جناب است و از طرائف اینکه از جمله القاب آن جناب ناصر لدین الله است؛ و به این مناسبت در قصیده عرض کرده‌ام:

اعده الله في خزانه	لنصر فهو المنصور و الناصر
يأخذ ثار الاباء منه فلا	سوtor الاغداله و اتر

و از ملاحظه این دو بیت حل مشکلی عویض ممکن است که جماعتی در کلمه الحمد لله تجویز کردند که مراد این باشد که حامدیت و محمودیت هر دو مخصوص جناب احادیث است و علما اشکال کرده‌اند که جمع بین معنی معلوم و مجهول در کلمه واحد ممکن نیست و جواب او آن است که می‌گوئیم طبیعت حمد هر کجا باشد مخصوص است به خدای تعالی. چه از خود او باشد تا حامد شود یا از غیر تا محمود شود چنانچه ما در این بیت اشاره کرده‌ایم و گفتیم خدای تعالی او را اعداد کرده برای نصرت کردن چون خدای او را نصرت کرد منصور شود و چون او مظلومان را نصرت کند ناصر باشد بالجمله در اینجا سوالی است که در اخبار هم تعرض او شده و تقریر او چنان است که ما خونخواهی سید الشهداء را از که می‌کنیم و کشتن ذریه قته او به چه

وجه جائز است با اینکه در نص صریح کتاب کریم است: و لَا تزُّرْ وَازْرَةٌ وَزِرَّ أُخْرَى. وجواب آن است که بحکم عقل صریح و نقل صحیح رضای بکار جماعتی موجب شرکت و دخول در آن جماعت است و ذریه قتله چون راضی با فاعیل قبیحه آن طایفه بودند و افتخار و مباراکات آن شنایع می نمودند و می گویند ما کشتم و پدران ما کشتد، چنانچه در شعر اموی سابقاظیر او راشنیدی مستحق قتل می شوند و این جواب در اخبار وارد شده است؛ چنانچه خبر مفصلی در این باب در عيون اخبار الرضا است و در جلد عاشر بحار نیز آن خبر نقل شده هر که بخواهد با آن تفصیل رجوع کند و ممکن است بلکه در بعض اخبار شاهد دارد که در ظهور موфор السرور امام غائب یسرا الله بفرجه الرغائب اعاده و احياء اموات قتله شود و قصاص خون بنا حق کشتنکان بفرمايد چنانچه با آن دو نفر خواهد کرد.

و بنابر این به هیچوجه اشکالی باقی نمی ماند چه بر وجه اول باز جای سوال از بقای ذریه است چه بحمد الله غالباً امروز ظاهراً منقرض شده اند و بعض اخبار اخذ به ثار و نصرت آن جانب از امام مظلوم عليه السلام با پاره فوائد دیگر که بی تعلق به این فقره نیست انشاء الله در فقره آتیه مشابهه با این فقره درج خواهد شد و الله الموفق.

صلوات اللہ علیہ و آله.

﴿ش] صلوات فرستد خدای بر او و آل او.

﴿ش] چون در لفظ شریف صلوات اباحت لطیفه است که بروجه اختصار تعرض آنها مناسب است متن مستقلی قرار دادیم و ما آن مطالب را در ضمن چند فایده ایجاد می نمائیم:

فائدة

مشهور آن است که صلوات از خدای رحمت است و از ملائکه استغفار و از مردمان دعا و این سخن نزد ارباب ذوق پسندیده است چه اصل عدم اشتراک است با اینکه در مثل آن الله و ملائكة يصَلُّونَ عَلَى الْبَيِّ^(۱)، در محذور استعمال لفظ در اکثر از معنی واقع می شوند و در ضيق خناق تاویل می افتد با اینکه رحم معدی است و صلی لازم و

تفسیر متعددی به لازم پسندیده نیست و دعا اگر به علی متعددی شود به معنی نفرین است و صلی با علی به معنی ترحم است و اختلاف حکم مترادفین محال است. از این جهت محققین گفته‌اند که معنی جامعی در بین دارند که انعطاف باشد و این حقیقت اوست و در هر موقعی اثری دارد و در هر موطني ظهوری عطف از خدای تعالی بر وجهی است و از دیگران بنوعی و تواند بود که علمائی که از اهل تحقیق بعبارت اولی تعبیر کرده‌اند همین قصد کرده باشند و مقصودشان ذکر مراد باشد نه مستعمل فیه لفظ و بر بعضی از کم خبر تان مشتبه شده توهمند اشتراک کرده باشند.

فائدة

آنچه مشهور به شهرت محققه است بلکه دعوی اجماع در معتبر و محکی منتهی بر طبق او شده آن است که صلوٰات وقت ذکر اسم مبارک یا شنیدن او واجب نیست و شیخ صدق و فاضل مقداد و محقق اردبیلی و صاحب مدارک و شیخ بهائی و آخوند ملا صالح مازندرانی و محدث کاشانی و محدث مجلسی و شیخ مهدی فتونی و صاحب حدائق و شارح صحیفه سجادیه سید علیخان و شیخ عبدالله بحرانی قائل بوجوب شده‌اند چنانچه از بعضی حکایت شده و مستند بوجوه شده‌اند که بهیچوجه یا دلالت ندارد یا سند، واضح اخبار باب صحیحه زراره است که در او امر بصلوٰات شده و فرموده‌اند: **صلّ علی النبی کلما ذکرته او ذکره ذاکر.**

و امر اگر چه فی نفسه ظاهر در وجوب است ولی باندک صارفی منصرف می‌شود و سیاق خبر چون در تعداد مستحبات است محمول بر استحباب است بلکه بعض اخبار که بآنها استشهاد کرده‌اند: مثل البخیل کل البخیل من اذا ذكرت عنده لم يصلّ علیّ و مثل من ذکرت عنده فلم يصلّ علیّ اخطأ طريق الجنة شاهد استحباب است، بلکه مصرح بعدم وجوب و خلو ادعیه مأثوره و خطب مشهوره ائمه بلکه سیره قطعیه در اثبات مدعی کفایت است اگر چه رعایت احتیاط خصوصاً در هر مجلس یک دفعه، چنانچه ظاهر محقق مقدس اردبیلی است البتہ اولی و البیق است.

فائدة: اختلاف عظیمی واقع شده بین علماء فریقین که آیا نفع صلوٰات راجع به مصلی است یا مصلی علیه و هر قولی را طائفه اختیار کرده‌اند و تحقیق قول اخیر است چنانچه علامه مجلسی رحمة الله نیز در رساله عقاید اختیار کرده و جز او از فقهاء و

حکما و محدثین گروهی قایل شده‌اند، چنانچه ادله عقلیه و نقلیه متنطبق بر این مدعی هستند چه فقر و حاجت قوام ذات ممکن است و غنی و افاضه‌شان واجب تعالی شانه و هرگز ممکن نیست ممکنی بی‌نیاز و مستغنى شود و الانقلاب لازم آید و ذوات ممکنه و مهیات جائزه هرچه تحصیل کمال و تکمیل ذات نمایند از دائره حاجت به مفیضی وهاب پا بیرون نهندن چنانچه عموم کریمه: یا ایها النّاسُ انتَمُ الْقُرْآنَ إِلَى اللّٰهِ وَاللّٰهُ هُوَ الغنی الحمید^(۱). مصدق این معنی و شاهد این دعوی است بلکه تحقیق این است که وجود هر چه اقوی شود و اکمل تعلق او به مبدئ زیادتر است و فقرش به جناب قدس بیشتر چنانچه مقتضای امکان وجودی که عبارت از تعلقیت ذات و ظلیل جوهر است همین است و عبارت دیگر اوضح هیولای انسانی و ماده خاصه نبوت در اعلای مراتب استعداد و قبول برای جمیع انواع فیوض و تمام انحاء خیرات است و غیر متناهی القوه است و مبدئ فیاض جل جلاله هم غیر متناهی القوه است نه در آنجانب قصوری است و نه از این طرف فتوری و لازمه دعا استجابت است و شریطه جز استعداد محل و لیاقت برای دعا نیست و او هم بالفرض حاصل است با تم مراتب پس البته این دعا مستجاب خواهد شد و در اخبار کثیره اشاره به این معنی شده چنانچه در نهج البلاغه مکرم وارد است:

اذا كانت لك الى الله سبخانه حاجة فابداً بمسئلة الصلوة على النبي ثم استئل حاجتك فان الله اكرم من ان يسئل حاجتين فيقضى احديهما و يمنع الاخرى .

و این عبارت شریفه صریح است که صلوات دعایی است مستجاب و بعضی در این مقام تقریبی لطیف کرده‌اند که حاجت انسان خودش معیب است و حاجت صلوات صحیح و داعی این دو راضمیمه یکدیگر کرده بدرگاه احادیث می‌برد پس باید هر دو را قبول کند یا هر دو را دویم ممتنع است پس معین می‌شود اول و تفسیک صحیح نیست چراکه این راجع به بعض صفقه است و او شرعا صورت جواز ندارد و از جمله مؤیدات مطلوب تاکیدات زیادی است که در ادعیه شریفه در تشریف حضرت نبویه وارد شده مثل به تبیض وجه و اعطاء منزله و وسیله و رفع درجه و اعلاه کلمه و اظهار امر و امثال اینکه در فقرات ادعیه وارد شده و احتمال اینکه جمیع آنها الفاظی است که

مکلف است انسان بگوید و قصد معنی دعا نکند و نفع آنها راجع به خود او باشد فقط بغايت بارد است: بل يکاد يقتل من البرد و هیچ متامل مستقيم السليقه راضی به این تمحل^(۱) و تعسف^(۲) نخواهد شد مثلاً چگونه تجویز می‌کنی در مثل این دعای شریف که علامه مجلسی در تعقیبات عصر بسند صحیح می‌فرماید شیخ و سید روایت کرده‌اند که صادق آل محمد علیهم السلام می‌خواند:

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاللهِ فِي اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى وَصَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاللهِ فِي النَّهَارِ
إِذَا تَجَلَّ وَصَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاللهِ فِي الْآخِرَةِ وَالْأُولَى وَصَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاللهِ مَا لَاهُ
الْجَدِيدُ أَنَّ وَمَا أَطْرَدَ الْخَاقَّانَ وَمَا حَدَى الْخَادِيَانَ وَمَا عَسَسَ لَيْلَ وَمَا أَدْلَهُمْ ظَلَامُ وَ
مَا تَنْفَسَ الصَّبَعُ وَمَا أَضَاءَ فَجَرَ اللّٰهُمَّ اجْعَلْ مُحَمَّداً خَطِيباً وَفَدِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَيْكَ وَ
الْمَكْسُو حَلَّ الْإِيمَانَ إِذَا وَقَفَ بَيْنَ يَدِيكَ وَالثَّاطِقَ إِذَا خَرَسَ إِلَّا لِسَنَ بِالثَّنَاءِ عَلَيْكَ
اللّٰهُمَّ أَعْلَمْ مِنْزَلَتَهُ وَأَرْفَعْ دَرْجَتَهُ وَاظْهِرْ حَقَّتَهُ وَتَقْبِلْ شَفَاعَتَهُ وَابْعَثْهُ الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ
الَّذِي وَعَدْتَهُ وَاغْفِرْلَهُ مَا أَحْدَثَ الْمُحَدَّثُونَ مِنْ أَمْتَهُ بَعْدَهُ اللّٰهُمَّ بَلْغْ رُوحَ مُحَمَّدٍ وَآلِ
مُحَمَّدٍ عَنِ التَّحْيَيَةِ وَالسَّلَامِ وَارْدِدْ عَلٰى مِنْهُمْ تَحْيَيَةً كَثِيرَةً وَسَلَامًا يَا ذَالْجَلَالَ وَ
الْأَكْرَامَ.

که صرف تکلم باشد و این همه دعا مستجاب نشود و اشتعمال اینها بر بعض فقرات که اتصاف آن جناب بآنها معلوم است مبعد نیست چه هر کمالی مراتبی دارد و طبیعت شرف و فضل مقول به تشکیک است و هر چه تصور کنی مرتبه دیگر دران کمال هست که فوق اوست و فوق کل ذی علم علیم قاعده‌ای است کلیه جاریه در اشباء و نظائر خود. لمؤلفه:

فالنور في النزول و الصعود مشكك مختلف الحدود

پس می‌شود به این سؤال مرتبه عالیه این کمال را طلب کنند و اینکه بعضی توهم کرده‌اند آنچه از شرف و فضل ممکن است به ممکنی بررسد به جناب نبوی رسیده و از این جهت صلوٰات راسودی به او نیست عبارتی است مموه^(۳) و عام فریب چه لب این

۱- حیله گری ۲- گمراهی

۳- آب زر داده (خوش ظاهر و بد باطن).

معنی یا راجع به این است که آن جناب را دیگر بخدای عز و جل حاجتی نیست و از او مستغنی است و این معنی منافی با ضرورت عقول است چه اعلای مراتب آن جناب عبودیت است که عنوان کتاب فقر و بسمله صحیفه احتیاج است یا راجع به اینکه خدای تعالی العیاذ بالله دیگر نمی تواند افاضه فیضی به او کند و لباس جدیدی از کرامت بیوشاند: تعالی اللہ عنا یَقُولُ الظَّالِمُونَ عُلُوٰ کبیرا.

بلی در این مقام کلامی است که بعضی بر مشرب حکمت و فلسفه تلفیق می‌کنند و خلاصه او آنکه مقام نبوت خاتمه مقام عقول است و در مرتبه عقل ما بالقوه عین ما بالفعل است و کمال مترقبی ندارند و عقل هر چه باید داشته باشد دارد و در آن مقام فقدو نیستی نیست جز همان امکان ذاتی و قیام صدوری به مبدء وهاب و حدیث: اول ما خلق الله العقل و اول ما خلق نوری. شاهد این دعوی است بلی فرقی که هست آن است که عقل نزولی از اول واجد کمالات است و عقل صعودی چون در جمیع مراتب باید سیر کند و قطع دو دوره هر دو قوس وجود را نماید بالاخره بآن درجه می‌رسد. و جواب این شبیه آن است که برهان قائم شده بر امتناع انفکاک هیولی از صورت پس عقل صعودی به جهت هیولا نیتی که دارد قوه آن غیر متناهی خواهد بود و از درجه عقل نزولی هم عبور خواهد کرد قال شاعرهم:

احمد ار بکشاید آن پر جلیل تا ابد مدهوش ماند جبرئیل
و کریمه: خلق الانسان ضعیفا^(۱)، تواند بود که اشاره به این ضعف که عبارت از عدم
تحقیق به مرتبه خاصه و استعداد قبول کمالات غیر متاهیه است باشد که سر از کریمان
قوت در می آورد بالجمله بسط این جواب خارج از وظیفه این مختصر است و آنان که
بصیرتی درین علوم دارند آگاهند که لباب حل اشکال در این دو سطر و دیعه گذاشته
شده بر مشرب این قوم راهی برای اشکال باقی نماند و پاره بیرخی از احادیث متمسک
شده اند که آن هم وجهی ندارد مثل فقره زیارت جامعه و جعل صلواتنا علیکم... الخ.^(۲)
و این استدلال بر طریقه ایوب حنیفه که قائل به مفهوم لقب است مستقیم است والا از

۱- نسائے - آدھ

۲- و جعل صلواتنا عليکم و مخصوصاً به من ولا يتکم طیب‌الخلقنا و طهارة لانفسنا وتزکیة لنا و کفارة لذنبنا.. که منظور از آن بطور خلاصه این است که از صلوات بر شما صلوات فرستنده پهره می‌برد.

مشهورات است که عوام هم می‌گویند اثبات شیی نفی ماعداً نمی‌کند؛ چه اشتمال صلووات بر این خواص و آثار موجب عدم رجوع نفع او بدیگران نیست. بلی در این مقام سخن دیگری هست که عارف محقق ملا عبدالرزاق کاشی در تفسیر حقایق التأویل اشاره به او کرده و محصل او با تحریر آنکه حقیقت صلووات امداد و تایید و افاضه کمالات است پس مصلی حقیقت خدای تعالی است گاه در مقام جمع و بلاواسطه و گاه در مقام تفصیل و مع الواسطه که فعل عباد است و حقیقت صلووات مؤمنین همین است چه او عبارت است از قبول هدایت و انتقال لوح وجود به نقش محبت او و این نوعی است از امداد آن جناب در غرض تکمیل و مقصود تعیین فیض خدا چه اگر قبول ماده نبودی اثر فاعلیت فاعل بظهور نرسیدی چنانچه گفته‌اند:

وجود من به تو است و ظهور تو از من فلست تظاهر لولای لم اکن لولای^(۱)
و در حدیث قدسی است که اگر خلق همه اطاعت می‌کردد خلقی دیگر می‌آفریدم
که معصیت کنند تا عفو و فضل من معلوم شود و همچنین تسليم مومنین دفع آفت نقص
تکمیل او اشت با ظهار جلال عموم دعوت و قوت فاعلیت او در مقام هدایت و به این
وجه از بیان ممکن است جمع بین هر دو قول شود چه نفع صلووات؛ او لا و بالذات راجع
بمصلی است و به اعتبار اظهار اقتدار و تکمیل غرض بعثت و تحصیل مقصود هدایت
راجع به مصلی علیه و موجب رفع درجه و علو شان و ظهور کلمه اوست چنانچه فرمود:
فائز اباهی بكم الأئم و لو بالسقط.

بالجمله آنچه نظر این قاصر فعلاً مؤدی به اوست این است که از جانب طرفین تقریر
کردم و بیش از این تفصیل شایسته مقام نیست.

فائده: ضم آل رسول ﷺ در صلووات موافق اخبار کثیره متواتره مرویه از طرق
فرقین است از آن جمله در اکثر اصول معتمده اهل سنت نقل شده که از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله وسلم پرسیدند که چگونه بر تو صلووات فرستیم فرمود: بگوئید:
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ
وَ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ أَكَّ
حمید مجید.

۱- اگر من نبودم تو آشکار نمی‌شدی و اگر تو نبودی من وجود نداشتم

و خصوص این صلوات در تشهید نماز بنابر یک قول شافعی واجب است و بر قول دیگر او مستحب است چنانچه در تقریب ابی شجاع و شرح ابی قاسم و حواشی او مذکور است که هر دو از علماء شافعیه‌اند و عمل شافعیه غالباً بر آن نسخه است باضافه سیدنا در محمد و ابراهیم در مواضع اربعه و این شعر معروف شافعی که درکثیری از کتب جماعت مذکور است و در السنة ایشان مشهور می‌گوید:

یَا آلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ حَبَّكُمْ فِرْضٌ مِّنَ اللَّهِ فِي الْقُرْآنِ أَنْزَلْهُ
يَكْفِيْكُمْ مِّنْ عَظِيمِ الْفَخْرِ أَنْكُمْ مِّنْ لَمْ يَصُلْ عَلَيْكُمْ لَا صِلْوَةُ لَهُ^(۱)
شَاهِدٌ وَجُوبٌ أَسْتَ وَلِي حَمْلَ بِرْ نَفْيِ كَمَالَ كَرْدَهَا نَهْ بِرْ نَفْيِ حَقِيقَتِ چنانچه در
نورالابصار شبنجی معاصر است و در یناییح المودة از صواعق و جواهر العقدین روایت
کرده که پیغمبر فرمود:

لَا تَصْلُوْا عَلَى الصلوة البتراء قالوا و مَا الصلوة البتراء يَا رَسُولَ اللَّهِ . قَالَ تَقُولُونَ :
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ تَسْكُنُ بِلْ قُولُوا اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ.^(۲)
بَا وَجُودِ این اهل سنت ملتزم‌اند در ذکر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
می‌نویستند و اسم مبارک آل را از صلوات حذف می‌نمایند تا عناد فطری و انحراف
جبلى را بنمایانند و اعراض از رکوب سفینه نجات و دخول سلامت خانه نوح را از خود
علوم کنند و همچنین در موارد ذکر اسامی اهل بیت ملتزمند به ترک ذکر صلوات و سلام
با این که خدای آنها را در این شرف شریک نبوت کرده و از طرق معتمده آنها جواز
تصلیه و تسليم بر عترت اطهار معلوم می‌شود علاوه بر این که صریح آیه: هو الذي
يصلی علیکم^(۳) و کریمه وصلی علیهم ان صلوتك سکن لهم^(۴) و بشارت او لئک
علیهم صلوات من ربهم و رحمة^(۵). دال‌لئک بر جواز صلوات بر عموم اهل ایمان و از عمل
صحابه هم نقل شده که صلوات بر آل می‌فرستادند.

۱- ای خاندان پیغمبر خدا محبت شما از طرف خدا واجب شده و در قرآن آن را نازل
کرده از عظمت افتخار شما همین بس که هر که بر شما صلوات نفرستند نماز او را نیست (نمازش
صحیح نیست).

۲- بر من صلوات بی دنباله نفرستید گفتند: صلوات بی دنباله چیست؟ فرمود: می‌گویند:
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ سَكُنْ بِلْ كَه بِكَوْنِيْدِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ.
۴-احزاب - آیه ۴۳ - ۵-توبه - آیه ۱۰۳ - ۶-بقره ۱۵۷.

در ینابیع المودة از ابو نعیم حافظ و جماعت مفسرین روایت کرده که سند به مجاهد و ابی صالح رساندند و این دواز این عباس روایت می‌کنند که آل یاسین در کریمه سلام علی آن یاسین؛ آل محمداند و یاسین اسمی از اسماء آن حضرت است با این همه از گفتن: سلام الله عليه يا صلی الله عليه، مضایقه دارند و علت او را در کشاف اشاره می‌نماید بعد از اینکه می‌گوید قیاس جواز صلوات بر غیر نبی است بدلیل آیه زکوٰة و هو الّذی...^(۱) الخ و قول رسول خدا ﷺ اللهم صلّ علی آل ابی او فی تفصیل می‌دهد بین ذکر تبعی که جایز است و ذکر بالاستقلال که مکروه است به جهت اینکه شعار ذکر نبی شده و موجب اتهام بر رافضی بودن است و پیغمبر فرموده: من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يقفنَّ. موافق التهم.

واز این القیم در فتح الباری نقل شده که: المختاران يصلی علی الانبياء والملائكة و ازواج النبي و الله و ذریته و اهل الطاعة علی سبیل الاجماع و یکره فی غیر الانبياء شخص مفرد بحیث یصیر شعاراً لا سیما اذا ترك فی حق مثله او افضل منه كما يفعله الرافضه. الى اخر کلامه^(۲).

عجبیتر آن است که در اصول صحیحه اللهم صلّ علی آل ابی او فی و اللهم صلّ علی آل سعد بن عباده از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کردند.

و در فتح الباری است که صلوات بر غیر انبياء بر مذهب حسن بصری و مجاهد و اسحق و ابو ثور و داود طبری جائز است و از منهاج السنّه ابن تیمیه خذله الله نقل شده: ابو حنیفه مذهبہ انه یجوز الصلوة علی غیر النبی کابی بکر و عمر و عثمان و علی و هو

۱- مخفی نماند که آیه مزبور یعنی آیه ۴۳ سوره احزاب اگر چه دلیل بر جواز صلوات بر غیر پیغمبر است و زمخشری هم به آن استفاده کرده ولی آیه زکوٰة نیست و آیه زکوٰة به آن هم استفاده کرده آیه ۱۰۳ سوره توبه است که میفرماید: خذ من اموالهم صدقۃ تطهّر هم و تزکیهم و صلٰ علیهم.... و این سهو از ناحیه مصنف محترم است، زمخشری در ذیل آیه ۵۶ سوره احزاب صلوا علیه و سلموا اسلامیما، گفته....القیاس جواز الصلوات علی کل مؤمن لقوله تعالیٰ هو الذی یصلی علیکم و ملائکتہ لیخرجکم من الظلمات الى النور و قوله تعالیٰ و صلٰ علیهم ان صلوتک سکن لهم

۲- فتوای من این است که جایز است صلوات بر پیامبر و همسران پیامبر و خاندانش و اهل طاعت خدا اجمالاً و کراحت دارد در غیر پیامبران بر یک نفر تنها بطریقی که شعار شود مخصوصاً صلوات در حق همانند او و یا افضل از او شده باشد چنانکه رافضی ها می‌کنند.

اختیار اکثر اصحابه کالقاضی ابی یعلی و ابی عقیل و ابی محمد عبدالقدار الجیلی پس با اتفاق این جماعت منع زمحشی و این قیم چه وجه دارد.

حاصل سخن بی پرده و سرباز این است که چون شیعه چنین می کنند با اینکه کتاب و سنت و عقل و اجماع شاهد جواز و رجحان است باید ترک کرد اگر چنین است که التزام طایفه به احسان باهل بیت و تجلیل اینها موجب التزام ترک او شود پس خوب است جمیع فرائض و سنن را به همین جهت اجتناب نمایند؛ و محمد محبی شامی که از فضلای این طایفه است در تاریخ خلاصه الاثر تصریح به این عناد و تعصب کرده و پرده از روی کار برداشته در ذیل شعری که از عبدالرحیم بن تاج الدین دمشقی در ترجمه او نقل می کند و هو هذا:

تراه محرومًا من العالم	ان الفتى العالم مع علمه
قد منعت من زينة الخاتم ^(۱)	مثل اليد اليمنى لفضل بها

می گوید تختم به یسار در واقعه تحکیم حادث شد گاهی که عمرو بن عاص خطبه خواند و گفت من خلافت را از علی خلع کردم چنانچه خاتم خود را از دست راستم خلع کردم و قرار خلافت را در معاویه دادم چنانچه گذاشت خاتم را در دست چپ خودم پس سنت عمرو در عموم مردم باقی ماند؛ ولی پیغمبر خلفای راشدین تختم بیین می کردند و فقهای ما از آن جمله بیرجنندی در کتاب کشف گفته تختم به یسار باید کرد؛ و گفته شده که بیین لکن آن شعار روافض است و واجب است از آن احتراز کردن و علاء حصکفی در شرح ملتقی الابر گفته لا شعور لنا بهذا الشعار فی هذه الامصار فتبغ اثر المختار. چه در حدیث آمده: واجعلها فی یمینک. یعنی: انگشت را در دست راست کن بعد از این باستطراد شعری از ابو عامر جرجانی نقل می کند که گفته:

طرازا لكم الا في اليسار	تختم في اليسار فليس يلقي
لباس الزين اولى بالصغر	و ما نقصوا اليدين به ولكن
وهن على الاكف من الكبار ^(۲)	لذاك ترى الا با هم عاطلات

۱- همانا جوان دانشمند را با دانشی که دارد از همه (نعمت های) جهان محروم می بینی مانند دست راست با فضیلتی که دارد از زینت انگشت را باز داشته شده.

۲- انگشت را به دست چپ کن که برای شما جز با در دست چپ کردن انگشت را بقیه در صفحه بعد

آنگاه می‌گوید و قد عرفت الحديث فکل هذا غفلة منه.

و در تیمیه ثعالبی کلامی طریف است که حق این مقام حکایت اوست می‌گوید ابو حفص فقیه از ابو احمد کاتب پرسید: چرا خاتم را در یمین کردی؟ ابو حاتم گفت: در این چهار فایده است؛ یکی اینکه سنت ما ثوره از نبی صلی الله علیه و آله از طرق متعدد و وجوده مختلفه این است که او تختم به یمین می‌کرد و همچنین خلفاء راشدین بعد از او تا اینکه واقعه صفين و حکمین پیش آمد و عمرو عاص خطبه کرد که: الا اتنی خلعت الخلافة من علىٰ كخلع خاتمٍ هذا من يميني و جعلتها في معوية كما جعلت هذا في يسارِي فبقيت سنة عمرو بين العامة الى يومنا هذا^(۱).

فائدہ دویم: در کتاب خداست که می‌فرماید: لَا يكْلَفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وَسَعَهَا^(۲). و معلوم است که یمین اقوی از یسار است و واجب آن است که کلفت حمل اشیا را در عهده اقوی قرار دهنند نه اضعف.

سوم اینکه از قیاس است چه نهی از استنجاء به یمین صحیح است و ادب در استنجاء به یسار است و نقش خاتمی از اسم خدای تعالی خالی نیست. پس واجب افتاد که وی را تنزیه از جای پلیدی کند.

چهارم اینکه خاتم زینت است و اسم او به فارسی انگشت آرای است و یمین اولی است به تشریف از یسار. تا اینجا بود کلام ابو احمد در اسکات ابو حفص فقیه که در تیمیه حکایت شده بود.

و راغب اصفهانی در کتاب محاضرات می‌گوید: کان خاتمه صلی الله علیه و سلم حلقة فضة و علیه فص عقیق و کان یتختم به فی یمینه و سبب اتخاذ انه کتب الی ملک الروم فقیل انه لا يقبل كتابا الا مختوما قال و اول من تختم فی یساره معاویه و قیل شعر:

دنباله صفحه قبل

زینتی حاصل نمی‌شود، البته با اینکار دست راست را کم ارج نکرده‌اند ولی لباس زینتی برای کوچکترها بهتر است از این رو است که می‌بینی انگشت‌های ابهام (شصت) با آنکه از انگشتان بزرگ‌گند انگشت‌تری ندارند.

۱ - آگاه باشید همانا من (جامه) خلافت را از (تن) علی بیرون کردم (علی را از خلافت عزل کردم چنانکه این انگشت‌رم را از دست راست خود بیرون کردم و قرارش دادم در (تن) معاویه چنانکه این انگشت را در دست چشم قراردادم، پس سنت عمرو عاص بین عامه مردم تا امروز باقی ماند.

۲- بقره - آید ۲۸۶

مارست ذاک تشبیها بالصادق
و تباعد امنی لکل منافق
اسم النبي بهن و اسم الخالق^(۱)
و در کتاب مستظرف از عایشه روایت می‌کند که پیغمبر صلی الله عليه و آله و سلم
بدست راست انگشت‌ری می‌کرد و از دنیا بیرون رفت در حالیکه خاتم در یمین او بود و
از تاریخ اسلامی نقل می‌کند که رسول خدای و خلفای بدست راست تختم می‌کردند و
معاویه او را به یسار نقل کرد و بنی امية بست او عمل کردند و سفاح نقل کرد یمین و تا
ایام رشید باقی ماند آنگاه او متابعت معاویه کرد و نقل ییسار نمود و مردم متابعت او
کردند اکنون اندکی به تأمل نگاه کن و طریقه دیانت را بین که به جهت عداوت با
اهلیت عصمت و مخالفت با اتباع ایشان از اخبار صحیحه خود دست بر می‌دارند و از
متابعت خلفای خود چشم می‌پوشند و ترک سنت نبویه کرده پیروی سنت امویه می‌کنند
و تصریح می‌کنند چون تختم به یمین شعار روافض است ترک باید کرد و این شعار
بودن به جهت آن است که روافض متابعت عمر و عاص نکردند و بر اتباع سنت پیغمبر
با قیماندن؛ فیال‌العجب ولضیعه دین سید العرب وقد قلت بدیها:

تختم بالیمین فتلک اعلیٰ
و لا تجعله عرضة نیل سوء
و فیه اسم المھیمن و الامین^(۲)
فتحیی سنة الرجس اللّعین

فایدة

اشتقاق ال از اول است و جماعتی را که آل کسی گویند به جهت اول ایشان است

۱- انگشت حضرت حلقه‌ای از نقره بود و بر آن نگینی از عقیق بود و حضرتش آنرا به
دست راست خود می‌کرد و جهتش هم این بود که نامه‌ای نوشته به پادشاه روم، پس گفته شد
که او نامه‌ای را نمی‌پذیرد مگر اینکه مهر خورده باشد، گفت اولین کسی که انگشت را بدست
چپ کرد معاویه بود و گفته شده شعر: «گفتند انگشت به دست راست کن و اینکار را من همیشه
انجام میدهم برای اینکه مانند(پیغمبر) صادق عمل کرده باشم و به این وسیله به خاندان پیغمبر
نزدیک شوم و از هر منافقی دور باشم، منافقانی که خروج (قُبْل و دُبْر) خود را با انگشت‌هائی که
در آنها نام خدا و خالق است مسح می‌کنند.

۲- انگشت بدست راست کن که آن بهتر است (و بدینوسیله در شمار اصحاب یمین قرار
می‌گیری، آنرا در معرض برخورد با زشته‌ها قرار مده که در آن نام خدای مهیمن و امین است
و عدول نکن از دست راست به دست چپ که سنت آن پلید لعین را زنده کنی.

به آن کس و اول بر سه وجه است اول جسمانی که عبارت از قربات صوری و تولد بدنی است و اول روحانی که عبارت از تعلم علوم و کسب فضائل و تخلق به اخلاق کسی باشد و اول نورانی که عبارت از اتحاد نور و وحدت سخن ذات باشد که اشرف انواع اول است.

و آل، حقيقة پیغمبر آن کسانند که متحقق به هر سه قسم اول باشند. و ما بعد از سیر و تقسیم تام و استقراره کامل کمال این صفات و تمامیت این جهات را جز در ائمه اثنی عشر و فاطمه علیهم السلام ندیدم اما انتساب صوری و تولد ظاهری که معلوم است اما جهت ثانیه که به حدیث: انا مدینة العلم و علی نابها، ثابت است و اما حیثیت ثالثه از حدیث شریف: کنت انا و علی نورا، و کریمه: ذریة بعضها من بعض ، مشهود ارباب انصاف می شود و بعضی از اهل سنت که مطلق قربات یا عموم امت را آل دانسته‌اند، از جاده انصاف بیرون رفته‌اند: و لیس اوّل قارورة کسرت فی الاسلام.

و در عيون اخبار الرضا با بی عقد کرده از برای نقل کلام سعادت فرجام حضرت رضا علیه السلام در مجلس مامون ملعون با علماء عامه در تفرقه بین آل و امت و آن باب بیست و سوم از آن کتاب است و به جهت طول او ما طالبان را محول به مراجعه همان کتاب مستطاب می‌کنیم، ولی با همه عصیت و عناد فخر رازی در تفسیر کبیر کلامی دارد که قریب به انصاف است می‌گوید آل محمد آنانند که امرشان ائل به او می‌شود پس هر که اول امرش به او اشد و اکمل باشد آل او باشد و شک نیست که تعلق بین علی و فاطمه و حسن و حسین و بین رسول خدا صلی الله علیهم اشد تعلقات بود و این مطلب معلوم است به نقل متواتر پس واجب شد که آنها آل باشند.

وایضاً اختلاف کرده‌اند در معنی آل بعضی گفته‌اند: اقارب اویند. و قومی گفتند: امت اویند. ما اگر بگوئیم قربات اویند پس ایشانند آل و اگر بگوئیم امتی هستند که قبول دعوت کردند باز ایشان آل هستند پس بهر تقدیر ایشان آل هستند، اما جز ایشان محل اختلاف است و معلوم نیست. تمام شد کلام فخر رازی.

و ما بهمین تقریب این حکم را در بقیه ائمه اثنا عشر علیهم السلام مطرد می‌کنیم.

فائدة

لفظ این دعا که مشتمل است بر عطف بر ضمیر مجرور بی اعاده جار شاهد صحت این مذهب است چه در محل خود ثابت کرده ایم ادعیه و کلمات صادره از ائمه علیهم السلام خصوصاً در مقام دعا و خطبه و اشیاه آن خصوصاً از صادقین علیهم السلام و آنان که قبل از ایشانند به قاعده عربیت حجت است و در اثبات لغت کافی است چه رواة ما کمتر از اصمی ناصبی و ابو عبیده خارجی که مرتكب همه نوع قبایح مسی شدند، نیستند و صادقین علیهم السلام در عربیت کمتر از جریر و اخطل و فرزدق نیستند خصوصاً در این زیارت شریفه که دانستی حدیث قدسی است و مثل قرآن و حدیث نبوی حجت است و از اینجا معلوم می شود که مناقشه شیخ اجل ابوالفتح کراجکی در جرآل در ادعیه صحیفه و التزام بنصب بعطف بر محل چنانچه در حاشیه سید محقق داماد قدس سره از او نقل شده از اقتصار بر تقلید بعض قشرین نحاة صحفیین علماء عربیت است با اینکه قرائت حمزه در کریمه: **تسائلون به و الارحام شاهد دعوی است و تغليط صاحب کشاف غلط و بی مبنی است و تحقيق این باب مناسب این كتاب نیست.**

اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي عِنْدَكَ وَجْهًا بِالْحُسْنَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.

[۲] **بار الها بگردان مرا نزد خودت عزیز و محترم بواسطه حسین علیهم السلام در دنیا و آخرت**

[۳] **جعل بر دو قسم است یکی بسیط که به معنی انشاء نفس ذات شیئ است و این جعل بر قانون عربیت حاجت بیک مفعول بیشتر ندارد و دیگری جعل مرکب است که به معنی ایجاد وصفی در امر ثالثی است و او محتاج بدو مفعول است و در این عبارت شریفه لفظ جعل از قسم ثانی است چنانچه واضح است.**

وجیه ماخوذ از وجه است که به معنی جاه است چنانچه در عبارت بخاری که سابقاً ترجمه او را شنیدی واقع است: و كان لعلی وجه حیوة فاطمة دنيا تانيث ادنی است و معتمد بر موصوف محدود است که نشاء یا دار باشد و همچنین است وجه تانیث

آخرت و وجه در تعبیر از این نشانه بصیغه دنیا که افضل تفضیل است می‌شود مبالغه باشد در دنو و دنائت او و افضل تفضیل گاهی استعمال می‌شود در شدت اتصاف شیئی به شیئی به این معنی که مجازاً اعتبار مفضل علیه در او نمی‌کنند چنانچه خفاجی در شرح دره تصریح به این کرده و نقل از دیگران هم شده و استعمال و تسبیح هم شاهد اوست و می‌تواند بود که ملاحظه معنی تفضیل هم شده باشد که نشانه بزرخ که عالم مثال و خیال منفصل و ملکوت اسفل در اصطلاح حکماء اشراق و عرفای ذوی الاذواق عبارت از اوست ملحوظ شده باشد و او چون به اعتبار عالم آخرت دنیّ دارد متوسط اعتبار شده و این نشانه متأخر و به این ملاحظه او را دنیا گفتند چنانچه در فقره زیارت جامعه است و حجج اللّه علی اهل الدّنیا و الدّخرا و الاولی. بنابر بعض احتمالات که اولی اشاره بهال اظلله یا عالم ذر نباشد و حکماً گفتند که اشاره بتلیث عوالم شده در کریمه ولقد علِمْتُ النَّشَاءَ الْأُولَى فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ^(۱)، چه درین نشانه حسی است و تخیلی و تعقیلی و تذکر موجب آن است که بگوئیم در کلیه عالم و انسان کبیر هم سه عالم است یکی عالم حس که نشانه مادیات است و دیگری عالم تخیل که موطن صور مجرده از مواد کثیفه عنصریه است چه خلو صورت از ماده مطلقاً خلاف برهان است و عبارت طائفه که نفی ماده کردند منزل بر تفسیر ماست که تقیید به عنصریه کثیفه کردیم تا موجب لوازم دنیاویه نشود و حرکت و ترقی و انتفاع بدعا و خیرات و مثوبات و اعمال صالحات اخلاق و اقرباً و اصدقاء و مؤمنین که از معلومات شرع شریف بلکه مقطوعات بروئیهای صادقه و امارات دیگر است صحیح باشد سوم عالم تعقل است که تجرد از جمیع لوازم دنیاویه و زحمات و تعلقات عنصریه است، اگر چند خلو از ماده رقیقه لطیفه که موجب تحولات عرضیه است بحکم تلازم هیولای و صورت باوی باشد چنانچه سابقاً اشاره کردیم و این عالم آخرت است که عیش پاینده و زندگانی جاویدان است. وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهُنَّ الْحَيَّوَانُ^(۲)، هدا محصل ما قالوا و العهدة عليهم.

تبییه:

در تفسیر فخر رازی مذکور است که وجیه کسی است که معروف به خیر باشد و هر

کس اگر چه معروف است نزد خدای ولیکن معرفت مجرده کافی در وجاهاست نیست چه اگر کسی دیگری را به خدمت یا اجرت بشناسد نمی‌گویند و جیه است بلکه وجیه آن است که خصال حمیده داشته باشد که بواسطه او در معرض شناختن و نشناختن درآید و قابلیت این مقام داشته باشد و محصل نظر فخر رازی بر آن است که وجاها را به معروفیت تفسیر کند و وجهی برای این تفسیر نیافتم و در سایر کتب هم معلوم نیست موافقی داشته باشد و قواعد لغت هم مقتضی این نیست و اگر نه چنان بود نقض به خادم و اجیر که معروفند موقعی نداشت بالجمله آنچه لازم است که در این مقام دانسته شود آن است که وجاها در نزد خدای در دنیا بچه حاصل شود، به حکم کریمه: ان اکرمکم عند الله اتقیکم^(۱)، کرامت و وجاها در نزد خدای تعالی منوط به تقوی است و تقوی سه مرتبه دارد اول تقوی در عقاید است که به معنی استقامت دین و احکام ایمان است دیگر تقوی در امال است که عبارت از ورع از محارم و تجنت از مائم و ملازمت واجبات و مواظبت طاعات باشد و این مرتبه را بعد از مرتبه ثانیه باید تحصیل کرد و دیگر تقوی در اخلاق و ملکات است که آدمی در مصحف قلب خود نظر کند اگر صفت رذیله بیند که به منزله آیه عذاب است کریه کند و فزع کند و استعاذه کند و او را از دل خود بیرون برد و اگر به خصلت حمیده عبور کند که به منزله آیه رحمت است شکر خدای کند و از خدای تعالی ثبات و دوام او را بخواهد و امثال و اشیاه او را بطلبید تا به جهاد تام و مشقت کامل دفع رذائل و تحصیل محاسن اخلاق کند و جمیع این سه مرتبه تقوی موقوف بر علم است چه تا ندانی نتوانی و از این جا معلوم شد که کرامت عند الله منوط و مشروط به علم است چنانچه فرموده: يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ^(۲) و در جای دیگر هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ^(۳) و در جای دیگر أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلْمَاتِ وَالنُّورِ^(۴).

بلی علم بی عمل مقصود نیست مگر در جائی که علم و عمل یکی باشند چنانچه در مرحله اول تقوی که ایمان باشد مطلوب همان علم است یعنی اعتقاد قلبی و تحقق واقعی باذعان بصفات ربوبیت و انبیا و ائمه و کتب و ملائکه و حشر و نشر که مبدء و

۱- حجرات ۴۹- آیه ۵۸- مجادله ۱۱

۲- رعد ۱۲- آیه ۱۶

۳- زمر ۳۹- آیه ۹

معاد عبارت از آنهاست حاصل سخن اینکه شخص زائر در این زیارت از خدای تعالی طلب می‌کند که بواسطه اعتماد به عروة الوثقای محبت حسین و تمسک به آن حبل متین به مدارج علم و عمل صعود کند تا در دنیا مرضی خدای عز و جل شود و در آخرت به مقام قرب و درجه اولیا برسد. اللهم اجعلنى عندك وجسيها بالحسين عليه السلم فى الدنيا والآخرة بجاه محمد و عترته الطاهره.

يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنِّي أَتَقْرَبُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ وَإِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَإِلَى الْحَسَنِ وَإِلَيْكَ بِمَوَالِتِكَ وَبِالبَرَائَةِ مِمَّنْ قَاتَلَكَ وَنَصَبَ لَكَ الْحَزَبَ وَبِالبَرَائَةِ مِمَّنْ أَسَّسَ أَسَاسَ الظُّلْمِ وَالْجُورِ عَلَيْكُمْ وَأَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ مِمَّنْ أَسَّسَ ذَلِكَ وَبَتَنَ عَلَيْهِ بَتِّيَانَهُ وَجَرَى فِي ظُلْمِهِ وَجَوَرِهِ عَلَيْكُمْ وَعَلَى أَشْيَاكُمْ.

﴿۲﴾ ای ابو عبدالله همانا من تقرب می‌جویم بهسوی خدا و بهسوی پیغمبر و بهسوی امیرالمؤمنین و بهسوی امام حسن و بهسوی تو بدوسنی تو و به بیزاری از هر که با تو مقاتلله کرد و جنگ را برای تو بربارا کرد و به بیزاری جستن از هر که تأسیس اساس ظلم و جور بر شما اهل بیت کرده و بیزاری می‌جوییم از هر که اساس ظلم را گذاشته و بنیان بنا کرده بر او و دست باز نکشیده از جور و ظلم بر شما و بر شیعیان شما

﴿۳﴾ تقرب تفعل از قرب است و صیغه تفعل در این باب تواند بود که برای طلب باشد و شاید برای مبالغه باشد و اول اظهر است و عبارت قاموس که گفته: تقرب به الى الله تقرباً و تقرباً یعنی کتملاًق ای طلب القربة و الوسیلة به عنده شاهد اوست اگر چه فی نفسه حجت نیست چه دعوی سمعاً از و واضح در این موضع بغايت بعيد است و استعمال بر هر دو وجه ممکن الانطباق است و ظاهر عبارت مذکوره این است که باء بعد از تقرب باء سببیت باشد و در فقره زیارت بعيداً محتمل است که باء ملاقبت باشد و مراد آن باشد که باء ولایت و برائت طلب قربت می‌کنم یا نیک قریب در حضرت شما می‌شوم و شک نیست در امثال این مقام مراد قرب معنوی است نه قرب مکانی و حصول او بعلازمت طاعات و مجانبیت معاصی و تخلق به اخلاق الله است تا از صورت ایمان گذشته به حقیقت ایمان متحققه شوند: فانَّ لِكُلِّ حَقٍّ حَقِيقَهٗ وَ عَلَى كُلِّ صَوَابٍ نُورًا.

موالات: به معنی محبت و ولایت است و وجه دلالت ولایت که در حقیقت به معنی قرب است بر مودت سابقً مسروچ شد و باب مفاعله در این مقام مصوغ برای تقویت

معنی مجرد است چه ظاهر این است که اختلاف صیغه و زیادت حروف در لغت بی نکته نباشد اگر چند علماء غالباً به این معنی درباب مفاعله تصریح نکرده‌اند ولی کلیه قانون لغات و خصوصیات کلمات مهره فن و اساطین صناعت در دست است و آنها مقوی این خیال و مقرب این احتمال‌اند. این همه بر فرض آن است که ولی در لغت به معنی احب استعمال شده باشد ولی بعضی نقی کرده‌اند و بنابراین استعمال موالات و تولی در محبت به ملاحظه ملازمه تأکید قریبی است که مدلول صیغه است با محبت و عله‌ها ولی ماخوذ از موالاة است مثل بدیع از ابداع و این کلام فی الجمله جای مناقشه و تأمل دارد، اگر چه متبع در هر حال استعمال است . والله العالم.

نصب در اصل لغت به معنی برپای داشتن چیزی است و اکثر معانی این لفظ از قبیل نصب نحوی و نصب به معنی غنای مخصوص، و نصیب به معنی سهم و نصاب به معنی حد و نصب به معنی معبد باطل راجع به این استعمال است و از وجوده اوست اینکه می‌گویند نصب له العداوة یا نصب له الحرب یا ناصبه العداوة و از فروع این استعمال اخیر است نصب به معنی عداوت امیر المؤمنین علیه السلام نه اینکه معنی لغوی اصلی باشد، چه معقول نیست که اضافه به مضاف جزئی حقیقی متاخر الوجود بسنین متطاوله از زمان وضع ملحوظ واضح باشد و لفظی برای او وضع کند با اینکه نصب به معنی عداوت به هیچوجه نیست بلکه استعمالی است به حذف متعلق که عداوت باشد و به کثرت استعمال ظهوری یافته و مراد بعض لغوین که گفته‌اند مجاز است؛ این است که ما تحقیق کردیم و از اینجا معلوم می‌شود که آنچه صاحب حدایق تخیل کرده که نصب در لغت حقیقت در تدین به بغض امیر المؤمنین است باستاند بظاهر عبارت قاموس که گفته النواصب والناصبيه و اهل المتدینون ببغضه على وجهی ندارد. چه وظیفه لغوی جز بیان مورد استعمال نیست و استعمال اعم از حقیقت است و دانستی که احتمال حقیقت بودن در این مقام متمشی نیست؛ علاوه بر اینکه نفس عبارت قاموس منادی به خلاف دعوای اوست چه بعد از عبارت مذکوره گفته: لانهم نصبو له ای عادوه چه صریح این کلام این است که استعمال از باب اطلاق کلی بر فرد است نه از جهت اخذ خصوصیت در مفهوم لفظ و تفسیر نصب به معاداة به جهت افاده حاصل معنی است و تقریب دلالت آن است که ما بیان کردیم و از همین جا معلوم می‌شود که آنکه به مجاز ملتزم شده از جهت آن است که اطلاق کلی را بر فرد مجاز دانسته و غفلت از تحقیق متاخرین اصولین کرده که

حقیقت است ولی حقیقت بودن به این وجه فایده به حال صاحب حدائق ندارد چه غرض او اخذ خصوصیت مبغوض است. در مفهوم حقیقی لفظ و حال او ظاهر شد. جری به معنی روان شدن است و از راغب حکایت شده که الجری المرالسریع واصله فی الماء و نحوه و گاه کنایه از استمرار شود به جهت آنکه فعلی که منقطع شود جریان ندارد واستعمال او در جری فرس و جری سفینه و سایر مواضع استعمال بر سبیل تشبیه است یا توسع و کنیز را که جاریه می گویند هم به جهت این است که جاری در خدمت است.

در مصباح می گوید: الجاریة السفينة سمیت بذلك لجریانها فی البحر و منه قیل للامة جاریه على التشبیه لجریانها مستسخرة فی اشغال مواليها والاصل فيها الشابة لخفتها تم توسعوا فيها حتى سموا كل امة جاریة و ان كانت عجوزا لا تقدر على السعی تسمية بما كانت عليه و محکی از محیط این است که انما سمیت جاریة لأنها تجري فی الحوائج. و در اساس گفته و سمیت الجاریة لأنها تستجرى فی الخدمة و محکی از مهذب و قانون اللغة نیز این است و در بعض کتب لغت تعبیر شده از جاریه به قینه به قاف و یاء مثناة تحتیه و نون که مونث قین است و به معنی امه است چنانچه قین به معنی عبد است و صاحب قاموس را در این کلمه غفلتی سخت عجیب و تصحیفی طرفه بدیع دست داده چه او را فتیه خوانده که مؤنث فتی است و چون دیده که این اطلاق صحیح نیست به جهت شمول جمل و فرس و امثال آنها از قبل خود لفظ من النساء را ملحق کرده و گفته: الجاریة الفتیة من النساء یعنی جوان از زنان و در هیچ یک از کتب لغت نه دیده شده و نه شنیده که جاریه به معنی زن جوان باشد و هذا عجیب جداً و ان کان منه غير عجیب فان له في ذلك اليد الطولی و المرتبة الاولی.

بالجمله مراد از فقره زیارت و جری فی ظلمه و جوره عليکم آن است که مستمر شد در طریقه ظلم و جور بر شما و عليکم متعلق است به ظلم و جور و در بعض نسخ حکایت شده که جری ظلمه و جوره است به حذف فی و بنابراین مراد از جریان از قبیل وقوع و تعلق است و تعبیر اول ابلغ است، چه اعتبار معنی ثانی در او شده که نسبت جریان بذات باشد نه به حدث و این معنی متوقف بر مزیت اعتبار و مزید لطیفه تصرفی است که موجب حرکت ذهن و انتقال جدیدی می شود که در نفس اوقع و در قلب احلی می شود و غالبا حسن تعبیر منوط به اوست، چنانچه ارباب قرائح لطیفه و اذهان دقیقه که

تعاطی لطایف بیان و بدایع کلام کرده‌اند به اول و هله تنیه می‌شوند و آنرا که این ذوق نیست از طول بیان و کثرت تطویل فائدہ نمی‌برد و من لم يستضئ به مصباح لم يستضئ باصبح.

فائدة استطرادية

با جماعات مستفيضه بلکه اجماع محقق و اخبار متکثره معتبره منجبره بعمل اصحاب کفر نواصب ثابت شده ولی در تحقیق موضوع و تعیین مفهوم ناصب اختلافی است بین اخبار باب و عبارات اصحاب چه در پاره از روایات آمده: الناصب لاهل بیتی حریا و در بعض اخبار در تفسیر او وارد شده هو من نصب العداوة لاهل بیت محمد و در دیگری من دان بمعاذاتهم و در جانی من نصب العداوة لعلی علیه السلام و در خبر دیگر من اعلن بالعداوة. و در روایت دیگر من نصب العداوه لشیعهم و در طریق دیگر من قدم الجبت و الطاغوت چنانچه بعض فقهاء معاصرین استقصاء کرده‌اند و این اخبار غالباً راجع بیک معنی هستند که همان تدین به بعض اهل بیت باشد چنانچه در عبارت قاموس نیز بود اگر چه اختصاص بامیر المؤمنین داشت. مثل بعض اخبار به جهت اینکه اجلای افراد اهل بیت علیهم السلام بلکه سید ایشان او بود و اظهار و اعلان و نصب عداوت همه از لوازم او است و کاشف اعتبار شده و نصب حرب یکی از افراد او است و نصب شیعیان ایشان از جهت مشایعت و متابعت ایشان راجع بنصب ایشان است چه در علوم ماقوی الطبیعة مقرر شده که حکم بر محیث راجع به حیثیت است به جهت وجوب رجوع ما بالعرض بما بالذات و مراد از تقدیم جبت و طاغوت تواند بود که تقدیمی باشد بر وجه نفی استحقاق علی علیه السلام برای محبت؛ چنانچه از ملاحظه رساله جاحظ در تقدیم اسلام ابویکر بر امیر المؤمنین معلوم می‌شود که در ضمن تقدیم ابویکر نفی فضیلت امیر للہ علیہ السلام کند و مراد به تدین اظهار بودن او از دین است نه اعتقاد واقعی تا کفر جحود که اشد انواع کفر است. داخل شود و حدیث جناده از امام حسن علیه السلام که بسید الشهداء للہ علیہ السلام فرمود در وصف لشگر یزید کلهم يتقرب الى الله^(۱)

- کسی که از نور چراغ بهره نگیرد، روشنی روز نیز برایش کار ساز نیست.

۱- همه قصد تقرب به خدا (در سپاه یزید) فراهم آمده‌اند.

اشاره به این معنی است و الاتقرب حقيقة با ظهور بیانات و قیام حجج و قرب عهد ایشان با امیر المؤمنین علیه السلام و رسول خدا از جمیع معقول نیست اگر در باره بعض تصور شود پس معاویه و عمر و عاص و منصور و هارون و اشیاه ایشان که علم تفصیلی به فضائل امیر المؤمنین داشتند و اظهار عداوت آن جانب می‌کردند از اعظم نواصبند.

بالجمله بعد از تأمل مواردی مجموع اخبار معلوم شد و همچنین است کلمات اصحاب که ارجاع آنها به معنی وحدانی بر این وجه غالباً امکان دارد و دلیلی بر کفر غیر این طایفه از مطلق اهل خلاف به معنی وجوب ترتیب آثار کفر به حسب ظاهر تا به حال دیده نشده چه اجماع بالضرورة مفقود است و اخبار مخصوصند بنواصب و معنی او معلوم شد و دعوی نصب کلیه اهل خلاف به مقتضای روایت معلی بن خنسی: لیس الناصب من نصب لنا اهل البيت لانک لا تجد احدا يقول انى ابغض محمدًا و آل محمد ولكن الناصب من نصب لكم و هو يعلم انكم تتولون و تتبئرون من اعدائنا^(۱).

نیز وجهی ندارد چه بعد از غضب بصر از ضعف طریق خبر مقتضای تأمل او آن است که کسی مجاهره و مبارزه بعد ادانت پیغمبر و آل تواند کرد بلکه اعلان بعد ادانت شیعه ایشان می‌کند تا بالآخره راجع به ایشان شود و البته این گروه نواصب‌اند ولی کلام در صغیر است چه غالباً عوام عامه با خاصه این عداوت ندارند بلکه عداوت ایشان به جهت برائت از صحابه است که بگمان ایشان اعداء آل محمد نیستند، لهذا خسود لعن اعداء آل محمد را ملتزم‌ند و نزاع صغروی با ما دارند، اگر چه ما بعون الله تعالی اثبات مقدمه ممنوعه را از کتب خود ایشان کرده‌ایم. ولی الزام ما دخلی به اعتقاد فعلی ایشان ندارد و اگر فرض ادانتی کامن داشته باشند چون کاشف ندارد و ما نمی‌توانیم معامله کفر با ایشان بکنیم بلکه مناط اعلان و اظهار است چنانچه در اخبار او را کاشف از تدین واقعی اعتبار کرده‌اند به شرحی که اشاره به او شد و اخبار واردہ در کفر مطلق اهل خلاف چون معارض هستند به اخبار واردہ در معامله اسلام با ایشان از طهارت و جواز معاشرت و موافقیت و حل مناکحت و مصادرت و اکل ذبائح ایشان و اخبار متظاوفه بلکه متواتره واردہ در فرق بین اسلام و ایمان مبتنی در مطابقی کتب اخبار سیما کتاب جلیل

۱- ناصبی کسی نیست که دشمنی با ما اهل بیت کند زیرا نمی‌یابی کسی را که بگوید من از پیغمبر و از خاندان پیغمبر متنفرم بلکه ناصبی کسی است که با شما دشمنی کند در حالی که میداند شما ما را دوست دارید و از دشمنان ما بیزارید.

القدر عظيم الشان كافى در باب معقود برای همین معنی با سیره قطعیه مستمره محققه که مجال تردید و تشکیک به هیچ وجه ندارد و متذل می شوند بر کفر باطنی چه مانعی ندارد احکام کفار به حسب اختلاف اقسام مختلف شود و این معنی فی الجمله بین فریقین مسلم است و طایفه از عبارات فقهاء در موارد خاصه مشعر به این فرق هست و از عبارت شیخ در تهذیب و عبارت سید در تزییه الانبیاء استشمام و استشعار این معنی توان کرد و از جمله آنچه گفتیم ظاهر شد که قول بکفر و وجوب اجتناب فعلی از مطلق اهل خلاف مسرحی در را دی تحقیق ندارد اگر چند صاحب حدائق قدس سره به اصرار بلیغ متصدی اثبات او شده بطایفه از اخبار و کلمات فقهاء اخیار اعتضاد کرده که اگر دلیل بر خلاف مدعای او نباشد لاقل دلالت بر مقصود او ندارند یا قابل تاویل آند به توجیه قریبی و با این همه طعنها بلیغ و تعریضات اکیده بر متاخرین کرده بر وجهی که نه شایسته فضل اوست نه زیینده مقام منیع ایشان و بسط کلام در این مقام بر ذمت کتب مفصله است و در این جالمعه و لمحة از این مسئله بیشتر مقصود نبود و الله الموفق.

علی الجمله از مجموع آنچه در این فایده تحقیق و تقریر کردیم معلوم شد که کفر محاربین سید الشهداء علیه السلام که در فقره من نصب لک الحرب اشاره به ایشان شده از مسلمات است بلکه این معنی از ضروریات مذهب شیعه است و حاجت به استدلال ندارد چه علاوه بر اینکه این محاربیه اماره نصب است و او خود علی التحقیق سبی است مستقل برای کفر این طایفه، از خوارج هم هستند و از فئه باعیه آند و خروج بر امام و هتك احترام او و تصدی قتل و سفك دم مقدسش هر یک بالاستقلال برای کفر سبی است که این عنوانین در محاربین سید الشهداء علیه السلام مجتمع است و حاجت نیست در اثبات کفر این طایفه بلکه طایفه سابقه که مطلق نواصی باشند که ارجاع به مسئله انکار ضروری کنند، چنانچه از بعض اساطین ظاهر می شود چه مسئله کفر منکر ضروری محل خلاف است که ایا از جهت موضوعیت است یا به سبب کائنتی و طایفه از کبرای محققین متاخرین مثل مقدس اردبیلی و فاضل هندی و جمال المحققین و محقق قمی و استاد اساتید عصر در رسائل و غیر ایشان قدس سرهم قائل به احتمال ثانی شده آند؛ كما هو الاقوى و بنابراین در صورت شبیه باید حکم بکفر ایشان نکرد، و این معنی در حق محاربین و خوارج مقطوع الفساد است و در حق نواصی خلاف ظاهر، پس اولی اینکه در اثبات کفر این طوایف تعویل بر ادله خاصه کفر ایشان کنیم و ارجاع

نکنیم مطلب را به مسئله کفر منکر ضروری و متأنل متصفح^(۱) در اخبار اعتبار ولايت از اجزاء ایمان که در اصول معتمده^(۲) و مأخذ وثیقه و کتب صحیحه اساطین علماء شیعه رضوان الله علیهم از قبیل جوامع سبع عظام^(۳) و جز آنها مجموع و متفرق است جازم است یا مشرف بر جزم که ولايت نیز مثل توحید و نبوت از اarkan اصلیه و عناصر اسطقسیه^(۴) ایمان است که به فقه او حقیقت ایمان مفقود می شود و احکام ایمان بر فاقد او به هیچ وجه مرتب نیست خواه از قصور باشد و خواه از تقصیر چنانچه بالاتفاق بلکه به ضرورت اسلام حال توحید و نبوت چنین است بلی فرقی که هست این است که جماعتی از محققین و اهل نظر به قرائی صریحه عقلیه شواهد صحیحه نقلیه جازم اند به اینکه قاصر را عاقابی نیست و تحقق قصور هم در ظرف خارج ووعاء نفس الامر به مراجعه احوال اصناف بشر و ملاحظه اخلاق اخلاط زمر^(۵) و تأمل فرق قابلیات و اختلاف استعدادات مردم از وحشی و متمند و قروی^(۶) و بدی و زنگی و رومی و رجال و نسوان به تفاوت مراتب وجود و تباين درجات نفوس امری است محسوس و مطلبی است مشهود.

و ليس يصح في الأفهام شيئاً إذا احتاج النهار إلى دليل^(۷)

وطعن بعض اخبارین بر بعض اساطین فرقه ورؤسای مذهب به اختيار عدم عقاب قاصر ناشی از قصور خود طاعن است و این جمله که نوشته شد بر سبیل استجرار و تطفل بود و محصل غرض و حاصل مطلب این است که علمای امامیه رضی الله عنهم مطبقند بر کفر محاربین سیدالشهداء و جواز لعن وسب ایشان و اخبار عامه هم تصریحاً وتلویحاً بر این مدعی شاهد است و این بیضاعت بعون خداوند جل ذکره به تفاریق در تضاعیف مباحث این شرح شمه از اخبار فریقین واردہ در این معانی را یاد کرده و زیاده بر این در این موضع تعرض او منافی شرط اختصار است. والله الموفق و هو

۱- نگرش کوتاه و دزدیده و زیر چشمی.

۲- تکیه کردن

۳- چنانچه در صفحه ... گذشت عبارت است از کافی، من لا يحضره الفقيه، تهذیب، استبصار، علل الشرائع، عيون اخبارالرضا، حصال صدوق

۴- عنصر اصلی ۵- جمع زمرة، گروه و جماعت.

۶- منسوب به قریه: روستا و شهر.

۷- در فهم‌ها دیگر چیزی درست در نمی‌آید، اگر روز نیازمند به دلیل باشد.

الهادى.

بِرَبِّنَا إِلَى اللَّهِ وَإِلَيْكُم مُّثُنمْ وَأَتَقُوْبُ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ إِلَيْكُم بِمُّنْزَلِنَا تُكُمْ وَمُؤْلَقْ وَإِلَيْكُمْ
وَبِالْبَرَائَةِ مِنْ أَعْدَاءِكُمْ وَالثَّاصِبِينَ لَكُمُ الْحَزَبُ وَبِالْبَرَائَةِ مِنْ أَشْيَا عِهْمَ إِنِّي سُلْمٌ لِمَنْ
سَالَمَكُمْ وَخَوْبٌ لِمَنْ خَارَبَكُمْ وَلَمْ يَلِمَنْ فَالْأَكُمْ وَعَدُوُّ لِمَنْ غَادَكُمْ.

﴿بَيْزَارِي جَسْتَمْ بَهْسُوي خَدَائِي تَعَالَى وَبَهْسُوي شَما ازِ ايشَانْ وَتَقْرَبْ مَى جَوِيمْ
بَهْسُوي خَدا آنْگَاهْ بَهْسُوي شَما بَهْ مَوَالَاتْ شَما وَمَوَالَاتْ دَوْسَتْ شَما وَبرَائَتْ ازِ اعْدَاءِ
شَما وَآنَانَکَهْ حَرْبْ بِپَا كَنْتَدْ بَرَائِي شَما وَبَيْزَارِي ازِ پِيرَوانْ ايشَانْ هَمَانَا مَنْ مَسَالَتْ
مَى كَنْمْ هَرْ كَهْ رَا با شَما مَسَالَتْ كَنْدْ وَمَحَارِبَتْ مَى كَنْمْ هَرْ كَهْ رَا با شَما مَحَارِبَتْ كَنْدْ.﴾

﴿چُونْ ازِ اَهْم اَصْوَل دِيَنْ اَعْتَقَادْ بَامَامَتْ اَهْل بَيْتِ عَلِيهِمُ السَّلَامْ اَسْتْ وَقَبْلَ اَيْنَ
گَفْتِيْمْ قَوَامْ اَصْل مَذْكُور بَدُورَكَنْ اَسْتْ يَكَى تَوْلَى وَدِيَگَرِي تَبَرِّي چَنَانِچَه در طَبِ اَبَدَانْ
صَحَّتْ مَنْوَطْ اَسْتْ بَهْ تَقْيَهْ كَهْ دَفَعْ اَخْلَاطْ عَفَنَهْ وَمَوَادْ فَاسِدَه باشَدْ وَتَقْوِيَتْ كَهْ حَفَظْ
قَوَافِي اَصْلِيهِ وَاعَانَتْ اَرْواحْ بَرْ اَفَاعِيلْ خَودْ باشَدْ وَدر طَبِ نَفَوسْ نِيزْ كَمَال نَفَسَانِي
مَشْرُوطْ اَسْتْ بَهْ تَخْلِيَهْ كَهْ اَزَالَه مَلَكَاتْ رَذِيلَه وَاخْلَاقَ رَدِيه باشَدْ وَتَخْلِيَهْ كَهْ جَلْبْ
مَلَكَاتْ عَادَلَه وَاخْلَاقَ فَاضِلَه اَسْتْ پَسْ طَبِ اِيمَانِي هَمْ مَتَوْقَفْ بَرْ تَحْصِيلِ اَيْنَ دَوْرَكَنْ
اَسْتْ؛ چَه تَبَرِّي كَهْ عَبَارَتْ ازِ برَائَتْ ازِ اعْدَاءِ اَهْل بَيْتِ بازَاءَ تَقْيَهْ وَتَخْلِيَهْ اَسْتْ وَ
تَوْلَى كَهْ دَوْسَتَدَارِي وَارَادَتَمَندِي بَهْ اَيْنَ خَانَدَانْ بَزَرْگَوارِي اَسْتْ در مَقَابِلْ تَقْوِيَتْ وَتَخْلِيَهْ
مَذْكُورِي شَوَدْ وَغَرَضْ ازِ اَيْنَ زِيَارَتْ چُونْ اَظَهَارْ مَشَاعِيْتْ وَمَتَابِعَتْ وَاقِعَيِ اَهْل بَيْتِ
اَسْتْ وَقَوَافِي او بَهْ اَيْنَ دَوْرَكَنْ بَودْ لَهْذا اَيْنَ دَوْ مَطْلَبْ در اَيْنَ زِيَارَتْ شَرِيفَه با سَالِيبْ
مَخْتَلِفَه وَوجَوهِ مَتَعَدَّده مَذْكُورِي شَدَگَاهِي بَهْ اَيْنَ اَسْلُوبْ در ضَمَنْ لَعْنِ اعْدَاءِ اَظَهَارْ او شَدَه
بَرْ سَبِيلِ استَطَراَدْ وَاستَبِيَاعْ گُويَا چُونْ ذَكَرْ مَساَوِي آنَهَا شَدَ حَالَتِ اَخْلَاقَ بَهْ هَيْجانِ آمَدْ وَ
شَوَقِ باطِنِي در ثُورَانِ^(۱) شَدْ وَبَهْ مَقْتَضَايِي مَجْبَتِ جَبَلِي با اَيْنَ طَيِّفَه وَعَدَاوَتِ فَطَرِي؛
فَطَرَةِ اللَّهِ فَطَرَ النَّاسِ^(۲). با آنْ قَبِيلَه اَظَهَارْ برَائَتْ وَبَيْزَارِي ازِ آنَهَا كَرَدْ وَگَاهِي بَعْنَوَانْ
خَصْوَصِ سَيِّد الشَّهَادَاءِ تَوْلَى اُولَيَاءِ او وَتَبَرِّي ازِ اعْدَاءِ آنِ جَنَابْ رَا سَرْمَاهِيَهْ قَربَتْ وَ

۱- بَرَانِگَيْختَه شَدَنْ وَبَهْ هَيْجانِ در آمدَنْ.

۲- روم ۳۰- آيَه

واسطه تقدم در پیشگاه جناب احادیث جلّ مجده و حضرت رسالت و جناب ولایت مآب و سیده نساء و حضرت مجتبی علیهم السلام که اقرب خلق خدای اند بهسوی او و احباب ناس اند از برای سید الشهداء قرار داده و اتقرب الی الله و الی رسوله تا آخر فقره سابقه را می خواند و بعد از اینکه او را مایه تقرب و واسطه تقدم قرار داد تاکیداً للبرائة و تقویة للمطلوب. باز انشاء برائت فعلیه می کند و می گوید: برئت الی الله و گاهی خطاب را بعنوان عموم می آورد و متوجه بجمعیت اهل البیت می شود تقرب به خدا می کند بااظهار برائت از دشمنان ایشان و دوستی با خود ایشان و دوستان ایشان و می گوید: و اتقرب الی الله و الیکم، و گاهی بعبارت دیگر بر سبیل فذلکه و خلاصه گویی می گوید: ائمّہ سلم لمن سالمکم تا آخر، یعنی حاصل سخن این است که هر که با شما است من با اویم و هر که بر شما است من بر اویم، آشنایی با جز شماندارم و در دنیا و آخرت شما را دارم، فقط و شما مایه سعادت و وسیله نجات و قرب من هستید.

نگسلد رشتہ امید گرانباری جرم زمرة را که شما حبل متینید همه سیزده تن ز شما چاشنی از یکتن یافت زان نمکدان حقیقت نمکینید همه و اگر چه اخبار وارد در فضل اولیای آل محمد و مثالب اعدای ایشان بیش از آن است که بتوان در محلی گنجاند یا در کتابی درج کرد ولی ما درین مقام بیک حدیث وارد در این باب محکی از تفسیر ثعلبی مستند او مذکور در کتاب کشاف و تفسیر کبیر رازی مرسل اکتفا می کنم تا حجت بر خصم باشد و آن چنین است که در کتاب ینابیع الموده از کتاب فصل الخطاب خواجه محمد پارسای بخاری نقشبندي که از اجلای عرفا و محدثین علمای عامیه است روایت می کند که گفته است:

روی الامام ابواسحق التعلبی فی تفسیره عن الامام محمد بن اسلم الطوسي عن یعلی بن عبید عن اسماعیل بن ابی خالد عن قیس بن ابی حازم عن جریر بن عبد اللہ قال قال رسول اللہ من مات علی حب آل محمد مات شهیداً الا و من مات علی حب آل محمد مات مغفوراً له الا و من مات علی حب آل محمد مات تائباً الا و من مات علی حب آل محمد مات مؤمناً مستکمل الا پیمان الا و من مات علی حب آل محمد بشره ملک الموت ثم منکر و نکیر الا و من مات علی حب آل محمد یزف الی الجنة كما تزف العروس الى بیت زوجها الا و من مات علی حب آل محمد فتح له فی قبره بیان الی الجنة الا و من مات علی حب آل محمد جعل اللہ قبره مزار ملائكة الرحمة الا و من مات علی حب آل

محمد مات على السنة و الجماعة الا و من مات على بعض الـ محمد جاء يوم القيمة
مكتوب بين عينيه أيس من رحمة الله الا و من مات على بعض الـ محمد مات كافرا الا
و من مات على بعض الـ محمد لم يشم رايحة الجنة.

ملخص معنى خبر شریف اینکه هر که بر محبت الـ محمد بمیرد شهید و آمرزیده و با
تویه و مومن کامل عیار در ایمان رفته است و ملک الموت و بعد از او منکر و نکیر او را
بشارت به بیهشت دهنده او را بدان نازکی و ناز به بیهشت برند که عروس را به خانه
داماد. و در قبر او دو در به بیهشت باز شود و قبرش مزار ملائکه رحمت گردد و او در
حال مرگ بر سنت پیغمبر و اجتماع کلمه در گزند و هان هر که بر دشمنی آل محمد در
گزند روز قیامت درآید با حالتی که در پیشانی او نوشته اند که این مایوس است از
رحمت خدا و کافر از دنیا رفته است و بوی بیهشت را نمی یابد و از این خبر شریف بر
أهل انصاف معلوم می شود که موالاة اولیای آل محمد علیهم السلام و معادات اعدای
ایشان واجب است و الحمد لله على وضوح العجۃ و ظهور الكلمة و جريان الحق على
لسان الأعداء.

**فَأَشَّلَ اللَّهُ الَّذِي أَكْرَمْتِنِي بِمَغْرِفَتِكُمْ وَمَعْرِفَةِ أُولَئِنَاءِ كُمْ وَرَزَقْنِي الْبَرَائَةَ مِنْ
أَعْذَابِكُمْ أَنْ يَعْقِلُنِي مَعَكُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ**

﴿ پس مستلت می کنم از خدائی که مرا بشناخت شما و شناخت دوستان شما
اکرام کرد و برائت از دشمنان شما را روزی من گردانید اینکه با شما بگرداند مرا در دنیا و
آخرت.

﴿ معرفت ائمه علیهم السلام مراتبی دارد.

اول احاطه به مقام ایشان است کما هو حقه و این مرتبه در حیز افهام ما نیست.
جمله ادراکات بر خرهای لنك او سوار باد پایان چسون خدنک
و حدیث شریف من عرفنا فقد عرف الله می تواند اشاره به این معنی باشد و حدیث
معروف که شیخ صدق علیه الرحمه روایت کرده که پیغمبر فرمود:
یاعلى ماعرف الله الاانا وانت و لا عرفني الا الله وانت و لا عرفك الا الله

وانا^(۱).

بنابر عموم ثبوت احکام امیر المؤمنین برای ائمه علیهم السلام چنانچه در اخبار وارد شده شاید شاهد صدق این مدعی باشد.

مرتبه ثانیه اطلاع بر اسرار و سرایر و قوف بر بواطن و ضمائر ایشان است به حدی که طاقت بشریه اقتضا کند این هم مراتبی دارد و مقول به تشکیک است و این درجه خصیصین شیعه و صدیقین اولیاست و از اخبار اهل بیت علیهم السلام معلوم می‌شود که سلمان فارسی و ابو حمزه ثمالي و یونس بن عبد الرحمن مولی آل یقطین و جماعتی دیگر هر یک به مرتبه از مراتب این مقام رسیده‌اند و مستفاد از مجموع اخبار آن است که در صحابه افضل از سلمان نیست و این حکم جاری در اهل بیت نیست چه او به تنزیل از ایشان شده و ایشان به تحقیق از این طایفه هستند.

مرتبه ثالثه اطلاع بر مراتب کمالات و مدارج مقامات عالیه ایشان است چنانچه از اخبار اهل بیت و آثار شریفه ایشان ظاهر می‌شود از علم و حلم و تقوی و شجاعت و سماحت و احتیاج جمیع خلق در جمیع امور به ایشان و وساطت ایشان در صدور جمیع فیوض الهیه و موهاب ربانيه و اینکه امامت بر جمیع ما فی الوجود دارند و این مقام علما و فقها و مؤمنین از حکماء و عرفاء است و هر کس هر چه بیشتر از مشکوکة انوار مقدسه ایشان اقتباس کرده و زیادتر از بحر محیط فضائلشان اعتراف^(۲) نموده در این مرحله ثابت قدم تر و صاحب منزله تر است.

مرتبه رابعه اعتراف بامامت ایشان و دارائی کمالات است اجمالاً و این حظ عوام است و جمیع مراتب از تشکیک و اختلاف به حسب اختلاف استعداد اصحاب آنها خالی نیست. لمؤلفه:

و اختلاف الهیولیات دلپل لاختلاف الحظوظ والانصبا^(۳)

و مراتب ثلاثة بلکه اربعه در معرفت اولیای ایشان علی حسب مراتبهم ایضاً جاری است و معیت بر سه قسم است معیت قیومیه که عبارت از احاطه بوجود شیی است به حیثیت که انفكاك او از او مستحبیل باشد به این معنی که اگر مقیم رفع علاقه اقامت از او

۱- نشناخت خدا را جز من و تو و نشناخت مرا جز خدا و نشناخت ترا جز خدا و من.

۲- با کف دست آب برداشتن و نوشیدن.

۳- اختلاف خمیره‌ها دلیل است بر اختلاف بهره.

کند نیست و نابود شود و این معیت خداست با خلق و هو معکم ایننا کنتم (۱).

قال النظمي و نعم ما قال

زیرنشین علمت کاینات ما به تو قایم چو تو قائم بذات

دوم معیت مصاحب است که عبارت از همراهی و انضمام دو شیئی با یکدیگر باشد بحسب جسمانیت چنانچه انسانی با انسانی جمع کنند یا خطی با خطی ضم نمایند سوم معیت روحانیه است که عبارت از موافقت در اخلاق و اطوار و مشاهیت در رفتار و کردار باشد و عموم این معیت بسیار قلیل الاتفاق است و آنچه مطلوب سائل است این است که خدای تعالی او را با اهل بیت پیغمبر به معیت روحانیه در دنیا و آخرت برساند و این معنی به جز این نمی شود که نفس در مراتب کمالات ترقی کند و دفع رذائل از خود نماید و زنگ شقاوت به صیقل علم و عمل از آئینه دل بزداید تا به حسب مرتبه از ظلال مقدسه آن انوار متلاله شود و آن وقت البته بدرجه معیت رسد قهرا پس روح این معیت آن معیت اولی است و آن بی ساخته البته صورت نگیرد و چون مقدمه این کار ولايت آن ذوات قدسیه و انوار الهیه است به حقیقت ولايت و تمام متابعت بعد از اظهاران درجه مناسب شد که خدایرا به حق معرفت یاد کند که خود کرامتی است بزرگ و وسیله ایست عظیم برای نیل این مقام و صفت جمالیه ای است که ذکر ش موجب تحریک سلسله اجابت است و از خدای این مقام را مستلت نماید و به این ملاحظه فاء تفریع را بعد از ذکر برائت و ولايت آورد و صفت اکرام به معرفت را برای خدای تعالی اثبات نمود تا موجب جلب امثال آن شرف و اعطای اشیاء آن کرامت باشد: والله اعلم.

وَأَنْ يُشَيَّتَ لِي عِنْدَكُمْ قَدَمَ صَدْقٍ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ

﴿ج﴾ و اینکه ثابت کند برای من نزد شما قدم راستی را در دنیا و آخرت

﴿ش﴾ قدم در کتب لغت به چند معنی استعمال شده یکی معنی پای است که اشهر معانی لغویه اوست دیگری سابقه و فضل است چنانچه از واحدی در بسیط حکایت کرده اند و به این بیت غیلان ذوالرمہ استشهاد کرده است که گفته است:

یاء مثناء خواندن مجزی نیست. بلی اگر کسی احتیاط کند و جمع نماید به احتمال اینکه لفظ روایت با یا باشد و لااقل به جهت خروج از خلاف این محقق یگانه و دانشمند فرزانه که گروهی استاد البشرش دانند و طایفه معلم ثالث خوانند، البته اقرب به صواب و اوفق به طلب ثواب است و الله اعلم.

و ما اگر چه در این شرح جابجا جمله و افیه از ادله لعن را عقلاً و نقلانسته و کتاباً یاد کردیم ولی در این موضع به جهت ادای حق او یکی دو حدیث در ثواب لعن بر قاتلان سیدالشہداء ذکر می‌کنیم چه ادله سابقه را در لعنت و تحریض بر لعن آن مقدار مدخلیت نیست که اخبار مخبره از ثواب جزیل را است.

در عيون و امالی سند به حضرت رضا علیه السلام می‌رساند که به ریان بن شبیب فرمود اگر خواستاران باشی که در غرفهای بهشتی همتشین پیغمبر و آل او شوی لعن بر قتلہ حسین کن و اگر بخواهی ثواب شهیدان در رکاب حسین را دریابی هر وقت که یاد حسین کنی بگوی: یا لیتنی کنت معهم فائز فوزا عظیماً. یعنی از روی حقیقت تمدن حضور کربلا و شهادت با اصحاب محبت و ولاکن و بگوی کاش من نیز با ایشان بودم تا به رستگاری ابد فایز می‌شدم.

و در کامل الزيارة از داود رقی نقل می‌کند که در حضرت صادق علیه السلام بودم که آب خواست چون تناول فرمود گریه کرد و چشمش در اشک غرقه شد، آنگاه فرمود: یا داود لعن الله قاتل الحسين، که هیچ بنده نیست که آبی بنوشد و یاد حسین کند و لعنت کند قاتلان او را مگر آنکه خدای عز و علا برای او صد هزار حسنہ بنویسد و صد هزار سیئه محو کند و صد هزار درجه برای او بلند می‌فرماید و چنان است که صد هزار بنده آزاد کرده باشد و در روز قیامت خدای او را خنک دل و آسوده خاطر حشر کند. اللهم اللعن قتلہ الحسين علیه السلام الی یوم القیام.

مطلب ثانی در شرح دعای سلام

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ

□ سلام بر تو باد ای ابو عبدالله و بر ارواحی که در حریم تو جای گرفتند.

□ معانی متعلقه به این لفظ شریف تماماً در شرح فصول زیارت شریفه چنانچه مقتضای مقام بود سبق ذکر یافت. و بعضی اخبار مناسبه فضل اصحاب سید الشهداء عليه السلام در آخر این مطلب در ذیل فقره و علی اصحاب الحسین عليه السلام انشاء الله یاد خواهد شد.

وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ أَخْرَى الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكَ

□ و خدای این سلام را آخر عهد من به زیارت تو نگرداند.

□ عهد اصل در معانی او پیمان است و به معنی وصیت و فرمان حکومت و معرفت در عهدهی به کذا و عهدهته کذا و ملاقات و زمان و اشباء او به این مناسبت استعمال می شود. و شاید در این عبارت همان معنی اول مراد باشد و لام یا به معنی مع است یا برای اختصاص یعنی عهد من که مخصوص به زیارت تو است و شاید که برای تقویت باشد بر وجه ثانی که متعدد استعمال شده. و تواند که به معنی الى باشد با شراب معنی توجه و اشباء وی و احتمال بعيد می رود که اصل لفظ زیارت با باشد و مصحف شده به لام بدل شده باشد و احتمال معنی معرفت و ملاقات که کنایه از آشنائی و مصاحب باشد در این کلام خالی از قوت نیست بنابر تنزیل زیارت منزله شخصی که انسان را با او معرفتی و مصاحبی هست.

زیارت در اصل لغت به معنی رفتن به دیدار کسی است و در شرع علی التحقیق نیز در این معنی استعمال شده و اطلاعات ادله زیارت رسول و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین منزل بر او است. و دعا و نماز از آداب شرعیه آن عمل است که مستحبی است از کیفیات آن مستحب علهذا نذر و اشباء او ادا می شود به صرف حضور اگر دعوی انصراف نکنیم ولی در غیاب و از دور این معنی متصور نمی شود. و لهذا تنزیلادر معنی دیگری استعمال می شود که عبارت از حضور قلب و توجه نفس است بجانب مزور با

قرائت دعائی و این فعل را بر سبیل استعاره و تشبیه نیز زیارت می‌گویند. و شاید از جهت اینکه قوام زیارت در بعید به دعا است، بعضی گمان کرده‌اند که حقیقت زیارت متocom به دعا است، ولی به قوانین تعارض احوال آنچه ما گفتیم اصح است، چه امر در این صورت که ایشان گفته‌اند متوقف است بر نقل و اشتراک و آنچه ما گفتیم به استعاره که حقیقت لغویه است علی التحقیق توجیه می‌شود. و اگر استعاره هم مجاز باشد مجاز بهتر از اشتراک است و این ترجیح بعد از ادعای آن است که در لغت دعا مأخوذه در مفهوم زیارت نیست و این از قطعیات بلکه ضروریات لغت عربی است.

قال المتنبی قپل و هو امیر شعره:

ازورهم و سواد اللیل یشفع لی و انشی و بیاض الصبح یعزی بی^(۱)

السلام على الحسين

سلام بر حسین باد.

ش این کلام مشتمل بر التفات از خطاب به غیاب است و شاید نکته او استلذاذ به تکریر ذکر لفظ حسین است که جلای قلوب و شفای صدور و روشنی ابصر است و شاید به ملایمت لزوم ذکر لفظ حسین در علی بن الحسین ملتزم به عدول از خطاب شده چه اگر بصورت خطاب بود باید بگوید و علی علی ابنک و این کلام را آن رونق و فصاحت نیست که در لفظ علی بن الحسین است چنانچه صرافان گوهر شناس معانی و الفاظ دریافت این معنی را چنانچه شایسته انس ایشان است می‌نمایند.

و على علی بن الحسين

سلام بر علی اکبر باد

ش علی بن الحسین اسم سه نفر از اولاد سید الشهداء عليه السلام است. یکی حضرت سید الساجدین سلام الله عليه و دیگری علی اکبر و سوم علی رضیع که به روایتی عبدالله رضیع نام داشت و معروف به علی اصغر است و مراد در این فقره علی

۱- متنبی گفته - و گفته شده که این بهترین شعر اوست:

آنان را دیدار می‌کنم در حالی که سیاهی شب مرا همراهی می‌کند و باز می‌گردم در حالی که سفیدی صبح تعزیتم می‌گوید.

اکبر شهید در کربلاست؛ چه این زیارت را اختصاصی تمام به قتلای طف و شهدای رکاب سعادت نصاب است و احتمال اراده سید الساجدین به غایت بعید است.

مادر وی به روایت مشهور لیلی دختر ابو مرة عروة بن مسعود تلقی است و به روایت سبط ابن جوزی در تذکره نام مادر آن جناب آمنه بوده است و اول اصح و اعرف است. و مادر لیلی میمونه دختر ابو سفیان بن حرب است و از این جهت معاویه شهادت داد در حق آن جناب که احق بخلافت است. و شرح این اجمال چنان است که در کثیری از کتب مسطور است و از مقاتل الطالبین مشهور که یک روز چنان اتفاق افتاد که معاویه از جلسای خویش سؤال کرد: اولیتر از همه کس به ولایت امر امت و کفالت کار خلافت کیست؟ گفتند: تو. گفت: نه، بلکه علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است، که جد وی رسول خدای او را شجاعت بنی هاشم و سماحت بنی امية و حسن و صباحت بنی ثقیف است. علی الجمله در سن آن جناب خلافی عظیم واقع شده، شیخ مفید علیه الرحمة در کتاب ارشاد آن حضرت را نوزده ساله دانسته، و او را علی او سط گرفته و فرموده سیدالساجدین از آن جناب بزرگتر بوده، و این قول حکایت شده از صاحب کتاب بدع و صاحب کتاب شرح الاخبار از علمای اهل سنت و به روایت ابوالفرج و محمد بن ایطالب هیجده ساله بوده، و به روایتی بیست و پنج ساله بوده و به روایتی سی و هشت ساله بوده و هیچیک از این اخبار منافق آنکه آن جناب بزرگتر از سید سجاد باشد، نیست. چه در عمر آن جناب نیز در روز عاشوراً اختلافی است. بعضی گفته‌اند بالغ نبوده. و گروهی گفته‌اند سی و سه ساله بوده و در میانه اقوالی چند است و جمهور مورخین و نسایین و محدثین فریقین علی شهید را علی اکبر نوشته‌اند، از آن جمله حافظ جنابذی و سبط ابن جوزی و کمال الدین بن طلحه و محب الدین طبری و ابن جوزی در صفوه و دیار بکری در خمیس و صاحب کشف الغمہ و ابن الخشاب و ابو الفرج وزیر بن بکار و بلاذری و مزنی و شریف عمری نسایه صاحب کتاب مجدی و ابن قتیبه و ابو حنیفه دینوری و ابو جعفر طبری و ابن ابی الاژه و ابوالفضل صابونی صاحب کتاب فاخر که فقهای ما از او به جعفری تعبیر می‌کنند، و ابوعلی بن همام و ابن شهر آشوب و ابن ادریس و ابو عبیده و خلف الاحمر و صاحب کتاب لباب و صاحب کتاب زواجر و مواعظ و شیخ حر عاملی در منظومه احوال ائمه علیهم السلام و جماعتی جز ایشان که کلام طایفه را دیدیم و عبارت جمعی را شنیدیم و این قول البته اصح و اسد

خواهد بود.^(۱)

و از ابو الفرج در مقاتل‌الطالبین آورده‌اند که ولادت آن جناب در امارت عثمان بوده و از جد بزرگوار خود امیر مؤمنان روایت حدیث نموده و از عایشه نیز سمع کرده و هم از ابی عبیده و خلف بن احمر تقل شده که این اشعار را در مدح آن جناب گفته‌اند و مدح را دلیل بزرگی قدر و کبر سن او شمرده‌اند؛ والایات هذه:

لم تر عين نظرت مثله من محتف يمشي
و من فاعل يغلب بنى اللحم حتى اذا
انضج لم يغل على الاكل كان اذا شبت له
ثاره يوقدها لشرف القابل كيما يراها
بايس مرمل او فرد حى ليس بالأمل اعني
ابن ليلي ذات السدى والندي اعني ابن بنت
الحسب الفاضل لا يؤثر الدنيا^(۲)
علي دينه ولا يبيع الحق بالباطل

وانصاف اين است که از سياق اين اشعار معلوم می‌شود که در وقت مدح آن جناب از رجال معد و دین به نظر می‌آمد و همچنانی کلام معاویه شاهد است چه اگر آن جناب در آن زمان طفل یا مراهق بودی آثار سماحت و شجاعت از آن جناب چندان ظاهر نمی‌شد که معاویه با آن همه عداوت اعتراف به اولویت او به خلافت کند و صواب چنان می‌نماید که در این مقام عبارت فعل فقهی محقق مقدم و شیخ فاضل متبحر معظم محمد بن ادریس الحلبی را قدس سره که در کتاب سراج ایراد کرده به عینه یاد کنیم و از تتمیم این مسئله به نقل او اکتفا نمائیم.

قال في باب الزيارات في خاتمة كتاب الحج فإذا كانت الزيارة لا بي عبدالله الحسين عليه السلام يزار ولده على الاكبر و امه ليلي بنت ابي مرة بن عمر و بن مسعود القفقى وهو اول قتيل في الوعقة يوم الطف من ال ابى طالب و ولد على بن الحسين هذا في اماراة عثمان وقد روى عن جده على بن ابيطالب وقد مدحه الشعرا و روى عن ابى عبيدة و خلف الاحمر ان هذه الایات قيلت في على بن الحسين الاكبر المقتول بكربلاء لم تر عين

۱- از جمله غرایب اینکه صاحب نزهه الجلیس سید عباس مولوی مکی در کتاب مذکور اکثر آن منظومه را بتغایریق آورده و در ذیل حالات سید الشهداء او را ذکر کردم و بعضی ارباب مقاتل جدیده التصنيف از مضمون این دیباچه غفلت کرده و منظومه مذکوره را نسبت به خود سید عباس مشارالیه داده و هذا من اعجب العجب (منه دام بقائه).

۲- دیده نشده هیچ چشم راهرو پا بر هنر یا کفسدارای (هیچ بشری) که نظیر او را دیده باشد، الى آخره.

الابيات وقد ذهب شيخنا المفید فى كتاب الارشاد الى ان المقتول بالطف هو على الاصغر وهو ابن بنت النقيفه وان عليا الاكبر زين العابدين امه ام ولد و هي شاه زنان بنت كسرى يزد جرد قال محمد بن ادريس وال اولى الرجوع الى اهل هذه الصناعة وهم النسابون واصحاب السير والتواریخ مثل الزبیر بن بکار في كتاب انساب قریش و ابی الفرج الاصفهانی في مقاتل الطالبین والبلاذری والمزنی وصاحب كتاب اللباب اخبار الخلفاء والعمرى النسابة حق ذلك في كتاب المجدی فانه قال زعم من لا بصيرة له ان عليا الاصغر هو المقتول بالطف وهذا خطأ وهم والي هذا ذهب صاحب كتاب الزواجر و المواتع و ابن قتيبة في المعرف و ابن جریر الطبری المحقق لهذا الشان و ابن ابی الازهر في تاریخه و ابو حنیفة الدینوری في الاخبار الطوال وصاحب كتاب الفاخر مصنف من اصحابنا الامامیة ذكره شيخنا ابو جعفر في فهرست المصنفین و ابو على بن همام في كتاب الانوار في تواریخ اهل البيت و موالیدهم و هو من جملة اصحابنا المصنفین المحققوں و هو لاء جمیعا اطبقوا على هذا القول وهم ابصر بهذا النوع قال ابو عبید في كتاب الامثال و عند جهینه الخبر اليقین قال وهذا قول الاصمعی واما هشام بن الكلبی فاخبر انه جهنہ و كان ابن الكلبی اخبر بهذا النوع من الاصمعی قال محمد بن ادريس نعم ما قال ابو عبید لأن اهل كل فن اعلم بفهم من غيرهم وابصر و اضبط ثم اخذ رحمه الله يعدد وقایع من امثال ذلك فيها اشتباہ من المفید و غيره على جاری عادته في ذکر الشیی بنظریہ و حرصہ علی تکثیر الفواید الادیۃ فی کتابه بحیث قد یخرجه عن صناعته و یذهب به الى فن اخر من العلم كما هو ظاهر لمن مارس کتابه ثم قال قال محمد بن ادريس وای غضاضة یلحقنا و ای نقص یدخل علی مذهبنا اذ کان المقتول علیا الاکبر و کان علی الاصغر الامام المعصوم بعد ابیه الحسین علیہ السلام فانه کان لزین العابدین یوم الطف ثلث و عشرون سنة و محمد ولدہ الباقر حی له ثلث سنین و اشهر ثم بعد ذلك کله فسیدنا و مولینا علی ابن ابیطالب کان اصغر ولد ابیه سنا و لم ینقصه ذلك. انتهى بالفاظه و فيه غنى و کفاية عن تطویل الكلام و ذیله و تصعیب المرام و نیله.

خلاصه فضائل صوریه و معنویه آن جناب از صباحث رخسار و حلوات گفتار و زهد و عبادت و عفاف و سماحت و شجاعت و مداراة و رفق و صیانت و جلالت قدر و شهامت نفس و بزرگی نزاد و پاکی نهاد و علو همت و سمو رتبت نه چندان است که بتوان در کتابی درج کرد یا در دفتری جمع نمود. و اگر خصوصیات تلویحات خاصه و

تصریحات ناصه جناب سیدالشهداء سلام الله عليه را در حق آن جناب در روز عاشورا درست تأمل کنی و به دیده تحقیق تدبر نمائی، راه به معرفت بزرگی شان و ارتفاع مقدار آن جناب خواهی یافت. و این مقوله خصایص آن حضرت بردو قسم است یکی از افعال آن جناب و دیگر از اقوال. و تفصیل این امور در کتب مقاتل مبتوت و منتشر است و ما در اینجا به یک حدیث منقول در بحار در ذیل قصه یوم عاشورا که مؤلف از روایات کتبی است مثل ارشاد و ملهوف و غیر او اکتفا می کنیم. و آن این است که چون علی عليه السلام به جانب میدان شتافت امام ظلوم دست به زیر محاسن شریف زد و او را به سمت آسمان بلند فرمود؛ عرض کرد: اللهم اشهد على هؤلاء القوم فقد بُرِزَ اليْهِمْ غلام اشبه الناس خلقا و خلقا و منطبقا برسولك کنا اذا شتقنا الى نیک نظرنا الى وجهه اللّهُمَّ امْنِعْهُمْ بِرَبَّاتِ الْأَرْضِ وَ فَرَقَهُمْ تَفْرِيقًا وَ مَزَقَهُمْ تَمْزِيقًا وَ اجْعَلْهُمْ طَرَائِقَ قَدَداً وَ لَا تَرْضِي الْوَلَاةَ مِنْهُمْ أَبْدًا فَإِنَّهُمْ دَعَوْنَا لِيَنْصُرُونَا ثُمَّ عَدُوَّنَا عَلَيْنَا شَمَّ صَاحِحَ الْحُسَيْنِ عليه السلام بعمر بن سعد مالک قطع الله رحمک و لا بارک الله في امرک و سلط عليك من يذبحک بعدی فی فراشک كما قطعت رحمی و لم تحفظ قرابتی من رسول الله تم رفع الحسین عليه السلام صوته وتلا: إِنَّ اللَّهَ أَصْطَفَنِي أَدَمَ وَ نُوحًا وَ أَلَّا إِبْرَاهِيمَ وَ أَلَّا عِمْرَانَ عَلَى الْفَالَّمِينَ ذُرْيَةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلَيْهِمْ^(۱)

و در این حدیث چند مزیت و فضل برای آن شهید مظلوم معلوم می شود.

مزیت اول آنکه چون به جانب میدان شد سیدالشهداء علیه الصلوٰة و السلام به هیئت مستغیث ملتجمی دست به زیر محاسن مبارک کرده به جانب آسمان کرد کنایت از آنکه جانم به ستوه آمده و کارم به آخر کشیده و کارد به استخوان رسیده و جای استغاثت و استمداد و استعانت است، و این دلالت بر عظم قدر و جلالت مصیبت ان مظلوم در نظر امام همام دارد.

دوم آنکه آن قوم را از غایت دلسوختگی در معرض عذاب الهی برآورده خدای را بر ایشان به شهادت طلبید و این نیز دلیل بزرگی گناه ایشان و جلالت قدر آن امام زاده عظیم الشان است.

سوم آنکه آن جناب را در خلق به پیغمبر تشبیه کرده و شما میل پیغمبر صلی الله علیه

و آله به حسن و صباحث و غایت اعتدال و تناسب سمر آفاق و شهره روی زمین است.
چنانچه از ابن عباس منقول است که هیچ وقت با آفتاب برابر نشد مگر اینکه نور آفتاب
مغلوب شد و هر وقت نزدیک چراغ می‌نشست، نور چراغ رخت برمی‌بست و حدیث
ام معبد معروف است و اشعار خدیجه در مدح آن حضرت مشهور از آن جمله گفته:

جَاهُ الْجَيْلِبِ الَّذِي أَهْوَاهَ مِنْ سَفَرٍ وَ الشَّمْسُ قَدْ أَثْرَتْ فِي وَجْهِهِ اثْرًا
عَجِيبٌ لِلشَّمْسِ مِنْ تَقْبِيلٍ وَ جَنْتَهِ وَ الشَّمْسُ لَا يَنْبَغِي إِنْ تَدْرِكَ الْقَمَرًا^(۱)

و به آن مکرمه نسبت داده شده و برخی از عایشه دانند:

لواحی زلیخا لوراین جبینه	لا ثرن بالقطع القلوب على الايدي
ولو سمعوا فى او صاف وجهه	لما بذلو فى سوم يوسف من تقد ^(۲)
و البته در حق آن جناب باید گفت:	

بر سر يوسف اگر نام غلامیش نهند تا قیامت شرف دو ده اسحق آید
چهارم آنکه تشبيه فرمود او را در خلق به رسول خدای و همین منقبت بس که
خدای تعالی به جمله اسمیه مؤکد به حروف تأکید و قسم عظمت خلق آن حضرت را
بیان فرموده: إِنَّكَ لَعَلَىٰ حُلُقٍ عَظِيمٍ^(۳) گفته و سید الشهداء عليه السلام فرزند خویش را
تشبيه ترین خلق به آن جناب در خلق فرموده و البته شهادت امام معصوم مبنی بر مبالغه و
اغراق شاعرانه نیست؛ خاصه در این مقام که با خدای مناجات مسی کند و از دست
دشمنان تظلم و شکایت می فرماید که اگر امام هم نباشد مقام مقتضی اقتضاe بر واقعیات
و امور نفس الامریه است نه تعدی و تخطی به سرحد مجاز و ادعای خلاف واقع
نمی گوییم، مجاز در کلام امام نیست و اغراق دروغ است ولی مدعای این است که بлагت
که رعایت مقتضای حال است مقتضی ترك است در این مقام.
پنجم آنکه آن جناب را شبه خلق در منطق به رسول خدای ﷺ قرار داد و این دو

۱- محبوبی که دلم در گرو اوست از سفر باز آمد در حالیکه آفتاب در چهره اش اثر گذاشته بود، از خورشید در شگفتمند که (چگونه) چهره او را بوسیده با اینکه سر اینست که خورشید به ماه دسترسی پیدا کند (لا الشمس ينبعى لها ان تدرك القمر) سوره یس ۳۶ آیه ۴.

۲- ملامت کنندگان زلیخا اگر چهره او را می دیدند بجای دست قلبها خود را می بردند و اگر در مصر، اوصاف روی او را می شنیدند دیگر کسی در خرید يوسف پولی نمی برداخت.

۳- سوره قلم ۶۸، آیه ۴.

معنی دارد: چه یا مراد لهجه و کیفیت تکلم است چنانچه مقتضی و راثت و قرابت آن جناب نیز هست: و یا مراد فصاحت الفاظ و جزالت کلمات اوست که پیغمبر فرمود: انا افصح من نطق بالضاد بیدانی من قریش و استرضعت من بنی سعد^(۱)، و می‌شود مراد هر دو باشد. چه منطق کیفیت گفتار است و هر دو رادر او می‌توان مندرج کرد. و این سه جهت در هیچ یک از خلق خدای جمع نشده و اگر نه چنان بود که این بزرگوار شهید شد و نصوص متواتره در امامت سیدالساجدین علیه السلام وارد شده ممکن بود که کسی به این خبر تمسک کرده قائل به امامت آن جناب شود.

ششم آنکه فرمود هر وقت مشتاق دیدار پیغمبر تو می‌شدیم بر او نظر می‌کردیم و این مؤکد شباخت صوری آن جناب است بر وجهی که تذکره جمال نبوی و یادگار حسن مصطفوی بوده.

هفتم بعد از این ثنای بلیغ با آنکه مظہر رحمت الهی بوده به اقدام آن قوم بر قتل آن جناب نفرین کرد. از خدای به چند وجه هلاکت ایشان را طلبید و عادت پیغمبران و اولوالعزم صبر بوده و سیدالشهداء را در مقام صبر ثباتی دیگر و مقامی شامخ بوده که ملائکه آسمان را به شگفتی در آورد اینجا زیان به نفرین گشود و این دلیل کمال دلسوزتگی به فقد او و شدت علاقه و غایت محبت و تمام دل بستگی به آن جناب است و در این فقره چند نفرین کرده که هر یک بالاستقلال دلیلی است بر جلالت قدر او اینکه از خدای خواست که ایشان را از برکات زمین محروم کند، دیگر اینکه ایشان را مترقب و پراکنده دارد. دیگر اینکه جماعت ایشان را پاره کنند. دیگر اینکه کلمه ایشان را مختلف فرماید. دیگر اینکه والیان را از ایشان راضی نفرماید. و همه این دعاها در حق قاتلان آن مظلوم که قاتلان آن امام معصوم نیز بودند؛ مستجاب شد. چنانچه به مراجعه کتب اخبار و تواریخ معلوم می‌شود.

هشتم آنکه قتل او را عنوان جمیع مظالم و تعدیات بر اصحاب و اهل بیت خود قرار داده فانهم دعونا تا آخر فرموده.

نهم اینکه ابن سعد را از کمال احتراق قلب و تشویش خاطر مخاطب کرده نفرین

۱- من فصیحترین تلفظ کننده حرف «ض» هستم جز اینکه من از قریشم و از خاندان سعد شیر نوشیده‌ام.

فرمود و بروی صحیه زد که: خدای نسل ترا قطع کناد و برکت به تو ندهاد، و مسلط کناد بر تو کسی را که ترا در فراش تو سر ببرد. چه ذبح در فراش اذل اتحاء قتل است. وقد اجاد القائل في رثاء الحسين:

لَهُمْ عَرَفْتَ تَحْتَ الْقَنَا الْمَتَّصِدْ
لِعُمْرِي لَئِنْ لَمْ يَقْضِ فَوْقَ فَرَاشَهُ
فَمُوتُ أخِي الْهَبِيجَاءُ غَيْرُ مُوسَدْ
وَانْ لَمْ يَشَاهِدْ مَوْتَهُ غَيْرُ سَيِّفِهِ
فَذَاكَ أخْوَهُ الصَّدَقُ فِي كُلِّ مَشْهُدٍ^(۱)
وَهُمْ وَأَيْنَ أَعْظَمُ مَنَاقِبَ اسْتَ
اسْتَيْكَهُ آيَةً اصْطَفَا رَاكِهَ دَلِيلَ عَصْمَتِ أَبِيَا وَأَنْهَهُ اسْتَ
در حَقّ او تلاوت فرمود و این مشعر بلکه دلیل است بر اینکه آن جناب معصوم بوده
است. سلام الله عليه فهذه مناقب الفاضلة و تلك عشرة كاملة استخر جناتها من حدیث
واحد فعلى الحقيقة هذه من علاه احدى المعالی و على هذه فقس ما سواها^(۲).

وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ

﴿ وَ سَلَامٌ بَرَّ أَوْلَادَ حُسَيْنٍ بَادَ

﴿ ذَكَرَ اين فقره از قبیل ذکر عام بعد از خاص است که دلالت بر شرف و مزیت
علی بن الحسین علیهم السلام دارد که دوباره بر او باید سلام شود. و لفظ اولاد اگر چه
چنانچه لغوین تصریح کرده‌اند، و فقها در باب وصیت و وقف تعرض نموده‌اند اعم است
از بنین و بنات، ولی بعيد نیست که در این زیارت مراد خصوص ذکور باشد و خصوص
قتلی چنانچه اشارت کردیم که این زیارت مخصوص شهداء است و در عدد اولاد آن
امام مظلوم خلافی مشهور است. شیخ مفید رضی الله در کتاب مبارک ارشاد فرموده آن
جناب راشش فرزند بود. چهار پسر که یکی امام همام سید الساجدین علیهم السلام است.

۱- خوش گفته سراینده در مرثیه امام حسین علیه السلام:

همانا مرد لیکن همچون هاشمیان مرد و آنان به عنوان کشته شدگان به زیر نیزه شناخته
شده‌اند، به جان خودم قسم اگر در رختخواب خودش جان نداد، علتی این است که مرگ
جنگجو در بستر نیست و اگر شاهد مرگش جز شمشیرش نیست به این علت است که فقط آن
است که در همه جا همراه اوست و شاهد صدق اوست.

۲- سلام خدا بر او باد، این مناقبی بود سرشار که ده منقبت کامل بود (تلمیحی است به آیه
۱۹۶ سوره بقره) که تنها از یک حدیث استخراج کردیم، پس در حقیقت این از بزرگی او فقط
یک منقبت بود و قیاس کن بر این غیر او را.

از شاه زنان دختر یزدجرد، شاهنشاه ایران. و از این جهت آن جناب را بر ابن الخیرتین می‌گفتند: نظر به حدیث معروف: خیرة اللہ من العرب قریش و من العجم فارس و فيه يقول ابو الاسود الدئلی:

لَا كَرْمٌ مِنْ يَنْطَطُ عَلَيْهِ التَّسْمَائِمُ	وَأَنَّ غَلامًا بَيْنَ كَسْرَى وَهَاشَمَ
مَهْدُوَيَةٌ يَهْنَئُ فِي مَيْلَادِ أَبْلَجٍ	وَعَلَيْهِ بَنِيتُ قَوْلَى فِي قَصِيدَةٍ
مَسَائِينَ كَسْرَى وَقَيْصَرَ ^(۱)	مَسَاجِدُ حَوْيَى هَاشَمَا

دیگری علیّ بن الحسین شهید. سوم جعفر که مادر او از قضاوه بود و در حبیوة سیدالشهداء علیهم السلام بدرود سرای فانی کرد. چهارم عبدالله رضیع که در حجر آن امام به تیر شهید شد. و دو دختر؛ یکی سکینه دختر ریاب کلیبه، دختر امراء القیس بن عدی که هم او مادر عبدالله رضیع است. دیگری فاطمه که مادر وی ام اسحق دختر طلحه بن عبیدالله التیمی است.

و در کشف الغمه از حافظ عبدالعزیز بن اخصر جنابذی آورده که عدد شش بوده ولی علی مقتول را اکبر دانسته و در عبارت او مراد از علی اصغر امام زین العابدین است چه غیر از او عبدالله و جعفر را ذکر نموده و قرینه این دعوی عبارت او است که گفته: و نسل الحسین من علی الاصغر.

واز این جهت ما سابقاً به او نسبت دادیم که علی شهید را اکبر می‌داند و ایراد فاضل صاحب کشف الغمه که گمان کرده که او اخلاقی به ذکر حضرت سیدالساجدین علیه السلام کرده بر متأمل کلام ظاهر الاندفاع است چنانچه به مراجعه معلوم می‌شود. و در بحار از مناقب ابن شهر آشوب آورده که پسری محمد نام و دختری مسمما به زینب داشته و علی هذا عدد هشت می‌شود. و کمال الدین بن طلحه در مطالب السؤل پرسانش را شش و دختران را چهار گفته و سیاقت عدد ایشان بر این نمط نموده: علی اکبر و هو الشهید، و علی اوسط و هو زین العابدین، علی اصغر و محمد و عبدالله و جعفر

۱- برگزیده خدا از عرب قریش است و از عجم فارس است و درباره او ابوالاسود دئلی گفتند:

و همانا جوانی که از نسل کسری و هاشم است گرامی‌ترین فردی است که برای او حرز می‌پندند.

و من هم در قصيدة مهدویه گفتارم را بر این اساس نهادم.

وزينب و سکینه و فاطمه، و دهم را که دختر چهارم باشد ذکر نکرده.
و علی بن عیسی در کشف الغمہ از ابن خشاب نقل کرده که نه نفر بودند و همین
اسماء شریفه را شمرده که مذکور شد و از روایت ابوالفرح و محمد بن ابیطالب و دیگران
که در بحار مذکور است که بعد از ذکر شهادت علیهم السلام گفته‌اند. فخر غلام من
تلک الابنیه و فی اذنیه در تان و هو مذعور فجعل یلتفت پیپنا و شملا و قرطاه یتدبیان
فحمل علیه هانی بن بعیث لعنه الله فقتله فصارت شهر بانویه تنظر الیه و لا تتكلم
کالمدهوشة^(۱).

می‌توان استفاده کرده که جعفر فرزند امام علیه السلام باشد از شهر بانویه و مؤید
وجود شهر بانویه در آن جنگ قول ابن شهرآشوب است که: اما شهر بانویه فاتلت نفسها
فی الفرات و از این کلام بر نمی‌آید که او مادر سید الساجدین باشد تا بگویند که او در
نفاس بهشت جاودانی رخت بربست، چه دور نیست که خواهر او باشد چه در بعض
اخبار ایشان سه خواهر بودند یکی از آن امام حسن و دیگر از آن امام حسین و دیگری
از آن محمد بن ابی بکر شد و تواند بود که بعد از وفات آن دو و موت شاه زنان، یکی از
آنها باز به حاله نکاح سید الشهداء در آمد و در کربلا حاضر باشد چنانچه در نظر دارم
که در کتاب معتبری نیز دیده باشم و در منتخب حدیث وفات رقیه بنت الحسین را در
شام ذکر کرده و شاید آن اسم منسی در کلام جماعتی از مورخین همین باشد و مؤید او
آن است که او را در شام قبه و مزاری است معروف که عامه و خاصه جهارا زیارت
می‌کنند و اهل شام بتوارث نقل می‌کنند که او دختر سید الشهداء است و معروف به سیده
رقیه است و تبرکات و توسلات به مرقد پاک آن مطهره می‌نمایند و من بنده در سالی که
در راه حج وارد دمشق شدم مکرر به زیارت او مشرف شدم و آثار جلالت و خدارت و
انوار عصمت و طهارت در آن مرقد مطهر و مضجع مقدس مشاهده کردم.

واز کلام ابن عبد ربه در عقد و عبارت منقوله از ابن قتیبه معلوم می‌شود که محمد بن
الحسین اسیر بود و در شام حاضر شد و ابن اثیر پسری دیگر برای آن جناب ذکر کرده
که عمر و بن الحسین است و او را در مجلس یزید در مکالمه با خالد بن یزید قصه

۱- پس جوانی بیرون آمد از آن ساختمنها که در گوشها یش دو درّ بود و به چپ و راست
می‌رفت و گشواره‌هایش هم تکان می‌خوردند تا اینکه هانی بن بعیث لعنه الله بر او حمله کرده
و او را کشت، شهر بانویه به او می‌نگریست و مانند افراد بیهوش ساکت بود.

مشهور است و علی هذا البناء کرام آن جناب هفت نفر می‌شوند، و عبارت محکیه تاریخ گزیده. حمد الله مستوفی در عدد مطابق است اگر چه در اسم مخالف چه او اسم دو نفر را عبیدالله و حسن گفته و یاقوت در محکی معجم البلدان گفته در غربی حلب کوهی جوشن نام بود که معدن مس داشت و ازروز که پرده کیان آل عصمت را از آنجا عبور افتاد آن معدن تباہ شد چه یکی از پرده کیان امام مظلوم که از آن جناب بارور بود در دامنه ان کوه وضع حمل کرد و از پیشه وران نان و آب خواست؛ فابو این یضیقوها^(۱) و از سنگدلی مضایقه کردند و دشنام دادند بر ایشان نفرین کرد از آن پس از آن کوه کس مستفع و بهره‌مند نشد، در جانب قبلی آن کوه مزاری معروف به مشهد السقط و مشهد الدکه باشد و آن سقط را نام محسن بن حسین بود. تمام شد کلام او.

والبته آن جناب را در اسم و وصف اقتدا و اقتنا به عم مکرم خود محسن بن علی شده که هم بسقوط از ظلم اعدا بیفتاد، چنانچه در مطاوی کتب اهل سنت نیز دیده شده فانظر الى حظ هذا الاسم كيف لقى من الاخر ملاقي من الاول^(۲). علی الجمله مجموع اولاد سیدالشہداء علیہ السلام بنابر جمیع روایات دوازده تن بوده‌اند که دو نفر یقیناً شهید شده‌اند؛ علی اکبر و یک رضیع و بنابر احتمالی جعفر و دور رضیع که علی و عبد الله باشند و یک نفر سقط شده و دخول او در این سلام محل اشکال است و اقوای این وجهه همان روایت شیخ مفید است که او ثق و ابصر از سایرین است به اینگونه امور و حامل علوم ائمه به امت است و ناشر لوازی آثار اهل بیت است در شیعیان. رضی الله عنہ و ارضاه و حباہ من رحمته ما تقربه عیناہ^(۳).

تنبیه: در بعضی نسخ مصححه که بعضی مواضع او که مقابله بر خط ابن ادریس و خود شیخ شده و نزد این بی‌پساعت موجود است، لفظ و علی اولاد الحسین را خط بطلان کشیده. و همچنین در نسخه مصباح سید مذکور نیست و به اعتباری این وجه اقرب است چه دانستی که در ذکر این کلمه با ذکر علی بن الحسین علیهم السلام حاجت به تکلف و تحمل است و الله اعلم.

۱- ناظر به قسمتی از آیه ۷۷ سوره کهف است.

۲- بنگر به بهره این اسم که چگونه آنچه را که از اولی ها دیده بود از آخری ها دید.

۳- خدا از او راضی شود و خشنودش بدارد و از رحمتش آنچه را که سبب روشنی دو چشم اوست به او مرحمت فرماید.

وَعَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ

﴿ وَسَلامٌ بِرَهْمَاهَانْ حَسِينٍ بَادْ

﴿ ذَكْرُ عَدْدِ اصحابِ وَخَصْوصِ هاشمیین از ایشان چندان که در حوصله تتبع این بیضاعت بود در شرح فقره و علی الا رواح التی حلت بفنائک، شد و صواب چنان می نماید که در اینجا یکی دو حدیث در فضایل اصحاب آن حضرت ذکر شود، اگر چه اگر کسی ملاحظه کند حالت سربازی و جانفشنانی این طایفه را در رکاب امام مظلوم و آن ثبات قدم و رسوخ عقیدت و کمال جد و اهتمام که در نیل سعادت شهادت داشتند و ان منافست و مسابقت که در تناول کنوس موت و تداول جامهای بلا با یکدیگر می کردند حاجت بذکر و توضیح ندارد آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است.

وَلِيسَ يَصْحُحُ فِي الْأَفْهَامِ شَيْءٌ اَذَا احْتَاجَ النَّهَارُ إِلَى دَلِيلٍ.^(۱)

خاصه با ملاحظه یک نکته هر طایفه که در رکاب امامی یا پیغمبری یا محقی یا مبطلى جنگ کردند اگر چند متمیت شدند و تن به مرگ دادند و بر مرگ بیعت کردند و جفون سیوف بشکستند و یکدل و یک جهت بر لشکر مخالف تاختن گرفتند به امید فتح و رجای ظفر مکافحة و مناطحت می داشتند و این یک دست و یک داستانی را طبیعه نصرت و مقدمه ظفر نمی پنداشتند و این گروه با علم به هلاکت و قطع به موت و یقین به قتل بدون رجای ظفر و امید نصرت تن به مرگ داده جانهای قدسی خود را در مقام جانبازی و جانفشنانی و قایه وجود همایون فرزند سیدالوصیین و نبیره خاتم النبیین کردند و هر یک در صدق حمله و ثبات موقف مصدق مرح حسان شدند که گفته: شعر.

يُلْقَى الرِّمَاحُ الشَّاجِراتِ بِنَحْرِهِ وَ يَقِيمُ هَامِتَهُ مَقَامَ الْمَغْفِرِ
مَا ان يَرِيدُ اذَا الرِّمَاحَ شَجْرَهُ در عاسوی سربال طیب العنصر^(۲)
چه خوب می گوید سروش در مرح عابس بن شبیب الشاکری رضی الله عنده:
جوشن زیر گرفت که ما هم نه ماهیم مغفر ز سر فکند که بازم نیم خروس

۱- اگر روز هم نیاز به دلیل باشد، دیگر در فهمها چیزی درست نخواهد شد.

۲- با گلوی خود با نیزه های شکافنده تلاقی می کند و از سر به جای کلاه خود استفاده می کند، هنگامیکه نیزه ها او را می دیدند زرهی به غیر از جسم پاک خود نداشتند.

و ما اخلقهم و احقوهم واحداً بعد واحد يقول الطائی الكبير رحمة الله تعالى.

فجاج سبیل الله و انثغر الشّفر
دما ضحكت عنه الاحادیث و الذکر
ففى باسمه شطرو فى جوده شطر
تقوم مقام النصران فاته النصر
من الضرب و اعتلت عليه القنا السم
اليه الحفاظ المرّ و الخلق الوعر
هو الكفر يوم الروع او دونه الكفر
وقال لها من دون اخْمَصَكَ الحشر
فلم ينصرف الاواكفانه الاجر
له الليل الاّ و هي من سندس خضر
الا فسى سبیل الله من عطلت له
فتى كلما فاضت عيون قبيلة
فتى دهره شطران فيمما ينوبه
فتى مات بين الطعن و الضرب ميتة
و ما مات حتى مات مضرب سيفه
و قد كان فوق الموت سهلا فردهم
ونفس تعاف العار حتى كائنها
فاثبتت في مستنقع الموت رجله
غدا غدوة و الحمد نسج ردائه
تردى ثياب الموت حمرا فما دجى
اینك چند حدیث در فضل این طایفه یاد می کنم.

الف: از ابن قولویه در کامل الزيارة و فرات ابن ابراهیم در محکی تفسیر خود سند به صادق آل محمد علیهم السلام می رسانند که روزی حسین را فاطمه حمل کرده بود پیغمبر وی را گرفت و فرمود: خدای لعنت کناد قاتل ترا. و خدای لعنت کناد سالب تو را و خدای لعنت کناد آنان که پشت بر پشت گذارند در جنگ تو و خدای حکم کند میان من و آنکه اعانت بر قتل تو کرد فاطمه عرض کرد ای پدر چه می فرمائی پیغمبر فرمود: به یاد آوردم آنچه را به او می رسد بعد از من و بعد تو از اذیت و ظلم و غدر و بغي و او دراین هنگام با جماعتی است که گوئی ایشان ستارگان آسمان اند از فرط مسرت پیشی کیرند به سوی قتل گویا من نظر می کنم به جانب معسکر و موضع رحال و ترتیب ایشان و بقیه حدیث طولانی است.

ب: صدقه در کتاب علل سند به عماره می رساند که به صادق آل محمد گفتم خبر ده مرا از حال اصحاب حسین و سبب اقدام ایشان بر مرگ. فرمود: بدستیکه ایشان پرده از پیش چشمیشان بر داشته شد تا دیدند منازل خود را از بهشت و حال هر یک از ایشان چنان بود که اقدام بر قتل می کرد تا مسابقت به معانقه حور العین کند و به مکان خود از جنت بنشتابد.

ج: شیخ اجل قطب الدین راوندی در کتاب خرائج از علی بن الحسین علیهم السلام

حدیث می کند که فرمود من آن شب که پدرم در صبحگاهش کشته شد با وی بودم با اصحاب خود فرمود شب فراز آمده در ستر ظلمت راه خود گیرید که این گروه را جز با من کاری نیست. و از بیعت من شما بحلید، گفتند: نه به خدای هرگز چنین نخواهد شد. فرمود: همانا شما فردا کشته شوید یکسره و هیچکس از شما را رهائی نیست. قالوا الحمد لله الذي شرفنا بالقتل معك. گفتند: سنت خدای را که ما را به شهادت در رکاب تو شرف ارزانی داشت. فقال اللهم ادفعوا رؤسكم و انظروا فجعلوا ينظرون الى مواضعهم و منازلهم في الجنة و هو يقول لهم هذا منزلک یا فلان فكان الرجال يستقبل الرماح والسیوف بصدره و وجهه ليصل الى منزله من الجنة^(۱).

۵: هم قطب راوندی رضی الله عنہ در خرایع سند به باقر علوم النبیین می رساند که حسین علیہ السلام قبل از اینکه مقتول شود، گفت که: پیغمبر مرا فرمود: ای پسرک من زودا که تو رانده شوی به جانب عراق او زمینی است که تلاقی کرده‌اند در او پیغمبران و اوصیای پیغمبران او زمینی است که یعمورا نامیده شود، و همانا تو در او شهید شوی و شهید شوند با تو جماعتی از اصحاب تو که الٰم مساس اهن را نیابند. کنایت از آنکه کثرت اشتیاق و شدت توقان به عالم قدس ایشان را از توجه به درک صدمه تیغ و سنان و زحمت داشته و پیکان مشغول کرده. آنگاه این آیت مبارک تلاوت فرمود: قُلْنَا يَا نَارُ كُوْنِي بَزَدًا وَ سَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ^(۲). و با حسین فرمود: حرب برد و سلام شود بر تو و بر ایشان. آنگاه سیدالشهدا فرمود: پس خورستند و مستبشر باشید. چه به خدای اگر ما را بکشند. همانا ما بر پیغمبر خود وارد شویم.

۶: شیخ مفید در ارشاد نقل فرموده که چون شب عاشورا رسید سیدالشهداء عليه السلام اصحاب خویش را فراهم کرد، امام سجاد می فرماید: من بیمار بودم اندکی فراتر رفتم تا نیک اصغری سخن وی کنم: فسمعت ابی يقول لاصحابه اثنی علی الله احسن الثناء و احمده علی السراء والضراء اللهم انی احمدک علی ان اکرمتنا بالنبوه و علمتنا القرآن و فهمتنا فی الدین و جعلت لنا ابصار او اسنانا و افئدة فاجعلنا من الشاكرين اما بعد

۱ - پس فرمود سرهایتان را بلند کنید و بنگرید، آنان و منازل و جایهای خود را در بهشت می دیدند و حضرت به آنها می فرمود: این جایگاه تواست ای فلان، از این رو او به استقبال نیزه‌ها و شمشیرها با سینه و صورت می رفت برای اینکه (زودتر) به منزلش برسد.

۲ - سوره انبیاء، ۲۱، آیه ۶۹.

فانی لا اعلم اصحاباً اوفی و لا خیراً من اصحابی و لا اهل بیت ابرو لا اوصل من اهل بیتی فجزاكم الله عنی خیر الجزاء الاولانی لا ظن يوماً لنا من هؤلاء الاولانی قد اذنت لكم فانطلقوا جميعاً فی حل لیس عليکم حرج منی و لا ذنماً هذا اللیل قد غشیکم فاتخذوه جملاء^(۱).

و موافق روایت سید در کتاب ملهوف : لا اعلم اصحاباً اصلح من اصحابی و لا اهل بیت ابرو لا افضل من اهل بیتی . و این خبر اعظم مداعیح متصرّه اصحاب سیدالشهدا است چه آن جناب فرموده هبیج اصحابی را نیکوکارتر و باوفادرتر از اصحاب خود و هبیج اهلیتی نیکوکارتر و باوفادر از اهل بیت خود ندیدم . و این شهادت موجب تفضیل این جماعت است بر صحابه رسول و امیر صلی الله علیہما و تواند بود ، که نکته همان دقیقه باشد که در صدر مقاله اشارتی به او شد . و ذیل حدیث متضمن گفتگوهای محبت انگیز و عرایض صادقانه آن جماعت است که هر یک سخنی گفتند که عقل را خیره و حیران می نماید که اجمال او این است . شعر :

شاها من ار به عرش رسانم سریر فضل
از گفته کمال دلیلی بیاورم
ور باورت نمی رسد از بنده این حدیث
گر بر کنم دل از تو و بردارم از تو مهر
این مهر بر که افکنم آن دل کجا برم
و تفصیل او در کتب مقاتل مذکور است .
ولله در القائل فیهم

قوم اذا نسودوا لدفع ملمة و الخيل بين مدّعس و مكردس

۱ - شنیدم پدرم به اصحابش می گوید: سپاس می گوییم خدا را بهترین سپاس‌ها و ستایش می کنم او را در خوشی و رنج، خداوندا ترا سپاس می گوییم بر اینکه ما را به نبوت گرامی داشتی و قرآن به ما آموختی و مارا در دین آگاه کردی و به ما چشم بینا و گوش شنوای دلهای دانا عطا کردی، پس ما را از شاکرین قرارده، اماً بعد من از اصحاب خود باوفادر و بهتر نمی شناسم و از خاندان خود نیکوکارتر و با فضیلت تر سراغ ندارم، خداوند بهترین پاداشها را به شما عنايت فرماید، هان بدانید که من روز سختی را از ناحیه این پست فطر تان بر خودمان می بینم، که من به شمار خصت دادم پس متفرق شوید، همه آزادید، از ناحیه من بر شما ایرادی نیست و بیعتم را از ذمّة شما برداشتیم، این تاریکی شب است که شما را پوشانده آن را همچو شتری بر خود قرار دهید (از آن استفاده کنید).

لَبِسُوا الْقُلُوبَ عَلَى الدُّرُوْعِ
وَاقْبَلُو يَهَا فَتُونَ عَلَى ذَهَابِ الْأَنْفُسِ^(١)

مطلب ثالث : در شرح دعای بعد از لعن و سلام

اللَّهُمَّ خُصَّ أَنْتَ أَوَّلَ ظَالِمٍ بِالْغُنْيِ مِنِّي وَابْدِئْ بِهِ أَوَّلًا ثُمَّ الثَّانِي ثُمَّ الثَّالِثُ ثُمَّ الرَّابِعُ
[ج] بار الها مخصوص فرمای تو اوّل ظالم را به لعنت از قبیل من و ابتدا کن به او در
 اول امر آنگاه دویمی را آنگاه سومی را آنگاه چهارمی را.

[ش] لفظ اوّلا منصوب است به ظرفیت و چنانچه سابقً گذشت، در صورت اسمیت
 دو نحو استعمال دارد، و چون معنی اول از مفاهیمی متضایقه است، بدون اضافه صحیح
 نیست و حکم ظروف لازمه اضافه دارد و در آن ظروف چند وجه است: یکی ذکر
 مضاف الیه دیگری حذف مضاف الیه و تقدیر لفظ او. در این صورت معرب است
 بی تنوین مثل ابدء به من اول، چنانچه شاعر گفته: و من قبل نادی کل مولی قراۃ، به کسر
 لام به روایت ثقات چنانچه گفته‌اند دیگر اینکه لفظاً محوٰف باشد و معنی مراد و در این
 حال مبني بر ضم است مثل لله الامر من قبل و من بعد دیگر آنکه نه لفظ مراد باشد و نه
 معنی، یعنی خصوصیت مضاف الیه در نظر نباشد و مقصود قبل ما و بعد ما شود برای
 تنکیر، در این صورت منصوب می‌شود و منون مثل وساغ لی الشراب و کنت قبل و مثل
 ابدء به اوّلا و حریری از حرص به تغليط و زیاد کردن اوهام خواص در درة الغواص ابدء
 به اوّلا را غلط دانسته و تمسک به این شعر کرده:

لَعْرَكَ مَا ادْرِي وَ انِّي لَأُوجِلُ عَلَى اِيَّنَا تَغْدوُ الْمَسْنَى

اول و غفلت از این کرده که ضم در این موضع مبني بر آن است که گذشت. و دليل
 غلط بودن نصب بغیر آن اعتبار نیست. ولازال عادت حریری بر این است که بر غلطیت
 استعمالی بورود استعمال دیگر استدلال می‌کند و این از ضعف تحصیل و قلت بصیرت
 است و خود این دعای شریف دلیلی ساطع و برهانی قاطع بر بطلان دعوی او است
 عجب از او نیست بلکه عجب از سید اجل محقق داماد قدس سره است که متابعت او
 کرده در حاشیه صحیفه مکرمه سجادیه فرموده: و لا یسوع اولا بالتنوین و البته آن

۱- رحمت خدا بر شعر سراینده این اشعار درباره آنها باد: آنان قومی هستند که هرگاه
 برای دفع رویدادی سخت خوانده شوند در حالیکه اسبهایشان یا استوار گام برمی‌دارند یا گروه
 گروه پیش می‌روند آنان دلها را بر روی زره‌ها می‌پوشند (و به دشمن) روی می‌کنند و بر سر
 جان باختن بر یکدیگر سبقت می‌گیرند (و از دحام ایجاد می‌کند).

سید علامه از فقره زیارت غفلت فرموده، والاً با اعتبار سند این زیارت بلکه قطعیت او بین شیعه و اینکه او کلام همه ائمه است، بلکه حدیث قدسی است و تطابق جمیع نسخ بر این لفظ چگونه می‌شود و به قول حریری از صحت او دست برداشت.

خلاصه مراد از این چهار نفر معلوم است. و در این جا قصه طریقه‌ای است که سید محقق شهید ثالث قاضی نورالله شوشتاری قدس الله سره السری در کتاب مجالس المؤمنین در ذیل ترجمه شیخ الطایفه و رئیس المذهب خیر الامه و امامها بعد الائمه ابوجعفر محمد بن الحسن الطوسی قدس الله سره القدوسی ایراد کرده که بعضی از مخالفان بعرض خلیفه عباسی که معاصر شیخ بود رسانیدند که او و اصحاب او از شیعه امامیه سبّ صحابه می‌کنند و کتاب مصباح که دستور اعمال سنّة متهدجدان ایشان است بر آن گواهی می‌دهد زیرا که در دعای روز عاشورا از آن کتاب واقع شده اللهم خص الى آخره؛ پس خلیفه به طلب شیخ و کتاب مصباح فرستاد چون با کتاب حاضر شده و باعث بر طلب او مذکور گردید، منکر سب شد چون کتاب را گشودند دعای مذکور را به او نمودند و گفتند این را چه عذر خواهید. گفت: شیخ در بدیهه گفت یا امیر المؤمنین مراد از آن عبارت نه آن است که غمازان گمان برده‌اند بلکه مراد به اوّل ظالم قابیل قاتل هابیل است که بنیاد قتل در دنیا نهاد و ابواب لعن بر روی خود گشاد. و مراد به ثانی عاقر ناقه صالح است و اسم عاقر قیدار بن سالف بود و مراد به ثالث قاتل یحیی بن زکریا است که به سبب بغيه از بغایای بنی اسرائیل اقدام بر قتل آن معصوم نمود و مراد به رابع عبد الرحمن بن ملجم لعنة الله است که اقدام بر قتل علی بن ابیطالب عليه السلام نمود. خلیفه چون آن تأویل را شنید تصدیق او نمود و انعام فرمود و از ساعی و غماز انتقام کشید. تمام شد عبارت مجالس.

اگر چه این بی‌بضاعت در مطاوی این کتاب و تضاعیف این باب، اخبار و آثار و ادله موافقه با عقل و اعتبار در جواز سب و اثبات ظلم و کفر این گروه چندان یاد کرده‌ام که اگر کسی غشاوت شقاوت از قلب بردارد و پرده‌عمای جهالت از چشم زائل کند شک در مراتب مذکوره ندارد ولی در این مقام یکی دو حدیث از طرق معتبره اهل سنت در اثبات ظلم بلکه کفر و جواز لعن مشایع ثلثه ایراد می‌کنم. آنگاه دو خبر که دلالت بر کفر معاویه داشته باشد از طریق ایشان می‌آوریم.

و اینک به توفیق خدای عز اسمه می‌گوییم مسلم در کتاب جهاد رد باب فئی به دو

طريق و بخاری در دو موضع از صحیح خود یکی درباب فرض خمس و دیگری در کتاب اعتقاد به کتاب و سنت از مالک بن اوس روایتی کرده‌اند که متضمن آنست که تیم و عدی به اعتقاد امیرالمؤمنین سلام الله عليه کاذب و آثم و غادر و خائن بوده‌اند و الفاظ این چهار حدیث متقاربند. اگر چه بخاری در نقل خود تدلیسی کرده و بجای این الفاظ تزعمان آنکه کذا گفته ولی در مقابل که کلام عدی را نقل کرده بحکم مقابله که گفته و الله یعلم انه صادق بار راشد تابع للحق کلام علی و عباس در حق هر دو معلوم می‌شود ما به روایت مسلم در این باب اکتفا می‌کنیم و عین عبارت او را که برای استبصار کافی است نقل می‌نمائیم.

قال مسلم في صحيحه ما مثاله حدثني عبد الله بن محمد بن اسماء الضعبي ناجويه عن مالك عن الزهرى أن مالك بن اوس حدثه قال ارسل الى عمر بن الخطاب فجئتة حين تعالى النهار قال فوجدتة في بيته جالساً على سرير مغضيا الى رماله متكتنا على وسادة من ادم فقال لي يا مال انه قددف اهل ابيات من قومك وقد امرت فيهم برضخ فخذه فاقسمه بينهم قال قلت لو امرت بهذا غيري قال خذه يا مال قال فجاء يرفا فقال هل لك يا اميرالمؤمنين في عثمان و عبدالرحمن بن عوف والزبير و سعد فقال عمر نعم فاذن لهم فدخلوا ثم جاء فقال هل لك في عباس وعلى قال نعم فاذن لهم فقام عباس يا اميرالمؤمنين اقض بيني وبين هذا الكاذب الاثم الغدر الخائن فقال التسوم اجل يا اميرالمؤمنين فاقض بينهم و ارحمهم، فقال مالك بن اوس يخيل الى انهم قد كانوا قدموهم كذلك فقال عمر ائن انشدكم بالله الذى باذنه تقوم السماء والارض اتعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال لا نورث ما تركناه صدقه قالوا نعم ثم اقبل على العباس وعلى فقال انشدكم بالله الذى باذنه تقوم السماء والارض اتعلمون ان رسول الله صلى الله عليه و سلم قال لأنه رث ما تركناه صدقه قالا نعم فقال عمر ان الله جل و عز كان خص رسوله وخاصة لم يخص لها احدا غيره قال ما افاء الله على رسوله من اهل القرى فللله ولرسول^(١) وما ادرى هل قراء الاية التي قبلها ام لا قال فقسم رسول الله صلى الله عليه و سلم بينكم اموال بنى النضير فوالله ما استثار عليكم ولا اخذها دونكم حتى بقى هذا المال فكان رسول الله صلى الله عليه و سلم يأخذ منه نفقة سنة ثم يجعل ما

بقى اسوة المال ثم قال انشدكم بالله الذى باذنه تقوم السماء والارض اتعلمون ذلك قالوا نعم ثم نشد عباسا وعليا بمثل ما نشده القوم اتعلمنا ذلك قالا نعم قال فلما توفى رسول الله فجئتما طلب ميراثك من ابن أخيك ويطلب هذا ميراث امرأته من ابيها فقال ابوبكر قال رسول الله ما ترکناه صدقه فرأيتماه كاذبا اثما غادرا خائننا والله يعلم انه لصادق بار راشد تابع للحق ثم توفى ابوبكر وانا ولی رسول الله ﷺ ولی ابی بکر فرأيتمانی کاذبا اثما غادرا خائننا والله يعلم اتی لصادق بار راشد تابع للحق ثم جئتنی انت وهذا و انتما جمع و امرکما واحد فقلتم ادفعها اليینا فقلت ان شئت دفتها اليکما على ان عليکما عهد الله تعاملًا فيها بالذی کان رسول الله ﷺ يعمل فاخذتماها بذلك قال اکذلک قالا نعم ثم جئتمانی لا قضی بینکما ولا والله لا اقضی بینکما بغير ذلك حتى تقوم الساعة فان عجزتما فرداها على انتهی بالفاظه في اول طریقی مسلم.

از این حدیث که بر طریقه اهل سنت مکانت نصوص کتاب مبین دارد. چند جا طعن بر خلیفه محترم ایشان وارد می آید که بعضی موجب کذب که موجب صفات اربعه مذکوره و دیگری موجب کفر است. و هم مجوز لعن. اما کذب دعوی او است که خود و تیم ولی پیغمبر بودند با اینکه به اتفاق در زمان رسول خدای هر دو مأمور اسمامه بودند چنانچه خواهی شنید. و اما غدر و اثم و خیانت و کذب که به اعتراف او به شهادت عباس و امیر المؤمنین که از افضل عترت و روّسا امت اند ثابت شده و هیچ مسلمانی نیست که به شهادت این دو نفر حکم نکند و این نسبت که عدى به ایشان داد در حضور اوس و عبدالرحمن و سعد و نعثل و زبیر بود، نه اینها استیحاشی کردند و نه امیر المؤمنین و عباس تنصل و اعتذاری جستند. با وجود این می گوییم عدى که این نسبت را به این دو نفر داد راست گو بود یا دروغگو. اگر راستگو بود به حکم این شهادت حال او معلوم است و اگر دروغگو بوده هم حالت ظاهر است به اعتراف خصم و مشمول کریمه: فنجعل لعنة الله على الكاذبين^(۱) خواهد شد.

و اما کفر از آنجا معلوم می شود که به طریق استخفاف و استهانت اسم شریف پیغمبر ﷺ و فاطمه زینه را برده و به عباس گفته تو آمدی ارث برادر زادهات را خواستی و این آمد ارث زنش را از پدرش خواست و این نه چندان بی ادبی است که مسلمی

بتواند تحمل کند. پیغمبری که خدای تعالی در قرآن همه جا اسم شریف او را به القاب مکرمہ مثل یا ایها الرسول، و یا ایها النبی، و یا ایها المزمل، و یا ایها المدثر، و آنچه مانند اینها است ببرد، جز در چند جای که به ضرورت مقام تصريح به اسم مبارک او شده برای تنصیص بر نبوت آن جناب، یا نظیر آن از اغراض، عدی اسم او را بهاین حفت می برد. و فاطمہ عليها السلام با آن علو منصب و جلالت شان که بضعه پیغمبر و خاتون محشر است بهاین خواری اسم او را یاد می کند این البته موجب کفر است چه به ضرورت ملیّین توهین انبیا و استخفاف بقدر ایشان خروج از ملت ایشان است.

و در معجم البلدان یاقوت حموی است در لفظ صنعا چنانچه سید محقق شهید ثالث حشره الله تعالی مع اجداده در احقاق الحق نقل کرده که یزید بن مبارک گفته که نزد عبدالرزاق بن همام بودیم که او شیخ بخاری است و مسلم و بخاری هر دو از او کثیرا روایت می کنند و از اهالی معروفه سُنیان است که من روی له الشیخان فقد جاز القنطرة و حدیث مالک بن اوس را روایت کرد چون بهاین کلام رسید که گفته فجئت تطلب میراثک من ابن اخيك قال لا يقول الانوک الا رسول الله يعني این احمق از این کلام اراده چیز رسول خدای ندارد. و عبدالرزاق حکم به حماقت او کرده یا اینکه معتقد کفر او بوده و ما اشاره اجمالیه به حال عبدالرزاق در حاشیه کنار کتابی که بر رجال نجاشی تعلیق شده کرده ایم.

حدیث دیگر: علامه در نهج الحق از مستند احمد بن حنبل نقل کرده: من اذی عليا بعث یهود یا او نصرانیا و البته اذیت این جماعت به علی علیه السلام امری است طشت از بام افتاده و هر چه ستر کنند؛ كالطبل من تحت القطيفة، مشهود عارف و عامی بلکه معلوم جماد و نامی است.

حدیث دیگر: ابن ابی الحدید از عبدالعزیز جوهری که از اجله ثقات و معتمدین ایشان است نقل کرده که سند به ابن عباس می رساند که با عدی در کوچه ای از کوچه های مدینه راه می رفتم و دست او در دست من بود، با من گفت: همانا گمان نمی کنیم صاحب ترا یعنی علی علیه السلام را جز مظلوم با خویشتن. گفتم: نباید بر من پیشی گیرد و بر من غلبه کند. پس به او گفتم رد ظلامه او کن. چون این بشنید دست از دست من کشید و در گذشت و همهمه داشت آنگاه بایستاد و من به او رسیدم گفت: یا بن عباس گمانم این است که مانع این مردم نشد از رفیق تو جز اینکه او را کوچک

شمردند. با خود گفتم این سخن بدتر از اول بود. آنگاه با او گفتم به خدای او را کوچک نشمرد آن روز را که او را امر کرد که سوره برائة را از ابوبکر استرداد فرماید. شکر خدای را که عدى در این مقام اعتراف کرد که او و اصحابش علی علیه السلام را ظلم کردند و حق او را بناحق بستند.

و هم این حدیث را ابن ابی الحدید در ذیل احوال عدى از کتاب موقفیات زیبر ابن بکار زیبری که از اکابر ثقات مورخین این طایفه است حکایت کرده.

حدیث دیگر: محمد بن عبدالکریم شهرستانی در کتاب ملل و نحل نقل کرده که پیغمبر فرمود: جهزوا جیش اسامه لعن الله من تخلف عنها. و صدر این حدیث اگر چه متواتر است ولی ذیل آن که مشتمل بر لعن است از طرق عامه، من بنده در غیر ملل و نحل ندیده ام. و تیم وعدی به اتفاق و نعلن. چنانچه از روضة الاحباب جمال المحدثین ایشان حکایت شده در آن جیش مأمور بودند یا مخالفت نص کردند کفر او، یا اجتهاد نمودند فسق او. به هر صورت مشمول لعن رسول خدای اند. و بنابر مذهب مشهور ایشان که رد حدیث مقطوع الصدور کفر است، البته کافرند.

حدیث دیگر: آیة الله العلامه نشر الله فی الخلد اعلامه از حمیدی محدث عظیم الشان ایشان نقل فرموده که از تفسیر سدی که از اکابر مفسرین و محدثین ایشان است آورده که چون ابو سلمه و عبدالله بن حداقه در گذشتند، و رسول خدای ام سلمه و حفصه که زنان آن دو بودند به زنشوئی گرفت، طلحه و نعلن گفتند: آیا محمد زنان ما را می برد چون ما بمیریم و ما زنان او را نبیریم به خدای که اگر بمیرد اگر چند با زخم شمشیر باشد زنان او را بگیریم. طلحه حمیرا را می خواست و نعلن ام سلمه را، پس این آیه مبارک فرود آمد: وَ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذِنَا رَسُولُ اللَّهِ وَ لَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُمْ مِنْ بَعْدِهِمْ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا^(۱). و هم این آیه آمد: إِنْ تُبَدِّلُوا شَيْئًا أَوْ تُخْفِوْهُ إِلَيْهِ وَ هم این آیه آمد: إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذِنُونَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ لَعَنْهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ^(۲).

و این حدیث علاوه بر اینکه مصرح به این است که خدای تعالی نعلن و طلحه را لعن فرموده، دلیل کفر آن دو است. چو آنها ادعای تساوی با پیغمبر کردند و پاس حرمت

۱- سوره احزاب ۳۳، آیه ۵۴

۲- سوره احزاب ۳۳، آیه ۵۷

نبوت را رعایت نکردند. و قدر پیغمبر را خفیف شمردند، و تن زیر بار حکم خدای ندادند، و اعتراض بر شرع نبوی روا داشتند، چنانچه ظاهر است و این معانی بالضروره کفرند. و از این مقوله احادیث در تضاعیف کتب اهل سنت بیش از حد احصا است و این کتاب مبتنی بر لمح و اشاره است نه بر احاطه و استقصا و همین قدر که نوشتمندان حقیقت شناس را مغفی و شاغف است.

در ذیل ذکر این سه نفر از اشعار ابوالقاسم مغربی نتوانستم بگذرم، هر چند یکی دو
شعر از آنها سابقاً گذشته، فللّه دره و علی الله مره حیث قال: شعر.

و تذكر الادخال و الاوتار
غشواه خابطة بغیر نهار
لقلت لؤمت من اسئار
جاف و من ذى لوثة خوار
فغلت مراجل احنة و نثار
تلک الظباورقا اجيچ النار
لمشی بهم سجحا بغیر عثار
بادي بد اسكنت بدار قرار
من فضله كاس وهذا غار
الا بمسعدة من الأقدار
هزئا و بدل ريحها بخشوار
ليساوا بسايرار ولا اطهار
و مضعف و مداهن و حمار
لكنما حسد النفوس و شحها
افضى الى هرج و مرج فانبرت
و تداولتها اربع لولا ابوحسن
من عاجز ضرع و من ذى غلطة
ثم ارتدى المحروم فضل ردائها
فتاكلت تلك الجذى و تلمظت
تسالله لو القوا اليه زمامها
ولوانها حللت بساحة مجده
هو كالنبي فضيلة لكن ذا
و الفضل ليس ببنافع اربابه
ثم امتطاها عبد شمس و اغتندت
و تنقلت فى عصبة اموية
ما بين ما فون الى مسترندق

وقد سبقت هذه الآيات الأخيرة وهي من جيد شعر العرب قد وُسج في البداوة أصوله
وتهدل بالحضارة غصونه وكانما وصفه البحترى بقوله الذى سبق فيه كل واصف للشعر:

امروء انه نظام فريد	في نظام من البلاغة ما شك امر
حك فى رونق الربيع الحديث	وبديع كانه الزهر الصا
يخلقه عوده على المستعيد	شرق فى جوانب السمع ما
وما حملت ظهور البريد	ما اغيرت منه بطون القراطيس
عن أغاني مخارق و عقيد	مست Gimel سمع الطروب المعنى

حجج تخرس الالد بالفالا
 حزن متسعمل الكلام اختيارا
 و تجبن ظلمة التعقد
 و ركبن اللفظ القریب فادرکن
 به غایة المراد البعید
 كالعذارى غدون فى الحال
 البيض اذا رحن فى الخطوط السود
 وانا وان خرجت عن المقصود بحكایة هذا اللول المنضود الا ان اعجبت بشعر
 ابي القاسم ملك عناني واخذ بزمامي وقادني الى مدحه فتخیرت شعر البحتری في ذلك
 لانه بدّ كل واصف وبه كل عارف بموقع اللطائف.^(۱)

۱- اما رشك و بخل نفوس و ياد کردن کيندها و دشمنيهها کار را به آشوب کشيد، پس آنگاه شبی تیره و بدون روز فرار سید (کنایه از آنکه کسانی بر اريکه قدرت نشست که از آگاهی و بصیرت بهره نبرده بودند) زمام قدرت را چهار نفر به نوبت در اختیار گرفتند که اگر ابوالحسن (امیر مؤمنان رض) در میان ایشان نبود می گفتند: های چه بازماندگان فرومایه ای (نخستین آنها) مردی ناتوان و خوار (دوّمین آنها) انسانی درشت خو و جفا کار و (سومین ایشان) فردی گول و بزدل بودند و سپس آزاد مردی که از حق خویشن منحوم شده بود لباس حکومت را بر تن کرد. آنگاه دیگهای دشمنی و کشمکش و فخر فروشی به جوش آمد و بر اثر آن تنه های استوار (درخت دین) از درون خورده شد و شعله های آتش بیشتر شد، به خدا سوگند اگر زمام خلافت را به او (ابوالحسن) می سپرند آنان را در راه روشن و صاف بدون کمترین لغزشها پیش می برد، هرگاه مرکب حکومت از آغاز بر آستان بزرگی او جای می گرفت آرامش و سکون می یافت، او در فضیلت هم ردیف رسول خدا بود. اما این یکی فقط جامی کوچک از (دریایی) فضل او برگرفته و آن دیگری فقط به اندازه پیمانه ای از آن بهره برد بود، هر چند فضیلت صاحبان آنرا جز به اندازه نیک بختی آنان سود نمی رساند، باری (پس از امیر مؤمنان) فرزندان عبد شمس بر مرکب خلافت سوار شدند و این چنین بود که خلافت بازیچه شد و سود به زیان بدل گشت، و حکومت در میان امویان که نه نیکوکار بودند و نه پاک سرشت به گردش درآمد، حاکمانی کم خرد، بی دین، ناتوان، سست عنصر و حمار (مروان)،

چند بیت اخیر قبلانیز نقل شد و این اشعار از نیکوترين سروده های عرب است که ریشه در فرهنگ عرب بادیه دارد و شاخده های آن در روزگار تمدن فرو آویخته است، گویی بحتری در شعری که با آن بر هر ستاینده شعری پیشی گرفت همین اشعار را می ستاید آنجا که می گوید:

از نظر بلاغت هیچکس تردید نمی کند که این سروده نو و بی همتا است چونان شکوفه ای خندان در خدمتی نوبهاران، نوای آن چنان گوشنواز است که باز خواندن (مکرر) آن به خاطر بقیه در صفحه بعد

اینک دو خبر کفر معاویه را یاد می‌کنیم؛ یکی آن است که ابن ابی الحدید و جماعتی دیگر از صنادید این گروه آورده‌اند که نعمان بن بشیر با جماعتی از انصار بر معاویه در آمدند و شکایت از فقر کردند و گفتند: راست فرمود پیغمبر که گفت: انکم ستلقون بعدی اثره. یعنی بعد از من ظلمی خواهید دید همانا که ما دیدیم او را. معاویه گفت: چه دستوری به شما داده بود. گفتند: فرمود: فاصبروا حتى تردوا على الحوض. صبر کنید تا بر حوض من ورود کنید. قال فاقعولوا ما امرکم عساکم تلاقونه غدا عند الحوض کما اخیرکم. گفت پس شما نیز چنانچه فرمان داده کنید شاید ملاقات کنید او را فردا نزد حوض و ایشان را محروم داشت و چیزی عطا نکرد. ابن ابی الحدید گفته به این خبر اکثری از اصحاب ما تکفیر کردند معاویه را. چه استهزا بر پیغمبر نموده و این معنی از عبارت او ظاهر و از بیان بی نیاز است.

خبر دوم: آن است که مسعودی در مروج الذهب در ذیل احوال مأمون آورده و هم ابن ابی الحدید اشاره به او کرده که در سنه دویست و دوازده منادی مأمون نداکرد که امان نیست آن را که معاویه را به خیر یاد کند، یا او را مقدم بدارد بر یکی از صحابه و مردم را نزاع است در سبب این امر و اقاویل مختلفه در این باب گفته‌اند از آن جمله آنکه یکی از ندمای او حبر داد او را به حدیثی که از مطرف بن المغيرة بن شعبه آورده‌اند و هم این خبر را زبیر بن بکار زبیری در کتاب اخبار معروف به موقیات که بنام موفق بالله نوشته ایراد نموده. چه گفته از مدائینی شنیدم که می‌گفت مطرف بن مغیره گفته که بر

دبaleh صفحه قبل

درخواست شونده موجب کهنه‌گی آن نمی‌شود، چه بسیار از منشات او که در دل کاغذها جای گرفته و چه بسیار از آنها که بر پشت مرکب‌های برید (پُست) حمل شده است اشعارش گوش شخص علاقه‌مند را از شنیدن آوازهای مخارق و عقیده باز می‌گرداند، این سروده‌ها بر هانهایی هستند که خصم را از سخن گفتن باز می‌دارند و هر یک گوهری گرانبهایند که از روی رغبت در اختیار گوینده سخن قرار گرفته و از تعقید دوری گزیده‌اند بر مرکب الفاظ آشنا و نزدیک به ذهن نشسته و به نهایت مرادهای دیریاب دست یافته‌اند، این اشعار بسان دخترانی باکره‌اند که در جامه‌های فاخر سفید پیش می‌آیند با آنکه در قالب خطوط سیاه نمایان شده‌اند، هر چند از مقصودی که از نقل این مروارید به رشته تحریر در آمده داشتم دور شدم اما شگفتی من از شعر ابوالقاسم مغربی عنان سخن را از من ریود و زمام قلم خود به دست گرفت و مرا به سوی ستایش او رهمنون شد از این رو بود که شعر بحتری را آوردم، شعری که بر هر وصف کننده‌ای فائق شده و هر انسان آگاه از لطایف سخن را مبهوت کرده است.

معاویه و فود کردم با پدرم مغیره و پدرم می‌رفت نزد معاویه و می‌آمد و بر عقل و ملک داری او ثنا می‌کرد. شبی باز آمد و معموم و اندوهناک بود چندانکه غذا نخورد. من اندکی صبر کردم و گمانم این بود که در اموال یا اعمال ما سانحه‌ای رخ داده. پرسیدم ترا چه شده که امشب را غمنده می‌بینست؟ گفت: من از نزدیک پلید ترین مرد بیامدم. گفتم: مگر چه شده. گفت: به معاویه گفتم تو آرزوی خود را برسیدی، کاش اکنون نشرالویه اشفاق و بسط بساط عدل می‌کردی چه سن تو زیاده شد و هم کاش نظری به حال برادران خود از بنی هاشم نمودی و ارحام ایشان را پیوسته داشتی که به خدای اکنون چیزی نزد ایشان نمانده که بیم آن داشته باشی. چون این بشنید، گفت: هیهات! هیهات! برادر تیم پادشاهی کرد و عدالت پیشه گرفت و کرد و آنچه کرد به خدای که بیش از آن نشد که بمرد و نامش بمرد جزاً اینکه کسی گوید تیم. آنگاه برادر عدی ملک یافت و رنج کشید و دامن فرازده ده سال پس به خدای که تجاوز نکرد از اینکه هلاک شد و هلاک شد ذکر ش مگر اینکه کسی گوید: عدی. آنگاه برادر ما را ملک نصیب شد و پادشاه شد کسی که احدی چون او در نسب نبود. پس بکرد آنچه کرد و مردم نیز با او مجازات دادند تا اینکه بمرد و نام کارهای او بماند. و برادر هاشم هر روز پنج نوبت بنام او فریاد زنند و گویند اشهد ان محمد رسول الله فای عمل یقی مع هذا لام لک ألا دفناً. چون مأمون این خبر بشنید بفرمود تا منادی کردند آنچه گذشت چنانچه وصف کردیم و نامه‌ها انشا شد که با آفاق ببرند که بر منابر معاویه را لعن کنند و مردم این کار را عظیم شمردند و بزرگ داشتند و عوام مضطرب شدند و مصلحت را به ترک این کار اشاره‌اش کردندی. وی نیز از این خیال دست بازداشت. تا اینجا کلام مسعودی بود.

و او خود ثقه نزد سنيان است علاوه بر اينکه سند را دست داده. و كتاب موقفيات زبیر ابن بكار از اصول معتمده و مراجع معتبر اين طایفة است. و از آنچه نوشتم کفر و ظلم و جواز لعن اين چهار، كالشمس فی رابعة النهار روشن و هويدا شد. و از اين جهت امام صادق عليه السلام ملتزم بود که عقب هر نماز واجب اين چهار تن و چهار زن را لعنت کند. و از برای شيعيان ايشان نیز سنت شد به حکم تأسی. چنانچه کلينی و شیخ سند به حسين بن ثوير و ابو سلمه سراج رساندند که شنیدیم حضرت صادق را که لعنت می‌کرد در عقب هر نماز چهار نفر از مردان را و چهار نفر از زنان را و نام می‌برد ايشان را و آيات مؤله و اخبار مصرحه به لعن ايشان بسیار است. و این، از ضروریات مذهب

شیعه و از مطاعن معروفه ایشان نزد دشمنان است. و هیچیک از منتبین به این مذهب انکار این نکرده جز یک نفر جاہل ضال مضل که در ایام ما در کشمیر انگیخته شده، و رسالهای در منع سب شیخین پرداخته، و با سینیان همداستان شده و به خرافات و ترهاتی چند، طائفه از عوام اخفاء الهام سفهاء الاحلام را فریفته، و به رزق و طامات گروهی نادان راشیفتنه خود ساخته و به شیادی و سالوسی و حیله گری و چاپلوسی فتنه آغازی و سقیفه پردازی در پیش گرفته و عجیتر اینکه با آنکه از اوائل طلب کم مایه تر و یکسره از علم بی نصیب و از رؤس فساق و مشایخ اهل کبایر است مدعاً اجتهاد و متصدی فتوی بلکه گاه گاه در پرده زمزمه اعلیمت می کند، و فتاوی غریبه جاھلانه از او مسموع شده و هم انکار سیادت طایفه جلیله رضویه که وجوده و اکابر اشراف اهل قم و طهران و همدان و خراسان و جز اینها از ایشان است کرده، و علمای مشهدین و حضرت مستطاب حجۃ الاسلام سیدنا الاستاد دام ظله کرارا در تضليل و تفسیق او نوشته‌ها پرداخته‌اند و هیچ از غوایت اقلاع و از ضلالت ارتداع ندارد^(۱).

و اگر نه این بود که گمان است که اگر قاصری بر کلام او مطلع شده به تزویقات و تدلیسات این شیطان غاوی فریب خورد و اگر بر این صحیفه اطلاع یابد از ضلالت باز آید و با طریقه مستقیمه پیوندد. همین قدر هم تعرض کلام او شایسته نبود چه بیم آن است که اگر کسی نظر کند مسئله ضروریه را خلافی گمان کند با اینکه این جاہل کمتر از

۱- از عجایب شیطنهای این مدلس آنکه این مرقومات شریفه که از علماء اسلام و وجوده اعلام به آن نواحی می‌رسد بر عوام و ضعفاء شیعه مشتبه می‌کند، برخی را تحریف و پاره‌ای را وجوده ظاهره الفساد تأویل و بعضی را نفی نسبت می‌نماید و به این حیله مردمان نادان فرومایه را در شبکه خود می‌اندازد مگر به شهوات باطلة خود برسد والله يحول دون آماله و يجاز بسوء اعماله و از جمله نصوص حضرت مستطاب اجل اسلامیان پناهی سید استاد ادیمت معالیه و بورکت ایامه ولیالیه در حق او آنست که چندی قبل مسائل متعلقه با مأمور متعدد از فروع فقهیه و مطالب شرعیه رسید از آن جمله سوال از حال اولاد حضرت سید محمد الاعرج ابن موسی المبرقع و از حالات و مقالات این سید غاوی مشکوک النسب به تفصیلی که در تمامت کشمیر مشهور و متوانست بود حضرت اجل جواب آنها را باین بی‌ضاعت تفویض فرمودند، جواب بر حسب طریقه آن حضرت مناسب مقام نوشته شد و در حق این سید به املاء خود آن جناب دام ظله مرقوم افتاد، غلط می‌کند باید به این خرافات و اباطیل گوش داد، بلکه اینگونه کلمات موجب استحقاق حدّاست و به خاتم شریفیش موشح شد با اینکه دست از بدینبی [برنداشت] (آخر عبارت پاک شده).

آن است که نام وی بر زبان علماء جاری شود تا چه رسد به این که او را صاحب قولی شمارند و خلافی بوی نسبت کنند.

خاتمه این بحث را به نقل یک حديث در ثواب لعن جبّت و طاغوت که در عرف اهل بیت عبارت از تیم وعدی است و گاه به مطلق غاصبین حقوق عترت زاکیه تأویل شده اقتصار می‌کنیم.

فاضل زاهد ورع آخوند ملامحمد کاظم هزار جریبی که از تلامذه استاد اعظم آقای بیهانی قدس سره بوده و خود از فضلای محدثین و عرفای محصلین است در کتاب جمع الفضایع لا رباب القبایع از ابو حمزه ثعالی رضی الله عنه حدیث می‌کند که وی از امام همام زین العابدین و سید الساجدین علیهم السلام روایت کرده: قال من لعن الجبّت والطاغوت لعنة واحدة كتب الله له سبعين الف الف حسنة و محى عنه سبعين الف الف سيئة و رفع له سبعين الف الف درجة و من امسى^(۱). يلعنهما لعنة واحدة كتب له مثل ذلك قال فمضى مولانا على بن الحسين فدخلت على مولينا ابی جعفر محمد الباقر فقلت يا مولاي حدیث سمعته من ابیک فقال هات يا ثعالی فاعدت عليه الحديث فقال نعم يا ثعالی اتحب ان ازيدك فقلت بلی يا مولای فقال من لعنهما لعنة واحدة فی كل غذاة لم يكتب عليه ذنب فی ذلك اليوم حتى يمسی و من امسی و لعنهما لم يكتب له ذنب فی ليلة حتى يصبح قال فمضى ابو جعفر فدخلت على مولينا الصادق فقلت حدیث سمعته من ابیک وجدک فقال هات يا ابا حمزه فاعدت عليه الحديث فقال حقا يا ابا حمزه ثم قال عليه السلام ويرفع له الف الف درجة ثم قال ان الله واسع كرم.

حاصل مؤدی این حدیث شریف که در حقیقت سه حدیث است بلکه پنج حدیث و اول را از هر سه امام روایت کرده و حدیث به اعتبار مروی عنه متعدد می‌شود بلکه به ملاحظه شش حدیث می‌شود چه زیاده حضرت باقر را نیز از حضرت صادق علیهم السلام روایت کند، آن است که امام فرمود: هر که جبّت و طاغوت را در روزی یکدفعه لعنت کند خدای تعالی هفتاد هزار هزار حسنہ برای او بنویسد و هفتاد هزار هزار

۱- الظاهر من تأمل هذه الفقرة والزيادة التي معها من الباقر علیه السلام ان ما ذكره اولاً مخصوص بالاصباح اذلو كان ذلك عالماً يكن وجه لذكر الاسماء خصوصاً. وعليه بنينا الترجمة لاجل هذا الاستظهار والله اعلم (منه نور الله قلبه).

گناه از او محو کند و هفتاد هزار هزار درجه برای او بلند کند. و هر که شب یکدفعه آن دو را لعنت کند، همین ثواب در دیوانش نوشته شود.

ابوحمزه گوید: چون علی بن الحسین علیهم السلام در گذشت داخل شدم بر مولای خود ابو جعفر امام محمد باقر علیه السلام گفتم: ای مولای من حدیثی از پدر تو شنیدم. فرمود، بگو. من اعاده حدیث کرم. فرمود: چنین است ای ثمالی، دوست داری که من زیاده براین بگویم. عرض کرم: بلی، ای مولای من. فرمود: هر که یک بار لعنت کند آن دو را در هر صبح آن روز رابر او گناهی نوشته نشود تا شام کند، و هر که شب کند یکبار آن دو را، لعنت نماید آن شب را بر او گناهی نوشته نشود تا صبح کند.

ابوحمزه گوید: چون باقر علوم النبیین در گذشت به خدمت مولای خود صادق آل محمد علیهم السلام شتافت و گفت: مولای من حدیثی از پدر و جدت شنیده‌ام فرمود بیار ای ابو حمزه. من حدیث را خواندم. فرمود: حق است ای ابو حمزه. آنگاه فرمود: و بلند می‌شود برای او هزار هزار درجه، یعنی علاوه بر آنچه ذکر شد این نیز هست. آنگاه برای دفع استبعاد از کثرت ثواب فرمود: خدای جواد واسع العطاء است. یعنی از عموم مکرمت وسعة دایره رحمت خدا دور نیست که به موجب یک عمل قليل المقدار ثوابی چندان نمایان و عنایتی چنین شایان در حق بمنه خالص العقیده موالی اهلیت علیهم السلام مقرر فرماید. تمام شد محصل حدیث شریف. و ما نیز تمام می‌کنیم کلام را و می‌گوییم: اللہُ العَنِ الْجُبْتِ وَ الطَّاغُوتِ.

اللَّهُمَّ أَعُنْ يَزِيدَ بْنَ مَعْوِيَةَ خَامِسًا وَ الْعَنْ عَبْيَدَ اللَّهِ بْنَ زَيْدٍ وَ ابْنَ مَرْجَانَةَ وَ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ وَ شِمْرًا وَ الْأَبْنَى سُقْيَانَ وَ الْأَبْنَى زَيْدَ وَ الْأَبْنَى مَرْؤَانَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ.

﴿۱﴾ بار الها لعن کن یزید بن معاویه را در مرتبه پنجم و لعن نما عبیدالله پسر زیاد و پسر مرجانه و عمر بن سعد و شمر و آل ابوفیان و آل زیاد و آل مروان را تاروز قیامت.

﴿۲﴾ غرض از این دعا استیفای ذکر جمیع آنها است که در قتل سید الشهداء مدخلیتی داشتند یا تسبیب مثل چهار نفر اول یا با مر و مباشرت مثل یزید و ابن زیاد و غیره یا به رضا و همراهی مثل آن مروان و بقیه آل ابوفیان و آل زیاد که در آن زمان حاضر نبودند و نکته در ذکر ابن مرجانه بعد از ابن زیاد با اینکه مراد یکی است مزید تعبیر و انتقاد او است بداین نسب که از طرفین آخذ به اطراف لثامت و دنائت است. و تکرار ذکر شمر در

این زیارت مؤید آن است که قاتل آن امام مظلوم آن مخدول بوده چنانچه اشهر روایت و مشهور مورخین است. و تحقیق این حال چون موقوف بر ذکر کیفیت شهادت امام مظلوم است و هیچ وقت نتوانسته‌ام شرح این مصیبت جانگداز عالم سوز را از کتابی به تفصیل بینم هم قدرت استقصای او در این کتاب ندارم. ولله در القائل

افسانه که کس نتواند شنیدنش یا رب بر اهل بیت چه آمد ز دیدنش

و ماختام این مطلب را به تأویل یکی دو آید از طریق اهل البيت علیهم السلام که خدای به سؤال از ایشان و به تممسک به ایشان الزام کرده در مذمت اعداء غاصبین حقوق اهل البيت می‌کنم که مناسبت تمام با اشخاص مذکوره در فصول این دعای شریف دارد:

آیة اولی: قال تعالیٰ: لَا إِكْرَاهٌ فِي الدِّينِ قُدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ^(۱). یعنی اکراه در دین خدای نیست ایمان از کفر ممتاز شد و به قرینه تأویل بعد مراد از رشد تشیع و از غی تسنن است. فَمَنْ يَكْفُوِ بالطَّاغُوتِ^(۲). پس هر که به طاغوت کافر شود و مراد از طاغوت شیطان است. چنانچه در مجمع از صادق آل محمد علیهم السلام روایت کرده. و در تفسیر علی بن ابراهیم قمی گفته: هم الذين غصبوا آل محمد و این با حدیث حضرت صادق ممکن الانطباق است چه مراد از شیطان تواند بود که عدی باشد. و به خاطرم چنان است که در اخبار جای دیگر هم این کنایت شده و تأویل شیطان بعدی نیز وارد شده باشد. فَقَدْ إِسْتَمْسَكَ بِالْغَزَوَةِ الْوُثْقَى لَا نِفَضَامَ لَهَا^(۳). پس به تحقیق که متمسک به عروة الوثقی شده که او را انقطعی نیست.

در کافی از حضرت باقر علیه السلام آورده که عروة الوثقی مودت ما اهل البيت است و این تأویل مؤید حدیث سابق است چه حاصل آن باشد که هر که کافر به غاصبین حقوق آل محمد باشد متمسک به مودت ایشان یعنی مودت این جماعت بی‌بعض دشمنان ایشان صورت نبندد چنانچه مکرر گذشت.

و در معانی الاخبار است که پیغمبر فرمود: هر که خواهد تممسک به عروة الوثقی جوید، باید متمسک به ولایت برادر و وصی من علی این ابیطالب شود چه هلاک

۱- سوره بقره ۲، آید ۲۵۶.

۲- سوره بقره ۲، آید ۲۵۶.

۳- سوره بقره ۲، آید ۲۵۶.

نمی شود هر که محب و موالی او باشد و نجات نمی یابد آنکه مبغض و معادی او باشد.
وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيْمٌ^(۱) و خدا شنواست اقوال مردم را و دانا است افعال ایشان را.

آیة ثانیه: اللَّهُ وَلَى الَّذِينَ أَمْتُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلْمَاتِ إِلَى النُّورِ^(۲). خدای متولی کار اهل ایمان است. بیرون می آرد ایشان را از ظلمات به جانب نور. وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاهُمُ الطَّاغُوتُ^(۳) و آنان که کافر شدند اولیای ایشان طاغوت است.

در تفسیر علی بن ابراهیم است که کافران ظالمین آل محمدند و طاغوت، غاصبین حقوقند که به متابعت ایشان ظلم شد. يُخْرِجُهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلْمَاتِ^(۴) بیرون می کنند ایشان را از روشنائی به تاریکیها.

در کافی آمده از صادق آل محمد علیهم السلام که نور، آل محمدند و ظلمات، اعدادی ایشان.

و هم از ابن ابی یعفور آورده که به صادق آل محمد علیهم السلام گفت: من با دشمنان شما مخالفت می کنم و عجب دارم از قومی که دوستدار شما نیستند و فلان و فلان را دوستند امانت و صدق و وفادارند و اقوام دیگر که دوست شما نیستند چنان نیستند. پس مستوی شد و درست نشست و غضبناک روی با من کرد و فرمود: دین ندارد آنکه پرستش خدای کند به ولایت امام جائز که از خدای نیست و خدای را عتابی نیست بر آنکه پرستش خدای کند به ولایت امام عادل که از خدای است گفتم آنان را دین نیست و اینان را عتاب؟ فرمود. بلی آنان را دین نباشد و اینان را عتاب. آنگاه فرمود: مگر نشنیده ای گفته خدای تعالی: اللَّهُ وَلَى الَّذِينَ أَمْتُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلْمَاتِ إِلَى النُّورِ^(۵). یعنی از ظلمات ذنوب به سوی نور مغفرت به واسطه ولایت امام عادل که از خدای است. و فرموده: وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاهُمُ الطَّاغُوتُ^(۶) چنین قصد کرده که ایشان بر نور اسلام بودند چون ولایت امام جائز کردن از نور اسلام به ظلمات کفر افتادند و خدای آتش را برای ایشان واجب کرد و همین خبر را به زیادتی یک جزو که ذکر می کنم.

در صافی از عیاشی نقل کرده اولنک اصحاب النار هم فيها خالدون^(۷) ایشان اهل

۲- سوره بقره ۲، آیه ۲۵۷.

۱- سوره بقره ۲، آیه ۲۵۶.

۴- همان.

۳- سوره بقره ۲، آیه ۲۵۷.

۶- همان.

۵- همان.

۷- همان.

جهنم‌اند و در آن مخلدند. عیاشی گفته در ذیل حدیث پس اعدای امیر المؤمنین خالد در نارند. اگر چند در دین خود در غایت زهد و ورع و عبادت باشند.

آیة ثالثه: الْمَرْءُ إِلَى الَّذِينَ أَوْثَوْا تَصْبِيرًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْرِ وَالظَّاغُوتِ^(۱)
مگر نظر نکردی بجانب آنان که داده شده‌اند نصیبی را از کتاب که ایمان می‌آورند به جبت و طاغوت.

در تفسیر علی بن ابراهیم رضی الله عنہ روایت شده که این آیه نازل شد در حق آنان که غصب حق آل محمد نمودند و حسد بر متزلت ایشان بردن و از تفسیر عیاشی روایت شده که باقر علوم النبیین فرمود که جبت و طاغوت، اولی و دویمی‌اند. و یقولون لَدَنِ كَفَرُوا^(۲) و می‌گویند در حق آنان که کافر شده‌اند. هُوَلَاءُ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ أَمْتُوا سَبِيلًا^(۳)، که اینها بهتر به راه راست هدایت شده‌اند از اهل ایمان.

در کافی از حضرت باقر علیهم السلام آورده که در تفسیر این فرموده که می‌گویند در حق ائمه ضلال و دعا به جانب دوزخ که اینها مهتدی ترا از آل محمد ند بنا بر این اخبار مراد از آنان که نصیبی از قرآن دارند غاصبین‌اند و اتباع ایشان و مراد از کافرین جبت و طاغوت و نعش عثمان و معاویة و رابع او احزاب ایشان‌اند از آل مروان و آل عباس که عame ایشان را بر آل محمد علیهم السلام تقدیم کرده‌اند.

آیة رابعة بعد از همین آیه است: أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنَ اللَّهُ فَلَئِنْ تَجِدُ لَهُ تَصْبِيرًا^(۴) این جماعت آناتند که خدا ایشان لعنت کرده و هر که را خدای لعنت کند هرگز یاوری برای او نخواهی یافت. أَمْ لَهُمْ تَصْبِيرٌ مِنَ الْمُلْكِ فَإِذَاً لَا يُؤْتُونَ الثَّائِسَ نَقِيرًا^(۵). نصیبی از ملک ندارند که اگر داشته باشند به مردم اندازه نقیری که نقطه سیاه وسط تخم خرما است به کسی ندهند.

در کافی از حضرت باقر علیهم السلام آورده که مراد از ملک امامت و خلافت است و از اینجا معلوم می‌شود که لعن سابق در حق غاصبین خلافت است و از این قبیل آیات در مذمت اعداء اهل بیت و خصوصاً این چهار نفر و خصوصاً آن دو نفر در قرآن بی‌شمار است و به همین قدر ما اکتفا می‌کنیم. اللهم العن اعداء آل محمد لعناً و بیلاً.

۱- سوره نساء ۴، آیه ۵۱.

۲- همان.

۳- سوره نساء ۴، آیه ۵۲.

۴- سوره نساء ۴، آیه ۵۳.

مطلوب زابع در شرح دعای سُجده

اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدُ الشَاكِرِينَ لَكَ عَلَى مُضَابِهِمْ

[ج] بار آنها مر تو راست ستایش، ستایش شکر گذران برای تو بر مصیبت خود.

[ش] ناچار در این مقام باید معنی حمد و شکر معلوم شود تا حلّ این عبارت بشود اگر چه سابقاً اشارت کردیم که این دو لفظ از الفاظی است که کثرت تعرض علماء از آنها موجب ملال فضلا شده. و ما در این مرحله محصل کلام صاحب کشاف و سید شریف را در حاشیه کشاف ایراد می‌کنیم چه وثوق در این امور به ایشان از اکثری بیشتر است. و سابقاً در کلام ابن ادریس شنیدی که در هر صناعتی باید به اهل او رجوع کرد.

و خلاصه او بعد از تحریر و انتقاد چنان است که حمد ثنای به لسان بر جمیل اختیاری است. و مدح مرادف او است و نقیض اوذم است و گاه مدح در ذکر مؤثر و نشر مناقب استعمال می‌شود و نقیض او هجأ است که ذکر معايب و تعداد مثالب است و مثل حمدت اللوؤ على صفاتها ظاهر کلام زمخشri انکار صحت آن است بی تأویل و بنابر آنچه ذکر شد اخذا عن السید الشریف می‌توان رفع اشکال و تصحیح استعمال کرد چه ماثر را اختصاص به اختیاریات نیست.

و شکر عبارت از مجازات بر نعمت است خواه به زیان باشد تا ثنا شود یا به قلب که اعتقاد به اتصاف منعم به صفات کمالیه باشد یا به جوارح که عبارت باشد از تعب در طاعت و تحمل زحمات انقیاد و فرمانبرداری. و این شعر معروف که گفته‌اند:

افدادکم النعماء متّی ثلاثة يدی و لسانی و الضمير المحجا

شاهد هر سه استعمال است شکر آن کاری است که به ازاء نعمت آید و در اینجا سه چیز را فایده انعام ایشان شمرده. یکی دست را که با وی خدمت کند و این نوعی از شکر شود و دیگر زبان را او ظاهر آیت و دیگر ضمیر را که به محجب وصف کرده تا اشارت به آن باشد که کس را جز شما به او راهی نیست. و بین شکر و حمد عموم و خصوص است از وجهی نه مطلق چه بعض افراد حمد که ثنای بر غیر نعمت باشد، شکر نیست و بعض افراد شکر که مجازات به قلب و جوارح باشد حمدی. و ثنای به لسان بر نعمت حمد و شکر است و در حدیث آمده که: الحمد راس الشکر چه شکر به جوارح قابل

تأویل است و شکر به قلب خفی است و اعلان به ذکر جمیل خدای نیست و آنچه صریح و علن است شکر به لسان است که حمد باشد. پس مراد به حمد نوع خاصی از اوست که رأس شکر قرار داده شده. تا اینجا محصل کلام این دو فاضل نحریر و ناقد بصیر بود. و باید دانست که حمد خدای در همه جا مرغوب بلکه لازم و واجب است، اگر چند بلا باشد. باید گفت: **الحمد لله على السراء والضراء**، و آنچه از او آید باید جمیل دانست. چه البته مصالح و حکمی دارد که حمد باید بر هر مصیبتی و هر بله‌ای کرد و هیچ منافاتی نیست بین اینکه انسان اگر مظلوم باشد از ظلم شکایت کند و بر ظالم لعنت کند. و بر مصیبت تحسر خورد و خدای را در همه حال حمد و ستایش کند. و تحقیق این مسئله مستمد از مبادی عقلیه و مبانی نقلیه است که در شرح آنها خروج از طور این مختصر است.

و در این جا دقیقه‌ای است که از بیان او ناگزیریم و شرح او چنان است که اشاره کردیم که متعلق شکر نعمت است. پس ناچار باید بر ملايم واقع شود چنانچه صبر بر ناملايم است و این سر حدیث معروف است که الایمان نصف صبر و نصف شکر چه آدمی در هیچ حال از ملايم و یا ناملايمی خالی نیست. پس گاه باید صبر کند و گاه شکر. و صبر مقابل جزع است و شکر مقابل کفران که نوعی از کفر است قال تعالی: **لَئِنْ شَكُوتُمْ لَازِيْدَتُكُمْ وَلَئِنْ كَفَرُتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ**^(۱) و چون مقابل شکر بدتر است پس خود شکر درجه صبر عالی تر خواهد بود و این در اول مرتبه سلوک مقام انسانیت است و چون چند مرقاة^(۲) در این سلسله^(۳) بالاروند بحدی رسند که آنچه از او آید نعمت بینند اگر چند مصیبت و شدتی باشد. و آن ثمره محبت است و مقتضای عدم انکار چه به باطن و چه به ظاهر. چنانچه در اخبار وارد است که جابر بن عبد الله الانصاری در آخر عمر که به پیری و ضعف و عجز مبتلا شده بود امام محمد باقر علیه السلام به عیادت وی تشریف قدوم ارزانی فرمود و از حال او سؤال کرد. گفت: در حالتیم که پیری از جوانی و بیماری از تندرستی و مرگ از زندگانی دوستر دارم و حیات را بمرگ نمی‌گزینم. امام علیه السلام فرمود: من باری چنانم که اگر مرا پیر دارد پیری دوست دارم و اگر برنا دارد،

۲- بر وزن مرآت: پله.

۱- سوره ابراهیم ۱۴، آیه ۷.

۳- بر وزن خرم: نرdban.

برنائی. و اگر بیمار دارد بیماری و اگر تندرست تندرستی و اگر مرگ دهد مرگ و اگر زندگی بخشد زندگی. جابر چون این سخن از آن حضرت شنید بر روی آن حضرت بوسه داد و گفت: صدق رسول الله که مرا گفت: تو یکی از فرزندان من بینی هم نام من بیقر العلم کما بیقر الثور الارض و بدین سبب آن جناب را باقیر علوم الاولین و الاخرين خوانند. و اشاره به این مقام نیز نموده سیدالشهداء در خطبه خروج از مکه آنجا که فرمود: رضانا اهل البيت رضاe الله.

خلاصه سخن آنکه شکر بر ملایم اگر باشد مقام اوایل است و اگر ناملایم هم به ملاحظه صدور از محبوب حقیقی نعمت حساب شود شکر بر او کند و این نتیجه رضاء است که او ثمره محبت است و مقام اوآخر و اکابر است. و اشاره به این مقام کرده آنکه گفته:

گر آسوده ور مبتلا می پسندد پسندیدم آنچه او خدا می پسندد
 چرا دست یازم چرا پای کوبم مرا دوست، بیدست و پا می پسندد
 و چون ائمه علیهم السلام همیشه اتباع خود را به مقامات عالیه دعوت کنند و به مراتب بلند عموم شیعه را به قرائت این دعا که ترجمان مقام راضیان است و شکر بر مصیبیت را مشتمل است، امر فرموده‌اند. هم مگر از برکات این دعای مبارک به این مقام ارجمند و رتبت بلند فائز شوند.

الحمد لله على عظيم رزقني

﴿ حمد مر خدای را بر مصیبیت بزرگ من. ﴾

﴿ تکرار این کلام بر سبیل التفات غیابی به جهت تنصیص بر ثبات در مقام حمد بر این مصیبیت است. علاوه بر اینکه تصریح به بزرگی این خطب هائل ورزء عظیم در او شده و افتتان و تلون در وجوه حمد و اتحاء ستایش او اظهار استسلام و انتیاد برای او امر الهیه که اکمل صفات مومنین و احسن حالات متّقین است نیز در او شده. ﴾

اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي شَفَاعَةَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ الْوَرُودِ

﴿ بار آها روزی کن مرا شفاعت حسین علیه السلام در روز قیامت. ﴾

﴿ اخبار داله بر شفاعت ائمه و خصوصاً سیدالشهداء بسیار است و ما اشاره به این

باب در سابق کرده‌ایم و بیش از این مجال ذکر نیست.
ورود در اصل لغت چنانچه از کتب فن استفاده می‌شود آمدن به سر چشمه و جای
آب است و مقابل آن صدور است.

و یوم الورود قیامت است به جهت آنکه بر خدای تعالی وارد می‌شوند و به محضر
حکم و سلطنت قاهره او حاضر می‌شوند. یا به ملاحظه اینکه بر مشرعه رحمت الهیه
مؤمنین را آن روز وروdi است یا به جهت اینکه همه خلق به حکم: و ان منکم الا
واردh^(۱) در جهنم ورود می‌کنند ناجیان بیرون می‌روند و عاصیان می‌مانند و الله اعلم.

**وَثَيْتَ لِيْ قَدَمَ صِدقٍ^(۲) مَعَ الْحُسَيْنِ وَاصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ الَّذِينَ بَذَلُوا مُهَاجِهُمْ
دُونَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ**

□ و ثابت کن از برای من قدم صدقی با حسین و با اصحاب حسین که خون خود
را در پیش روی حسین ریختند.

■ بذل دادن چیزی است، چنانچه در منتهی الارب است و مهجه به معنی خون
مجتمع در باطن قلب است چنانچه مطرزی و غیر او گفته‌اند و کنایت از جان بیست چه
حیات بسته به او است. پس بذل مهجه کنایه از همان شهید شدن است.

و دون چنانچه از قاموس و منتهی الارب استفاده می‌شود و مأخذ است از دان
یدون یعنی دون خسیس شدن و به معنی پست است.

و می‌گویند هذا دون فلان یعنی پست ترا اوست. و گاه به معنی جلو و عقب استعمال
می‌شود. هر دو به همین اعتبار است و گاه به معنی قرب استعمال می‌شود به ملاحظه
اینکه امام و وراء شیی قریب اویند و معنی عنده که برای او ذکر شده از همان دون به معنی
امام است و چون جهات شیی و هر چه پسترا اوست، غیر از اوست. گاهی دون به معنی
غیر استعمال می‌شود. و در عبارت زیارت می‌شود مراد امام الحسین باشد یا عند
الحسین و به هر وجه مقصود آن است که بذل مهجه و سفك دم خود کردند در سیل
محبت و راه نصرت او علیهم السلام. و ما معنی تثبیت قدم صدق را سابقاً ذکر کرده‌ایم و

۱- سوره مریم، آیه ۷۱.

۲- در نسخ مختلفی که مؤلف محترم در این کتاب آورده در همه بعده کلمه «صدق»
کلمه «عنده» را آورده.

اختلاف در او و آنچه مختار خود ما است به اندازه مقتضای حال مشروح شد دیگر به تکرار نباید پرداخت.

خاتمة الكتاب

در شرح دعای مشهور به دعای علieme

اگر چه در باب اول دانستی که این نسبت غلط است و راوی دعا صفوان است. هر چند آنچه غرض از شرح این زیارت شریف بود بیش از این قدر نبود چه سابقاً اشاره کردیم که این دعا جزء این عمل شریف نیست، ولی به جهت اتمام خدمت و تکمیل نفع اوّلاً ترجمه از الفاظ این دعا می‌شود تا عموم برادران دینی از قرائت او بهره‌مند شوند. آنگاه شرح الفاظ مشکله و تراکیب عویصه او رانه به اسلوب شرح بلکه به طریقه بیان و توضیح که در کتب شیخ بهائی قدس سره و مجلسی قده و غیره‌ما مسلوک شده به غایت اختصار متعرض می‌شود و به ضرورت ترجمانی بایستی دیگر باره دعای مبارک را یاد کنیم. اگر چند مؤدی به تکرار شود باکی نیست، هو المسك ماکرته يتضوع^(۱). و هذه نسخته الشریفه:

يَا أَللَّهُ يَا أَللَّهُ يَا أَللَّهُ يَا مُجِيبَ دَعْوَةِ

إِيْ خَدَا إِيْ خَدَا إِيْ اجَابَتْ كَنَنَدَه

**الْمُضْطَرِّينَ يَا كَاشِفَ كُرَبِ الْمَكْرُوبِينَ يَا غَيَاثَ الْمُسْتَعْبَثِينَ يَا صَرِيعَ
الْمُسْتَصْرِخِينَ وَ يَا مَنْ هُوَ**

دعای مضطران، ای رفع کننده اندوه زدگان ای دادرس استغاثه کنندگان ای فریاد رس فریاد خواهندگان و ای آنکه او.

**أَقْرَبُ إِلَيَّ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ وَ يَا مَنْ يَحُولُ بَيْنَ النَّوْءِ وَ قَلْبِهِ وَ يَا مَنْ هُوَ بِالْمَظَرِّ
الْأَعْلَى وَ بِالْأُقْدَى الْمُبَيِّنِ**

نزدیک تر است به من از رگ گردن و ای آنکه حاصل می‌شود ما بین آدمی و دل او، و ای آنکه او در مقام اعلیٰ وافق مبین است،

۱- آن (همچون) مشک است (که) هرچه بیشترش آوری، فضارا خوشبوتر می‌کند.

وَ يَا مَنْ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى وَ يَا مَنْ يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ مَا
تُخْفِي الصُّدُورُ وَ يَا مَنْ لَا يَخْفِي عَلَيْهِ خَافِيَةً
وَ اِنَّكَ اَوْسَطَ رَحْمَنٍ وَ رَحِيمٍ كَمَ بِرِّ عَرْشٍ اسْتِيَالاً يَا فَتَاهَ وَ اِنِّي كَسِيكَه مَسِيَّدَه
چشمک زدن ها را و آنچه پنهان کنند سینه ها و ای کسیکه پوشیده نشود بر او هیچ
پوشیده ای
يَا مَنْ لَا تَشْتَبِيهُ عَلَيْهِ الْأَصْوَاتُ وَ يَا مَنْ لَا تُغَلِّطُهُ الْخَاجَاتُ وَ يَا مَنْ لَا يُبَرِّمُهُ الْخَاجُ
الثَّلَّاحَنَ يَا مَدْرِكَ
وَ اِنَّكَ مَشْتَبِيهٌ نَكْرَدَدَ بِرَأْوَهَا، وَ اِنِّي كَسِيكَه بِهِ غَلْطٌ نَيْنَدَازَدَ اوْ رَأْ حاجَتَهَا، وَ
اِنِّي کسیکه بِهِ سَتَوَهٌ نَيَاوَرَدَ اوْ رَأْ الحاجَ الحَاجَ کَنْنَدَگَانَ وَ اِنِّي درِيَابَنَدَه
كُلَّ فَؤَّتٍ وَ يَا جَامِعَ كُلَّ شَمْلٍ وَ يَا بَارِئَ النُّفُوسِ بَعْدَ الْمَوْتِ وَ يَا مَنْ هُوَ كُلَّ يَوْمٍ فِي
شَأنَ
هر فائتی و این فراهم کننده هر کار پریشانی، و ای آفریننده مردم بعد مرگ، و ای
آنکه او هر روزی در شانی است،
يَا فَاضِيَ الْخَاجَاتِ يَا مَنْقِسَ الْكُرْبَانَاتِ يَا مُغْطِي السُّؤَالَاتِ يَا وَلَيَ الرَّغَبَاتِ يَا كَافِيَ
الْمُهَمَّاتِ
ای برآورنده حاجتها ای کشاينده کربتها، ای دهنده مسئلتها، ای کار گذار مطلوبها،
ای کفايت کننده مهمها،
يَا مَنْ يَكْفِي مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَا يَكْفِي مِنْهُ شَيْءٌ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَسَالَكَ بِحَقِّ
مُحَمَّدٍ خَاتِمِ النَّبِيَّنَ وَ عَلَيْهِ وَ بِحَقِّ
ای آنکه کفايت می کند از همه چیز و کفايت نمی کند از او چیزی در آسمانها و
زمینها، مسئلت می کنم از تو بحق محمد و علی و بحق
فَاطِمَةَ بُنْتِ نَبِيِّكَ وَ بِحَقِّ الْحَسَنِ وَ الْحَسَنَيْنِ فَانِي بِهِمْ أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ فِي مَقَامِ هَذَا
وَ بِهِمْ أَتَوَسَّلُ وَ بِهِمْ أَتَشَفَّعُ إِلَيْكَ وَ بِحَقِّهِمْ
فاطمه علیها السلام دختر پیغمبر تو و بحق حسن و حسین. چه همانا من به واسطه ایشان
متوجه بشوم بسوی تو در این مقام خود و به واسطه ایشان وسیلت می جویم و شفاعت
می طلبم به سوی تو و بحق ایشان
أَسْأَلُكَ وَ أُقْسِمُ وَ أَعْزِمُ عَلَيْكَ وَ بِالشَّانِ الَّذِي لَهُمْ عِنْدَكَ وَ بِالْقَدْرِ الَّذِي لَهُمْ

لَذِيَّكَ وَبِالَّذِي

سُؤال می کنم تو را و قسم می دهم و لازم می کنم بر تو و بانشان که ایشان راست نزد تو و بقدرتی که از برای ایشان است نزد تو و به آن چیزی که به او فَضْلَهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ وَبِإِسْمِكَ الَّذِي جَعَلْتَهُ عِنْدَهُمْ وَبِهِ خَصَّصْتَهُمْ دُونَ الْعَالَمِينَ وَبِهِ أَبَتَهُمْ وَأَبَثَتَ

فضیلت دادی ایشان را برعالمیان و به نام تو که قراردادی او را نزد ایشان و به او مخصوص کردی ایشان را نه عالمیان را و به واسطه امتیاز دادی ایشان را و جدا کرده فَضْلَهُمْ مِنْ فَضْلِ الْعَالَمِينَ حَتَّى فَاقَ فَضْلُهُمْ فَضْلَ الْعَالَمِينَ جَمِيعًا أَشَأْلَكَ أَنْ تُصَلِّي عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُكَشِّفَ عَنِي

فضل ایشان را از فضل عالمیان تا بلندی گرفت فضل ایشان فضل عالمیان را یکسره اینکه صلوات فرستی بر محمد و آل محمد و دفع کنی از من غَمَّيْ وَهَمَّيْ وَكَرْبَبَيْ وَتَكْفِيَنِي الْمُهَمَّ مِنْ أُمُورِي وَتَقْضِيَ عَنِي دِيَنِي وَتَجْبِرَنِي مِنْ الْفَقْرِ وَتُجْبِرَنِي مِنَ الْفَاقَةِ وَتُغْيِنِي

غم و هم و کرب مرا و کفايت کنی مهم از کارهايم را و ادا کنی از من دین مرا و توانگر کنی مرا از ناچیزی و پناه دهی مرا از فاقه و بی نیاز کنی مرا

عَنِ الْمَسْئَلَةِ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ وَتَكْفِيَنِي هَمَّ مِنْ أَخَافُ هَمَّهُ وَعُسْرَ مِنْ أَخَافُ عُسْرَهُ حُزُوتَهُ مِنْ أَخَافُ حُزُوتَهُ وَشَرَّ مِنْ أَخَافُ شَرَّهُ وَمَكْرُ مِنْ أَخَافُ

از سوال به سوی مخلوقها و کفايت کنی مرا از اندیشه آن که بیمناکم از اندیشه او و عسر او را که بیمناکم از عسر او و درشتی آن را می ترسم از درشتی او و شر آن را که ممکره و بعثت مِنْ أَخَافُ بَعْثَةً وَجَوَرَ مِنْ أَخَافُ جَوَرَهُ وَسُلْطَانَ مِنْ أَخَافُ

می ترسم از شر او و مکر آن را که می ترسم از مکرا و ستم آن را که می ترسم از ستم او و جور آن را که می ترسم از جور او و سلطنت آن را

سُلْطَانَهُ وَكَيْدَ مِنْ أَخَافُ كَيْدَهُ وَمَقْدُرَةَ مِنْ أَخَافُ بَلَاءَ مَقْدُرَتِهِ عَلَى وَتَرَدَّ عَنِي که می ترسم از سلطنت او و کید آن را که می ترسم از کید او و قدرت آن را که

می ترسم از بلای قدرت او بر من و اینکه رد کنی از من کَيْدَ الْكَيْدَةِ وَمَكْرُ الْمَكْرَةِ اللَّهُمَّ مِنْ أَزَادَنِي فَأَرِدُهُ وَمَنْ كَادَنِي فَكِدْهُ وَاصْرِفْ عَنِي

کَيْدَهُ وَمَكْرَهُ

کَيْنَدَهُ وَ مَكْنُهُ

کید کائdan و مکر ماکiran را بار الها هر که قصد من کند به بدی پس تو قصد وی کن و
هر که مرا فریب دهد پس فریش ده و باز گردان از من فریب و مکر او را
**وَ بِأَسَهَ وَ أَمَانِيَّهُ وَ امْنَاعَهُ عَنِّي كَيْفَ شِئْتَ وَ أَنِّي شِئْتَ اللَّهُمَّ أَشْغَلَهُ عَنِّي بِقَنْقِيرٍ لَا تَجْبِرُهُ
وَ بِبَلَاءٍ لَا تَشْتَرِهُ**

و سختی او و آرزوهای او را و منع کن او را از من هر نحو که بخواهی و هر کجا که
بخواهی، بارالها مشغول کن وی را از من به فقری که اصلاح نکنی او را و به بلای که
نبوشانی او را
**وَ بِفَاقَةٍ لَا تَسْدِهَا وَ بِسُقْمٍ لَا تَعْزِهُ وَ ذُلِّ لَا تَعْزِهُ وَ بِمَسْكَنَةٍ لَا تَجْبِرُهَا اللَّهُمَّ اضْرِبْ
بِالذَّلِّ تَصْبِ عَيْنَيْهِ**

و به فاقه که نبندی او را و به بیماری که عافیت ندهی او را و ذاتی که عزیز نکنی او را
و به بیچارگی که رفع ننمایی او را بارالها بزن مذلت را در پیش چشم او
**وَأَدْخِلْ عَلَيْهِ الْفَقْرَ فِي مَنْزِلِهِ وَ الْعِلَّةَ وَ السُّقْمَ فِي بَدَنِهِ حَتَّى تَشْغَلَهُ عَنِّي بِشُغْلٍ
شَاغِلٍ لَا فَرَاغَ لَهُ وَ آتِيَهُ ذِكْرَنِي كَمَا**

و داخل کن بر او فقر را در منزل او و ناخوشی و بیماری را در بدن او تا مشغول کنی
او را از من بکار بازدارنده که فراغت از او نیست و فراموشی ده او را از یاد من چنانچه
**آسِيَّتَهُ ذِكْرَكَ وَ خُذْ عَنِّي بِسَمْعِهِ وَ بَصَرِهِ وَ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ وَ رِجْلِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَمِيعِ
جَزَارِيَّهِ أَدْخِلْ عَلَيْهِ**

فراموشی داده او را از یاد خود و دفع کن از من کوش او را و چشم او را و زبان او را و
دست او را و پای او را و دل او را و جمیع اعضاء او را و داخل کن بر او
**فِي جَمِيعِ ذِلِّكَ السُّقْمَ وَ لَا تَشْفِهِ حَتَّى تَجْعَلْ ذِلِّكَ لَهُ شُغْلًا شَاغِلًا بِهِ عَنِّي وَ عَنِّي
ذِكْرِي وَ اكْفِنِي يَا كَافِي مَا لَا يَكُنْي**

در جمیع اینها بیماری را و شفانده او را تا قرار دهی این را برای او شغلی در حالتی
که بازدارنده باشی و به واسطه او از من واژ ذکر من و کفایت کن مرا ای کفایت کن آنچه
کفایت نکند

سِوَاكَ فَإِنَّكَ الْكَافِي لَا كَافِي سِوَاكَ وَ مُفَرِّجٌ لَا مُفَرِّجْ جَفِ سِوَاكَ وَ مُغْبِثٌ لَا مُغْبِثْ
تو چه بدرستی که تو کفایت کننده‌ای که نیست کافی جز تو و مفرج هستی که نیست

مُفْرَجِي جَزْ تُو وَ فَرِيادِرسِي هَسْتِي كَه نِيَسْتِ فَرِيادِرسِي جَزْ تُو وَ پَنَاهِي هَسْتِي كَه نِيَسْتِ
وَ جَارُ لاجَارَ سِواكَ خَابَ مِنْ كَانَ جَارُهُ سِواكَ وَ مُغَبِّه سِواكَ وَ مَفْزَعُهُ إِلَى سِواكَ
وَ مَهْبِبُهُ وَ مَلْجَاهُ إِلَى غَيْرِكَ

پَنَاهِي جَزْ تُو نُومِيد شَوْد آنَكَه اَمِيد او جَزْ تُو باشَد وَ فَرِيادِرسِ او جَزْ تُو باشَد وَ پَنَاهِندَگِي
او بَه سَوِي جَزْ تُو باشَد وَ فَرَار وَ النَّجَاهِ او بَسَوي غَيْرِ تُو باشَد
وَ مَنَجَاهُ مِنْ مَخْلُوقِ غَيْرِكَ فَأَنَتِ ثِقَتِي وَ رَجَائِي وَ مَفْزَعِي وَ مَهْبِبِي وَ مَلْجَاهِي وَ
مَنَجَاهِي فِيكَ أَسْتَفْتِحُ

وَ نِجَاتِ او از مَخْلُوقِي باشَد كَه غَيْرِ تُو اسْتِ چَه تو خَاطِرِ جَمْعِي منِي وَ اَمِيدَوارِي منِي وَ
پَنَاهِي وَ قَرَارِگَاهِي منِي وَ مَلْجَاهِي منِي وَ نِجَاتِي منِي پِسْ به وَاسْطِه تو اسْتَفْتِحِي كَنِم
وَ بِيكَ أَسْتَفْتِحُ وَ بِيمَحَمَّدِ وَ آلِ مَحَمَّدِ اَتَوْجَهُ إِلَيْكَ وَ اَتَوْسَلُ وَ اَتَشْفَعُ فَأَسْتَلُكَ يَا
اللهُ يَا اللهُ يَا اللهُ ذَلِكَ

وَ بَه تو پَيْرَوْزِي مِي جَوَيِم وَ بَهِ مَحَمَّد وَ آلِ مَحَمَّد تَوْجِه مِي كَنِم بَسَوي تُو وَ تَوْسِل
مِي كَنِم وَ شَفِيعِي مِي كَنِم پِسْ مِي طَلَبِم از تُو يَا اللهُ
الْحَمْدُ وَ لَكَ الشُّكْرُ وَ إِلَيْكَ الْمُشْتَكِي وَ أَنَتِ الْمُسْتَغْاثُ فَأَسْتَلُكَ يَا اللهُ يَا اللهُ يَا اللهُ
بِحَقِّ مَحَمَّدِ وَ آلِ مَحَمَّدِ اَنْ تُصْلِي عَلَى مَحَمَّدِ

حَمْد وَ مَرْ تَوْ رَاستِ شَكَر وَ بَسَوي تو شَكَایتِ اسْتِ وَ تو مَسْتَعَانِي پِسْ مَسْئَلَتِ
مِي كَنِم تَرا يَا اللهُ بِحَقِّ مَحَمَّد وَ آلِ مَحَمَّد اينِكَه صَلَواتِ فَرَسْتِي بَرْ مَحَمَّد
وَ آلِ مَحَمَّدِ وَ اَنْ تَكْشِفَ عَنِي غَتِي وَ هَتِي وَ كَرْبِي فِي مَقَامِي هَذَا كَمَا كَشَفْتَ عَنِ
نِيَّيْكَ هَمَّهُ وَ غَمَّهُ وَ كَرْبَهُ وَ كَفِيتَهُ

وَ آلِ مَحَمَّد وَ آنَكَه بَرْ گَشَانِي از منْ گَرفْتَگِي مَرَا وَ اَنْدِيشَه مَرَا وَ اَنْدُوه مَرَا درِ اينِ مقَامِ
منْ چَنَانِچَه بَرْ گَشُودِي از پَيْغمَبَرِ خَودِهِم وَ غَمِ وَ كَرْب او رَا وَ كَفَایَتِ كَرْدِي او رَا
هَوْلَ عَدُوِّهِ فَاكْشِفَ عَنِي كَمَا كَشَفْتَ عَنِهِ وَ فَرِجَ عَنِي كَمَا فَرَجْتَ عَنِهِ وَ اَكْفَنِي كَمَا
كَفَيَتَهُ وَ اَصْرِفْ عَنِي هَوْلَ ما

بِيم دَشْمَنِش رَا پِسْ كَشَفِ كَنِ از منْ چَنَانِچَه كَشَفِ كَرْدِي از او وَ تَفْرِيَجِ كَنِ از منْ
چَنَانِچَه تَفْرِيَجِ كَرْدِي از او وَ كَفَایَتِ كَنِ مَرَا چَنَانِچَه كَفَایَتِ كَرْدِي او رَا وَ بازْگَرْدانِ از منْ
سَخْتِي آنِچَه
آخَافَ هَوْلَهُ وَ مَؤْنَهُ ما آخَافَ مَؤْنَهُ وَ هَمَ آخَافَ هَمَّهُ بِلَا مَؤْنَهُ عَلَى نَفْسِي مِنْ ذَلِكَ

وَ اَصْرِفْنِي بِقَضَاءِ

بیم سختی او دارم و گرانی آنچه بیم دارم گرانی او را و اندیشه آنچه می ترسم اندیشه او را بی گرانی بر نفس من از این کار و باز گردان مرا به قضاء

حَوَّائِجِي وَ كِفَايَةً مَا أَهَمَّنِي هُمَّهُ مِنْ أَمْرٍ أَخِرَّتِي وَ دُنْيَايِي يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْكُمَا مِنِّي سَلَامُ اللَّهِ

حوالج خودم و کفايت آنچه بهم انداخته مرا هم او از امر آخرتم و دنیايم اى امير مومنان و اى ابو عبدالله بر شما باد از من سلام خدا

أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَأَجْعَلَهُ اللَّهُ أَخْرَى الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَتِكُمَا وَ لَا فَرَقَ اللَّهُ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمَا

پیوسته مادام که پاینده است شب و روز و نگرداند خدای او را آخر عهد از زیارت شما و جدائی نکناد میان من و میان شما

اللَّهُمَّ أَخْيِنِي حَيَاةً مُحَمَّدًا وَ ذُرِّيَّتَهُ وَ أَمْتَنِي مَمَاتَهُمْ وَ تَوَفَّنِي عَلَى مِلَّتِهِمْ وَ اخْشُنِي فِي زُمْرَتِهِمْ وَ لَا تُفَرِّقْ

ای بار خدای من زنده دار مرا بر زندگانی محمد و ذریه او و بمیران مرا به مردن ایشان و در گیر مرا بر ملت ایشان و بر انگیز مرا در زمرة ایشان و جدائی میافکن

بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ طَرَقَةً عَيْنَ أَبَدًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ يَا مِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَتَيْشُكُمَا زَائِرًا وَ مُتَوَسِّلًا إِلَى اللَّهِ

میان من و ایشان یک چشم بر هم زدن در دنیا و آخرت یا امیرالمؤمنین و یا ابا عبدالله آدم شما را زیارت کننده و متول بسوی خدای که

رَبِّنِي وَ رَبِّكُمَا وَ مُتَوَجِّهًا إِلَيْهِ بِكُنَا وَ مُشَتَّشِفًا بِكُنَا إِلَى اللَّهِ فِي حاجتِي هَذِهِ فَأَشْفَعَ عَالِيٌّ فَإِنَّ لَكُمَا عِنْدَ اللَّهِ الْمَقَامَ

پروردگار من و پروردگار شماست و متوجه بسوی او به شما و شفاعت جوینده

به سوی خدا در این حاجت پس شفاعت کنید چه مر شما راست نزد خدای جای المَحْمُودَةِ وَ الْجَاهِ الْوَجِيَّةِ وَ الْمُنْزَلَ الرَّفِيعَ وَ الْوَسِيلَةِ إِنِّي أَتَقْلِبُ عَنْكُمَا مُتَنَظِّرًا لِتَنْجِيزِ

الْحَاجَةِ وَ قَضَائِهَا وَ نَجَاحِهَا

ستوده و جاه وجیه و منزل بلند و وسیله همانا بر می گردم از در خانه شما منتظر حصول مامول و قضای او و پیروزی او

مِنَ اللَّهِ بِشَفَاعَتِكُمَا لِي إِلَى اللَّهِ فِي ذَلِكَ فَلَا أَخْبِرُ وَلَا يَكُونُ مُنْتَهَى مُنْتَهَى خَائِبَا
خَاسِرًا بَلْ يَكُونُ مُنْتَهَى

از خدای به شفاعت شما برای من بسوی خدای در این کار تا نامید نگرد و نباشد
بازگشت من از بازگشت نومیدوار زیان کار بلکه بازگشت

مُنْتَهَى زَاجِحًا مُنْجِحًا مُسْتَخَابًا بِقَضَاءِ جَمِيعِ حَوَائِجِي وَ تَشَفَّعًا لِي إِلَى اللَّهِ
إِنْقَلَبَتْ عَلَى مَا شَاءَ اللَّهُ وَ لَا

بازگشته باشد جهیده و رستگار و پیروز و مستجاب برای من به قضاء تمامت
حوالج من و شفاعت کنید مرا بسوی خدا تا بازگردم بر آنچه خدای خواست و
حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ مَفْوِضًا أَنْرِي إِلَى اللَّهِ مُلْجِأً ظَهَرِي إِلَى اللَّهِ مُتَوَكِّلًا عَلَى اللَّهِ
وَ أَقُولُ حَسِيبَ اللَّهِ

حول و قوهای نیست مگر به خدای در حالتی که تفویض کردم کارم را به سوی خدا و
استاده کرده ام پشت خود را به سوی رحمت خدا و توکل کرده ام بر خدا و می گویم بس
است مرا خدای

وَ كَفَى سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ دَعَاهُ لَيْسَ لِي وَ زَاءَ اللَّهُ وَ زَائِكُمْ يَا سَادَتِي مُنْتَهَى مَا شَاءَ زَبَّي
كَانَ وَ مَا لَمْ يَشَاءَ لَمْ يَكُنْ

و کافی است بشنويد خدای دعای داعی خود را نیست مرا جز خدا و جز شما ای
آقایان من منتهائی آنچه خواسته خدای است و آنچه نخواسته نیست
وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ أَسْتَوْدِعُكُمَا اللَّهُ وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ أَخِرَ الْعَهْدِ مِنْتَي إِلَيْكُمَا إِنْصَرَفْتُ
يَا سَيِّدِي

و حول و قوهای نیست مگر به خدای، به خدای می سپارم شما را و نگرداند او را
خدای آخر عهد از من بسوی شما بازگشتمن ای آقای من
یا امیر المؤمنین و مؤلای و آنت یا آبا عبدالله یا سیدی و سلامی عَنِّیْکُمَا مُتَّصِلُ مَا
اَتَّصُلُ اللَّيْلُ

ای فرمانده گروندگان و ای آقای من و تو ای ابو عبدالله ای سید من و سلام من بر
شما پیوسته است تا پیوسته است شب
وَ النَّهَارُ وَ اَصْلُ ذَلِكَ إِلَيْكُمَا غَيْرَ مَحْجُوبٍ عَنْكُمَا سَلَامٌ اِلْشَاءُ اللَّهُ وَ اَشَئُهُ
بِحَقِّكُمَا اَنْ يَشَاءَ ذَلِكَ وَ

و روز می‌رسد او به شما محجوب نیست از شما سلام من اگر خدای خواست و
مسئلت می‌کنم خدای را به حق شما که بخواهد این را و
**يَقْعُلَ فَإِنَّهُ حَمِيدٌ مَبْحِضٌ إِنْتَثَبْتُ يَا سَيِّدِي عَنْكُنَا ثَانِيًّا حَامِدًا لِلَّهِ شَاكِرًا زَاجِلًا لِلْأَجْبَابِ
غَيْرَ أَيِّسِ**

بکند چه او ستوده بزرگ است برگشتم ای سید من از در خانه شما توبه کن ستایش
کن مر خدای را شکر گذار امیدوار مر اجابت رانه مایوس
**وَ لَا قَانِطٍ أَيْنَا غَائِدًا زَاجِلًا إِلَى زِيَارَتِكُنَا غَيْرَ زَاغِبٍ عَنْكُنَا وَ لَا مَنْ زِيَارَتِكُنَا بَلْ
زَاجِلٌ غَائِدٌ إِلَشَاء اللَّهُ**

ونه نومید باز گردند و عود کننده و رجوع نماینده به سوی زیارت شما بی نفرت از
شما و نه از زیارت شما بلکه باز خواهم گشت انشاء الله
**وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ يَا سَادَتِي رَغِبَتُ إِلَيْكُنَا وَ إِلَى زِيَارَتِكُنَا بَعْدَ انْ زَهَدَ
فِي**

و نیست حول و قوه ای مگر بخدای ای آقايان من راغب شدم به شما و به زیارت شما
بعد از اينکه زهد کردن در شما و در
**زِيَارَتِكُنَا أَهْلِ الدُّنْيَا فَلَا خَيَّنَيِ اللَّهُ مَا رَجُوتُ وَ مَا أَمَلْتُ فِي زِيَارَتِكُنَا إِنَّهُ قَرِيبٌ
مُجْبِبٌ**

زیارت شما اهل دنیا پس نامید نگرداند خدا مرا از آنچه رجا داشتم و آرزو کردم در
زیارت شما بدرستی که او نزدیک اجابت نماینده است.

قوله عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ إِلَى الْآخِرَةِ ابْتَدَا فَرَمَدَ بِهِ تَمْجِيدٍ وَ تَحْمِيدٍ وَ ثَنَاءِ ذَاتٍ
قدس حضرت رب العزه جلت عظمته چنانچه در اخبار دیگر نیز وارد شده. در این
معنی در عده الداعی از حارث بن المغیره حدیث می‌کند که صادق آل محمد فرمود:
ایاکم اذا اراد ان یسئل احدکم ربه شيئا من حوائج الدنيا حتى یئذنا بالثناء على الله عز
و جل و الصلوة على النبي واله ثم یسئل الله حوانجه. و چند خبر دیگر نیز روایت
کرده که در یکی از عیص بن القاسم آورده که ابو عبدالله جعفر بن محمد علیهم السلام
فرمود: هرگاه کسی از شما حاجتی خواهد باید ثنا کند بر پروردگار خود و مدح کند او
را. چه یک تن از شما چون حاجتی طلب از سلطان مهیا کند برای او بهترین آنچه بتواند

از سخن را، پس چون حاجتی طلبید، تمجید کنید خدای عزیز جبار را و مدح کنید او را و ثنا گوئید براو.

قوله عليه السلام: **يَا مَنْ هُوَ أَقْرَبُ إِلَيَّ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ**^(۱) این عبارت اقتباس از قران مجید است و حبل به معنی رگ است و ورید دورگ بزرگ تکنیف به گردن است که او را شاهرگ می‌گویند، و بقای آدمی منوط به او است و علت ظاهريه حیوة وجود او و اقربیت او و کنایه از کمال احاطه و غایت اقتدار بر وجود اوست اگر چه او بی خبر است کما قیل:

دوست نزدیکتر از من به من است	وین عجیتر که من از وی دورم
دوست در کنار من و من مهجورم	این سخن با که توان گفت که
و شرح حقیقت این مقام در کتب مفصله شده و از حوصله ادرارک اکثر مردم بیرون	
است و ما اکثرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَضْتَ بِمُؤْمِنِينَ ^(۲) .	

قوله عليه السلام یا من يحول بين المرء و قلبه^(۳) مراد از قلب یا مرتبه عقل انسانی است و حیلولت به غلبه محبت است و بین آدمی و بین عالم مصلحت اندیشه ظاهري که مقتضای عقول ناقصه است. چنانچه آن یک لازمه فرط محبت است چنانچه بیخبران و اعدای سید الشهداء عليه السلام علامت کردند که با قلت انصار و کثرت اعدا باطن هلاکت عزیمت سفر کربلا کرد. و بعضی جواب داده اند که ظن ملامت داشت و اینها از حق دور است. بلکه حق جواب آن است که آن مظلوم به هوای ان الله شاء ان يراك قتیلا حرکت کرد و خود بیای خود بیامد تا شربت شهادت بچشید و گوی سعادت از عالیان در ریاید و نعم ما قیل فی حقه عليه السلام:

با هوایش در تموز ودی خوشیم	ماهی آبیم و مرغ آتشیم
تیغ بر سر همچو افسر می برم	تشنگی چون آب کوثر می خوریم
و حدیث صریح که سابقاً گذشت در حق اصحاب آن جناب لا یجدون مس الم	
الحدید، گواه امین و شاهد عدل این مدعای است.	

وجه دیگر اینکه مراد از قلب عزم و نیت آدمی باشد و حیلوله کنایه از تغییر عزم و

۱- و نحن اقرب اليكم من حبل الوريد سوره ۵۰، ق آية ۱۶.

۲- سورة ۱۲، یوسف آیه ۱۰۳.

۳- و اعلموا أنَّ اللَّهَ يَحْوِلُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَبْلَهُ سوره ۸، انفال آیه ۲۴.

تقلیب قلب باشد. چنانچه امیرالعومنین عليه السلام فرموده: عرفت الله بفسخ العائز
وجه دیگر: اینکه مراد انساء معلومات آدمی باشد و بنابر این قلب فهم است.

قوله عليه السلام: يَا مَنْ هُوَ بِالْمَنْظَرِ الْأَعْلَى وَالْأَفْقَ المُبِينِ، این کنایه است از علو
قدر و ظهور امر. چه اگر چیزی در منظری باشد که بالاتر از او نیست البته علو قدر دارد
و اگر در افق آشکار باشد یعنی طرف آسمان از سمت مشرق البته جای انکار و اختفا
ندارد. و این بر سبیل تمثیل امر معنوی به امر حسی است.

قوله عليه السلام: يَا مَنْ يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيَنِ، در خائنة اعین^(۱)، چند وجه است: چه
بعضی گمان کرده‌اند که خائنة مصدر است و به معنی خیانت و مراد نظر دزدی و پنهانی
نگاه کردن است به آنچه نظر به او روانیست. بعضی گفته‌اند که مراد رمز و غمز است که
اشارة به چشم و جفن باشد. و پاره تو هم کرده‌اند که مراد این است که بگوید دیدم با
اینکه ندیده و ندیدم با اینکه دیده و این به مناسبت آن است که روئیت کار چشم است
پس دروغ در جهت او خائنة اعین است و اوچه آن است که خائنة را اسم فاعل از
خیانت اعتبار کنیم و او صفت موصوف محدود است مثل حرکت و اشیاء او و مراد اعم
از معنی اول و ثانی باشد. و این معنی را اگر چه در جائی ندیدم ولی به جهت ضيق وقت
مجال مراجعه نبود و گمانم چنان است که ذوق ادباء مقتضی تعین او است.

قوله عليه السلام: يَا مَنْ لَا يَغْلِطُهُ الْحَاجَاتُ، چون عادت بشر آن است که به غلبه
حکم سهو و نسيان اگر حوائج بسیار برکسی وارد شود البته تضاعف حاجات و ترادف
مطلوب موجب غلط و اشتباه شود. ثنای بر خدای به احاطه علم و عدم تطرق غفلت کرد
قوله عليه السلام يَا مَنْ لَا يَبْرُمُهُ، ابرام افعال است و برم به معنی ملال است. یعنی
ملول نمی‌کند او را چنانچه در ترجمه گذشت.

قوله عليه السلام: يَا مَنْ هُوَ كُلُّ يَوْمٍ فِي شَانِ^(۲)، این نیز اقتباس است از قرآن. یعنی
هر روز او را شغلی است. گروهی می‌آفریند و گروهی می‌میراند و گروهی را رزق
می‌دهد و گروهی را محروم می‌دارد چنانچه از مفسرین نقل شده و تواند بود که مراد از
یوم محل ظهور انوار آثار قدرت خدای باشد و علی هذا مراد از شأن، ظهورات و امارات

۱- یعلم خائنة الاعین و ماتخفی الصدور سوره ۴۰، تغابن آیه ۱۹.

۲- کلّ یوم هو فی شان سوره ۵۵ رحمن آیه ۲۹.

عزت او است چنانچه در دعای کمیل است و باسمائک التی ملأت ارکان کل شیئ پس
خلاصه معنی آن است که او را در هر موجودی تجلی و در هر شیئ اثرب است و نعم ما
قال ابوالعتاھیه:

ام کیف یجحده جاحدُ
و فی کل شیئ له ایةٌ^(۱)

و قد ابدع ابو نواس بقوله في مقطوعه شعر:

تأمل فی ریاض الارض و انظر الى اثار مَا صنع الملیک
عیون من لجین ناظرات علی اطیاقها ذهب سبیک
علی قضب الزبرجد شاهدات بان الله لیس له شریک^(۲)
قوله عليه السلام: فائی بهم اتوسل الخ ظاهر این است که این کلام در مقام استدلال
بر دعوى سابق است که گفته اسالک یعنی شاهد اینکه من تو را به حق ایشان سؤال
می کنم این حالت فعلیه من است که توجه و توسل و تشفع باشد و علی هذا جمله و
بحقهم اسالک تاکید و تائید اسالک سابق است والله اعلم.

قوله عليه السلام: اقسم و اعزم عليك می گویند عزمت عليه یعنی قسم دادم او را و
اصل عزم الزام به چیزی است و در عبارت زیارت جایز است که تاکیداً قسم باشد و
ممکن است که به معنی الزام باشد یعنی راضی به ترك او نیستم.

قوله عليه السلام: وباسمك الخ، در اخبار وارد شده که اسم اعظم نزد ایشان است.
بلکه خود ایشان اسم اعظم اند.

قوله عليه السلام: و تجبرنى من الفقر، حقیقت جبر اصلاح است و در اینجا اشراب
معنی نجات شده که متعددی به من آمدہ والله اعلم.

قوله عليه السلام: کید الكيدة ترك اعلال در این کلمه به جهت رعایت ازدواج است
و تأخیر اصل که به مراعات وزن او ترك اعلال شده یعنی مکررة ضرر ندارد. چنانچه در

۱- عجب است که خدا معصیت شود و یا منکری انکارش کند و حال آنکه در هر چیزی
بر او نشانه‌ای است که دلالت بر وحدانیت او می‌کند!

۲- در باغهای زمینی دقت کن و نشانه‌های خلق خدا را بنگر؛ چشمدهایی نقره فام که
پیرامون آن را گلهای زرین بر شاخه‌های زیر جد فراگرفته و گواهی می‌دهند که؛ برای «الله»
شریکی نیست.

نهج البلاغه مکرم وارد است: غیر مازور و لا مأجور که در اصل موزور بوده و در فقره معروفه جبریه و قدریه که جماعتی گفته‌اند در صورت اجتماع امکان باع غلط است نیز چنین است.

قوله عليه السلام: نکده اشاره کردیم سابقًا که صحت این استعمالات دلیل جواز اطلاق کامد است بر خدای تعالی.

قوله عليه السلام: اللهم اشغله امام عليه السلام که این دعا را کرده در حق اعدای او. البته جایز است ولی بنابراین اگر عداوت دینی باکسی داشته باشند شاید بتوانند بخوانند والا باید قصد اعدای اهل البيت کنند یا در این جزء از دعا محض تعبد بخوانند و الله اعلم.

قوله عليه السلام: و مسکنه این مصدر جعلی است از لفظ مسکین و حقیقت او در فارسی بیچاره است و او اشد از فقیر است و از این جا معلوم می‌شود معنی الفقير و المسکین اذا اجتمعا افترقا و اذا افترقا اجتمعا چه در صورت اجتماع البته معنی بیچاره‌گی مراد است و در صورت افتراق اراده معنی اعم جائز است.

قوله عليه السلام: نصب عینیه، در قاموس تردید در غلط بودن فتح کرده و عادت امور تردید وجود خلاف است و موجود در نسخ فتح است اگر چه تتبع تمام نکردم به هر وجه اگر فتح ثابت شد دلیل صحت است و الا احتیاط خواندن به هر دو وجه است و مراد از نصب العین آن چیزی است که پیش روی کسی نصب شود و از این جهت کنایه از مطلوب شده.

قوله عليه السلام: و خذ عنی ظاهر این است که مراد باخذ در این مقام صرف و دفع است و تواند بود که مراد بكلمه مجاوزت معنی بدليت و عوضيت باشد یعنی تو به جای من چشم و گوش او را بگیر چه من نمی‌توانم تو می‌توانی و این بعيد است.

قوله عليه السلام: شاغلا به عنی ظاهر این است که حال از ضمیر فاعل تجعل است و ضمیر در کلمه به راجع به ذلك است و الله اعلم.

قوله عليه السلام: من مخلوق غيرك، توصیف مخلوق به غیر از باب تنصیص بر مباینت خالق و مخلوق است.

قوله عليه السلام: و اتشفع، در این عبارت تشفع به معنی طلب شفاعت آمده مثل استشفاع اگر چه در کتب لغت تدیدم ولی این استعمال حجت است و از این قبیل الفاظ

که لغویین ذکر نکرده‌اند در فصیح لغت و متن عربیت بسیار است که نمی‌توان احصا کرد و ما مکرراً اشاره کرده‌ایم که الفاظ ائمه علیهم السلام بر مشرب ادب احتجاج اند خصوصاً صادقین علیهم السلام فصاعداً چه آنها در طبقه اشخاصی هستند که احتجاج به اقوال ایشان می‌شود مثل کمیت و معاصرینش و رواة اخبار ما کمتر از عبد الرحمن بن اخي الاصمعی و اصمی ناصبی و ابو عبیده خارجی لواطه کن نبوده‌اند. پس مانع از استدلال و احتجاج ندارد جز عدم التفات به اصول لغت و تقلید لغویین بی بصیرت و الله العاصم. قوله عليه السلام: و مؤنة آه، اشتقاد این لفظ از مان است و وزن او فعله است و لهذا جمع او مؤن آمده مثل سفن و احتمال اشتقاد از آن تا وزن مفعوله شود مثل مقوله وجهی ندارد.

ما اهمنی همه این نسبت یا بر سبیل مبالغه و تأکید است یا مراد از هم آن امری است که محل اهتمام است والله اعلم.

قوله عليه السلام: من زیارتکما، من ابتدائیه است گویا مبدء عهد زیارت بوده و منتهی می‌شود به انصراف و این نکته موجب حسن کلمه من شده.

قوله عليه السلام: و اصرفني، این کلام مبنی بر آن است که آدمی که دعا می‌کند و روی دلش را متوجه مقصود حقیقی کرده، گویا سفری کرده و مسافتی طی کرده و انصراف و انقلابی برای او لازم است و بهاین اعتبار تصریح شده در دعای ابو حمزه که فرموده: وَإِنَّ الرَّاحِلَ إِلَيْكَ قَرِيبُ الْمَسَافَةِ وَبِهِ اِنْلَهَظَ مَلَاحِظَهُ در این دعا و دعاهای دیگر که در حال حضر باید خواند لفظ اقلبی و انقلب و انقلب بسیار وارد شده و از این روی ما در ترجمه گفتیم از در بخشانه تو برمی‌گردم.

قوله عليه السلام: يا امیر المؤمنین، چون این زیارت بعد از زیارت امیر المؤمنین بود خطاب به آن جناب شده و اگر کسی اولاً آن زیارت یا زیارت دیگر آن حضرت ارا بخواند امر سهل است و الا از همین جا ابتدای کلام با امیر المؤمنین می‌کند. و چون سید الشهداء عليه السلام از اغصان آن شجره مبارکه است، خطاب به آن جناب در اثنای زیارت سید الشهداء به ملاحظه اظهار آن است که زیارت او زیارت تو است.

قوله عليه السلام: مستجاباً، وصف انقلاب به مستجاب که صفت دعا است مجاز در اسناد است که چون ملابس با حوائج است که استحباب و صف آنهاست به عاریه صفت حوائج را برای او اثبات کرده‌اند. و تواند بود که مستجاب مثل مشکوک و مولود مشتمل

بر حذف و ایصال باشد و در اصل مستجاباً فیه فرض شود و بنابراین وصف حقيقی می‌شود و الله اعلم.

قوله عليه السلام: و تشفعا، ظاهر این است که به تشديد باشد از باب تتفعل چه معنی او که لغوین تعرض کرده‌اند شفاعت کردن است چنانچه در منتهی الارب است و بر نسخه تخفيف جهتی از برای حذف نون تثنیه ندانسته‌ام مگر اینکه فلا اخیب به نصب خوانده شود وفاء برای تعلیل باشد مثل لو ما تاتینی فتحدثی. و سایر فقرات عطف بر او بشود و تشفعاهم از معطوفات او باشد و تواند بود که عطف باشد بر معنی به قضا حاجتی و تقدیر ان ناصبه به قرینه این عطف شود. و ممکن است که واوبه معنی مع باشد چنانچه لاتشرب اللبن و تاکل السمک ای مع اکل السمک گفته‌اند. و این مورد اگر چه از موارد قیاسیه نیست ولی مانع از او نیست. ظاهرا هر چند هیچیک از این احتمالات خالی از مناقشه و مخالفت سلیقه نیست و الله اعلم.

قوله عليه السلام: على ماشاء الله مجلسی عليه الرحمه فرموده مراد این است که بر این کلام بر می‌گردم و بنابر این مراد قول ماشاء الله است و خبر مامخدوف است مثل کائن یا کان و امثال او لا حول ولا قوه الا بالله عطف بر ماشاء الله است. و ممکن است مراد معنی باشد نه لفظ یعنی بر آنچه خدای خواسته و لا حول و لا قوه الا بالله انشاء توحید افعال است به جهت تعلیل و مناسبت آنکه باید انقلاب را متعلق بر وجوده مشیت کرد و معنی اول به نظر خالی از بعد نیست.

قوله عليه السلام: و اقول حسبی الله و کفى، ظاهر او تأیید و تأکید معنی حسبی است و ممکن است جمله استینافیه باشد و ضمیر راجع به قول حسبی الله یا نفس جمله باشد و به هر وجه مؤید احتمال ما در عبارت سابقه و بعد احتمال بحار است، چه اگر مراد از او قول بود انسب آن بود که اقوال با یکدیگر ذکر شود.

قوله عليه السلام: سمع الله لمن دعا، تواند بود که جمله خبریه باشد در مقام تمجید و توحید حضرت باری تعالی و اظهر این است که جمله دعائیه باشد چنانچه در سمع الله لمن حمده احتمال داده‌اند.

قوله عليه السلام: ليس ورائكم، یعنی جز شما کسی نیست که منتهی شوند ارباب حوائج به او یعنی هر محتاجی که به کسی متول شود بالآخره سلسله حاجات به شما می‌رسد و حل عقود مشاکل در عهده انامل عواطف و فواضل شما است.

قوله عليه السلام: وانت يا ابا عبدالله، عطف است بر امیر المؤمنین و یاء نداء که بر او داخل شده به جهت قاعده نحویه مسلمه که: يغتفر فی الثواني ما لا يغتفر فی الاوایل است. بلکه این قاعده را شیخ اجل افقه شیخ جعفر النجفی قده در قواعد مختصره خود در فقه تسریه کرده واپرداز نموده و آنچه از سید محقق داماد قده، در السنن اهل علم مشهور است که فرموده لفظ أبْتُ بـ وزن قُلْتُ است از اوب به معنی رجوع و عطف بر انصرفت است. در کلام آن علامه نامدار ندیده ام و اگر باشد ضعیف و نوعی از تصحیف است. و نظیر این، این است که سید اجل غیاث الدین عبدالکریم بن طاوس الحسینی رضی الله عنه در کتاب فرحة الغری آورده که یکی از ادباء کتابی در تصحیف نوشته و حدیث معروف: تختموا بالحقيقة، را گمان کرده که تصحیف است و صحیح: تخیموا بالحقيقة، است. یعنی خیمه در عقیق بزنید که محلی است قرب مدینه که میقات حاج عراقی است و از این قبیل غرائب متتابع ملتفت در کتب علماء بسیار می یابد.

قوله عليه السلام: سلامی، ظاهر این است که سلام نایب فاعل محجوب بوده باشد و تواند بود که غیر محجوب خبر بعد از خبر باشد و سلام بدل ذلک باشد و این به غایت بعید است.

قوله عليه السلام: انشاء الله، ممکن است که تعلیق بر مشیت برای تبرک باشد مثل: لتدخلن المسجد الحرام انشاء الله، و بنابراین واسئله ان يشاء ذلك جمله استینافیه باشد و اظهر به حسب سیاق عبارت آن است که انشاء الله برای شرط واقعی باشد و او برای عطف شود، و احقّ به حسب رعایت رسم کتابت این است که اگر این کلمه برای تبرک باشد چون فی الحقيقة مراد تعلیق نیست متصلانو شته شود، و اگر برای اشتراط و تعلیق باشد، ان جدا و شاء الله جدا نوشته شود.

قوله عليه السلام: غير ایس و لا قانط، ظاهرا ایاس و قنوط فرقی نداشته باشند در مجاری استعمالات. و جمع بین آنها به جهت تأکید است مثل مکر و کید و مانند اوب و رجوع و عود و این عادت عرب است که جمع بین مترادفات می کنند اگر چه در واقع تزاده نباشد و هر یک به مناسبتی استعمال شده باشد ولی از کثرت تبادل و تناوب در مقام استعمال در بسیاری از موضع خصوصیات دست نیامده و معلوم نشده والله اعلم.

و آن قدر که نوشتمن در بیان الفاظ این دعا کافی است اکثر اهل علم را والحمد لله اولاً و آخرأ و باطنأ و ظاهرأ على توفيقه لاتمام الباب الثاني من هذا الشرح الشريف مع كثرة الشواغل و قلة البضاعة و عدم المهمله لصرف الوقت فيه و ما ذلك الآبرکات من خدمته به و هو سیدنا المظلوم ابو عبدالله الحسین سلام الله عليه وقد حصل لی فيه أثار من التائید و هبیت على نسمات من قدسه من التوفیق والتسدید و کتب مصنفه الفقیر الى باب ربه الغنی الغاصم ابو الفضل بن المحقق المرحوم ابی القاسم حوسینا حسانا یسیرا و او تیا خیر اکثیرا فی الارض المقدسة و البقعة المبارکه سر من رای فی عصر یوم عاشورا فی ۱۳۰۹ من الهجرة النبویه حامداً مُستغراً مصلیاً مسلماً بحمد الله الکریم و لطفه العیم که با هجوم هموم و تجرب سmom از عامی و نامی آشنا و بومی در معموره بمعی، این کتاب مستطاب شفاء الصدور الجلیه طبع محلی داشتم؛ و أنا العبد المفتقر الى الله الغنی الوفی الملی اقل.

ابناء العلماء الحاج شیخ علی المحلاتی الحائری فی شهر الله المُعَظّمه سنہ ۱۳۱۰

بسمه تعالیٰ

شرح حال مؤلف

- سجاد دستخط مبارک میرزا حسن شیرازی قدس سره که تقریظ کتاب حاضر است.
مقدمه و پاورقی دانشمند فاضل آقا شیرازی رحمة الله
بیان سبب تألیف کتاب ذکر این که بر ۲ باب و خاتمه است و مقدمه آن
باب اوّل در شرح و ترجمه زیارت و اشاره به مشکلات دعای علقمه
در شرح سند و متن زیارت شریفه
ذکر سلسله اجازات و اسامی فحول علم روایت.
نقل زیارت از مصباح شیخ طوسی قدس سره
کیفیت زیارت طبق دستور امام صادق علیه السلام و اجر مترتب بر آن
متن زیارت شریفه و محصل ترجمه به قلم مصنف
دعاء معروف علقمه
دستور امام صادق علیه السلام به صفوان
اختلاف نسخ حدیث با لفظ مصباح ایضاً
اختلاف نسخ با لفظ مصباح در زیارت
در کیفیت لعن و سلام و سجده است
در حدیث ابو جعفر علیه السلام در کیفیت زیارت
دستور امام بر علقمه در کیفیت زیارت و تحقیق عالمانه و اصولی در سند
حدیث شریف و تشخیص رواة و تعریف ایشان که محمد بن اسماعیل و صالح بن عقبة
و عقبة بن قیس و سیف بن عمیرة و علقمة و محمد بن خالد الطیالسی و مالک جهنه و
محمد بن عیسی هستند.

- روایت کامل الزيارة شامل بر دو سند است ۵۰
- در تعریض کلام مجلسی علیه الرحمه و ذکر ۱۰ فقره مناقشه در این مورد ۵۳
- در فقه حدیث شریف و ذکر محتملات آن و تحقیق حق در کیفیت عمل به این زیارت ۵۹
- فوائد متعلق به اختلاف نسخ ۶۱
- وجه ثانی که اقرب محتملات در روایت است ۶۵
- در حلّ و نقد اختلاف نسختین و تحقیق در عبارت و سند مصباح و کامل الزيارة در ضمن ده وجه ۶۷
- بیان عدم اعتبار زیارت امیر المؤمنین علیه السلام در زیارت عاشورا ۶۹
- متن زیارت حسب مزار قدیم ۷۳
- متن زیارت دیگر از مزار و مراد از مزار قدیم چیست ۷۷
- ذکر تبعیت خصوصیات الفاظ ادعیه و زیارت ۸۱
- در این که متعبد بودن در فقرات دعا و کوتاه کردن دست تصرف در اخبار آل محمد در آثار و خواص حروف و قائلین به آن از حکماء و محققین و تقسیم و تطبیق حرف و عدد بعلوی و سفلی و نفسی و روحی و قلبی و عقلی و ضروب حاصله در امثالش انحصار اثرات دعا در قالب کلمات و حروف واردہ کما این که در جذوات محقق میرداماد ذکر کرده لذا اگر کما کان ادا نشود برائت یقینیه حاصل نشود ۸۴
- فایده خصوصیات نسخه مصباح ۸۵
- ذکر فوائد در انجام عمل ۸۶
- اشتراط وحدت عرفیه مجلس و حکم دوران بین ترک جزو و شرط ۸۷
- تحقیق در لفظ عاشورا ۸۸
- بیان این که زیارت عاشورا حدیث قدسی است ۹۰
- فوائد مداومت بر زیارت و حکایت ملا حسن یزدی که از اخیار نجف الاشرف بوده ۹۱
- باب دوم در ترجمه و شرح الفاظ واقعه در زیارت مبارکه ۹۴
- تحقیق در تحریفات ۹۵
- در معنای سلام که آرامش دهنده دلهاست ۹۷
- تحقیق و رمز در سلام ۹۹

- انتقاد بر فخر رازی ۱۰۱
 لطیفه در معنی این که از من زائر ای مولای من که سلام تقدیم می‌شود هیچ ضرری
 نمی‌رسد و از ناحیه من در امن و امانی و نصیحت به زائرين ۱۰۱
- بیان در لفظ ابا عبدالله است ۱۰۲
 اعتراض بر منتهی الارب در تغليط کنیه ابا عبدالله ۱۰۴
 اقوال اهل ادب در این باب و اسرار کنیه ابو عبدالله ۱۰۵
 این کنیه مثل کنیه حضرت ختمی مرتبت که از جانب خداست ۱۰۶
 اشتقاد این و بیان این که حسین علیهم السلام از ابناء رسول‌الله و آیات داله براین ۱۰۹
 خرضوع و تسليم کافه معاندين در مقابل آيه مباھله ۱۱۱
 آيه دیگر دال بر صدق این بر حسین علیه السلام و اخبار اهل سنت در صدق این بر
 حسین موافق نقل فخر رازی و اجمالی از قصه مباھله ۱۱۲
 تعلیم باقرالعلوم علیه السلام به ابوالجارود در این باب ۱۱۳
 اخبار اهل سنت در این باب و مراجعه به کتب جماعت در حال تأثیف و نکته زمخشری ۱۱۴
 روایت بخاری و ترمذی این حجر مکی و این اثیر و دیاربکری و بنایع المودة ۱۱۵
 از طبرانی که خدا ذریه هر نبی را در صلب خودش ولکن ذریه من در صلب علی ۱۱۷
 است ۱۱۹
 در ولادت امام حسن و حسین به نقل اهل سنت ۱۲۱
 اثبات عدم تنافس انحصار خمس به هاشمی‌الاب با صدق این بر اولاد بنات ۱۲۳
 لفظ امیر المؤمنین و رفع اشکال حدیث «لأنه يمیرهم العلم» ضمن بیان سه وجه ۱۲۳
 علی از روز است بر کلیه موجودات امیر المؤمنان است حتی در لوح محنوظ و این ۱۲۶
 تعمیم را در طرق اهل سنت هم استفاده می‌کنیم ۱۲۷
 لفظ ایمان و مراتب آن ۱۲۹
 در بیان اختصاص لقب شریف امیر المؤمنین به ذات مقدس علوی سلام الله علیه شهادت
 خدای تعالی است ۱۳۱
 شهادت رسول خدا و جبرئیل و شهادت آفتتاب و ذوالفقار ۱۳۵
 شهادت منادی از بطنان عرش و شهادت شیر و شهادت یهود و ابوبکر و عمر ۱۳۵

- ۱۴۰ عیب غاصبین لقب
- ۱۴۳ در وصایت کسی باید تصدی کند که عالم به جمیع مایحتاج الیه الامه باشد
- ۱۴۴ اثبات وصایت خاصه و اخبار وصایت
- ۱۴۵ در وصایت علی به نقل معاندین
- ۱۴۶ اشعار در وصایت علی
- ۱۴۷ اشعار مخالف و مؤالفین در وصایت و ولایت
- ۱۴۹ در لقب مبارک سید الوصین و اثبات سیادت آن حضرت
- ۱۵۰ عوام فریبی عرفای اهل سنت که ولایت و وصایت علی در مرحله باطن بوده و ریاست ظاهري از آن علی نبوده است چه مقام او بلندتر بوده از تصدی امور مردم که از این راه شیطانی اصلاح خلافت خلفای خود بگتند.
- ۱۵۱ معنی لفظ فاطمه و رفع اشکال احاديث وجه تسمیه فاطمه سلام الله علیها
- ۱۵۲ مضمون اختصار حدیث از علل الشرایع که هر روز سه بار نور برای امیر المؤمنین درخشش داشت که بر در و
- ۱۵۴ دیوار اهل مدینه نمایان بود چون می آمدند فاطمه را در محراب عبادت مشاهده می کردند.
- ۱۵۵ در ثبوت لقب سیدة النساء العالمين بر حضرت (س)
- ۱۵۶ فضیلت فاطمة سلام الله علیها از جمیع انبیاء و المرسلین حتی اولو العزم و بر نساء عالمین
- ۱۵۸ فضیلت فاطمه که به نقل بخاری و مسلم ابن اثیر ترمذی نسائی طبری خطیب بغدادی ابو نعیم بلاذری و روایت میر سید علی همدانی
- ۱۶۲ معنی ثار و وجوه ثار الله
- ۱۶۵ در وجوده و ترو موتور
- ۱۶۶ انتقاد بر قاموس و مجمع
- ۱۶۸ معانی روح و قائلین به تجرد
- ۱۷۳ در عدد قتلای انصار الحسین علیهم السلام
- ۱۷۴ وجوده تفسیر الا رواح التي... الخ
- ۱۷۵ زیارت ناحیه مقدسه به نقل از اقبال

- ۱۷۹ تتمیم کلام در عدد قتلای کربلا
- ذکر تصحیف سبعه به تسعه و سبعین به تسعین و تسعین وفات صدیقه طاهره در سوم شهر جمادی الآخر است.
- ۱۸۰
- ۱۸۱ محتملات علیکم منی سلام الله و معانی سلام
- ۱۸۲ در التفات بدیعی در تعابیر آیات و اخبار و فوائد در تابید
- ۱۸۴ تحقیق وجه اختلاف لغوین و بیان عظمت مصیبت سیدالشهداء
- ۱۸۸ ذکر تأثیر ملائکه و جبرئیل خصوصاً
- ۱۸۹ در تعزیت ملائکه در حائر حسینی
- ۱۹۱ در آثار انقلاب فلکیه و گریستن آسمان
- ۱۹۲ اشاره به وحدت حقیقت فاء تفریغ و تعلیل... وجواز صدق امت بر واحد
- تقریر اشکال لفظی خلق الله السموات و اشاره به قول صاحب کشاف و غیره و به تحقیق
- ۱۹۴ جواب عربیت و قوانین اصول و حکمت و رد زمخشri
- ۱۹۷ در ارتکاب کفر برای انعقاد اجماع
- ۱۹۹ تظلم زهراء مرضیه در نوشته های اهل سنت
- ۲۰۱ در ارتداد صحابة از بخاری
- ۲۰۲ منع سب عموم صحابة در مذهب امامیه
- تبیه بر عدم اندرج غاصبین در عنوان صحابه نقل عامه و انتقاد کلام سید جزائری در
- باب لعن
- ۲۰۳
- ۲۰۶ معنی اهل البيت
- ۲۰۷ توضیح مفاد فقره زیارت و تبیه بر خطاء بعض شراح زیارت جامعه
- حدیث جمع بین الصحیحین در تبدیل شرایع و فرائض دین حنیف به جور امراء باطل و
- بیان مراد از مهدین
- ۲۰۹
- روایت تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام در لعن به قاتلین سیدالشهداء
- ۲۱۱ در تحقیق معنی برائت و تخطّه بعضی شراح زیارت جامعه و تفسیر شیعه و تخطّه
- قاموس
- ۲۱۲ تحقیق لزوم تبری
- ۲۱۳ تحقیق معنی یوم و اشاره به مراد شرعی از یوم و جواز اطلاق بر مطلق زمان و معنی

- ۲۱۴ یوم القيمة بر حسب لغت
- ۲۱۸ ذکر احوال زیاد بن ابیه
- ۲۱۸ اثبات زانیه بودن سمیه از کتب معتبره عامه
- ۲۱۹ استلحاق معاویه زیاد را و طعن بر معاویه و ذکر کلمات بعض عامه
- ۲۲۰ ذکر دهاء العرب اجمالاً و تتمه احوال زیاد
- ۲۲۱ عدالت زیاد بر مذهب عامه و دخول زیاد در لعن آل زیاد
- ۲۲۴ ذکر حالات مروان و ذکر زرقاء جده مروان
- ۲۲۵ اخبار لعن مروان
- ۲۲۶ اثبات مناسبت و وحدت سنخ وزغ با بنی امية مطلقًا و مروان خصوصاً
- ۲۲۸ اثبات نفاق عمر به نقل فخر رازی
- ۲۲۹ شهادت معاویه بروزگیت حکم پدر مروان موافق نقل ابوالفرج اصفهانی و عدالت مروان بر مذهب عامه
- ۲۳۰ دخول مروان در لعن آل مروان
- ۲۳۳ آیات و اخبار لعن بنی امية و تفسیر شجره ملعونه
- ۲۳۴ بیان اینکه نعمت الله اهل بیت علیهم السلام اند
- ۲۳۷ بیان اینکه مراد از الف شهر دولت بنی امية است
- ۲۳۸ نقل کلام مسعودی در تطبیق دولت بنی امية بر هزارماه
- ۲۳۹ هر چیزی را آفتد و آفت دین بنی امية هستند.
- ۲۴۱ جمله از حالات ولید فاسق از کتب عامه
- ۲۴۲ رفتن ولید به معاشقه دختر نصرانیه غنای ابن عائشة و تقبیل ولید مذاکیر او را.
- ۲۴۵ منتشر معتقد عباسی در لعن معاویه نقل از تاریخ طبری
- ۲۴۶ اشاره به حال امية مطابق نقل علمای شیعه رضی الله عنهم
- ۲۴۸ تعرض اشکال لعن عموم بنی امية با بودن بعضی اخیار در ایشان
- ۲۴۹ در مساوی بنی امية و شجره ملعونه
- ۲۵۰ در نسب معاویه و عثمان
- ۲۵۲ از کتاب مطارح الانظار که قاطبه بنی امية غیر مؤمن هستند
- ۲۵۳ نقد بر کتاب اغانی ابوالفرج در نسبت بر عبدالله بن جعفر

- در انساب اجلال بنی امیه ۲۵۵
- از درهای جهنم که مخصوص بنی امیه و بنی مروان است ۲۵۷
- اشاره به حال عمر بن عبدالعزیز و اثبات استحقاق او لعن را ۲۵۸
- عمر بن عبدالعزیز نجیب بنی امیه است ۲۶۰
- استحباب لعن بنی امیه بعد از هر فرضه ۲۶۱
- احوال عمر سعد و مکالمه سعد و معاویه در حق امیر المؤمنین و اشعار سید ۲۶۲
- حميری درخواست معاویه از عمر سعد جهت سب على علیه السلام ۲۶۳
- در ناپاکی فطرت عمر سعد و مخیر بودن او بین بهشت و جهنم و اختیار او جهنم را ۲۶۵
- احوال شمر و ذکر ذی الجوشن ۲۶۷
- وجوه معانی تّقّبت ۲۶۹
- در معنی بابی انت و اموی ۲۷۲
- در تفديه و معانی آن ۲۷۳
- در شعر معروف اظلیم ان مصابکم و اهتمام سلف حتی به اعراب کلمه واحده ۲۷۵
- در وجوده اکرام خدای تعالی سید الشهداء علیه السلام را ۲۷۷
- خاصه اولی که ابّوت ائمه است ۲۷۹
- خاصه ثانیه شفاء تربت است ۲۸۰
- ایضاً در یخاصلیت تربت حضرت سید الشهداء ۲۸۰
- عدم جواز استشفاء به تراب قبر غیر سید الشهداء ۲۸۲
- گرفتن تربت او شفا است از هر درد و امان است از هر بیم ۲۸۳
- گرفتن تربت سید الشهداء بر تحنّک مولود و رفع مخاوف و سبحه وضع با میت و برای سجده در نمازها ۲۸۴
- در تهذیب شیخ به اینکه شیعه ما مستغنی نیستند از چهار چیز سجاده برای نماز انگشتی که به وی تختم ۲۸۴
- نماید و مسوک برای دندان و سبحه ۲۸۶
- تفسیر حجب سبع در حدیث تربت به مشرب فقه و به مشرب اخلاق و معرفت ۲۸۶

- ۲۹۴ خاصه ثالثه استجابت دعا تحت قبته
- ۲۹۲ خاصه رابعه عدم احتساب ایام زیارت از اعمار زائر
- ۲۹۴ تحقیق و تحدید حائز حسینی سلام الله علیه
- ۲۹۵ اخبار مختلفه در تحدید حائز و توجیه اختلاف
- ۲۹۶ ترجیح و اختیار این که مراد از حائز تمام بلده مقدسه است
- ۲۹۸ در اکرام زائر بر سید الشهداء سلام الله علیه بر سه قسم است
- ۲۹۹ بیان این که امام منصور امام زمان علیه السلام است
- ۳۰۰ رفع اشکال قتل ابناء به فعل آباء و تحقیق معنی صلوات
- ۳۰۱ در فضیلت صلوات و احکام آن
- ۳۰۲ عدم وجوب صلوات، وقت بردن اسم مبارک و بیان رجوع نفع صلوات به حضرت نبویه
- ۳۰۳ به برکت صلوات دعا مستجاب می شود و دعا در حال طیران است که پس از صلوة عروج می کند
- ۳۰۵ بیان لزوم ضم آل محمد در صلوات
- ۳۰۷ در کیفیت صلوات از فریقین
- ۳۰۸ در بیان عناد عامه در تختم به یسار با استحباب تختم به یمین و ترک این سنت سنیه نبویه را
- ۳۱۲ تحقیق در معنی آل و مراتب او
- ۳۱۳ در معنی وجیه و ذکر مراتب تقوی
- ۳۱۵ در معنی ولایت
- ۳۱۶ در معنی نصب و مؤاخذه بر صاحب حدائق در تفسیر ناصبی و معنی
- ۳۱۹ تعیین و تحقیق مراد از ناصبی که محکوم به کفر است
- ۳۲۰ اثبات طهارت طاهریه اهل سنت به نفی ناصبیت انسان و رد صاحب حدائق
- ۳۲۲ کفر محاربین سید الشهداء و بیان کفر نواصب اگرچه از قصور باشد و اشاره به معدوریت قاصر و تنییه بر خطای بعض اخباریه در تخطیه شیخ بهائی ره
- ۳۲۲ در معنی تبری و تولی و تطبیق طب ایمانی یا جسمانی در تقویت بتولی و تنقیت تبری

۳۲۴	روايت ثعلبي در فضل احباء و مثالب اعداء
۳۲۵	در مراتب معرفت و درجات ايمان صحابه
۳۲۵	تفسير قدم صدق
۳۲۹	در معنای مقام محمود و تنبیه بر عدم حجت اجماع مفسرین
۳۳۰	در بیان شراکت ائمه با رسول خدا در مقام محمود
۳۳۱	تشکیک مقام محمود و امکان وصول بعضی شیعه به درجه از او
۳۳۲	تفسیر مقام محمود به ظهور مهدی و تطبیق بر زیارت و نکته تکرار مطلب
۳۳۴	تحقيق معنی هدایت و تنبیه بر خطاء فرق بین تعدی بلام والی
۳۳۶	رد بر زمخشری بر معنی هدایت
۳۳۷	اقسام هدایت و مهدی آل محمد هدایت می کند به سوی هر امری
۳۳۸	وجه تسمیه امام زمان به ظاهر
۳۳۹	وجه تسمیه امام به ناطق و این که امام زمان ولی ثار سیدالشهداء است
۳۴۰	تحقيق وجه کثرت القاب و ضابطه لقب و اسم در واجب تعالی و ایمه و غیرهم
۳۴۱	ایضاً در القاب امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف
۳۴۲	ذکر بعض القاب امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف
۳۴۶	در معانی حق
۳۴۷	در معنای اعطاء و سر اختلاف مردم در شأن ائمه اطهار
۳۴۸	وجه اضافه ذریه به مصیبت
۳۴۹	کلام در تحقیق معنای نطق
۳۵۰	اقامه برهان بر جواز تأثیر سماء و ارض حقیقتاً نه مجازاً در مصیبت سیدالشهداء
۳۵۲	ایضاً در تأثیر موجودات بر مصائب حضرت سیدالشهداء از عقل و نقل
۳۵۴	اخبار شیعه در عموم مصیبت سیدالشهداء ضمن ده خبر
۳۵۷	نزول بلاء و آثار جوی در مصائب اهل بیت
۳۵۸	اخبار و کلمات عامه در وقوع آثار غریبه در آفاق بقتل سیدالشهداء
۳۵۹	رویدادهای عجیب در شب قتل سیدالشهداء در کلمات عامه
۳۶۱	رثاء جن در مصیبت سیدالشهداء
۳۶۳	در عجائبات رویدادها پس از قتل سیدالشهداء

- در مشاهدات خارق العاده بعد از قتل حضرت سیدالشهداء ۳۶۷
- ظهور عجایب در اقصی نقاط عالم ۳۶۹
- تقریر در رفع اشکال حدوث حمرت به قتل سیدالشهداء ۳۷۲
- ظهور علائم با قواعد هیوی ۳۷۳
- تحقیق اشتراق لفظ صلوات و وجه استعمال رحمت بر صفات الله ۳۷۴
- دفع تنافسی سوال رحمت با عموم رحمة الله ۳۷۵
- معنی مغفرت و تفسیر اللهم اجعل محييای محمد(ص) ۳۷۶
- وجه تبرک بنی امیه به یوم عاشورا ۳۷۸
- در معنی برکت جشن معاندین در روز عاشورا ۳۷۹
- امر سوم از وجوه تبرک التزام به استحباب صوم این روز ۳۸۲
- حکم روزه در عاشورا ۳۸۳
- نهی از روزه گرفتن در روز قتل سیدالشهداء ۳۸۵
- توجیه اختلاف احادیث صوم یوم عاشورا و بیان مناقشه وجه اول ۳۸۶
- وجه ثالث از وجوه جمیع اخبار و ذکر مناقشه با صاحب ریاض و صاحب جواهر ۳۸۷
- در نسخ حکم روزه عاشورا ۳۸۹
- نسخ حکم روزه به معنی امساک است نه حقیقت روزه و اولی ترک آن است ۳۹۱
- در جعل احادیث بر خلط امر خلافت ۳۹۵
- دعاء مجعل یوم عاشورا که محض تنییه غافلین است ۳۹۷
- الفاظ مصدره بکاف از اعضای انسان ۳۹۸
- بیان لفظ نبی و اشتراق آن ۳۹۹
- احوال هند مادر معاویه ۴۰۰
- ذکر حدیث قدسی در لعن یزید ۴۰۲
- اخبار لعن یزید ۴۰۳
- خبر پیغمبر از کشته شدن حسین به دست بنی امیه ۴۰۴
- ایضاً در اخبار لعن یزید ۴۰۵
- مأمور شدن آدم و انبیاء لعن بر قاتلین حسین ۴۰۷
- ابوسفیان در هجوبیات شراء ۴۰۸

- ۴۰۹ عبارت جاحظ در مذمت ابوسفیان
- ۴۱۰ افکار ابوسفیان در محضر عثمان
- ۴۱۰ روایت زبیر بن بکار در لعن ابوسفیان
- ۴۱۱ رسول خدا در هفت موطن ابوسفیان را لعن فرموده
- ۴۱۲ اخبار لعن و مذمّت معاویه از طریق عامه
- ۴۱۳ شرح نسبت معاویه
- ۴۱۵ لعن معاویه به اعتراف روزبهان به لسان نبی اکرم
- ۴۱۷ شهادت عمر به عدم خلافت معاویه به سه عنوان و حدیث لاشبع الله
- ۴۱۹ خبر دادن پیغمبر صلوات الله علیه‌اش از معاویه که بر غیر دین من بمیرد
- ۴۲۰ اثبات لزوم عداوت امیر المؤمنین در مذهب سنیان
- ۴۲۱ در اولیات معاویه و تجویز لعن او
- ۴۲۲ نقل کلام ابن ابی الحدید در سب صحابه
- ۴۲۴ انعقاد اجماع بر عداوت اعدالله و ولایت اولیاء
- ۴۲۵ لعن در قرآن واجب شمرده شده
- ۴۲۷ کلام در نقد بر لعن
- ۴۲۸ اشاره به ضعف اخبار فضل معاویه به طریق اهل سنت
- ۴۳۰ ابطال لقب خال المؤمنین برای معاویه
- ۴۳۳ احوال یزید و پلیدیهای او
- ۴۲۵ اثبات استحقاق یزید برای لعن و نقل کلام غزالی در منع لعن وی
- ۴۲۶ از تاریخ سیوطی که شکست دین به دست یزید بن معاویه است
- ۴۲۷ نقل کلام در منع لعن وی
- ۴۲۸ خلاصه ترجمه کلام غزالی
- ۴۲۹ در رد هفوّات غزالی و هدم بنیاد باطل او
- ۴۴۱ اثبات کفر یزید و نقل کفریات او
- ۴۴۳ ایاتی که از کفر دیرین یزید خبر می‌دهد
- ۴۴۵ شرح واقعه حره نقل از جذب القلوب عبدالحق دھلوی و استدلال کفر یزید
- ۴۴۶ ذکر کلام بعض مکفرین یزید از عامه

- تنته کلام در تبیه بر خرافات غزالی و شرح عبارت شرح مقاصد ۴۴۸
- کفر یزید در نظر تفتازانی متواتراً ثابت است ۴۴۹
- اثبات عدم توبه یزید و عدم قبول آن بر فرض محال و آیات لعن یزید مطابق آراء عامه ۴۵۱
- آیات داله بر کفر یزید ۴۵۳
- اجماع علماء عامه بر جواز لعن یزید و خرق اجماع از ناحیه غزالی ۴۵۵
- ذکر قصه تمیم‌داری از انس الجلیل و فوائد آن در تزئیف مقاله غزالی و ابطال هذیان غزالی ۴۵۶
- اجتهاد عامه در مقابل نص ۴۵۷
- ذکر مناقب محقق طوسی بر سبیل استطراف و استطراد ۴۶۰
- اثبات امامت یزید به نحو بسط و تفصیل بر مذهب عامه و اولویت او از خلفای ثله سنیان ۴۶۳
- عدم اعتبار عدالت در امامت به شوکت و عدم عزل در مطلق امام به فسق ظاهری بر مذاهب عامه ۴۶۴
- نقل قول عبدالله عمر در وجوب طاعت یزید به روایت صحیح مسلم و بخاری و ذکر حدیث اثنی عشر خلیفه از طرف عامه ۴۶۵
- در اسماء اثنی عشر خلیفه عامه ۴۶۷
- کلام قاضی عیاض در توجیه خبر متواتر مذکور و تصریح وی به خلافت حقه یزید ۴۶۸
- استدلال بخبر من مات ولم یعرف امام زمانه بر امامت یزید به مذاهب عامه ۴۷۱
- تدليس ابن جوزی در مسئله معامله سید الشهداء با یزید ۴۷۲
- اشعار مهیار دیلمی بر وضع نکبت بار عرب قبل از بعثت ۴۷۳
- ذکر تشیع مسعودی و مناقشه با فاضل کرمانشاهی ۴۷۵
- کلمات عبدالله بن هانی در محضر حجاج و کلام عبدالقدیر در لزوم فرج به یوم عاشورا ۴۷۷
- محصل ترهات عبدالقدیر گیلانی ۴۷۸
- محصل کلام ابن حجر در صواعق در حقّ یوم عاشورا ۴۷۹

- موضع استشهاد به کلام ابن حجر
بیان مشروعین اعمال شیعه در عاشورا و استدلال به طریق امامیه رضی الله عنهم
- جواز پوشیدن جامه سیاه در عزای سیدالشهداء
ذکر اوّل کسی که اقامه تعزیه کرد
- در متعارف بودن اقامه تعزیه و نوحه و سینه زدن
استدلال ابن ادریس در سرائر بر جواز شق ثوب در عاشورا
- اثبات جواز تمثیل ضریح مقدس
استحباب ترک خضاب کحل و سائر تزئین در عاشورا
- نقل کلام ابن حجر در شرح همزیه
خبردادن رسول اکرم صلی الله علیه وآلہ واقایع کربلا
- دلیل اعتباری بر جواز عزاداری
در رد قول معاندین که گریه بر سیدالشهداء را بدعت می دانند
- نصیحت اهل منبر
ذکر حرمت غنا حتی در مراثی
- کلام شیخ انصاری در متاجر
معنی ضعف و رفع اشکال کلام لغویین
- فصل در شرح دعای لعن و سلام و دعای قبل و بعد سجده
بیان اشتقاء لفظ اول و تحقیق وزن او
- بیان اول ظالم و مکاتبه محمد بن ابی بکر با معاویه و جواب او
جواب نامه محمد بن ابی بکر که از مصادر سه گانه نقل شده است
- نامه عبدالله بن عمر به یزید
نامه ابوبکر خوارزمی به اهل نیشابور
- رساله خوارزمی و مطاعن امویین و عباسیین و بدعا و فتن ایشان
در جنایات خلفاء جور
- ذکر کلام سید داماد در تابعت
در ثواب لعن بر قاتلان امام حسین علیه السلام
- تحقیق در معنی زیارت
- ۴۸۰
۴۸۱
۴۸۲
۴۸۳
۴۸۴
۴۸۸
۴۹۲
۴۹۳
۴۹۴
۴۹۵
۴۹۶
۴۹۷
۴۹۸
۴۹۹
۵۰۰
۵۰۱
۵۰۲
۵۰۴
۵۰۶
۵۰۷
۵۰۹
۵۱۱
۵۱۳
۵۱۶
۵۲۰
۵۲۳
۵۲۴

- احوال علی بن الحسین الشهید ۵۲۶
در اثبات این که علی شهید اکبر است ۵۲۷
عبارت سرائر در اکبریت علی شهید ۵۲۸
در فضائل حضرت علی اکبر سلام الله علیه ۵۳۰
نکات مستبطة از حدیث شریف در فضل علی اکبر ۵۳۱
در تعیین عدد اولاد حضرت سیدالشهداء علیه السلام ۵۳۲
در عدد اولاد سیدالشهداء سلام الله علیه ۵۳۳
ذکر رقیه بنت الحسین علیه السلام ۵۳۴
ذکر سقط محسن ابن الحسین علیه السلام ۵۳۵
بیان اجمالی از فضل اصحاب سیدالشهداء و اخبار فضل اصحاب ۵۳۶
در احوال اصحاب سیدالشهداء علیه السلام ۵۳۷
خطبه شب عاشورا با اصحاب ۵۳۹
ذکر مباحثه شیخ طوسی در مجلس خلیفه عباسی در شرح فقره دعاء و اثبات کفر و ظلم و جواز لعن و قبائح ۵۴۰
ثلثه از طریق عامه ۵۴۱
روایت مسلم در اثبات معانی مذکوره ۵۴۲
استدلال بخبر مسلم بر معانی مقصوده ۵۴۴
روایت احمد بن حنبل در اثبات مقصود و روایت دیگران در همین مورد ۵۴۵
اعشار ابوالقاسم مغربی ۵۴۶
اخبار کفر معاویه به نقل عامه و روایت مسعودی و ابن ابی الحدید ۵۴۸
ذکر احادیث در اثبات مطلوب ۵۴۹
روایت جمع الفضائح در ثواب لعن بر جبت و طاغوت ۵۵۱
ذکر آیاتی چند که ماؤل به اعداء غاصبین حقوق ائمه علیهم السلام است ۵۵۳
فرق حمد و شکر و بین صبر و شکر و روایت مکالمه جابر با حضرت باقر(ع) ۵۵۶
در معنی بذل مهجهت ۵۵۹
در شرح دعای علقمه ۵۶۰
در ترجمه و توضیع دعای مبارکه علقمه و استحباب ابتدا به ثنای خدای تعالی در طلب

٥٦١

حاجت

شرح بعض فقرات دعا و اشاره به معنی اقرب من حبل الوريد و معنی حيلوله بين آدمی و
قلب او و معنی منظر اعلى و خائنة الاعين

٥٦١

معنى كل يوم هو في شأن وجه ترك اعلال كيده

٥٦٣

صحت احتجاج به كلمات ائمه عليهم السلام

٥٦٤

توجيه لفظ و تشفعا در زيارت بر طبق او بر قواعد عربیت

٥٦٦

توجيه لفظ و انت بصيغة خطاب و ردّ ابتدء بصيغه متكلم وحده از ماضی آب

٥٦٧

توجيه الفاظ سلامی و انشاء الله و غير آئس

٥٦٩

توجيه بعض الفاظ از اواخر دعای مبارک

٥٧٣

در توجيه الفاظ سلامی و انشاء الله و غير آئس

كتاب مجمع البحرين

حاوى واژه‌های قرآن و حدیثی در ۶ جلد

با تصحیح و پاورقی فاضل دانشمند
آقای سید احمد حسینی اشکوری

به عربی

در ۶ جلد

منتشر گردید

قيمت ٤٥٠٠٠ ريال

فهرست بعضی از کتب منتشره انتشارات مرتضوی

- البساط فی فقه الامامية ابی جعفر محمد بن الحسن الطویل - در ۸ جلد ۶۰۰۰۰ ریال
التجاة - ابو علی سینا - عربی - ۶۰۰۰ ریال
- آداب النفس - سید محمد العینانی (سبط شهید ثانی) - عربی - ۱۵۰۰۰ ریال
- الصراط المستقیم - علی بن یونس بیاضی - عربی - در ۳ جلد ۲۰۰۰۰ ریال
- انبیس الاعلام فی نصرة الاسلام - فارسی - بقلم محمد صادق فخر الاسلام
جلد ۸ ۶۰۰۰۰ ریال
- المستطرفات - بقلم سید ابراهیم میانجی (ره) ۱۵۰۰۰ ریال
- دیوان اسرار عاشورا - ترکی - یحیوی ۶۰۰۰ ریال
- العيون العبری - عربی - سید ابراهیم میانجی ۶۰۰۰ ریال
- تحفه احمدیه - استاد بهمنیار - شرح و ترجمه شرح الفیه بفارسی ۷۰۰۰ ریال
- ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن - راغب اصفهانی - ترجمه و تحقیق سید غلامرضا خسروی - ۴ جلد ۴۰۰۰۰ ریال
- زبدۃ البیان فی احکام القرآن - محقق اردبیلی - عربی - ۱۵۰۰۰ ریال
- غایة القصوی - ترجمه عروة الوثقی - آیة الله سید محمد کاظم یزدی - ترجمه خاتم المحدثین مرحوم حاج شیخ عباس قمی ۱۵۰۰۰ ریال
- رسالة الحقوق - علی بن الحسین زین العابدین سلام الله علیه - ترجمه سید ابراهیم میانجی ۱۵۰۰۰ ریال
- حیوہ جاوید بقلم آیت الله العظمی حاج شیخ محمد تقی آملی - فارسی - ۸۰۰۰ ریال
- سخنان برگزیده ۱۴ معصوم علیهم السلام با تاریخ زندگی - عربی با ترجمه فارسی سید ابراهیم میانجی ۱۰۰۰۰ ریال

- سلافة العصر في محاسن الشعرا بـ كل مصر - بقلم سيد عليخان معصومي
شيرازى ١٥٠٠٠
- شرح وترجمة احتجاج طبرسى - نظام الدين احمد غفارى، قرن دهم،
در ٤ جلد ٤٠٠٠٠
- شرح صحيفه سجاديه بفارسى، بقلم شيخ محمد على مدرسی چهاردهى ١٥٠٠٠ ریال
- شرح شافیه شیخ رضی الدین استرآبادی نحوی - قرن هفتم، در ٤ جلد ٤٠٠٠٠ ریال
- كشف المحة لثمرة المهجة ، سید بن طاوس - ترجمة سید محمد باقر شهیدی -
بفارسى ٧٠٠٠ ریال
- کامل بهایی - عماد الدین طبری - قرن هفتم ١٥٠٠٠ ریال
- فهرست علماء شیعه و مصنفیهم - بقلم منتبج الدین ابن بابویه رازی،
قرن پنجم ٤٠٠٠٠ ریال
- شفاء الصدور في شرح زيارة العاشر، فارسى، بقلم دانشمند فاضل حاج می
ابوالفضل تهرانی ٨٠٠٠ ریال
- کنز العرفان في فقه القرآن - فاضل مقداد با پاورقی مرحوم شریف زاده در ٢ جلد عربی
١٥٠٠٠ ریال
- معاویه و تاریخ - ابن عقیل حضرمی - ترجمة فارسى - عزیزانه عطاردی ٦٠٠٠ ریال
- مجمع البحرين - فخر الدین طریحی - عربی، با تصحیح سید احمد حسینی اشکوری -
در ٦ جلد زرکوب ٤٥٠٠٠ ریال
- محاسبة النفس ، سید بن طاوس و کفعی و بضمیمه کشف الربیه شهید ثانی رحمهم الله
٥٠٠٠ ریال
- معجم مفردات قرآن - راغب اصفهانی، تحقیق: ندیم مرعشی.
- مسالک الافهام الى آیات الاحکام ، فاضل جواد (محمد جواد کاظمی)، عربی،
در ٤ جلد ٢٥٠٠٠ ریال